

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نبرد (۲)

مناظره مکتب شیعه امامی با جریان مدعی یانی

تقدیر جریان احمد الحسن (۴/۱)

سید مهدی مجتهد سیستانی

سرشناسه	: مجتهد سیستانی، سیدمهدی، ۱۳۶۵ -
عنوان و نام پدیدآور	: نبرد ۲: مناظره مکتب شیعه امامی با جریان مدعی یمانی / سیدمهدی مجتهد سیستانی.
مشخصات نشر	: قم: دارالتفسیر، ۱۴۴۱ ق. = ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۴۶۲ ص: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
فروست	: نقد جریان احمدالحسن: ۱/۴.
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
عنوان دیگر	: مناظره مکتب شیعه امامی با جریان مدعی یمانی.
موضوع	: مهدویت -- مدعیان
موضوع	: Mahdism -- *Claimers
موضوع	: بصری، احمد، ۱۹۷۰ م. -- مناظره‌ها
رده بندی کنگره	: ۲۲۴/۶BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۹۶۸۷۴



برود

مناظره مکتب شیعه امامی با جریان مدعی یمانی

نقد جریان احمد الحسن (۴/۱)

مؤلف: سید مهدی مجتهد سیستانی

ناشر: دارالتفسیر

سال و نوبت چاپ: ۱۳۹۸ ش- ۱۴۴۱ ق / اول

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپخانه: اصیل

شابک: ۷-۶۳۰-۶۳۵-۹۶۴-۹۷۸

قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان



انتشارات دارالتفسیر

قم: خیابان معلم

میدان روح اله

انتشارات دارالتفسیر

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۴۲۱۲

فهرست

- مقدمه ۱۱
- جلسه سیزدهم ۱۳
- سؤال ۳۴. امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشینشان آمده است؟ ۱۵
- سؤال ۳۵. چرا از بین این همه عالم و شیعه پاک، فقط تعدادی مردم عادی و جوان‌های ساده دعوت احمد را قبول می‌کنند؟ ۲۵
- سؤال ۳۶. مگر عمر مانع نوشتن وصیت نشد پس پیامبر خدا چه وصیتی کرده که احمد الحسن مدعی آن است؟ ۲۷
- سؤال ۳۷. این وصیت کجا بوده که تا حالا کسی صحبتی درباره اش نکرده و احمد الحسن کشفش نموده است؟ ۴۱
- جلسه چهاردهم ۵۳
- سؤال ۳۸. در سند حدیث وصیت چند نفر مجهول وجود دارد که طبق قول برخی رجالیون احتمالاً از اهل سنت بوده‌اند، ۵۵
- سؤال ۳۹. علمایی مانند شیخ حرعاملی و مرحوم شبر تصریح کرده‌اند که این حدیث از عامه و اهل سنت نقل شده است. چه پاسخی دارید؟ ۷۸
- جلسه پانزدهم ۸۵

- سؤال ۴۰. خود شیخ طوسی این حدیث را قبول نکرده، پس چطور می‌توانید به این حدیث استناد کنید؟ ۸۷
- سؤال ۴۱. حدیث وصیت فقط در کتاب غیبت آمده و خبر واحد است نه متواتر، پس چگونه در عقیده حجت است؟ ۹۴
- جلسه شانزدهم ۱۱۷
- سؤال ۴۲. متن حدیث وصیت ناقص است و اشکال متنی و دلالتی دارد، پس چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۱۹
- سؤال ۴۳. متن حدیث وصیت اشکال دلالتی دارد، ۱۳۳
- سؤال ۴۴. شیخ حر عاملی و بعضی از علمای حاضر می‌گویند که حدیث وصیت احتمالاً تصحیف شده. ۱۴۱
- سؤال ۴۵. در وصیت آمده که امام علی علیه السلام می‌تواند زنان پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ را بعد از وفاتش طلاق دهد، مگر بعد از مرگ می‌شود زن را طلاق داد؟ ۱۴۵
- جلسه هفدهم ۱۴۹
- سؤال ۴۶. به چه دلیل می‌گویید حدیث «إِنْ هَذَا الْأَمْرُ لَا يَدْعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بِنِزَالِهِ عَمْرَهُ» به معنای ادعای وصیت مزبور است؟ ۱۵۱
- سؤال ۴۷. ممکن است کسی به وصیت احتجاج دروغ کند و بعد از مدت کم یا زیاد خداوند رگ حیاطش را قطع کند و منظور از روایت مرگ آنی نباشد. ... ۱۶۷
- سؤال ۴۸. پس چطور صرف ادعای وصیت را دلیل بر امامت و خلافت می‌دانید؟ ۱۷۴

فهرست ۱۷۱

- سؤال ۴۹. اسم مدعی یمانی احمد است، اما در وصیت آمده که اسمش عبدالله و مهدی هم هست. چطور این عنوان را بر احمد بصری تطبیق می‌کنید؟ ... ۱۸۰
جلسه هجدهم..... ۱۹۵
- سؤال ۵۰. از کجا معلوم که احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۹۷
- سؤال ۵۱. در حدیث وصیت گفته مهدی اول بعد از وفات امام مهدی علیه السلام به وصایت و خلافت می‌رسد، ۲۱۴
جلسه نوزدهم..... ۲۳۹
- سؤال ۵۲. طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم. ۲۴۱
- سؤال ۵۳. در احادیث داریم که مهدیین همان ائمه ما هستند. شما چطور اینها را از هم جدا می‌کنید؟ ۲۵۰
- سؤال ۵۴. حدیث داریم که امام زمان علیه السلام فرمود: «أنا خاتم الأوصياء»، پس چطور بعد از او مهدیین به امامت و خلافت می‌رسند؟ ۲۵۳
- سؤال ۵۵. شیعه همیشه معتقد به ۱۴ معصوم و ۱۲ امام بوده. چطور احمد ادعای عصمت کرده و بدعت جدیدی در دین آورده؟ ۲۵۶
جلسه بیستم ۲۷۵
- سؤال ۵۶. شما در ذکر صلوات بدعت آوردید ۲۷۷

- سؤال ۵۷. چرا هیچ کجا اشاره ای به خلافت مهدیین نشده؟ ۲۸۳
- سؤال ۵۸. شما می گوئید مستمسک تان کتاب خدا و احادیث آل محمد است. خوب آیا در قرآن آیه ای در تأیید مهدیین هست؟ ۲۸۵
- سؤال ۵۹. در وصیت به شخصی باید دو نفر شاهد باشند که شهادت بدهند به فلانی وصیت شده. آیا اصل این وصیت شاهی دارد؟ ۲۹۵
- جلسه بیست و یکم ۳۰۵
- سؤال ۶۰. چگونه اثبات می کنید «اول المقربین» و «اول المؤمنین» در وصیت رسول الله ﷺ به معنای اولین اصحاب امام زمان علیه السلام هست؟ ۳۰۷
- سؤال ۶۱. شما تاکید می کنید اولین اصحاب و اولین مؤمنان که با امام مهدی علیه السلام بیعت می کند احمد الحسن است، چه توجیهی دارید؟ ۳۱۳
- سؤال ۶۲. اکثر روایات مربوط به مهدیین از غیر شیعه است پس چطور می توان به این روایات اعتماد کرد؟ ۳۱۶
- سؤال ۶۳. در روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السلام آمده که مهدیین امام نیستند، ۳۱۹
- سؤال ۶۴. شما می گوئید مهدیین امام به معنی خاص نیستند بلکه امام به معنی حجت و خلیفه هستند، چه توجیهی دارید؟ ۳۲۱
- سؤال ۶۶. اگر دین خدا در روز غدیر با ابلاغ امامت امام علی علیه السلام کامل شده، پس چه نیازی به مهدیین است؟ ۳۳۱

فهرست ۱۹۱

- جلسه بیست و دوم ۳۳۷
- سؤال ۶۷. اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۳۳۹
- جلسه بیست و سوم ۳۸۵
- سؤال ۶۸. در توقیع سمري آمده هر کسی قبل از سفیانی و صیحه آسمانی ادعای
مشاهده با نیابت کند، کذاب و مفتري است. چطور احمد بصری ادعای
مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام را کرده است؟ ۳۸۷
- جلسه بیست و چهارم ۴۲۱
- سؤال ۶۹. چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می نویسد: و من
البصره ... احمد ... ؟ ۴۲۳

به نام خداوند رحمان و رحیم

مقدمه

طاووس اهل جنت، سید ساکن در غربت، مهدی جان! از سویدای وجود
 کمترین بضاعتی که داشتم را در طبق بندگی نهاده و خدمت پیشکش کرده‌ام.
 می‌دانم که این کمترین، هیچ مرهمی بر زخم‌های تو نخواهد بود اما من
 مسکین بیش از این چیزی نداشتم که به پاس نعمت ولایت مهدوی به آستانت
 عرضه کنم پس از من بپذیر که تو فرزند رحمة للعالمین هستی!
 پس از اینکه نشر جلد اول کتاب نبرد با استقبال حقیقت جویمان مهدوی
 روبرو شد، بر آن شدیم تا جلد دوم آن که ادامه مناظرات مکتب شیعه دوازده
 امامی با مکتب مدعی یمانی است را تنظیم نموده، در اختیار خوانندگان عزیز
 قرار دهیم.

امید آنکه در نبرد بین حق و باطل، از جمله مدافعان حق و حقیقت باشیم.

آمین رب العالمین

الخطیب ابن الحسین

جلسه سیزدهم

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان

نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان

آمده است؟

سؤال ۳۴. امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان
جانشینشان آمده است؟

مدعی: لزومی ندارد که همیشه وصی و جانشین بعد از مرگ موصی بیاید
و ما موارد نقضش را در تاریخ زیاد داریم. روشن ترین مورد نقضش حضرت
هارون وصی حضرت موسی است. قرآن کریم می فرماید: «دو نفرتان بروید
سراغ فرعون و بگویید ما رسولان پروردگار هستیم». یعنی هر دوشان هم زمان با
هم امر رسالت داشتند و موصی و وصی هر دو در یک زمان فرستاده شدند. پس
اشکالی ندارد و می دانیم حضرت هارون قبل از حضرت موسی از دنیا رفت و
بعد از حضرت موسی نبود که بخواهد وصایت و خلافت بکند بلکه یوشع بن
نون وصی و خلیفه حضرت موسی شد. اما عمده خلافت حضرت هارون در
زمان غیبت ۴۰ روزه حضرت موسی نمودار شد، آنجا فقط یک خلیفه ناطق بود
که حضرت هارون می بود و همان امتی که موسی بن عمران را قبول کرده و مطیع
او بودند حضرت هارون را قبول نکردند و در آن فتنه و آزمایش شکست خوردند
و به سامری و گوساله اش ایمان آوردند.

الغرض این مصادیق زیادی دارد مثلاً پیغمبر اکرم و علی که خیلی ها خیال
می کنند امام علی در زمان حیات پیغمبر، خلیفه و امام نبوده، در حالیکه این
جور نیست، حدود ده حدیث داریم که پیغمبر اکرم به علی می فرماید: «تو

خلیفه و وصی من هستی در زمان حیاتم و بعد از ممات و مرگم»، یعنی در زمان حیات پیغمبر هم ایشان خلیفه بوده.

جواب: ربط دو مثالی که زدید به سوال ما چه بود؟ زیرا اولاً موسی و هارون هر دو با هم فرستاده شدند و در آن هنگام بحثی از خلیفه یا وصی بودن هارون مطرح نیست بلکه به تصریح قرآن او تنها وزیر و کمک کار موسی بود و هر دو ناطق بودند: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا^۱ و: «اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي * اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى^۲، و خلافت هارون تنها به هنگام رفتن موسی به میقات مطرح شد: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي^۳».

ثانیاً هارون در حضور موسی خلیفه ناطق معرفی شد و بعدش موسی غائب گشت، در حالی که امام مهدی علیه السلام از همان ابتدا در پرده غیبت به سر برده‌اند و اصلاً ظهور نفرمودند تا کسی را به عنوان وصی و خلیفه معین نمایند در حالیکه احمد مدعی است که در زمان غیبت ایشان به وصایت رسیده. در نتیجه با اینکه امام مهدی علیه السلام هنوز به نطق نرسیده‌اند حجت بعدی آمده و ناطق شده که این هیچ نمونه تاریخی ندارد.

۱. طه: ۳۵

۲. طه: ۴۲-۴۳

۳. اعراف: ۱۴۲

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۷۱

به علاوه، اینکه در امت‌های گذشته چه رخ داده، وقتی برای ما معیار است که درباره امت اسلام مطلب جدیدی گفته نشده باشد در حالیکه درباره وجود دو حجت همزمان در روایات ما خلاف ادعای شما بیان شده است. شما اگر به جای تاویلات تاریخی، روایات اهل بیت علیهم السلام را می‌خواندید به این گمراهی کشیده نمی‌شدید، از جمله:

الف) شخصی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید آیا دو امام در یک زمان می‌تواند باشد؟ حضرت فرمودند: نه... «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَجْمَعُ [أَيَجْتَمِعُ] إِمَامَانِ قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا مُصَمَّتٌ لَا يَنْطِقُ حَتَّى يَمْضِيَ الْأَوَّلُ»^۱.

در این روایت حضرت تصریح می‌فرمایند که تا امام قبلی از دنیا نرود امام بعدی سکوت کرده نطقی ندارد. و جالب اینکه قبلش حضرت می‌فرمایند: «إِنِّي وَأَوْصِيَائِي مِنْ وُلْدِي مَهْدِيُّونَ كُلُّنَا مُحَدَّثُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ علیهما السلام ثُمَّ ابْنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ وَعَلِيٌّ يَوْمَئِذٍ رَضِيعٌ ثُمَّ ثَمَانِيَةٌ مِنْ بَعْدِهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ وَهُمْ الَّذِينَ أَقْسَمَ اللَّهُ بِهِمْ فَقَالَ وَالْوَالِدِ وَمَا وُلْدَ أَمَّا الْوَالِدُ فَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَمَا وُلْدٌ يَعْنِي هَؤُلَاءِ الْأَوْصِيَاءِ»:

من و اوصیاء من از فرزندانم مهدی و محدث هستیم: حسن، حسین، علی (سجاد) و هشت نفر از فرزندان علی یکی بعد از دیگری، و منظور از «ووالد» در قرآن رسول خدا و منظور از «ما ولد» همین یازده وصی می‌باشد.

خوب به طور آشکارا می بینید که فرزندان رسول خدا که اوصیاء هستند فقط همین یازده نفر معرفی شده اند که احمد جزءشان نیست.

ب) راوی از امام صادق علیه السلام پرسید: دو امام می شود؟ فرمودند: نه مگر اینکه یکی از آن دو ساکت بوده و هیچ نمی گوید تا امام قبلی از دنیا برود: «يَكُونُ إِمَامَانِ قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ حَتَّى يَمُضِيَ الْأَوَّلُ»^۱.

ج) نیز راوی پرسید آیا می شود در زمین دو امام باشد؟ فرمودند: نه مگر اینکه یکی از آن دو سکوت کرده و هیچ نمی گوید و امام قبل از او تکلم می کند: «تَكُونُ الْأَرْضُ وَ فِيهَا إِمَامَانِ قَالَ لَا إِلَّا إِمَامَانِ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ وَ يَتَكَلَّمُ الَّذِي قَبْلَهُ وَ الْإِمَامُ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي بَعْدَهُ»^۲.

این روایات دقیقاً ادعای شما را هدف گرفته و رد می کند که تا امام زمان علیه السلام وفات نکنند امام بعدی حق سخن گفتن ندارد.

اما اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان پیامبر خلیفه و وصی ایشان بوده اند حرف درستی است ولی آیا ناطق هم بوده اند؟ این آن چیزی است که شما با زرنگی از کنار آن می گذرید و قیاس باطل می نمایید.

مدعی: شما می گوید چرا احمد زودتر از امام مهدی آمده. اولاً زودتر از امام مهدی آمده تعبیر غلطی است، چون امام مهدی ۱۲۰۰ سال است که امام

۱. بصائر الدرجات ص ۵۱۱ ح ۲۰

۲. بصائر الدرجات ص ۵۱۶ ح ۴۴

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۹۱

است، ثانیاً نه تنها این اشکالی ندارد که اصلاً طبق روایات اهل بیت باید زودتر بیاید. من فقط به عنوان مثال به حدیثی از کتاب سلیم بن قیس هلالی اشاره می‌کنم که پیغمبر اکرم فرمود: «یا سلمان مهدی اُمّتی الذی یملؤ الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً...: مهدی امت من که زمین را پر از عدل و داد می‌کند از اولاد حسین بن علی است، بعد فرمود: پدر مهدی هم که بعد از او می‌آید، او هم امام و وصی و عالم است. سلمان می‌پرسد: یا رسول الله، مهدی که اول می‌آید افضل است یا پدرش که بعدش می‌آید؟ فرمود: پدرش برتر از خود مهدی است». خوب این کیست که بابایش بعدش می‌آید؟ اینجا مراد همان مهدی اول است که در حدیث وصیت آمده، و اگر در این باب بخواهم حرف بزنم تا صبح باید حدیث بخوانم چون روایات زیادی دارد.

جواب: اینکه امام مهدی ۱۲۰۰ سال است که امام است قبول، اما آیا امامت هم کرده است؟ امام مهدی علیه السلام از ابتدای امامت خویش در پس پرده غیبت بوده‌اند و اصلاً ظهوری نداشته‌اند تا امامت کنند و آنچه توسط نواب خاصه بدست مردم رسیده آنقدر کم است که نمی‌شود آن را حمل بر امامت ناطق کرد. پس باید قبول کنید که احمد زودتر از امام مهدی آمده است.

اما اینکه این زودتر آمدن نه تنها اشکالی ندارد که واجب هم هست. گویی شما احادیث امام ناطق و صامت را که چند لحظه قبل قرائت کردم نمی‌شنوید. این احادیث تصریح می‌کنند که تا امام قبلی از دنیا نرفته امام بعدی هیچ نطقی ندارد.

اما حدیثی که خواندید، اول بفرمایید منظور از پدر در این حدیث امام بی‌واسطه است یا امام با واسطه؟ معلوم است که آن را امام بی‌واسطه یعنی امام زمان علیه السلام می‌گیرید تا ادعای خودتان را ثابت کنید ولی کو دلیلتان؟ چطور شد نسبت به حدیث نام پدرش نام پدر من است می‌گویید منظور پدر با بیست واسطه یعنی حضرت اسماعیل می‌باشد اما به این حدیث که می‌رسید مراد امام بدون واسطه و حضرت مهدی هستند؟ نه آقا جان. در این حدیث منظور از پدر مهدی، امام حسین علیه السلام می‌باشند که در خود حدیث ذکر شده است و اصلاً در حدیث سخنی از امام بی‌واسطه زده نشده تا سلمان بخواهد از افضلیت او بپرسد بلکه فقط صحبت از حسین و مهدی علیه السلام می‌باشد و حدیث ربطی به مهدی اول ندارد. زیرا پیامبر ابتدا به پای حسین علیه السلام زده و می‌فرمایند: «آن مهدی که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند از فرزندان این حسین است»، بعد سلمان می‌پرسد پدرش یعنی امام حسین - افضل است یا مهدی؟ پیامبر می‌فرماید پدرش یعنی حسین - که بعد از او می‌آید - یعنی در رجعت - افضل از مهدی است:

«صَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا سَلْمَانَ، مَهْدِيُّ أُمَّتِي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا مِنْ وُلْدِ هَذَا. إِمَامٌ بَنُ إِمَامٍ، عَالِمٌ بَنُ عَالِمٍ، وَصِيٌّ بَنُ وَصِيٍّ، أَبُوهُ الَّذِي يَلِيهِ إِمَامٌ وَوَصِيٌّ عَالِمٌ. قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، الْمَهْدِيُّ أَفْضَلُ أَمْ أَبُوهُ قَالَ: أَبُوهُ أَفْضَلُ مِنْهُ»^۱.

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۲۱۱

حال اگر برسید مگر در روایات نگفته که مهدی افضل از ائمه است؟

می‌گوییم:

روایاتی که درباره فضیلت ائمه از یکدیگر رسیده تعبیر مختلفی دارد که

می‌توان آنها را به ۳ قسم تقسیم کرد و البته هیچ تعارضی با هم ندارند:

۱- از یک حیث هر امامی افضل از امام بعد است چون امام او نیز هست؛

و این در روایت بیان شده که: «الْأَوَّلُ خَيْرٌ مِنَ الْآخِرِ لِأَنَّهُ إِمَامُهُ وَالْآخِرُ وَصِيُّ الْأَوَّلِ».^۱

۲- از حیث دیگر قائم علیه السلام افضل از ائمه تسعه می‌باشد زیرا قائم و موعود

الهی است؛ که این مطلب نیز در بعضی روایات تذکر داده شده است: «قَائِمُهُمْ ... أَفْضَلُهُمْ».^۲

۳- و از حیث سوم تمام ائمه علیهم السلام در فضل و منزلت یکسان می‌باشند؛ که

در این مورد نیز روایات زیادی از اهل بیت علیهم السلام وارد شده، از جمله:

امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای حسین!

خداوند از صلب تو ۹ امام برگزید که نهمین آنها قائم ایشان است و همه شما در

فضیلت و منزلت نزد خدای تعالی برابرید:

«دَخَلْتُ أَنَا وَ أَخِي عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَجْلَسَنِي عَلَى فَخِذِهِ وَ

۱. کتاب سلیم ج ۲ ص ۵۶۸

۲. مقتضب الاثر ص ۹

أَجْلَسَ أَخِي الْحَسَنَ عَلَى فَخْدِهِ الْأُخْرَى ثُمَّ قَبَلَنَا وَقَالَ بِأَبِي أَنْتُمْ مِنْ إِمَامَيْنِ
صَالِحَيْنِ اخْتَارَكُمَا اللَّهُ مِنِّي وَ مِنْ أَيْكُمَا وَ أُمَّكُمَا وَ اخْتَارَ مِنْ صُلْبِكَ يَا حُسَيْنُ
تِسْعَةَ أَيْمَةٍ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ كُلُّكُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى سَوَاءٌ^۱.

پس روایات زیاد که هیچ حتی یک روایت نداریم که مهدی اول باید قبل از
پدرش بیاید و اگر شما تا صبح روایت بیاورید و تاویل ببرید ما هم تا صبح
جواب همه اش را منصفانه داده فریبکاری فرقه یمانی را برای مردم آشکار
می‌کنیم.

مدعی: شکی در این نیست پرچم‌های سیاه که از سمت مشرق می‌آید جزء
نشانه‌های ظهور است. از آن طرف حضرت می‌فرماید: بشتابید به سمت آنها
چون خلیفه خدا مهدی آنجاست. خوب این کدام مهدی است که قبل از مهدی
قیام می‌کند؟ این کدام مهدی است که قیامش از سمت مشرق است که
پرچم‌های سیاه جزء نشانه‌های ظهور مهدی می‌باشد؟ مهدی اول است که از
سمت مشرق می‌آید. شعار اصحابش چیست؟ حضرت فرمود: «شعارهم احمد
احمد»: شعارشان احمد احمد است، رهبرشان احمد است. و قبل از امام
مهدی می‌آید. بنابراین این همان وصی امام زمان در حدیث وصیت می‌باشد:
«فَلْيَسَلِّمْ إِلَى ابْنِهِ أَوَّلَ الْمُقَرَّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ اسْمُ كَاسِمِي وَ اسْمُ أَبِي وَ هُوَ
عَبْدَاللَّهِ وَ أَحْمَدُ وَ الْأَسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُقَرَّبِينَ».

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۲۳۱

در نتیجه اشکال ندارد دو تا حجت و خلیفه، موصی و وصی در یک زمان باشند بلکه نمونه های زیادی در قرآن و روایات داریم و به علاوه این که وصی قبل از ظهور موصی بیاید نیز بی اشکال است بلکه در رابطه با امام مهدی به حسب پیش بینی ائمه اطهار اصلاً باید همین طور باشد.

جواب: شکی در پرچم های سیاه نیست؟ چطور شکی نیست وقتی که به ادعای شما در خود زمان خروج قائم هم امکان بداء وجود دارد؟ پس اصلاً معلوم نیست پرچمهای سیاهی بیاید که مهدی در میان آنها باشد. اما حدیثی که درباره خلیفه خدا مهدی خواندید منحصرراً از منقولات اهل سنت است و حتی یک حدیث از شیعه در این باره وجود ندارد لذا هیچ مهدی که قبل از مهدی از مشرق قیام کند وجود ندارد. از طرفی پرچم شما که سفید است پس چطور پرچم های سیاه را به خود می چسبانید؟

حال بر فرض که این حدیث گفته مهدی در میان پرچم های مشرق است، خوب حدیث دیگر گفته مهدی در میان پرچم های مغرب است: «عن جعفر بن محمد بن علی صلوات الله عليهم: أنه ذكر المهدي عليه السلام. فقال: تطلع الرايات السود، و أومی بیده الی المشرق، و تطلع رايات المهدي من هاهنا، و أومی بیده الی المغرب»^۱.

همچنین این حدیث گفته وقتی پرچم های سیاه را دیدی به سمت شان بشتاب؟ خوب حدیث دیگر گفته نه نشتاب بلکه بچسب به زمین و از جاییت

۱. شرح الاخبار ج ۳ ص ۳۶۴ ح ۱۲۳۴

تکان نخور: «عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قال: إذا رأیتم الرايات السود فالزموا الأرض، فلا تحركوا أیدیکم و لا أرجلکم»^۱.
اما می دانید علت این همه اختلاف چیست؟ اینست که همه این احادیث از غیر شیعه نقل شده و اگر شما به احادیث شیعه تمسک می کردید اینقدر گمراه نمی شدید.

اما اینکه شعارشان احمد احمد است این برای اولین و آخرین بار در قرن دهم ثبت شده که به غیر از ضعف سندی دارای معارض می باشد، زیرا در نقل دیگری از همان مولف، شعارشان «یا لثارات الحسین» ثبت شده^۲ نه احمد احمد، و البته که شعار هر لشکری یکی بیشتر نمی باشد.

از طرفی انگار نه انگار که نام دوم پیامبر اسلام ﷺ احمد بوده و گویی قحطی مصداق احمد است تا احمد بصری بیاید و این حدیث را بر خود تطبیق دهد، نتیجه اینکه مراد از احمد احمد، نام مقدس پیامبر اسلام ﷺ می باشد که آنها به حمایت از دین ایشان قیام کرده اند نه شخص دیگر.

در نتیجه معلوم شد آنچه شما در مورد وجود دو امام همزمان بلکه آمدن امام بعدی قبل از امام قبلی به هم بافته اید از اهل بیت علیهم السلام صادر نشده و جز افتزایی بر ایشان نیست.

۱. التشریف بالمنن ص ۸۹

۲. سرور اهل الایمان ص ۹۷

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۲۵

سؤال ۳۵. چرا از بین این همه عالم و شیعه پاک، فقط تعدادی مردم عادی و جوان های ساده دعوت احمد را قبول می کنند؟

مدعی: این شبهه ای است که مشرکین به حضرت نوح مطرح می کردند. دو یا سه جا در قرآن کریم آمده که می گفتند: تو برتر از ما نیستی، یک آدم عادی مثل ما هستی و پیروانت هم از اراذل هستند یعنی آدم های دون مایه و نپخته از نظر ذهنی و علمی هستند. به اینها می گویند: «بائی الرأی». خوب حضرت نوح چه جواب می دهد؟ می گوید: به من چه ربطی دارد که اطرافیان و مؤمنان به من چه جوری هستند، به شما چه ربطی دارد؟ حسابشان با خداست و من نمی دانم خدای متعال چه معامله ای با اینها می کند، من اینها را طرد نمی کنم.

یک عده از بزرگان قوم نوح می گفتند تو این اراذل و اوباش را بزن کنار تا مثلاً ما لطف کنیم و بیاییم به تو ایمان بیاوریم. حضرت نوح هم فرمود: من مؤمنین را طرد نمی کنم، می خواهید ایمان بیاورید، می خواهید ایمان بیاورید. این هم یک فتنه و آزمایشی بوده است.

باز در قرآن کریم داریم: «أهؤلاء منّ الله علیهم من بیننا و جعلنا بعضنا لبعضکم فتنه...» وقتی عده ای به رسول الله ایمان آوردند، بزرگان و متکبرینی که می گفتند ما خوییم و گل سر سبد هستیم و پاکیم و عالمیم، با حالت تمسخر می گفتند: خدا از بین این همه آدم های مقدس و کار درست به اینها منت گذاشته که اینها به رسول خدا ایمان آوردند، اینها پیغمبر را زودتر از ما

شناختند؟! دلیشان برای انکار نبوت و رسالت خلیفه الله همین بود که یک سری جوان و غیره زودتر ایمان آوردند.

جواب: عادت شما اینست که به جای برهان، قیاس های باطل و بی ربط بیاورید تا مخاطب را در تشخیص حق از باطل گیج کنید. آنچه قوم نوح درباره بادیء الرأی بودن پیروان او می گفتند افترا بی بیش نبود در حالیکه آنچه درباره پیروان احمد بصری گفته می شود حقیقت است. کدام عالم پخته و تحقیق کرده در مورد دعوت یمانی حتی به تردید افتاده چه برسد به اینکه بخواهد ایمان بیاورد؟ طرف لوله کش آب است آمده برای من حدیث وصیت را تفسیر می کند، عربی یاد ندارد ترجمه اش را از کس دیگر گرفته، روایات معارض را ندیده، هیچ از رجال سرش نمی شود، آخرش هم می گوید نطفه شما مشکل دارد که به حجت خدا ایمان نمی آورید. چیزی که ما می گوئیم و می بینیم هیچ ربطی به قوم نوح و دیگر اقوام ندارد. شما اگر راست می گوئید بیاید جواب شبهه را بدهید و قیاس ابلیس را کنار بگذارید.

بله جواب شما اینست که علمای آخر الزمان همه فاسق و فاجرند برای همین عدم ایمان آنها مهم نیست. اما اگر اینگونه است پس تکلیف طلابی که به دعوت یمانی ایمان آورده اند و شما آنها را ملاً و با سواد جلوه می دهید و بعضی از آنها را آیت الله خطاب می کنید چیست؟ اگر آنها عالم هستند طبق احادیث فاسق و فاجر می باشند پس چرا ایمان آنها را اینقدر تبلیغ می کنید و آنها را گنده نشان می دهید؟ و اگر عالم نیستند و کم سوادند که پس چه خصوصیتی دارند که

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۲۷۱

از میان این همه یمانی مخلص عکس چهار تا آخوند کم سواد را دایره کرده و بنر درست می‌کنید؟

حق اینست که بطلان جریان یمانی اینقدر واضح است که برای هیچ طلبه با سوادى ایجاد شبهه نمی‌کند و عموم کسانی‌که به این دعوت ایمان آورده‌اند تنها به علت نداشتن آگاهی از مباحث مختلف مهدویت و عدم تبصر در حدیث شناسی و یا گرایش‌های انحرافی گذشته مثل عرفان و تصوف و اخباری‌گری و ضد انقلاب و تعصب بیجای انقلابی و توهم زدگی و از این قبیل چیزهاست. درست همانند چیزی که در جریان ایمان بعضی مردم به بابت و بهائیت مشاهده کردیم.

سؤال ۳۶. مگر عمر مانع نوشتن وصیت نشد پس پیامبر خدا چه وصیتی کرده که احمد الحسن مدعی آن است؟

مدعی: قطعاً پیغمبر خدا هنگام وفاتش وصیت کرده است زیرا به شهادت قرآن کریم و به روایات متواتر اهل بیت قطعاً پیغمبر اکرم وصیت کرده و این وصیت شب وفاتش بوده یعنی شب دوشنبه. اما قرآن، آیه ۱۸۰ سوره بقره تأکید می‌کند بر وجوب وصیت هنگام احتضار و می‌فرماید: واجب شده بر شما، هنگامی که محتضر می‌شوید یعنی مرگ بر شما حاضر می‌شود، اگر خیری به جا گذاشتید وصیت شایسته کنید برای والدین و نزدیکانتان حقاً علی‌المتقین: حق و تکلیف بر متقین، یعنی کسی که با تقواست قطعاً این کار را باید انجام بدهد و انجام ندادنش به معنی ضعف ایمان و بی‌تقوایی است.

باز از پیغمبر اکرم روایت شده: کسی که بمیرد و وصیت ننویسد، به مرگ جاهلیت مرده است یعنی مرگ اسلام نیست. روایات متعددی از اهل بیت عصمت و طهارت درباره وجوب وصیت هنگام مرگ وارد شده. از آن طرف، حدود ۲۰ روایت و بلکه بیشتر در کتاب های مهم شیعه مثل بصائر الدرجات و کافی داریم که می گوید صاحب الأمر و قائم با وصیت رسول الله شناخته می شود. پس اگر پیغمبر اکرم وصیتی ننوشته باشد عهد نبی الله و وصیت رسول الله چیست که قرار است صاحب الأمر و قائم با آن شناخته شود؟

به علاوه روایاتی داریم که در این باره از ائمه اطهار پرسیدند و ایشان شهادت دادند پیغمبر اکرم وصیت نوشت. به عنوان مثال امام صادق از امام باقر می پرسد: آیا این گونه نیست که پیغمبر وصیت می فرمود و امام علی نوشت؟ فرمود: بله، همین طور است پیغمبر اکرم اِملاء می کرد و امام علی می نوشت. پس به واسطه قرائن متعدد و محکم روایی و قرآنی قطعاً رسول خدا وصیت نوشته و از همه روشن تر و واضح تر و محکم تر، اینکه این وصیت الآن موجود است و به سند معتبر در کتاب غیبت طوسی ثبت شده که می گوید پیغمبر در شبی که وفاتش در آن شب واقع شد یعنی شب دوشنبه به امام علی فرمود صحیفه و دواتی حاضر کن ای ابو الحسن، بعد پیغمبر اکرم وصیتش را املاء کرد و امام علی می نوشت تا رسید به این جا که فرمود: یا علی بعد از من ۱۲ امام است و بعدش ۱۲ مهدی که فقط مهدی اول را ذکر می کند، چرا بقیه مهدیین را ذکر نمی کند؟ چون آنها بعد از امام مهدی در دولت عدل الهی می آیند و خود

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۲۹۱

حضرت حجت معرفیشان می‌کند. مهدی اول چون به عنوان اولین مؤمنین و اولین اصحاب امام زمان قرار است از سمت امام مهدی فرستاده و مبعوث شود، و قیام بکند، اسم و اوصافش در حدیث وصیت دقیق آمده. بنابراین همین که این وصیت آمده، یعنی پیغمبر وصیت کرده و بهترین و روشن ترین دلیل بر اینکه یک چیزی امکان دارد، همین است که الآن هست.

جواب: من هم می‌دانستم پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت نموده‌اند اما این سوال را مطرح کردم تا زوایای اعتقاد شما درباره این وصیت روشن شود. اولاً اینکه قرآن وصیت را به هنگام احتضار واجب نموده، طبق تصریح روایات، مربوط به وصیت به اموال است چون مراد از خیری که باقی می‌گذارند مال است پس ربطی به وصیت درباره سلسله خلافت ندارد. و این معنا در روایات متعددی تصریح شده، از جمله:

الف) امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند: «حقى است که خدا در اموال مردم برای امام قرار داده است: «حق جعله الله في أموال الناس لصاحب هذا الأمر»^۱.

ب) حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه به همین آیه استدلال نموده و میراث مالی خود از رسول خدا را مطالبه کردند: «و قال: إن ترک خیراً الوصیة للوالدین و الأقریین بالمعروف حقا علی المتتین و زعمتم أن لا حق ولا إرث لی من أبی»^۲.

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۷۶ ح ۱۶۳

۲. بلاغات النساء ص ۲۹

و برای همین امام باقر علیه السلام در روایتی، وصیت پیامبر را در ردیف وصیت افراد معمولی قرار داده، می‌فرماید: پیامبر وصیت نمود پس سزاوار است که مسلمان وصیت کند: «الْوَصِيَّةُ حَقٌّ وَقَدْ أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوصِيَ»^۱.

ثانیاً این آیه قبل از درصد بندی میراث نازل شده، یعنی در اوائل اسلام که هنوز درصد سهم فرزندان و همسر و والدین از میراث نازل نشده بود، این آیه گفت اگر مالی دارید بدون وصیت به اینکه هر کس چقدر سهم ببرد نگذارید، اما بعد از نزول آیه میراث، چنین وصیتی لزوم ندارد و برای همین در بعضی روایات تصریح شده که این آیه نسخ شده است: «هي منسوخة نسختها آية الفرائض التي هي الموارث»^۲ و: «إنما هي منسوخة بقوله: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»^۳.

ثالثاً قرآن می‌فرماید: وصیت باید در لحظات پیش از وفات باشد: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ»^۴ در حالیکه طبق حدیث وصیت، وصیت پیامبر در شب وفاتشان رخ داده اما ایشان فردایش فوت کرده‌اند در نتیجه طبق گفته شما باز هم رسول خدا به سخن خدا گوش فرا نداده‌اند. در حالی که چنین نیست و رسول

۱. الکافی ج ۷ ص ۳ ح ۵

۲. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۷۷ ح ۱۶۷

۳. تفسیر القمی ج ۱ ص ۶۵

۴. بقره: ۱۸۰

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۳۱۱

خدا صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات حیات خود وصیت نموده و هیچ سخنی از مهدی‌های دوازده‌گانه نفرمودند:

«لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْوَفَاةُ ... قَالَ يَا عَلِيُّ أَتَقْبَلُ وَصِيَّتِي وَتَقْضِي دِينِي وَتَنْجِزُ مَوْعِدِي ... فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا بِلَالُ أَنْتَ بَدْرِعَ رَسُولِ اللَّهِ فَآتَى بِهَا ثُمَّ قَالَ يَا بِلَالُ أَنْتَ بَرَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَآتَى بِهَا ثُمَّ قَالَ يَا بِلَالُ أَنْتَ بِيَعْلَةَ رَسُولِ اللَّهِ بِسَرَجِهَا وَ لِحَامِهَا فَآتَى بِهَا ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ قُمْ فَأَقْبِضْ هَذَا بِشَهَادَةِ مَنْ فِي الْبَيْتِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ كَيْ لَا يُنَازِعَكَ فِيهِ أَحَدٌ مِنْ بَعْدِي قَالَ فَقَامَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى اسْتَوْدَعَ جَمِيعَ ذَلِكَ فِي مَنْزِلِهِ ثُمَّ رَجَعَ»^۱.

رابعاً در کتاب سلیم بن قیس در دو جا وصیت مکتوب را ثبت کرده که امامت را منحصر در ۱۲ نفر دانسته، و هیچ سخنی از مهدی‌های دوازده‌گانه به میان نیاورده است:

الف) «... ادْعُ لِي بِصَحِيفَةٍ فَآتَى بِهَا فَأَمَلَى عَلَيْهِ أَسْمَاءَ الْأَنْمَةِ الْهُدَاةِ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا رَجُلًا وَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخُطُّهُ بِيَدِهِ. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَنَّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ»^۲.

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۶۸ ح ۲

۲. کتاب سلیم ج ۲ ص ۸۷۷

ب) «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ... دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمَلَى عَلَيَّ مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَابِ وَأَشْهَدَ عَلَيَّ ذَلِكَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ سَلْمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادَ وَ سَمَّى مَنْ يَكُونُ مِنْ أُنْمَةِ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَمَّانِي أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي [هَذَا وَ أَدْنَى يَبْدِي إِلَى] الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ تِسْعَةَ مِنْ وُلْدِ ابْنِي هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ ...»^۱.

نیز در روایتی امام صادق علیه السلام متن وصیت را بازگو فرموده‌اند که در آن اسامی تک تک ائمه علیهم السلام بیان شده، در حالیکه هیچ سخنی از مهدیین نگفته، بلکه تصریح نموده امامت با دوازدهمی کامل می‌شود:

«وَجَدْنَا صَحِيفَةً بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ خَطِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ... فَصَلْتُ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِسِبْطِكَ بَعْدَهُ وَ بِسِبْطِكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ... وَ ... عَلِيٍّ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ... وَ ابْنَهُ مُحَمَّدٌ ... جَعْفَرٍ ... ائْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى ... عَلِيٍّ ... لِأَقْرَبِّ عَيْنِيهِ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ... وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ ... أَخْرَجَ مِنْهُ ... الْحَسَنَ ثُمَّ أَكْمَلَ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ... أَوْلِيكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ ... أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلِيكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ»^۲.

۱. کتاب سلیم ج ۲ ص ۶۵۸

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۲. البته از آنجا که متن این حدیث با حدیث قبلش یکی بوده مرحوم صدوق آن را خلاصه کرده و به حدیث قبلش ارجاع داده است که ما مطابق همان، متن حدیث را ذکر کرده‌ایم.

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۳۳۱

خامساً در روایتی وصیت پیامبر همان لوح آسمانی معرفی شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْكِتَابُ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ...»^۱ و در لوح جابر هیچ ذکری از دوازده مهدی نشده، و شبهه سیزده وصی در باره آن نیز بارها پاسخ داده شد. و با همه اینها روشن می شود که با رد حدیث وصیت طوسی، نه مشکلی در عملکرد پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش می آید و نه در اعتقادات ما به عدم مهدی های دوازده گانه.

اما اینکه حدیث وصیت با سند معتبر ثبت شده دروغی بیش نیست و لا اقل سه نفر از راوی های آن مجهول و ناشناخته اند مگر اینکه از محدث نوری تقلید کنید که گفته سندش معتبر است^۲. غیر از اینکه در این حدیث تصریح شده وفات پیامبر در شب اتفاق افتاده در حالیکه به اتفاق نظر شیعه و سنی^۳ وفات حضرت در روز اتفاق افتاده نه شب،^۴ و حتی در بعضی نقل ها تصریح

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۶۶۹

۲. نجم ثاقب ج ۲ ص ۴۷۶

۳. هذا اتفاقاً. منهاج البراعة ج ۱۵ ص ۱۰۶

۴. «تُوْفِّي رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمَ تُوْفِّي» كتاب سليم ج ۲ ص ۸۶۲ ح ۴۸؛ «يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ» كتاب سليم ج ۲ ص ۷۹۴؛ «أَيُّ يَوْمٍ أَعْظَمَ شَوْماً مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ يَوْمَ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا» المحاسن ج ۲ ص ۳۴۷ ح ۱۶ و الكافي ج ۸ ص ۳۱۴ ح ۴۹۲ و الفقيه ج ۲ ص ۲۶۷ ح ۲۴۰۰؛ «يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ يَوْمٌ نَحْسُ قَبْضِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ نَبِيُّهُ» الكافي ج ۴ ص ۱۴۶ ح ۵؛ «مَا مِنْ يَوْمٍ أَعْظَمَ شَوْماً مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ، يَوْمَ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» قرب الإسناد (ط - الحديثة) ص ۲۹۹؛ «قُبِضَ بِالْمَدِينَةِ مَسْمُوماً يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ» تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۲؛ «قبض صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يوم الاثنين» إعلام الوری (ط - الحديثة) ج ۱ ص ۵۳

شده که مدتی بعد از طلوع آفتاب،^۱ پیش از ظهر^۲ نیمه روز^۳ یا بعد از گذشت ظهر بوده است.^۴

همچنین این حدیث می‌گوید: وصیت پیامبر در شبی که وفات کردند نوشته شده و می‌دانیم پیامبر ﷺ دوشنبه رحلت فرمودند، در حالیکه طبق تصریح دو روایت سلیم، این وصیت لحظاتی بعد از جسارت آن مرد به پیامبر و نسبت دادن هذیان به ایشان نوشته شده، و به گواهی تاریخ و اعتراف خود احمد آن جسارت روز پنجشنبه اتفاق افتاده و به رزیه الخمیس مشهور شده است. و البته اشکالات حدیث وصیت از مرز سی تا گذشته است.

اما اینکه صاحب الامر با وصیت شناخته می‌شود و در این باره بیست روایت داریم. اولاً شما بفرمایید از زمان امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام به بعد، ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام چگونه با وصیت رسول خدا امامت خویش را ثابت می‌نمودند؟ آیا یک نوشته‌ای می‌آوردند که این وصیت رسول خداست؟ یعنی دلیل ادعای امامتشان ادعای این بود که این کاغذ وصیت رسول خداست؟ آیا این معقول است؟

۱. مجمع البیان ج ۲ ص ۶۷۷: مات يوم الإثنين حين بزغت الشمس. أي طلعت و شرفت. التحقيق في كلمات القرآن الكريم ج ۱ ص ۲۶۵ و لسان العرب ج ۸ ص ۴۱۸

۲. فَلَمَّا مَتَّعَ النَّهَارُ... أَنَّهُ رَسُولُ أُمَّ أَيْمَنَ يُخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ۹ يَمُوتُ، ... فَتَوَفَّى رَسُولَ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ. المسترشد ص ۱۱۴ - ۱۱۵. مَتَّعَ النَّهَارَ مُتَوَعَّأً وَ ذَلِكَ قَبْلَ الزَّوَالِ. كتاب العين ج ۲ ص ۸۳

۳. قبض رسول الله نصف النهار يوم الإثنين. تاريخ الطبری ج ۳ ص ۲۰۰

۴. «فَتَوَفَّى رَسُولَ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، وَ هُوَ يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ» المسترشد ص ۱۱۵. زَاغَتِ الشَّمْسُ: أي مالت و زالت عن أعلى درجات ارتفاعها. مجمع البحرين ج ۵ ص ۱۰

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۳۵۱

ثانیاً روایاتی که وصیت را علامت شناخت امام دانسته بر سه قسم می باشد:
الف) در بعضی از این روایات هیچ توضیحی درباره وصیت نداده که منظورش وصیت رسول خداست یا وصیت امام قبلی: «بِمَ يَعْرِفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ قَالَ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ وَالْعِلْمِ وَالْوَصِيَّةِ»^۱.
ب) اما در بعضی روایات دیگر تصریح شده که منظورش وصیت ظاهره امام قبلی است نه وصیت رسول خدا:

«ثَلَاثَةٌ مِنَ الْحُجَّةِ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أَحَدٍ إِلَّا كَانَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ: أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ يَكُونَ عِنْدَهُ السَّلَاحُ وَ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي إِذَا قَدِمَتِ الْمَدِينَةَ سَأَلَتْ عَنْهَا الْعَامَّةَ وَ الصَّبِيَّانَ إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَانَ فَيَقُولُونَ إِلَى فَلَانَ بْنِ فَلَانَ»^۲.

و: «سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّلَالَةِ عَلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ الدَّلَالَةُ عَلَيْهِ الْكِبَرُ وَ الْفَضْلُ وَ الْوَصِيَّةُ إِذَا قَدِمَ الرِّكْبُ الْمَدِينَةَ فَقَالُوا إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَانَ قِيلَ إِلَى فَلَانَ بْنِ فَلَانَ وَ دُورُوا مَعَ السَّلَاحِ حَيْثُمَا دَارَ فَأَمَّا الْمَسَائِلُ فَلَيْسَ فِيهَا حُجَّةٌ»^۳.

ج) و اگر در بعضی روایات از وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله سخن به میان آمده قبلش علامات دیگری ذکر شده که مجموع آنها امامت فرد را ثابت می کند نه وصیت به تنهایی، از جمله امام صادق علیه السلام می فرماید: صاحب این امر با سه

۱. بصائر الدرجات ص ۴۸۹ ح ۲

۲. الکافی ج ۱ ص ۲۸۴ ح ۲

۳. الکافی ج ۱ ص ۲۸۵ ح ۵

خصلت شناخته می‌شود - و منظورشان قائم موعود نیست بلکه هر یک از ائمه است چون ابتدای حدیث درباره دلیل امامت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ و عدم امامت زید می‌باشد - و مراد هر سه خصلت با هم است:

اول) نزدیکترین افراد نسبت به امام قبلی باشد (و مرادشان اینست که تا فرزند هست نوبت به برادر امام نمی‌رسد پس زید حقی در امامت ندارد)؛

دوم) وصی امام قبل می‌باشد؛

سوم) سلاح و وصیت رسول خدا نزد اوست به گونه ای که کسی نمی‌تواند ادعای سلاح یا وصیت بکند (که باز منظورشان ادعای زیدیه و عبد الله بن حسن است):

«يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ لَا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ وَ هُوَ وَصِيُّهُ وَ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ وَصِيَّتُهُ وَ ذَلِكَ عِنْدِي لَا أُنَازِعُ فِيهِ»^۱.

خوب در این حدیث، سلاح و وصیت در مرحله آخر مطرح شده است یعنی قبل از آن باید فرد دارای وصیت از طرف امام قبلی باشد وصیتی که طبق حدیث، باید آشکار و علنی باشد به گونه ای که از هر کس بررسی بدانند امام به چه کسی وصیت کرده، که در این صورت وقتی وصیت او ثابت شد ادعایش مبنی بر اینکه سلاح و وصیت رسول خدا در دست اوست نیز ثابت می‌شود.

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۳۷۱

ممکن است بگویید وصیت ظاهره مربوط به آن دوران بوده که امام قبلی ظاهر بوده نه احمد که امام قبلش غائب است. ما هم در جواب می‌گوییم سلاح و وصیت هم مربوط به آن دوران بوده که مدعیان دروغین امامت می‌دانستند سلاح و وصیت پیامبر در دست ایشان نیست و می‌دانستند در دست ائمه هدی است و اگر ادعا می‌کردند سریع مفتضح می‌شدند برای همین است که به جز نادری از شیعیان، کسی سلاح و وصیت رسول خدا را ندید و با این حال به ائمه ایمان داشتند چون هر یک از آنها دارای وصیت ظاهره از امام قبل و البته معجزات فراوان و میراث علم بودند که احمد فاقد همه اینهاست.

مدعی: پیغمبر اکرم می‌فرمایند: اتمم ۷۳ فرقه می‌شوند که همه شان در آتش اند الا یک فرقه، آنهایی که تمسک به وصی من می‌کنند. خوب وصی یعنی کسی که با وصیت پیغمبر آمده، قطعاً اینجا مراد امام علی علیه السلام نیست. چرا؟ به جهت اینکه اینجا حضرت می‌فرماید: «۱۳ فرقه از اینها محبان ما اهل بیت اند»، خوب آن کسانی که به امام علی علیه السلام تسلیم شدند و قبولش کردند، بعضی از آنها امام حسن را قبول نکردند، بعضی امام حسین را قبول نکردند. پس اینها در نهایت فرقه ناجی نشدند. هر کدام از ائمه را عده‌ای قبول نکردند پس در امتحان امامت آن امام شکست خوردند و فرقه ناجی نشدند. پس این وصی که می‌گوید به او تمسک کنید آخرین وصی است، یعنی اگر کسی ۱۲ امام را قبول کرده، باز جزء فرقه ناجی نشده الا اینکه آن وصی سیزدهم را قبول کند، آن فرقه ناجی کسانی هستند که تمسک به وصیت پیغمبر اکرم می‌کنند، که بخاطر همین

تمسک نجات پیدا می‌کنند و این وصیت تنها وصیتی است که از رسول خدا در کل کتب شیعه و سنی مانده که خلفای بعد از خودش ائمه و مهدیون را معرفی می‌کند. همان وصیت و نوشته بازدارنده از گمراهی که در کتاب غیبت طوسی به سند معتبر آمده است.

جواب: مراد از وصی پیامبر در این حدیث امام علی علیه السلام نیست؟ خود حدیث با سندهای متعدد می‌گوید وقتی پیامبر گفتند «اتَّبَعْتُ وَصِيَّي» دست بر شانه یا سینه علی علیه السلام زدند که مشخص شود مراد از وصی کیست اما ظاهراً شما از پیامبر هم اعلیمید:

«و تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعْتُ وَ صِيَّي مُحَمَّدٍ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَ حُبِّي وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ»^۱.

و: «وَ افْتَرَقَتْ أُمَّتِي ثَلَاثًا وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ فَهِيَ الَّتِي اتَّبَعْتُ وَ صِيَّي وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكِبِي ثُمَّ قَالَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً حَلَّتْ عَقْدُ اللَّهِ فِيكَ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّخَذْتُ مَحَبَّتَكَ وَ هُمْ شِيعَتُكَ»^۲.

۱. بشارة المصطفى (ط - القديمة) ص ۲۱۶

۲. الفضائل (لابن شاذان القمي) ص ۱۴۱

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۳۹۱

و: «أُمَّتِي تَفْتَرِقُ عَلَيَّ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي تَبَعْتُ وَ صَبَّيْتُ قَالَ: ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ مِنْكَبِ عَلِيِّ عليه السلام ثُمَّ قَالَ: ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِينَ كُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَ حُبِّي، وَ وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ»^۱.

اما اینکه سیزده فرقه از آن ۷۳ سه فرقه محب اهل بیت علیهم السلام هستند ولی فقط یک فرقه ناجی است، خوب این چه ربطی به فرقه یمانی دارد؟ چطور حقانیت آنها را ثابت می کند؟ این حدیث که نگفته فرقه سیزدهم اهل نجاتند که شما بر خودتان تطبیق دهید بلکه در خود حدیث بیان کرده که فرقه نجات یافته نمط اوسط می باشند: «ثُمَّ قَالَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَ حُبِّي وَ وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ»^۲.

و نمط اوسط در روایات دیگر توضیح داده شده که غلو کننده و کم گذارنده نسبت به اهل بیت علیهم السلام نباشد: «نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ الَّذِي لَا يُدْرِكُنَا الْعَالِي وَ لَا يَسْبِقُنَا التَّالِي»^۳.

و: «اللَّهُمَّ! لَا تَجْعَلَنِي مِمَّنْ تَقْدَمُ فَمَرَّقَ، وَ لَا مِمَّنْ تَخَلَّفَ فَمَحَقَّ، وَ اجْعَلْنِي

۱. کتاب سلیم ج ۲ ص ۹۱۳-۹۱۴

۲. امالی الطوسی ص ۵۲۴

۳. الکافی ج ۱ ص ۱۰۱

فِي النَّمَطِ الْأَوْسَطِ»^۱.

همچنین در روایتی دیگر، آن فرقه ناجیه اینگونه معرفی شده است: اقتدا به امام علی نموده، تسلیم امر ایشان است، مطیع امر ایشان می‌باشد، متبری از عدو ایشان است، دوستدار حضرت و مبغض عدو ایشان می‌باشد، حق امام و امامت ایشان و وجوب اطاعت از ایشان را می‌شناسد و از این ایمان بر نمی‌گردد و در مورد ایشان و اوصیاء ایشان تا روز قیامت شک نمی‌کند:

«و ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِينَ تَنْتَحِلُ مَحَبَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَاحِدَةً مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ وَ أَمَّا الْفِرْقَةُ النَّاجِيَةُ الْمَهْدِيَّةُ الْمُؤْمِنَةُ الْمُسْلِمَةُ الْمُؤَفَّقَةُ الْمُرْسَدَةُ فَهِيَ الْمُؤْتَمَّةُ بِي الْمُسْلِمَةِ لِأَمْرِ الْمُطِيعَةِ لِي الْمُتَبَرِّئَةُ مِنْ عَدُوِّي الْمُجِبَّةُ لِي الْمُبْغِضَةَ لِعَدُوِّي الَّتِي قَدْ عَرَفْتُ حَقِّي وَ إِمَامَتِي وَ فَرْضَ طَاعَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَلَمْ تَزِدْ وَ لَمْ تُشَكَّ لِمَا قَدْ نَوَّرَ اللَّهُ فِي قَلْبِهَا مِنْ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا وَ عَرَفْنَا مِنْ فَضْلِنَا وَ أَلْهَمَهَا وَ أَخَذَ بِنَوَاصِيهَا فَادْخَلَهَا فِي شِيعَتِنَا حَتَّى أَطْمَأَنَّتْ قُلُوبُهَا وَ اسْتَيْقَنَتْ يَقِينًا لَا يُخَالِطُهُ شَكٌّ أَنِّي أَنَا وَ أَوْصِيَائِي بَعْدِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هُدَاةٌ مُهْتَدُونَ»^۲.

اما اینکه تنها وصیت بر جا مانده از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همین وصیت کتاب غیبت است دروغی آشکار می‌باشد و ما قبلاً به دیگر روایات وصیت وفات پرداختیم و دیدیم که در آنها هیچ ذکری از مهدیین نبود.

۱. الاصول الستة عشر ص ۳۵۳

۲. بحار الانوار ج ۲۸ ص ۱۴

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۴۱

سؤال ۳۷. این وصیت کجا بوده که تا حالا کسی صحبتی درباره اش

نکرده و احمد الحسن کشفش نموده است؟

مدعی: این وصیت خاص به خلفاء خدا بوده است. در چند مناجات نامه داریم که فرموده اند: «یا من خصّنا بالوصیة: ای خدایی که ما را مخصوص به وصیت کردی و وصیت مخصوص ماست». وقتی که ائمه اطهار در روایات متعدد فرمودند: صاحب الأمر و قائم آل محمد با وصیت رسول الله شناخته می شود، و قرار بوده این عاملی برای معرفی و شناخت قائم باشد، باید از دسترس و دستبرد مدعیان باطل مصون می ماندند و این خودش یک آیه و معجزه ملکوتی از سوی خدای متعال است. زیرا این همه مدعی در طول زمان غیبت آمده اند اما هیچ کدام از آنها متوجه نشدند که وصیت رسول الله، آن هم در کتاب غیبت طوسی که معروف ترین و قدیمی ترین و معتبرترین و اصیل ترین کتاب مربوط به حجت علیه السلام است این وصیت هست و بیایند مدعی اش بشوند. جالب تر اینکه بعضی از این مدعیان اسمشان احمد هم بوده، مثل احمد قادیانی، اما هیچ کدام به این نوشته باز دارنده از گمراهی تمسک نکردند همان نوشته ای که خدای متعال برای شناخته شدن صاحب امر قرار داده و حضرت فرمود: «ما أشکل علیکم، لم یسکّل علیکم عهد نبی الله و رایته و سلاحه: هر چیزی برای شما ایجاد شبهه و اشکال کند، این سه تا دیگر مشکل و مشتبه نمی شود: وصیت پیغمبر، پرچم پیغمبر و سلاح پیغمبر». پس اگر قرار بود این در دسترس دیگران قرار بگیرد، دیگر راه شناخت نمی شد یعنی یک مقدار شبهه

می شد که دیگران هم بیایند مدعی اش شوند. لذا خدای متعال با اینکه این حدیث توسط شیخ الطائفه در کتاب چنین مهمی با سند معتبر ثبت شده بوده، اما گویی این را هیچ کس ندیده، حتی حدود ۱۷ نفر از علمای شیعه در کتابهایشان آورده اند، منتها به عنوان یک حدیث. توجه نکردند که این وصیتی است که قرار است صاحب الأمر و قائم آل محمد خودش را با آن معرفی کند. این احمد عبدالله مهدی کیست؟ اصلاً کسی متوجه نشده، متوجه خاصیت آن و کارکردش نشدند، چرا؟ چون قرار بوده این در دژ مستحکم و محافظت شده خدا بماند، تا روزی که صاحب این امر بیاید و خودش را به این وسیله معرفی کند و این خودش یک آیه از سوی خداست که کسی نیامد به آن احتجاج بکند، خودش دلیل حقانیت است، یعنی این بر شما مشتبه نشده است، این دیگر ایجاد اشکال نمی کند. کسی مدعی آن نشده، این نوشته بازدارنده از گمراهی بوده. لذا خیلی ها آمدند شما را گمراه کردند ولی هیچ کس نیامد با این نوشته بازدارنده از گمراهی که پیغمبر اکرم زیرش را امضاء کرده و آن را وصف به نوشته عاصم از گمراهی نموده ادعا کند، ابداً ممکن نیست تا اینکه صاحب امر با این بیاید.

جواب: اولاً «يَا مَنْ خَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ» - که فقط در یک مناجات نامه از یک راوی^۱ و در یک حدیث آمده^۲ نه چند مناجات نامه - معنایش آن چیزی نیست که شما گفتید بلکه معنایش اینست که از میان همه انسانها ما را وصی پیامبر قرار

۱. بصائر الدرجات ص ۱۲۹ ح ۲

۲. عیون أخبار الرضا ۷ ج ۲ ص ۲۲۷ ح ۱

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۴۳۱

دادی، و این با توجه به ادامه اش که می فرماید: «وَجَعَلْنَا وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ» کاملاً مشخص است که اتفاقاً در بعضی نسخه ها مقدم بر وصایت ذکر شده است.^۱ ثانیاً در هیچ روایتی نداریم که قائم با وصیت شناخته می شود، این ادعای باطل شماسست، ثالثاً اینکه وصیت باید از دستبرد مدعیان در امان باشد قبول، اما اصل وصیت یا رو نوشت آن؟ آنچه در زمان ائمه قبلی علیهم السلام ملاک بوده اصل وصیت پیامبر بوده و ایشان با اصل وصیت احتجاج می کرده اند نه رو نوشت آن، حال چطور شده که در مورد قائم رو نوشت آن در کتاب غیبت طوسی معیار قرار گرفته است؟

ممکن است بگویید به علت فاصله قائم از دیگر ائمه، اصل وصیت قابل جعل است و هر کسی می تواند با جعل کاغذی کهنه آن را اصل وصیت رسول خدا معرفی کند. اما چنین نیست زیرا وصیت رسول خدا مسبوق به دو نشانه، و قرین یک نشانه دیگر به نام سلاح ذکر شده که امکان جعل را منتفی می نماید. در نتیجه هر کس که سلاح رسول خدا را داشت و وصیت مخطوطی را ارائه کرد یقیناً اصل وصیت بوده و جعلی در کار نیست، حال چه سلاح را شمشیر رسول خدا بدانیم که حق همین است و چه مانند شما آن را تاویل به علمی ببریم که با آن حجت خدا شناخته می شود.

همه اینها به کنار، وصیت وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله همانی است که با دو سند

۱. بصائر الدرجات ص ۱۲۹ ح ۳، ثواب الاعمال ص ۹۵، المزار الکبیر ص ۳۳۴، بحار الانوار ج ۹۸ ص ۸ و مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۲۳۱ ح ۱۱۹۱۴ هر دو به نقل از کامل الزیارات.

در کتاب سلیم و با سندی دیگر توسط شیخ صدوق ثبت شده که اولاً هیچ ذکری از مهدیین نکرده و ثانیاً از اشکالات متعدد وصیت کتاب غیبت نیز به دور است و عقل سلیم حکم می‌کند حدیثی را که بی اشکال است بپذیریم.

اما اینکه ادعا می‌کنید پیامبر زیر این وصیت را امضا کرده و گفته عاصم از ضلال است دروغی شاخدار است چون در حدیث وصیت غیبت، کلمه ای در این باره وجود ندارد بلکه این در کتاب سلیم است که اتفاقاً حدیث وصیت را بدون ذکر مهدیین ثبت نموده است.

اما اینکه احمد قادیانی به این وصیت تمسک نکرده خوب چون او سنی بوده و اصلاً خبری از کتاب غیبت طوسی نداشته و اگر هم به آن استدلال می‌کرده جایگاهی نزد اهل سنت نداشته است.

اما اینکه هیچ کس تا به حال به این وصیت تمسک نکرده، از بی اطلاعی شماسست زیرا علیرضا پیغان چندین سال قبل از ظهور احمد و السید الممهد الیمانی همزمان با احمد به این روایت تمسک کردند. و اگر بگویید نام این دو که احمد نبوده، می‌گوییم خوب نام احمد هم عبد الله نبوده، چطور شد که اسم عبد الله را درباره او به تاویل می‌برید آن دو هم نام احمد را به یک چرندی به تاویل می‌برند مثل اینکه احمد، افعال تفضیل به معنای بسیار ستوده شده است یا احمد نام آسمانی آن دو است.

اما اینکه علما به مفاد آن توجه نداشته‌اند اتفاقاً داشته‌اند و از جمله حر عاملی در کتاب فوائد طوسی به خوبی از پس ابطال این وصیت که با سندی

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ | ۴۵ |

ضعیف و مجهول ثبت شده بر آمده است.

پس ظهور و خروج قائم با چه چیز شناخته می‌شود؟ با همان چیزهایی که در روایات فراوان بدون تاویل بیان شده است: خروج سفیانی، صیحه آسمانی، خسف بیداء، قتل نفس زکیه و اجتماع ۳۱۳ نفر.

مدعی: در مورد حضرت نوح علیه السلام این تعبیر در سوره هود آمده که او به قومش می‌گوید اگر من برای شما بینه ای آورده باشم - یعنی شاهد و وصیت - بینه و وصیتی که بر شماها پنهان بوده، چشمانتان کور شده این را ندیدید: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِي فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ»^۱.
نیز در سوره طه می‌گوید: «أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ؟» مگر برای شان بینه ای که در کتاب های آسمانی گذشته است نیامده است». پس بینه همانی است که در صحف اولی و در کتاب های آسمانی قبل، در زمان خلفای قبل آمده که شهادت و بشارت داده‌اند یا وصیت کرده‌اند به خلیفه ای که بعد از خودشان می‌آید، اما می‌گوید: «عُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ: شما ها ندیدید، چشمانتان نسبت به دیدنش کور شده». این خودش یک آیه و معجزه الهی است که از شماها پنهان بوده، اگر چه این بینه است، چون این را نوشته بودند برای اینکه من نوح خودم را با آن معرفی بکنم. این معرفی نامه ای بوده که خدای متعال در گنج مخفی اش کرده بوده، با این که ظاهر بوده، ولی مخفی بوده است.

۱. هود: ۲۸

۲. طه: ۱۳۳

جواب: بینه یعنی وصیت؟ از کجای قرآن این را در آوردید؟ مخاطبان نوح چه کسانی هستند؟ کسانی که خود خدا را قبول ندارند حال وصیت پیامبر قبلی را می‌پذیرند؟

اما اینکه بینه همانی است که در صحف اولی آمده، این تفسیر را شما از خودتان در آوردید و هیچ دلیلی ندارید که بینه در سوره نوح به همان معنای بینه در سوره طه است، بلکه در قرآن بر معجزه نیز بینه اطلاق شده، از جمله:

(الف) شتر صالح که از دل صخره‌های کوه بیرون آمد:

«وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ»^۱

(ب) عصای موسی که به مار بزرگی تبدیل شد:

«قَدْ جِئْتَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ»^۲

همچنین قوم هود عليه السلام به او گفتند تو بینه‌ای بر نبوت خود نیاوردی در حالیکه اگر مراد از بینه همان وصیت بود که هود عليه السلام آن را داشت بلکه آنها معجزه می‌خواستند: «قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ»^۳

۱. اعراف: ۷۳

۲. اعراف: ۱۰۵-۱۰۷

۳. هود: ۵۳

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۴۷|

و با توجه به این آیات هیچ بعدی ندارد که مراد حضرت نوح علیه السلام نیز از بینه، دارا بودن معجزه باشد.

و اما ضمیر مونث در «عُمِّیتِ عَلَیْکُمْ» به بینه بر نمی‌گردد زیرا بینه یعنی چیزی که روشن و روشن کننده باشد پس معنا ندارد که مخفی بماند بلکه ضمیر مونث به رحمت بر می‌گردد که مراد از آن همان علم نبوت است که در آیات متعددی تعبیر به رحمت شده، از جمله:

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا»^۱.

اما نکته ای درباره تفسیری که از آیه ۱۳۳ سوره طه کردید بگوییم، هر چند شاید این چیزها از سطح فهم شما بالاتر باشد ولی برای مردم می‌گویم تا مقدار سواد شما را بیشتر بدانند و آن اینکه: در این آیه کلمه «بینه» به کلمه «ما» اضافه شده لذا «ما فی الصحف الاولى» نمی‌تواند تفسیر «بینه» باشد که نتیجه بگیرید منظور از بینه یعنی همان وصیتی که در کتب آسمانی قبل بوده است. بلکه «ما» مضاف الیه «بینه» است و معنا این می‌شود که آیا بینه ی چیزی که در صحف و کتب اولی بوده به شما نرسیده. یعنی یک چیزی در صحف اولی بوده که آن چیز دارای بینه ای بوده که آن بینه به قریش رسیده، نه اینکه خود بینه در صحف اولی بوده باشد. حال آن چیز چیست؟ دو احتمال وجود دارد: اول اینکه در صحف اولی اخبار پیامبران گذشته بوده، که پیامبر اسلام بدون اینکه درسی خوانده یا از

مطالب کتب ادیان اطلاعی داشته باشد این اخبار را بازگو می‌کند که این خودش معجزه و بینه ای آشکار از اتصال ایشان با وحی است.^۱

دوم: در صحف اولی چنین آمده که وقتی منکران درخواست معجزه کردند و معجزه آمد و باز انکار نمودند هلاک شدند. و قرآن از مشرکین می‌پرسد وقتی خبر این واقعه بارها در قرآن مطرح شده چرا شما هم درخواست معجزاتی می‌کنید که اگر بیاید هلاک شما را در پی خواهد داشت؟^۲

و اتفاقاً در آیه بعدی یعنی ۱۳۴ صحبت از هلاک کردن قریش قبل از آمدن رسول می‌باشد که با احتمال دوم کاملاً سازگار است: «وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نُنزِلَ وَنُنزِلَ».

مدعی: اصلاً در رابطه با قائم و صاحب امر گفته‌اند او شناخته نمی‌شود، امام مجهول است تا زمانی که خودش بیاید. یا مثلاً در حدیث خضر داریم که در وصف مهدی می‌گوید: «اشهد علی رجل من ولد الحسن لا یکنّا ولا یُسَمّا حتی یظهر أمره: شهادت می‌دهم بر مردی از اولاد امام حسن عسکری - نمی‌گوید فرزند امام حسن عسکری می‌گوید از اولاد، از نسل امام حسن عسکری - که اسم و کنیه اش برده نمی‌شود - نه اینکه نباید برده شود، نه اینکه حرام است اسمش را ببری، اصلاً برده نمی‌شود، کسی نمی‌برد اسمش را، کسی

۱. تفسیر احسن الحدیث ص ۷۲

۲. مجمع البیان ج ۷ ص ۶۰

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۴۹۱

نمی داند اسم و کنیه اش را - تا زمانی که امرش ظاهر شود» و امر یعنی ولایتش، پس امامتش پنهان است و بعد ظاهر می شود. بنابراین خدای متعال خواسته بود این دستور مخفی بماند و این خودش نشانه حقانیت مدعی نص تشخیصی است. در نتیجه وصیت وجود داشته ولی چون صاحبش نیامده بوده، دستور مانده، الآن که صاحبش آمده، یعنی این وصیت خورد به نام قائم آل محمد، صاحب الأمر، سید احمد الحسن.

جواب: اولاً اینکه قائم، امام مجهول است و شناخته نمی شود چنین حدیثی نداریم بلکه حدیث می گوید مردی که خروج می کند دو اسم دارد یکی آشکار و دیگری مخفی و شما بدون هیچ دلیل موجهی دو اسم را تاویل به دو فرد و دو مسمی برده اید که جوابش در جای خودش داده شده است.

اما راجع به شهادت خضر، این را قبلاً پاسخ داده ایم که اولاً در کتابهای متعدد از جمله: علل الشرائع و غیبت نعمانی و مناقب مازندرانی و در التنظيم و مدینه المعاجز و الإنصاف بحرانی به جای «حسن» «حسین» ثبت شده^۱ یعنی یکی از فرزندان حسین اسم و کنیه اش برده نمی شود نه یکی از فرزندان حسن عسکری، غیر از اینکه بر فرض حسن باشد می تواند مطابق ادعای اهل سنت گفته شده باشد که مهدی را از فرزندان حسن می دانند نه حسین، همچنانکه اگر

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۹۸، غیبت نعمانی ص ۶۰، مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۲۸۶، الدر النظیم ص ۷۹۳، مدینه المعاجز ج ۳ ص ۳۴۴، الإنصاف ص ۱۴۳

مرادش امام حسن عسکری باشد در دو نقل تصریح شده که ایشان دو پسر داشته‌اند لذا تعبیر «یکی از فرزندان حسن» هیچ مشکلی ندارد و نیازی به تاویل شما که یعنی یکی از نسل حسن نیست. همچنانکه در شهادت دیگری که از خضر ثبت شده او به جای «رجل من ولد الحسن» می‌گوید: و گواهی می‌دهم به وصی حسن بن علی که قائم و منتظری است که زمین را پر از عدل داد می‌کند که این فقط بر امام مهدی تطبیق می‌کند:

«و وصی الحسن بن علی القائم بالقسط المنتظر الذي يملؤها قسطاً و عدلاً
 كما ملئت ظلماً و جوراً ثم قام و خرج من باب المسجد فقال أمير المؤمنين عليه السلام
 للحسن هذا أخي الخضر»^۱.

غیر از اینکه اگر مراد از این فرد، کسی غیر از امام مهدی باشد لازمه‌اش اینست که خضر به امامت امام مهدی گواهی نداده باشد که با هیچ منطقی سازگار نیست.

اما اینکه نام و کنیه‌اش برده نمی‌شود معنایش اینست که مجهول و نا شناخته می‌باشد. این را از کجا در آوردید؟ اگر به جای انس با احادیث اهل سنت ذره ای با روایات اهل بیت علیهم‌السلام مانوس بودید می‌دیدید که ایشان خیلی اوقات برای فهماندن حرام یا واجب یا حلال بودن چیزی از صیغه خبری فعل مضارع استفاده می‌کرده‌اند، از جمله: راوی می‌پرسد: کسی تخیلی کرده و یادش

۱. تفسیر القمی ج ۲ ص ۴۵

امام زمان علیه السلام که هنوز خودشان نیامدند، چطور قبلشان جانشین شان آمده است؟ ۱۵۱ |

رفته طهارت بگیرد و وضو گرفته است و امام پاسخ می دهند: طهارت می گیرد و نمازش را اعاده می کند و وضویش را اعاده نمی کند:

«فِي الرَّجْلِ يَبُولُ فَيُنْسَى غَسَلَ ذَكَرِهِ ثُمَّ يَتَوَضَّأُ وَضُوءَ الصَّلَاةِ قَالَ يَغْسِلُ ذَكَرَهُ يُعِيدُ الصَّلَاةَ وَلَا يُعِيدُ الْوُضُوءَ»^۱ یعنی باید طهارت بگیرد و باید نمازش را دوباره بخواند و لازم نیست دوباره وضو بگیرد.

و این حتی در قرآن هم هست که می فرماید: «و مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»^۲ یعنی باید شیر بدهند.

از طرفی دقیقاً همین تعبیر درباره امام زمان علیه السلام هم به کار رفته است، خوب درباره ایشان چه تاویلی خواهید گفت؟

«الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ بْنُ الْحَسَنِ لَا يُرَى جِسْمُهُ وَلَا يُسَمَّى بِاسْمِهِ أَحَدٌ بَعْدَ غَيْبَتِهِ حَتَّى يَرَاهُ وَيُعْلَنَ بِاسْمِهِ وَيَسْمَعُهُ كُلُّ الْخَلْقِ فَقُلْنَا لَهُ: يَا سَيِّدَنَا وَإِنْ قُلْنَا صَاحِبُ الْغَيْبَةِ وَصَاحِبُ الزَّمَانِ وَالْمَهْدِيُّ، قَالَ هُوَ كُلُّهُ جَائِزٌ مُطْلَقٌ وَإِنَّمَا نَهَيْتُكُمْ عَنِ التَّصْرِيحِ بِاسْمِهِ لِيُخْفَى اسْمُهُ عَنِ أَعْدَائِنَا فَلَا يَعْرِفُوهُ»^۳.

و: «ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الْحَسَنُ يَغِيبُ عَنْهُمْ قَالَ لَا

۱. الکافی ج ۳ ص ۱۸ ح ۱۵

۲. بقره: ۲۳۳

۳. الهدایة الکبری ص ۳۶۴

وَلَكِنَّ ابْنَهُ الْحَبَّهَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا اسْمُهُ قَالَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يُظْهِرَهُ»^۱.

و اما اینکه خدا امرش را ظاهر می کند یعنی امامتش پنهان بوده، خوب احمد تا قبل از اینکه توسط امام فرستاده شود اصلاً امام نبوده نه اینکه امامتش پنهان بوده، در نتیجه مراد از امر در اینجا یعنی قیام ایشان که از همین جهت به قائم صاحب الامر می گویند چون امر او قیام اوست.

اما اینکه این وصیت در کتاب غیبت طوسی دست نخورده باقی مانده پس این معجزه است پس این خودش دلیل حقانیت مدعی وصیت است پس این خودش نص تشخیصی است. نه آقا جان از این احادیث باطل در کتب شیعه فراوان است. روایاتی که توسط افراد مجهول غیر موثق یا پیروان فرقه های باطل نقل شده و به کتب شیعه راه یافته است، پس بقاء این حدیث اعجاز نمی خواهد. از طرفی چرا درباره آن سه حدیث وصیت که هیچ ذکری از مهدیین نکرده اند چنین سخنی نمی گویند؟ مگر آن سه نیز وصیت وفات را بازگو نمی کنند؟ و اتفاقاً هر سه نسبت به مهدیین هیچ اشاره ای ندارند و از اشکالات متعددی که بر وصیت طوسی وارد است نیز بری نیستند؟ پس این اعجاز الهی بوده که وصیت واقعی پیامبر در سه حدیث باقی بماند تا جواب دندان شکنی در برابر حدیث مجهول السند غیبت طوسی باشد و همین سه حدیث عاصم از ضلال می باشند.

جلسه چهاردهم

در سند حدیث وصیت چند
نفر مجهول وجود دارد، شما چگونه
اساس عقایدتان را حدیث وصیت
قرار داده‌اید؟

سؤال ۳۸. در سند حدیث وصیت چند نفر مجهول وجود دارد که طبق قول برخی رجالیون احتمالاً از اهل سنت بوده‌اند، پس نمی‌تواند ادعای یمانی را اثبات کند. شما چه طور اساس عقایدتان را چنین حدیثی قرار داده‌اید؟

مدعی: خبر واحد چه طبق رجال - که البته ما میزان رجال را قبول نداریم - صحیح باشد، و چه صحیح نباشد، اگر محفوف به قرائن قطعی نبود، یا تواتر لفظی یا معنوی نداشت، در عقیده حجت نیست. اما اگر محفوف به قرائن قطعی بود و ما به صدورش یقین داشتیم، دیگر درباره رجالش بحث نمی‌کنیم. چون حتی کسانی که قائل به علم رجال هستند می‌گویند حداکثر خبر واحد حتی اگر صحیح باشد مفید ظن و گمان است، گمانی که در باب احکام فقهی حجت است و اماره نام دارد اما در باب عقاید اصلاً بحث در رابطه با سند حدیث کردن، یک بحث سفیهانه می‌باشد.

جواب: اولاً راویان این حدیث فقط مجهول نیستند بلکه در میان آنها احمد بن محمد بن خلیل هم وجود دارد که بدینگونه توصیف شده است: به روایات او هیچ توجهی نمی‌شود^۱، کذاب و جعل حدیث می‌باشد^۲، و مجهول هایش هم یک نفر و دو نفر نیستند بلکه در این سند چهار نفر مجهول وجود دارد که

۱. رجال النجاشی ص ۹۶

۲. رجال العلامة ص ۲۰۵ رقم ۲۰

عبارتند: از علی بن سنان، علی بن حسین، حسن بن علی، و علی پدر حسن. ثانیاً شما که چیزی از مبانی رجال نمی‌دانید اما من برای مردم می‌گویم: ما یک فروع عقائد داریم و یک اصول عقائد. اصول عقائد یعنی چیزهایی که ارکان اعتقادات را تشکیل می‌دهند و اصطلاحاً عمود دین هستند اما فروع عقائد یعنی چیزهایی که حتی اگر کسی آنها را نداند دینش دچار اشکال نمی‌شود. بعد از این عرض می‌کنیم: برای اثبات فروع عقائد خبر واحد صحیح و معتبر کفایت می‌کند زیرا این فروع در آن درجه از اهمیت نبوده‌اند که ائمه علیهم‌السلام بارها تکرارشان کنند و احادیث متواتر بدست ما برسد. چیزهای مثل اینکه مثلاً صراط قبل از میزان است یا میزان بعد از صراط است. خوب اگر در این باره حدیث صحیح و معتبری گفت که مثلاً میزان قبل از صراط می‌باشد ما می‌پذیریم و دنبال تواتر یا قرائن قطعی هم نمی‌رویم. اما در اصول عقاید غیر عقلی فقط با حدیث متواتر می‌توانیم عقیده مند گردیم زیرا اصل اعتقادی چیزی نیست که حجت‌های خدا به سادگی از کنار آن رد شوند چون پایه‌های دین و اعتقاد مردم را تشکیل می‌دهد برای همین اینقدر می‌گویند و اینقدر از ایشان نقل می‌شود که برای همه واضح و روشن گردد و برای نسل‌های آینده به حد تواتر و یقین برسد. اما خود تواتر کی شکل می‌گیرد؟ آیا به صرف تعدد احادیث نسبت به موضوعی تواتر رخ می‌دهد؟ خیر زیرا ما نسبت به مطالب باطل و غیر قابل قبول هم مخصوصاً در کتب اهل سنت روایات متعدد داریم که گاهی به چند صد حدیث می‌رسد. در نتیجه شرط تواتر فقط این نیست که تعداد احادیث زیاد

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۵۷ |

باشد، بلکه این تعداد زیاد باید به گونه ای باشد که احتمال هر گونه جعلی بودن، تحریف شدن، و دروغ بودن را منتفی نماید. که یکی از عواملی که این شرط را محقق می نماید وجود احادیث صحیح السند می باشد. بدین معنا که در میان آن احادیث متعدد تعداد قابل توجهی از آنها دارای سندهای معتبر و دلالت روشن می باشند و الا شما فرض بکنید که مثلاً چهل حدیث در رابطه با موضوعی بدست ما رسیده که سند همه شان یا مجهول است یا از فرقه های باطل است یا اصلاً سندش ذکر نشده است و یا روایانش مشهور به جعل و دروغ می باشند؛ خوب آیا چنین حدیثی می تواند برای ما قطع آور باشد و متواتر تلقی شود؟ از شما پرسیم سریع می گوئید بله، چون معقول فکر نمی کنید اما از هر عاقلی پرسسی می گوئید نه، آن هم نسبت به موضوع حساسی مثل اصول دین.

با این توضیح روشن می شود بحث از صحت سند در عقائد هم جا دارد و این بحث سفیهانه ای نیست بلکه چشم بستن از سند کاری سفیهانه است. حال آیا مساله مهدیین و شناخت قائم و تعداد خلفا و اوصیای خدا جزء فروع عقائد است یا اصول؟ کاملاً روشن است که از اصول عقائد می باشد زیرا دین ما بسته به شناخت قائمی است که به قول احمد بصری قرار است دین و امر جدید بیاورد لذا در این باره قطعاً نیازمند احادیث متواتر هستیم و حتی خبر واحد محفوف به قرائن هم کفایت نمی کند. زیرا همان گونه که گفتیم اصول عقائد چیزی نبوده که اهل بیت علیهم السلام به سادگی از کنار آن رد شوند و مثلاً فقط به یک نفر ناشناخته بگویند: پیامبر در شب وفاتش به دوازده مهدی بعد از دوازده

امام وصیت کرده است، که اگر همان یک نفر می‌مرد یا این حدیث یادش می‌رفت یا کم و زیادش می‌کرد دیگر این سخن امام بدست هیچ کس نمی‌رسید.

مدعی: این دو نفری که شما می‌گویید احتمال دارد از عامه باشد، حرف سفیهانه‌ای است، به جهت اینکه بزرگ علمای شیعه شیخ طوسی که معروف است به شیخ الطائفه، حدیث وصیت را در ضمن احادیثی که از طریق خاصه، یعنی امامیه رسیده ذکر کرده، او در اول باب می‌گوید: «ما روی من جهة الخاصة فأما ما روی من جهة الخاصة، فهو أكثر من أن يحصى غير أنا نذكر طرفاً منها: احادیثی که از طریق خاصه، یعنی شیعه امامیه رسیده، خیلی بیش از این است که من بخواهم ذکر بکنم، اما ما یک گوشه‌ای از آن را، یعنی گلچین آن را برای شما ذکر می‌کنیم». خوب وقتی بزرگ همه این علماء و همه این فقهاء و همه این رجالیون و اصولیون می‌گویند حدیث وصیت جزء گلچین آن احادیث امامیه از شیعه است حالا یک نفر قرن ۱۱ و ۱۲ بعد از هزار سال بلند شود و بگوید احتمالاً این دو نفر سنی باشند پذیرفتنی است؟

از طرفی اصلاً یک سنی و مخالف ولایت اهل بیت، چه انگیزه و چه دلیلی دارد بیاید حدیثی را جعل کند که زیر آب تمام عقاید اهل سنت را می‌زند، چون نص بر ۱۲ امام می‌کند، تصریح به اسمشان و اوصافشان و بر ۱۲ مهدی می‌کند، تصریح می‌کند آن القابی که آنها دزدیدند و چسباندند به ابوبکر و عمر، اسم‌های مخصوص آسمانی امیرالمؤمنین می‌باشد، یعنی کسی حق ندارد خودش را

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۵۹۱

فاروغ اعظم و صدیق اکبر بنامد. تصریح می‌کند که حضرت علی علیه السلام حق طلاق دادن زن‌های پیغمبر اکرم را اگر تمرد از ولایت بکنند، دارد. یعنی طعن عایشه و حفصه در این حدیث هست. اینجا هیچ اسمی از خلفای غاصب و یاران آنها نمی‌آورد، به نظر شما یک سنی، چرا باید به دروغ بیاید حدیثی به پیغمبر اکرم نسبت دهد که هم ریشه مذهب خود را بخشکاند و هم تمام اعتقادات صحیح و حق مکتب شیعه امامیه را اثبات کند؟ ببینید ما با سنی و شیعه کاری نداریم، مهم برای ما این است که این حدیث از پیغمبر صادر شده یا نه، ما دنبال این هستیم.

جواب: اولاً وقتی شما شیخ طوسی را بزرگ بدعت گزاران در شیعه می‌دانید که رجال را در همه جوامع شیعه ترویج کرده و دچار چنین اشتباه بزرگی شده، هیچ بُعدی ندارد که نسبت به تشخیص روات این حدیث نیز دچار اشتباه شده و اشتباهاً آن را جزء احادیث شیعه تلقی نموده باشد، همچنانکه خودتان برای اثبات باطل بودن رجال به اشتباه شیخ طوسی در دو کتابش تمسک می‌کنید که در یک کتابش کسی را توثیق کرده و در کتاب دیگرش همان را تضعیف نموده، خوب کسی که به اعتقاد خود شما اینقدر اشتباهات فاحش دارد چگونه نسبت به نقل این حدیث به درجه عصمت کبری رسیده که هرگز حتی احتمال اشتباه هم درباره ایشان نمی‌دهید؟

ثانیاً شیخ طوسی نمی‌گوید احادیثی که از طریق خاصه وارد شده بلکه می‌گوید احادیثی که از جهت خاصه وارد شده. خوب شما آیا می‌دانید فرق این

دو چیست؟ اینکه بگویند حدیثی از طریق خاصه وارد شده با اینکه بگویند از جهت خاصه وارد شده، چه فرقی با هم دارد؟ از نظر شما هیچ فرقی با هم ندارد اما از نظر بزرگ عالمی مثل حر عاملی که تمام احادیث شیعه و سلسله روات آن را زیر و رو کرده این دو با هم فرق دارد لذا تصریح می‌کند که این حدیث وصیت از طریق عامه به ما رسیده است.^۱

توضیح آنکه: در عبارت شیخ طوسی ظرافتی وجود دارد و آن اینکه ایشان نمی‌گویند از طریق خاصه نقل می‌کنم بلکه می‌گویند: از جهت خاصه، و این عبارت نمی‌رساند تک‌تک راویان احادیثی که نقل می‌کند شیعه هستند^۲ همچنان که در ابتدای نقل احادیث سنی‌ها می‌گویند آنچه از جهت مخالفان شیعه نقل شده: «فمما روي في ذلك من جهة مخالفي الشيعة»^۳، اما در سر سلسله سند احادیثی که از سنی‌ها نقل می‌کند حداقل سه نفر شیعه وجود دارد. از طرفی در

۱. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة ص ۴۰۲. مراد مرحوم حر این کلام شیخ طوسی است که در پایان نقل روایات می‌نگارد: این مقدار کمی از اخبار بود که ما آوردیم و اگر شروع به ذکر اخبار شیعه کنیم کتاب طولانی می‌شود: «فهذا طرف من الأخبار قد أوردناها ولو شرعنا في إيراد ما من جهة الخاصة في هذا المعنى لطلال به الكتاب». (الغيبة للطوسي ص ۱۵۶). که این کلام می‌رساند روایاتی که مرحوم شیخ با عنوان «جهة خاصة» آورده، دارای سلسله سند تماماً شیعی نیست و الا کلام اخیر ایشان معنایی ندارد.

۲. البته در پایان بخش نقل احادیث نیز چنین تعبیری دارد ولی مرادش در آنجا احادیثی است که همه راویانش شیعه باشند و الا این دو کلام ایشان با هم متناقض خواهد بود.

۳. الغيبة للطوسي ص ۱۲۷

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۶۱

پایان نقل این روایات می‌گوید: اگر به نقل روایاتی که از جهت خاصه وارد شده شروع کنم کتاب طولانی می‌شود: «و لو شرعنا فی ایراد ما من جهة الخاصة فی هذا المعنى لطلال به الكتاب»^۱ و این می‌رساند که تا به حال روایتی از شیعه نقل ننموده است.

آنچه ما از بررسی اسناد روایات باب مذکور بدست می‌آوریم اینست که مراد شیخ طوسی از روایات جهت عامه، آنهایی است که توسط راوی سنی از رسول خدا یا یکی از صحابه یا تابعین نقل شده هر چند در سلسله سندش راویان شیعه وجود داشته باشد^۲، و مرادش از روایات جهت خاصه آنهایی است که از ائمه علیهم‌السلام نقل شده هر چند در سلسله روایتش سنی وجود داشته باشد لذا هر چه نقل نموده از خود ائمه علیهم‌السلام می‌باشد، مگر یک مورد که از ابوسلمی چوپان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

جالب اینست که خود شیخ طوسی حدیث وصیت را در زمره روایاتی آورده که عدد ائمه و خلفاء پیامبر را منحصر در دوازده نفر معرفی می‌کنند نه بیشتر. توضیح آنکه مرحوم شیخ در کتاب غیبت، بابتی در رابطه با حصر عدد ائمه در ۱۲ آورده و قبل از ذکر احادیث می‌گوید: «و از آن چیزهایی که بر امامت صاحب الزمان فرزند حسن بن علی بن محمد بن رضا دلالت می‌کند روایاتی از

۱. الغیبة للطوسی ص ۱۵۶

۲. لذا روایاتی که به عنوان عامه می‌آورد ۵ مورد از جابر بن سمره از رسول خدا، ۲ مورد از عبد الله بن عمر، ۱ مورد از ابن مسعود و ۱ مورد از ابن عباس و ۱ مورد از شیخ سنی مجهول است.

سنی و شیعه است که می‌گوید امامان بعد از پیامبر ۱۲ نفرند نه بیشتر و نه کمتر: و مما يدل على إمامة صاحب الزمان ابن الحسن بن علي بن محمد بن الرضا عليه السلام و صحته غيبته ما رواه الطائفتان المختلفتان و الفرقتان المتباينتان العامة و الإمامية و أن الأئمة بعد النبي ﷺ اثنا عشر لا يزيدون و لا ينقصون»^۱.
 بعد حدود ۲۵ حدیث در اثبات همین مطلب می‌آورد، از جمله:

- جبرئیل با صحیفه‌ای از جانب خدا بر پیامبرش نازل شد که در آن ۱۲ مهر طلا بود و گفت خدای متعال به تو سلام می‌رساند و دستور می‌دهد این صحیفه را به نجیبان از اهل بیت خودت عطا کنی تا اولین مهر را باز نموده و طباقش عمل کند و زمانیکه خواست فوت کند آن را به وصی بعد از خودش بدهد ... پس علی بن ابی طالب اولین مهر را باز نموده و بدان عمل کرد ... تا اینکه نوبت به آخرین برسد.
- ... بعد از پیامبر دوازده وصی می‌باشد: «... إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْسَلَ مُحَمَّدًا ﷺ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ عَامَّةً وَ كَانَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ وَصِيًّا مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَنَا وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ ...».
- ابن عباس از امیر المومنین علیه السلام پرسید: والیان بعد از رسول خدا کیانند؟ حضرت فرمودند: من و یازده تن از نسل من که ائمه محدث هستیم: «إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَ

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۶۳۱

لِذَلِكَ الْأَمْرِ وَلَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ هُمْ فَقَالَ أَنَا وَ
أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلَيْبِي أَيْمَّةٌ مُحَدَّثُونَ».

و از همه جالب تر اینکه مرحوم شیخ طوسی قبل از نقل حدیث وصیت، حدیث دیگری مبنی بر حصر تعداد ائمه در ۱۲ نفر ذکر کرده که روایانش همان روایان حدیث وصیت می‌باشند و هیچ سخنی از مهدی‌های دوازده‌گانه در آن نیست:

«... الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانِ الْمُؤَصِّلِيِّ الْعَدْلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْخَلِيلِيِّ: ... يَا مُحَمَّدُ مَنْ خَلَفْتَ لِأُمَّتِكَ قُلْتُ خَيْرَهَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ نَعَمْ ... فَقَالَ التَّفْتُ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ فَالْتَفْتُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ وَ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرٍ وَ مُوسَى وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ضَحَضَاحٍ مِنْ نُورٍ قِيَامٌ يُصَلُّونَ وَ الْمَهْدِيُّ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ الْحَبِجُّ وَ هَذَا النَّائِرُ مِنْ عِزَّتِكَ يَا مُحَمَّدُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي إِنَّهُ الْحُجَّةُ الْوَاجِبَةُ لِأَوْلِيَائِي وَ الْمُنتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي».

اما اینکه می‌گوییم علی بن سنان سنی است به خاطر لقب «العدل» می‌باشد که توصیف رجالی نیست چون اگر علی نزد شیخ طوسی به عدالت شناخته شده بود نام او را در کتاب رجالش در میان روایان عادل و ثقه ثبت می‌نمود در حالیکه این کار را نکرده است، بلکه «العدل» لقبی برای کسانی بوده که در دستگاه قضا، عدالت کسانی که به عنوان شهود حاضر می‌شده‌اند را تایید می‌نموده‌اند که عموماً سنی بوده‌اند و ما در میان سلسله روایان افراد متعددی

داریم که با لقب «العدل» ثبت شده‌اند در حالیکه یا سنی بوده و یا ناشناخته می‌باشند که هیچکدام از این دو با عادل بودن ایشان سازگار نیست، از جمله:

- أبو القاسم الشاهد العدل البغار^۱
- محمد بن جعفر نُمیری العدل^۲
- أحمد بن حسن قطان الرازي العدل^۳ که مذهبش معلوم نیست و احتمال دارد سنی باشد^۴ و ظاهراً خود شیخ صدوق هم او را نمی‌شناخته چون درباره اش می‌گوید: «این حدیث را شیخی از اهل حدیث که به او احمد بن حسن قطان العدل گفته می‌شود نقل کرد»^۵ و جالب اینکه تمام بیست و سه چهار نفری که او از آنها نقل می‌کند نیز ناشناخته‌اند و هیچ کس به غیر از شیخ صدوق از او نقل نکرده است.
- ابو إسحاق إبراهيم بن أحمد المقري العدل الطبري که فقیه سنی مالکی بوده^۶ و ظاهراً همان کسی است که درباره اش گفته شده «کان شیخ الشهود المعدلین ببغداد»^۷.

۱. مناقب آل أبي طالب علیه السلام ج ۱ ص ۷

۲. وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۸۲ ح ۸

۳. الأمالی (للصدوق) ص ۵۶۶ ح ۵

۴. معجم رجال الحدیث ج ۲ ص ۹۳ رقم ۵۱۱

۵. الأمالی (للصدوق) ص ۵۶۶ ح ۵

۶. موسوعة طبقات الفقهاء ج ۴ ص ۷

۷. منتهی المقال ج ۱ ص ۱۵۴ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید ج ۱ ص ۳۴

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۶۵

- احمد بن محمد بن صقر صائغ العدل^۱
- محمد بن عبد الله بن محمد بن حجاج العدل^۲
- ابو عبد الله حسين بن محمد أثنانی رازی العدل^۳ که با نام أبو عبد الله الحسين بن أحمد أسترآبادي العدل هم ثبت شده است.^۴
- محمد بن موسى بن وليد العدل^۵
- الحسن بن علي النخاس العدل^۶
- أبو محمد الحسين بن وسيف العدل^۷

اینها چیزهایی است که چون شما نمی‌دانید گمان می‌کنید حر عاملی با آن عظمت علمی بی‌خودی و از روی هوا گفته‌اند سند وصیت طوسی سنی است؛ نه آقا جان هزار نکته باریکتر از مو اینجاست.

اما اینکه می‌گویید چطور یک نفر سنی آمده حدیث امامت و ولایت را نقل کرده، شما انگار کتاب غدیر را ورق زده‌اید؟ اگر ورق زده بودید می‌دید که در میان راویان حدیث غدیر و حدیث ثقلین و حدیث احب خلق الله و حتی

۱. الأُمالي (للصدوق) ص ۱۷۰ ح ۵

۲. الأُمالي (للصدوق) ص ۶۱۹ ح ۶

۳. توحید صدوق ص ۶۸ ح ۲۴

۴. خصال ج ۱ ص ۳۱۱ ح ۸۷

۵. خصال ج ۱ ص ۲۵۴ ح ۱۲۹

۶. عمیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۲۷ ح ۲۲

۷. فضائل الأشهر الثلاثة ج ۱ ص ۳۲ ح ۱۴

فضایح خود خلفا افرادی مثل ابوبکر، عمر، عثمان، عایشه، معاویه، عمرو عاص، ابن عمر، سعد بن ابی وقاص و ابو هریره وجود دارند. شما مثل اینکه کتاب کفایة الاثر در نص بر ائمه اثنا عشر را مطالعه نکرده اید، اگر ورق زده بودید می دید که احادیث دوازده امام با ذکر نام و فضایل ایشان از افرادی مثل همانها که نام بردم به وفور ثبت شده است. خوب تقصیری ندارید چون شما قبل از اینکه یمانی شوید با تفسیر قرآن و احادیث اهل بیت و کتب شیعه سر و کار نداشتید و وقتی هم یمانی شدید هر چه امامتان گفت کورکورانه تقلید کردید و نتیجه اش شد این.

بهترین دلیل برای نقل این حدیث می توانسته همین باشد که در کنار تصریح به ولایت ائمه، افسانه دوازده مهدی بعد از دوازده امام را به آخرش بچسبانند تا اعتقاد راسخ شیعه دوازده امامی مبنی بر حصر عدد خلفا و اوصیاء پیامبر در ۱۲ را به انحراف بکشاند و این هدف کمی نیست.

شما می گوئید به شیعه و سنی کار ندارید. چطور مخالف بیان اهل بیت علیهم السلام حرف می زنید؟ بروید ببینید چطور اهل بیت علیهم السلام شیعیان را از نقلهای اهل سنت فراری می دادند که موجب گمراهی شیعه نشوند.^۱ ولی ما شیعیان به شیعه و سنی بودن راوی خیلی کار داریم مخصوصاً اگر

۱. از جمله احادیث فراوانی که ائمه علیهم السلام با تعبیر «کذبوا أعداء الله» یا تعبیر «کذبوا» در مورد «الناس» روایات اهل سنت را رد کرده اند. از جمله: الکافی ج ۲ ص ۶۳۰ ح ۱۳ و ج ۵ ص ۱۲۱ ح ۲، المحاسن ج ۲ ص ۴۶۱ ح ۴۱۱ و ص ۴۶۶ ح ۴۳۷، بصائر الدرجات ص ۲۲۵ ح ۱

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۶۷

چیزی نقل کند که هیچ شیعه‌ای نقل نکرده است.

اگر امام صادق علیه السلام می‌خواستند حدیث وصیت را برای کسی باز گو کنند برای ابو حمزه ثمالی، عبدالله بن ابی یعفور، جمیل بن دراج، محمد بن مسلم و اینگونه افراد بازگو می‌کردند نه یک شخصی که هیچ کس نمی‌داند کیست و آیا اصلاً وجود خارجی داشته است یا نه و در بین دهها هزار سلسله سند تنها دوبرار اسمش برده شده است.

مدعی: ببیند چطور در مورد حدیث غدیر، این آقایان می‌گویند: ما افتخار می‌کنیم که حدیث غدیر در کتب عامه نقل شده، یعنی همین که اهل سنت، حدیث غدیر را نقل کرده‌اند، نه تنها دلیل بر ضعفش نیست، بلکه دلیل بر قوتش است. می‌گویند: چون «الفضل ما شهدت به الاعداء: فضل و برتری آن است که دشمنان هم بهش شهادت دهند و اعتراف کنند». می‌گویند: ببینید اهل سنت و عایشه هم در فضیلت امام علی علیه السلام و حسنین و فاطمه زهراء علیها السلام حدیث نقل کرده‌اند. آنجا که می‌رسد شما افتخار می‌کنید و می‌گویید سنی‌ها نقل کرده‌اند، این جا که دارد تمام اعتقادات حقه صحیحیه امامیه را بیان می‌کند، می‌گوید: اهل سنت نقل کردند که از زیرش فرار کنید؟ پس ای کاش اهل سنت نقل کرده بودند چون اگر این حرفی که دارید می‌زنید درست باشد، باعث می‌شود که ما با این حدیث وصیت بتوانیم بر اهل سنت نیز احتجاج کنیم. اما اگر اهل سنت نقل کردند پس چرا این در کتاب غیبت طوسی آمده؟ چرا در صحیح مسلم و صحیح بخاری نیامده؟ ای کاش این طور باشد، این دیگر نور علی نور است، می‌شود

مثل حدیث غدیر که اهل سنت هم اعتراف کرده‌اند، قبول کرده‌اند و روایت کرده‌اند.

این یک مساله. به علاوه عرض کردیم که اگر خبر واحد باشد فرقی ندارد که سندش طبق رجال صحیح باشد یا نه، چون در هر صورت حجت نیست. خبر واحد مفید ظن و گمان است، مفید قطع و یقین نیست. ما در عقیده دنبال قطع و یقین هستیم، اگر خبر متواتر یا محفوف به قرائن قطعی باشد دیگر فرقی ندارد که سندش چه جور باشد. چون خودش مفید قطع و یقین است. مثلاً در مورد حدیث غدیر، شما نمی‌توانید صحت سند را برای شیعه امامیه اثبات کنید اما می‌گویید متواتر است و اینکه از طرق متعدد نقل شده اثبات می‌کند که قطعاً از پیغمبر صادر گشته است.

جواب: ما افتخار می‌کنیم که اهل سنت حدیث غدیر را نقل کرده‌اند؟ این اشتباه محض است! شما که در هیچ موضوعی مبنا دست تان نیست هر چیزی را به شیعه نسبت می‌دهید. با این ادعایی که دارید می‌ترسم عاقبت مثل یکی از سه شخصیت تاثیرگذار در بهائیت شوید: یا مثل نبیل زرنندی سودای ریاست به سرتان زده و قبل از اینکه کاری کنید سرتان را زیر آب کرده به اسم شهید راه احمد شهربان می‌کنند یا مثل غصن اکبر برای خودتان فرقه می‌زنید و از مکتب جدا می‌شوید و یا اگر هم مثل گلپایگانی بطلان این جریان برایتان آشکار شود به شما مجال سخن گفتن و ابراز توبه نمی‌دهند و با حصر خانگی به عمرتان پایان می‌دهند.

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۶۹۱

شیعه هیچگاه به منقولات اهل سنت نه افتخار کرده و نه استدلال، بلکه ملاک و معیار شیعه همیشه بیانات اهل بیت علیهم‌السلام از طریق شیعی بوده و هست و خواهد بود. این شما هستید که به منقولات اهل سنت افتخار می‌کنید که مثلاً محل ولادت مهدی را مدینه دانسته نه سامراء.

ما اگر نقل حدیث غدیر را به رخ اهل سنت می‌کشیم حرفمان اینست که این را خودتان با اسناد صحیح و فراوان نزد خودتان نقل کرده‌اید پس چرا نمی‌پذیرید؟ و نسبت به احادیث دیگر نیز همین گونه است.

به طور کلی مبنای شیعه نسبت به احادیث اهل سنت عدم اعتبار آنهاست الا جایی که از روی جدل بر ضد خود آنها استفاده کند، یا موید احادیث اهل بیت علیهم‌السلام باشد و یا مفسر نکته یا ابهامی در احادیث شیعه باشد نه هر جایی. بله نسبت به فضائلی که ربطی به عقائد و احکام ندارد باکی نیست که از منقولات اهل سنت هم استفاده شود و یا حتی به ادعای شما افتخار هم بکنیم که فضائل اهل بیت علیهم‌السلام توسط سنی‌ها نقل شده، لکن در عقائد هرگز.

اما اینکه اگر اهل سنت نقلش کرده‌اند می‌توانید بر آنها هم احتجاج کنید و اگر اهل سنت نقل کرده‌اند چرا در غیبت طوسی ثبت شده نه صحیح مسلم و بخاری؟

براستی اینکه یک راوی سنی باشد دلیل این می‌شود که شما بتوانید حدیثی که از امام شیعیان نقل شده را بر ضد اهل سنت احتجاج کنید؟ شما نمی‌دانید که اهل سنت امامان ما را قبول ندارند و تنها احادیثی که از پیامبر یا صحابه یا تابعان

نقل شده باشد را حجت می‌شمرند الا جایی که گیر کنند مثل تفسیر و احکام یا جایی که تسامح دارند مثل نقل فضائل؟

مسلم و بخاری کجا از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل کرده‌اند که این دومیش باشد؟ شما اینقدر توجه ندارید که اگر گفتیم راوی این حدیث سنی است معنایش این نیست که همه روایانش سنی هستند، معنایش این نیست که در کتب اهل سنت هم نقل شده است، معنایش این نیست که اهل سنت هم این را قبول دارند که شما بروید بر ضد آنها احتجاج کنید؟

از طرفی شیعه، احادیثی که از معصومین علیهم السلام دارای سلسله سند باشد نقل می‌کند چه در میان روایانش سنی هم باشد و چه همه روایانش سنی باشد، و کسی که سلسله روات کتاب های شیخ صدوق یا امالی طوسی را بررسی کرده باشد این را به خوبی می‌داند. اما صرف نقل حدیث به معنای قبول داشتن آن نیست لذا در کتب روایی ما چه بسیار احادیثی یافت می‌شود که یا با احادیث دیگر متعارض است و یا محتوایش خلاف اعتقادات قطعی شیعه می‌باشد. بلکه ثبت یک حدیث تنها برای از بین نرفتن میراث علمی شیعه بوده، و بررسی صحت و سقم مضمون آن به عهده متخصصان گذاشته شده است.

اما اینکه صحت سند حدیث غدیر را نمی‌توانیم اثبات کنیم، چرا نمی‌توانیم؟ شما که رجال یاد ندارید و قطعاً اسناد حدیث غدیر را هم بررسی نکردید چون ولایت اوصیای واقعی برای شما ارزشی ندارد، اما اگر از آنهایی که بررسی کرده‌اند بررسی به شما خواهند گفت که بسیاری از اسناد حدیث غدیر

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۷۱

صحیح است.^۱

اما اینکه شما در عقائد دنبال قطع هستید لذا خبر محفوظ به قرائن قطعیه کفایت می‌کند، جوابش را دادیم که در اصول عقائد، شخص معصوم نمی‌آید یک اصل اعتقادی را به یک نفر بگویید بلکه آن را در بیانات متعدد مطرح می‌کند تا برای نسل‌های آینده به حد تواتر برسد زیرا خیلی از قرائن به مرور زمان از بین می‌روند و خیلی از چیزهایی که قرینه نیستند اشتباهاً قرینه محسوب می‌شوند و بسیاری از قرائن هم که شما بدان تمسک می‌کنید تنها در حد تأیید است نه اثبات و استدلال و قطع آور.

مدعی: حدیث وصیت نزد ما متواتر است و با حرفهای باطل شما خدشه ای به آن وارد نمی‌شود. حدیث وصیت سه بخش دارد: بخشی که ۱۲ امام را معرفی می‌کند، بخشی که می‌گوید ۱۲ مهدی و ۱۲ امام داریم، و بخشی که مهدی اول را معرفی می‌کند. خوب روایت ۱۲ امام که لا اقل در بین فرقه امامیه متواتر است و شکی در آن نیست، روایت ۱۲ مهدی نیز که انصار امام مهدی علیه السلام بیش از ۴۰، ۵۰ حدیث در مورد مهدیین جمع کرده‌اند، با الفاظ مختلف از ائمه مختلف، در اعصار مختلف، پس این هم متواتر است. می‌ماند مهدی اول که او و اوصافش هم قرائن قطعی دارد چون قطعاً یک مهدی در زمان

۱. از جمله: تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۰۱، قرب الإسناد (ط - الحدیثه) ص ۵۷ ح ۱۸۶، الکافی ج ۱ ص ۲۸۶ ح ۱ به اسناد متعدد و ج ۴ ص ۵۶۶ ح ۲ و الفقیه ج ۲ ص ۵۵۹ ح ۳۱۴۴ و تهذیب الأحکام ج ۳ ص ۲۶۳ ح ۶۶، الخصال ج ۱ ص ۶۵ ح ۹۸ به اسناد متعدد.

ظهور است که در لسان ائمه اطهار اوصافی برایش ذکر شده که بر امام زمان تطبیق نمی‌کند. از طرفی در همان کتاب غیبت طوسی دو حدیث نقل شده که پیغمبر اکرم درباره مهدی فرمود: «یبایع بین الرکن و المقام، اسمہ احمد، عبدالله و المهدی، فهذه أسماؤه ثلاثتها: بین رکن و مقام با مهدی بیعت می‌کنند، اسمش احمد، عبدالله و مهدی است، سه اسمش همین است». خوب این احمد عبدالله مهدی در حدیث وصیت معرفی شده که همان مهدی اول می‌باشد. در نتیجه هر سه بخش حدیث وصیت مقطوع الصدور است و دیگر بحث کردن از علم رجال بحث سفیهانه‌ای است.

به علاوه آن کسی که می‌آید هزار سال بعد از زمان صدور این حدیث در مورد علی بن سنان و احمد بن خلیل طعن وارد می‌کند، مبنایی برای اثبات این حرف ندارد و در حقیقت توهم و رجم بالغیب است. اما یک بزرگواری مثل شیخ طوسی که شهادت می‌دهد این حدیث از طریق خاصه امامیه نقل شده، دلیل و اماره دارد، چون ایشان صد سال، دویست سال با ضبط این حدیث فاصله داشته است و در این مورد حرف او مقبول و مأخوذ می‌باشد.

جواب: اولاً اینکه دوازده امام دارای تواتر است یک مطلب است، و اینکه پیامبر در هنگام وفات، وصیت مکتوبی درباره دوازده امام ارائه کرده‌اند یک مطلب دیگر می‌باشد و آنچه که دارای تواتر است اصل مساله حصر امامت در دوازده می‌باشد نه مکتوب بودن این به عنوان وصیت عاصم از ضلال. آن را شما با عقل و آیه قرآن ثابت کردید که مثلاً معقول نیست پیامبر بدون وصیت مکتوب

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۷۳۱

از دنیا رفته باشد پس کو تو اتر بخش اول؟

ثانیاً روایات مهدیین فقط شش تا است که سند همه اش مخدوش است و از نظر محتوا نیز با هم مخالف هستند و آن ۴۰ ، ۵۰ روایتی که ادعا می‌کنید هیچ ربطی به مهدیین ندارد و فقط از وجود فرزند برای امام دوازدهم سخن گفته‌اند آن هم بدون تصریح به اینکه این فرزندان در دوره غیبت متولد شده‌اند یا پس از خروج و تشکیل حکومت عدل متولد می‌شوند. پس نه تنها تو اتری درباره مهدیین وجود ندارد بلکه حتی یک خبر صحیح السند هم موجود نیست.

اما اینکه اوصافی در روایات درباره مهدی ذکر شده که بر امام دوازدهم منطبق نیست، اولاً بیشتر آنچه شما ادعا می‌کنید تاویلات خود ساخته شماست، ثانیاً بسیاری از آن احادیث از نظر سند مخدوش است و اعتباری ندارد، ثالثاً تعداد قابل توجهی از آنها از منقولات اهل سنت می‌باشد که شما با لا پوشی به عنوان احادیث شیعه جا می‌زنید، رابعاً از این طرف روایات بسیار فراوانی درباره قائم به سیف داریم که بر مهدی اول منطبق نمی‌باشد و فقط بر امام دوازدهم علیه السلام صدق می‌کند و تعداد این روایات خیلی بیشتر و سند و دلالت شان خیلی بهتر و واضحتر از روایاتی است که شما به آن تمسک می‌کنید.

اما در کتاب غیبت طوسی دو روایت نیاورده بلکه یک روایت را در دو جا نقل کرده که اولاً در سندش سه نفر سنی وجود دارند و در دو نقل دیگر به جای احمد، محمد ثبت شده^۱ و نیز در احادیث دیگر، کسی که در بین رکن و مقام با

۱. الخرائج ج ۳ ص ۱۱۴۹، منتخب الانوار المصنیه ص ۲۵

او بیعت می‌شود محمد معرفی شده است:

«مَهْدِيُّ أُمَّتِي مُحَمَّدٌ الَّذِي يَمَلُؤُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ
جَوْرًا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ مَنْ يُبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَأَعْرِفُ أَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَ
قَبَائِلِهِمْ»^۱

شما این‌ها را هم دیده‌اید و درباره اش اندیشیده‌اید که چرا بین حدیثی که با
سند نقل شده با حدیثی که بی سند نقل شده، آنکه بی سند است را می‌پذیرید؟
با این توضیح روشن شد که حدیث وصیت هیچ قسمتش دارای تواتر
نیست و شما می‌خواهید ادعا را با ادعا ثابت کنید.

اما اینکه فرد دور، رجم به غیب کرده، اولاً شخصی مثل حر عاملی که در
قله پارسایی و خدا ترسی بوده نمی‌آید بی خود و بی جهت به کسی تهمت بزند
آن هم تهمت سنی بودن، پس حتماً ایشان نیز دلیل محکمی برای این حرف
داشته و آن دلیل محکم اولاً لقب «العدل» است که از القاب مشهور نزد اهل
سنت می‌باشد، ثانیاً تفاوت جهت خاصه با طریق خاصه است که با هم فرق
می‌کنند و تعبیر جهت خاصه نمی‌رساند تک تک روایت حدیث شیعه هستند و
این را قبلاً توضیح دادیم، ثالثاً در صد هزار حدیث شیعه فقط در دو حدیث نام
علی بن سنان العدل وجود دارد که می‌رساند این شخص هیچ جایگاهی نزد
شیعه و احادیث امامیه نداشته است. از طرفی چطور شهادت های رجالی شیخ
طوسی همه اش باطل و کَشک است اما نوبت به علی بن سنان که می‌رسد

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ | ۱۷۵

شهادت شیخ بزرگوار و شیخ الطائفه که فقط صد سال دو بیست سال با ضبط حدیث فاصله داشته در حد عصمت کبری تلقی می‌شود؟

مدعی: ما با توجه به تواتر حدیث وصیت، و با توجه به محفوظ بودن به قرائن قطعی بودنش یقین به صدورش داریم. قرائن قطعی عبارتند از: یکم: آیه صریح قرآن کریم که هنگام احتضار وصیت نوشتن بر شما واجب است، دوم: روایات اهل بیت علیهم‌السلام که می‌گویند: پیغمبر هنگام وفات وصیت نوشته، سوم: روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام که می‌گویند مهدی و صاحب امر و قائم آل محمد با وصیت رسول الله شناخته می‌شود، چهارم: روایات اهل بیت عصمت و طهارت و خود پیغمبر اکرم که شهادت می‌دهند نوشتن وصیت واجب است؛ و قرائن دیگر. مثلاً یکی از قرائن، بابی در کتاب بصائر الدرجات با چندین روایت است که مثلاً امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «خیال می‌کنید ما به هر کس بخواهیم وصیت می‌کنیم، امام بعد از خودمان را به میل خویش معرفی می‌کنیم، نه بخدا قسم، امر به دست ما نیست، بلکه وصیتی از سوی رسول خدا هست، مرد به مرد در آن ذکر شده تا در نهایت برسد به صاحب این وصیت». آخرین نامی که در آن برده شده، همان کسی است که با وصیت رسول الله خودش را معرفی می‌کند. با توجه به این قرائن قطعی عقلی و قرآنی و روایی و تاریخی و با توجه به تواتر معنوی هر سه بخش حدیث وصیت، دیگر اگر کسی بیاید، خدشه سندی و ظنی و وهمی در مورد این حدیث نکند، حرفش بوی تحقیق نمی‌دهد بلکه بوی سفاهت یا بوی کینه و عداوت با آل محمد می‌دهد.

جواب: تواتر که عرض کردیم ندارد نه لفظی و نه معنوی، و حتی در حد خبر واحد هم نیست چون سندش معتبر نمی‌باشد، اما قرائن قطعیه:

قرینه اول به ادله مختلف مخدوش است، از جمله: آن آیه، کتابت وصیت را شرط نکرده بلکه در ادامه تصریح به شنیدن وصیت نموده یعنی صرف وصیت کردن واجب است نه نوشتن آن، و طبق احادیث فراوان، رسول خدا در آخرین لحظات حیات، حضرت علی علیه السلام را فرا خوانده، هر چه خواستند به ایشان وصیت نمودند، حال بر فرض محال که وصیت مکتوب شرط باشد سه حدیث دیگر درباره وصیت وفات پیامبر وجود دارد که هیچ سخنی از مهدیین در آن نیست پس پیامبر وصیت کرده‌اند اما به مهدیین نه.

قرینه دوم که پیامبر وصیت نوشته، خوب نوشته باشند، اما همانطور که گفته شد سه حدیث دیگر درباره وصیت مکتوب پیامبر وجود دارد و هیچ دلیلی بر ترجیح وصیت طوسی بر آن سه حدیث وجود ندارد که بر عکس ادله فراوان همان سه حدیث را تایید می‌کنند.

قرینه سوم نیز باطل است زیرا حتی یک روایت نداریم که قائم و مهدی با وصیت پیامبر شناخته می‌شود و توضیح این دروغ بارها بیان گشت.

درباره قرینه چهارم عرض کردیم نوشتن وصیت واجب نیست و قرآن تصریح به شنیدن وصیت می‌کند، و بر فرض هم واجب باشد وصیت مکتوب پیامبر در همان سه حدیث که گفته شد منعکس شده است.

قرینه پنجم اینکه تعیین وصی طبق وصیت پیامبر است قبول، اما کدام

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۷۷۱

وصیت مراد است؟ وصیت شب وفات؟ هیچ دلیلی بر این ادعا وجود ندارد بلکه آن وصیتی که ملاک تعیین وصی می‌باشد وصیت مکتوب آسمانی است که جبرئیل به دستور خدا نازل فرمود و به پیامبر تصریح کرد این وصیت شما به اوصیاء بعد از خودتان است و هر وصی هنگامی که عهده دار وصایت می‌شد مهر خودش را باز می‌کرد و به محتوای آن عمل می‌نمود تا به آخرین وصی برسد:

«إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ كِتَابًا لَمْ يُنَزَلْ عَلَى مُحَمَّدٍ ص كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةُ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرَائِيلُ قَالَ نَجِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَ ذُرِّيَّتُهُ لِيَرِثَكَ عِلْمَ النُّبُوَّةِ كَمَا وَرَّثَهُ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِيرَاثُهُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ قَالَ وَ كَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمٌ قَالَ فَفَتَحَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاتِمَ الْأَوَّلَ وَ مَضَى لِمَا فِيهَا ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاتِمَ الثَّانِي وَ مَضَى لِمَا أُمِرَ بِهِ فِيهَا فَلَمَّا تُوَفِّيَ الْحَسَنُ وَ مَضَى فَتَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاتِمَ الثَّلَاثَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ قَاتِلَ فَاقْتُلْ وَ تَقْتُلْ وَ اُخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ قَالَ فَفَعَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا مَضَى دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ ذَلِكَ فَفَتَحَ الْخَاتِمَ الرَّابِعَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ اصْمُتْ وَ أَطْرِقْ لِمَا حُجِبَ الْعِلْمُ فَلَمَّا تُوَفِّيَ وَ مَضَى دَفَعَهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَتَحَ الْخَاتِمَ الْخَامِسَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ فَسِّرْ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَ صَدِّقْ أَبَاكَ وَ وَرِّثْ ابْنَكَ وَ اصْطَنِعِ الْأُمَّةَ وَ قُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ قُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ وَ لَا تَخْشِ إِلَّا اللَّهَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ فَقَالَ مَا بِي

إِلَّا أَنْ تَذْهَبَ يَا مُعَاذُ فَتَرَوِيَّ عَلَيَّ قَالَ فَقُلْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَكَ مِنْ آبَائِكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِبِكَ مِثْلَهَا قَبْلَ الْمَمَاتِ قَالَ قَدْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ يَا مُعَاذُ قَالَ فَقُلْتُ فَمَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ هَذَا الرَّاقِدُ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَهُوَ رَاقِدٌ»^۱.

در نتیجه ثابت شد آنکه سفیهانه عمل می‌کند شما باید که حدیثی بی سند را بدون هیچ قرینه ای زیربنای اعتقاد خود قرار داده‌اید و ۴۵۰ میلیون شیعه را متهم به عداوت با آل محمد می‌کنید در حالیکه خودتان نمی‌دانید که عدو واقعی امام زمان هستید که قائمیت ایشان را دزدیده و برای یک مدعی قرار داده‌اید.

سؤال ۳۹. علمایی مانند شیخ حر عاملی و مرحوم شبر تصریح کرده‌اند

که این حدیث از عامه و اهل سنت نقل شده است. چه پاسخی دارید؟
مدعی: علمائی مانند شبر و شیخ حر عاملی بعد از ۱۰۰۰ سال فهمیدند که این دو راوی احتمالاً عامه بودند اما شیخ طوسی برای قرن ۵ است، بزرگ طائفه امامیه شیعه هم هست، بزرگ اصولیون و رجالیون و فقهاء و محدثین هم هست. ایشان می‌گویند حدیث صحیح و از طریق خاصه امامیه رسیده است. به علاوه اگر بخواهید به هزار سال بعد از صدور این حدیث تمسک کنید، خوب محدث نوری می‌گوید: سند این حدیث معتبر است. خوب ما این طرف را بگیریم یا آن طرف را؟ البته بنده که الآن کلام شیخ طوسی را نقل می‌کنم

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۷۹۱

نمی‌خواهم بگویم شما مقلد شیخ طوسی باشید، چون تقلید اساساً باطل است، این که فلان عالم گفته این حدیث صحیح است و فلان عالم گفته این حدیث صحیح نیست، به ما ربطی ندارد چون ما در عقایدمان تقلید نمی‌کنیم.

اما علت اینکه شبر و شیخ حر عاملی این احتمال را مطرح می‌کنند اینست که یک سری اعتقاداتی داشتند و مسأله مهدیین طبق احادیث اهل بیت یک امر سرّی بوده تا زمانی که صاحبش بیاید افشایش کند، لذا اینها نمی‌فهمیدند که جریان مهدیین چیست و این کسی که بعد از امام مهدی اسمش آمده کیست، لذا مجبور بودند بیایند طبق همان موازینی که خودشان داشتند بالاخره یک جوری سر و ته این حدیث را به هم بیاورند، تا اعتقادشان در باب رجعت و غیره خراب نشود. یعنی چون دلالت این حدیث برای شان مشخص نمی‌شد و نمی‌دانستند ما دو مهدی و دو قائم در زمان ظهور داریم، می‌آمدند یک جور تأویلش می‌کردند یا حرف های عجیب غریب می‌زدند.

جواب: آقا جان چرا اینقدر دروغ می‌گویید؟ شیخ طوسی کجا گفته این حدیث صحیح است؟ ایشان فقط گفته از جهت خاصه نقل شده، تازه این سخن را درباره نفس این حدیث نزده بلکه نسبت به مجموعه ای از روایات زده، و گفته شد که مراد از جهت خاصه یعنی اینکه از اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده نه اینکه تک روایتش شیعه دوازده امامی هستند و الا اگر شیخ طوسی علی بن سنان را به عدالت و وثاقت می‌شناخت حتماً نامش را در کتاب رجالش جزء روایت ثقه ثبت می‌نمود. از طرفی چرا شما به یک نفر سنی چسبیده‌اید و از چهار نفر

مجهول و یک نفر کذابی که در سلسله سند این حدیث وجود دارند حرفی نمی‌زنید؟

این را هم خوب است بدانید که شیخ حر بعد از ۶۰۰ سال گفته این حدیث سنی است نه هزار سال، و روی قرائن و شواهدی که ذکر شد این حرف را زده، اما محدث نوری را همه می‌شناسند که عموم روایات ضعیف را معتبر می‌داند و کتاب‌هایی که با ادله متقن ثابت شده از ائمه علیهم‌السلام نیست با تلاش تکلف بار به ائمه نسبت می‌دهد، پس به کلام ایشان اعتنایی نیست. بلکه بر عکس به کلام حر عاملی اعتنا هست که با اینکه خودش اخباری مسلک می‌باشد اما می‌فهمد این حدیث، حدیث اهل بیت علیهم‌السلام نیست.

از طرفی سخن بر سر تقلید نیست بر سر تشخیص است. فن حدیث شناسی فنی بسیار پیچیده و کاملاً تخصصی است و ما داریم به کلام متخصصان استناد می‌کنیم نه تقلید.

شما در عقائدتان تقلید نمی‌کنید؟ شما همه چیزتان تقلید از احمد و مکتب نجف است. هر چه را آنها بگویند تکرار می‌کنید آن وقت دم از عدم تقلید می‌زنید؟ اما اینکه اهل بیت علیهم‌السلام فرموده‌اند مهدیین یک امر سَرّی است؛ کجا فرموده‌اند؟ مهدیین فقط شش حدیث دارد که در هیچ‌کدام چنین چیزی فرموده‌اند بلکه آنچه فرموده‌اند درباره قائم و مهدی می‌باشد که به امر مخفی هدایت شده یا با امر جدید می‌آید و شما از پیش خودتان آن امر مخفی و جدید را تاویل به مساله مهدیین می‌برید.

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۸۱

اما اینکه علما نمی‌فهمیدند جریان مهدیین چیست؛ چطور شد؟ از آن طرف ناظم العقیلی ۹ نفر از علمای شیعه را ردیف می‌کند که اینها قائل به مهدیین بوده‌اند اما از این طرف شما می‌گویید که کسی نمی‌فهمیده مهدیین چه هستند؟ نه آقا جان اگر علما به مساله مهدیین توجهی نکرده‌اند نه به خاطر این بوده که آن شش حدیث را ندیده بودند و نه به خاطر اینکه درباره آن احادیث هیچ فکری نکرده‌اند بلکه بدین خاطر بوده که شش حدیث که راوی یکی شش امامی است، راوی دو تا هفت امامی، دو تایش مرسل و بی سند و یکیش هم سنی و مجهول و کذاب. خوب وقتی عقل خود را قاضی می‌کردند می‌گفتند اگر مهدیین واقعاً توسط ائمه علیهم‌السلام بیان شده بود چرا اینقدر احادیثش کم و سلسله اسنادش خراب است؟ این را مرحوم حر در کتاب فوائد طوسیة به طور مفصل بررسی کرده و ثابت نموده که مساله مهدیین قابل اثبات نیست نه اینکه نمی‌فهمیده‌اند یا مجبور بوده‌اند یک جوری تاویلش ببرند.

مدعی: اینکه راوی حدیث را سنی دانسته‌اند خیلی چیز مهمی نیست، بلکه برخی از علمای بزرگ شیعه گفته منظور از مهدیین همان ائمه هنگام رجعت می‌باشند. این حرف چقدر سفیهانه است! تصریح حدیث وصیت اینست که امام مهدی وصیت را به پسرش تسلیم می‌کند. خوب طبق عقیده شیعه اولین کسی که رجعت می‌کند امام حسین علیه‌السلام است اما مگر امام حسین علیه‌السلام پسر امام مهدی است؟ به علاوه مگر امام حسین علیه‌السلام اسمش احمد عبدالله و مهدی است؟

این علما چون می‌خواستند در مورد همه چیز دین نظر بدهند، بالاخره این جا ماندند چه کار بکنند و خلاصه هر طائفه‌ای یک حرفی زد اما ما نه مقلد آن طائفه از علماء هستیم که می‌گویند: حدیث وصیت صحیح است، و نه مقلد آن طائفه از علماء هستیم که می‌گویند صحیح نیست، چون هر دو حرف، حرف غلطی است. این حدیث اعتقادی است و در مسأله اعتقادی اصلاً فرقی ندارد که سند حدیث صحیح باشد یا نباشد و اگر صحیح هم باشد در باب عقیده حجت نیست چون خبر واحد است.

مسأله صاحب الأمر یک حوزه حفاظت شده بود که خود ائمه اطهار در احادیث فراوانی فرمودند این سرّ است و افشاء نمی‌شود، مثل حدیث مالک جُهنی که فرمود: به خدا قسم تا زمانی که خودش بیاید و احتجاج بکند به آن احادیث، و خودش را معرفی کند شما نمی‌فهمید، و مسأله روشن نمی‌شود. تا اینکه صاحب امر، سید احمد الحسن علیه السلام آمد و اثبات کرد که مضمون مهدیین در احادیث پرشماری آمده و متواتر و مفید قطع و یقین است، حتی اگر همه روایانش ناصبی هم بودند باز مفید قطع و یقین بود و می‌شد مثل حدیث غدیر.

جواب: سفیه کسی است که نفهمیده چرا بعضی علما مهدیین را بر ائمه رجعت حمل کرده‌اند.

توضیح آنکه: یکی از شش حدیث مهدیین تصریح می‌کند رسول خدا هفت وصی بیشتر ندارد و امام کاظم علیه السلام همان قائم هستند و بعد از ایشان ۱۱

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۸۳۱

مهدی می‌باشند، که این حدیث را علماً اصلاً تاویل نبرده‌اند و راساً باطل می‌دانند.

چهار حدیث دیگر نمی‌گویند ۱۱ مهدی یا ۱۲ مهدی از فرزندان قائم هستند بلکه فقط می‌گویند بعد از قائم ۱۱ یا ۱۲ مهدی از فرزندان حسین هستند که چون لا اقل در دو حدیث تصریح شده که امام حسین علیه السلام بعد از امام دوازدهم رجعت می‌کنند علماً گفته‌اند منظور از اینها همان ائمه رجعت می‌باشند که چون بیشترشان از نسل حسین هستند از باب تغلیب به همه فرزند حسین اطلاق شده است و علت اختلاف ۱۱ و ۱۲ هم در اینست که خود قائم هم رجعت می‌کند یا نه، همچنانکه در حدیثی رسول خدا فرمودند دوازده نفر از فرزندان من بعد از من امام هستند که اولیشان تویی یا علی، با اینکه حضرت علی علیه السلام جزء فرزندان پیامبر نیست:

«يَكُونُ بَعْدِي أئِمَّةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ كَعَدَدِ نَبِيَّائِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»^۱.

پس فقط یک روایت می‌ماند که تصریح کرده مهدی اول فرزند امام دوازدهم است که همان حدیث وصیت می‌باشد. اما همان یک روایت هم نسخه بدل دارد و در یک نسخه به جای «ابنه»، «ابیه» ثبت شده است یعنی امام مهدی خلافت را به هنگام وفات به پدرش می‌دهد نه به پسرش، که مراد از پدر همان

۱. کفایة الأثر ص ۱۷۳

حسین علیه السلام است که در روایات فراوان پدر مهدی معرفی شده است. و این دقیقاً مطابق روایات متعدد درباره رجعت امام حسین علیه السلام می باشد و هیچ اشکالی ندارد که در آن زمان نام امام حسین علیه السلام احمد و عبد الله و مهدی باشد همچنان که در بعضی روایات نام ایشان به هنگام رجعت «منتصر» یا «منصور» و نام امیر المؤمنین «سفاح» معرفی شده است.^۱

پس دیدید سفیه چه کسی است و چه کسی سخن سفیهانه می زند؟ حر عاملی و علامه مجلسی را نسبت به سفاهت می دهید؟ سفیه کسی است که تاریخ ۱۲۰۰ ساله علمای شیعه را با آن همه زحمتی که شب و روز برای حفظ و فهم احادیث اهل بیت علیهم السلام کشیده اند مشتی انسان های نفهم تلقی می کند که با بدعت رجال و تاویل سفیهانه ملت شیعه را سر کار گذاشته بودند.

جلسه پانزدهم

خود شیخ طوسی این حدیث را

قبول نکرده، پس چطور می‌توانید به

این حدیث استناد کنید؟

سؤال ۴۰. خود شیخ طوسی این حدیث را قبول نکرده، پس چطور می‌توانید به این حدیث استناد کنید؟

مدعی: این شبهه را کسی که یک بار کتاب غیبت طوسی را خوانده باشد مطرح نمی‌کند. این دروغ محض است زیرا شیخ طوسی بعد از ذکر حدیث وصیت هیچ حرفی در نفی آن نمی‌گوید بلکه بلافاصله بعدش حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که دقیقاً تأکید کننده این حدیث وصیت است که ۱۲ امام از آل محمد و علی هستند و پیغمبر و امام علی پدر این ۱۲ امام اند.

شیخ طوسی در قسمت احادیث شیعه مبنی بر تعداد خلفای خدا می‌گوید: «فأما ما رُوي من جهة الخاصة، فأكثر من أن يُحصى غير أنا نذكر طرفاً منها: رواياتي که از طریق خاصه رسیده - یعنی آنچه از ناحیه شیعه امامیه روایت شده - بیش از آن است که بخواهیم بشماریم». اینجا شیخ طوسی ده بیست حدیث گلچین از احادیث شیعه امامیه درباره خلفای پیغمبر اکرم نقل می‌کند و حدیث وصیت یکی از همین هاست. پس نه تنها شیخ طوسی آن را رد و انکار نکرده، بلکه شهادت داده که اینها از طریق خاصه امامیه نقل شده و بالاتر از آن، از بین احادیث فراوانی که دال بر خلفای پیغمبر است، اینها احادیث برگزیده‌اند که دو سه تا از اینها اشاره صریح دارد به ۱۲ امام از آل محمد و علی، که یعنی وصی سیزدهم، قائم آل محمد، مهدی اول احمد.

جواب: منظور ما از عدم قبول شیخ طوسی، اظهار نظر ایشان در کتاب

غیبت نبود زیرا اگر شیخ طوسی هیچ اظهار نظری در کتاب غیبت درباره حدیث وصیت نکرده بدین خاطر است که دأب محدث اصلاً این نیست که درباره حدیثی که نقل می‌کند اظهار نظر بکند. چون کتاب حدیثی کتاب تحقیق نیست بلکه کتاب تصنیف و جمع آوری است. برای همین شما در کافی و محاسن برقی و کتب متعدد فراوان شیخ صدوق و حتی کتاب امالی شیخ طوسی نمی‌بینید آنها نسبت به احادیثی که نقل می‌کنند اظهار نظری کرده باشند الا به ندرت. بلکه اگر کسی بخواهد اظهار نظر بکند در کتاب تحقیقی این کار را می‌کند و شیخ طوسی این کار را کرده یعنی در دو کتاب اعتقادی خود به نامهای: «الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد» و «العقائد الجعفریة» که در رابطه با عقائد اصیل شیعیان نگاشته، کوچکترین اشاره ای به مساله مهدیین ننموده، با اینکه خودش حدیث مهدیین را در کتاب غیبت نقل کرده است.

متن العقائد الجعفریة ایشان چنین است:

ائمہ بعد از علی ۱۱ علیهم السلام نفر از اولاد اویند که اولینشان حسن و آخرینشان قائم مهدی فرزند حسن عسکری است. امام مهدی همان محمد بن حسن می‌باشد که پیامبر و امامان و گروهی دیگر در زمان او رجعت می‌کنند: «الأئمة بعد علی علیهم السلام احد عشر من ذریتہ الأول منهم ولده الحسن، ثم الحسين، ثم علی بن الحسين، ثم محمد بن علی، ثم جعفر بن محمد الصادق، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم الخلف الحججة القائم المهدي الهادي بن الحسن صاحب الزمان ...

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۸۹۱

الإمام المهدي المنتظر محمد بن الحسن ... يرجع نبينا وأئمتنا المعصومون في زمان المهدي مع جماعة من الأمم السابقة واللاحقة...»^۱

ممکن است کسی بپرسد: پس چرا شیخ طوسی روایت مهدی های دوازده گانه را در کتاب غیبتش ثبت نموده؟ اما باید دانست که کتاب غیبت یک کتاب احتجاجی - جدلی است که در پاسخ به فرقه های منحرف از مهدویت از جمله واقفیه نگاشته شده^۲، نه کتاب اعتقادی، و آنچه اعتقاد شیخ طوسی می باشد عدم مهدی های دوازده گانه است و برای همین در دو کتاب اعتقادش حرفی از مهدی های دوازده گانه نروده، و این بهترین دلیل بر عدم اعتقادش نسبت به مضمون حدیث مهدی های دوازده گانه می باشد.

ضمن اینکه ایشان قبل از نقل حدیث وصیت در ابتدای بحث، و بعد از نقل آن در پایان بحث، تصریح می کند که تعداد امامان دوازده عدد بیشتر نیست و هر که بگوید امام دوازدهم فرزندی دارد که تعداد ائمه بشود سیزده تا سخنش باطل است و بعد هم خدا را شکر می کند که گویندگان چنین سخن هایی منقرض شده اند: «فأما من قال إن للخلف ولداً وإن الأئمة ثلاثة عشر فقولهم يُفسد بما دللنا عليه من أن الأئمة اثنا عشر فهذا القول يجب إطرأحه. على أن هذه

۱. العقائد الجعفرية ص ۲۴۹ - ۲۵۰

۲. بهترین دلیل بر جدلی بودن ثبت حدیث وصیت اینست که اولاً ایشان این روایات را در پاسخ به واقفیه آورده و ثانیاً در این کتاب روایات متعددی ثبت کرده که با هم تعارض دارند از جمله روایات مربوط به شخصیت مادر امام زمان عليه السلام، قابله ایشان، و چگونگی تولد حضرت.

الفرق کلها قد انقض بحمد الله و لم یبق قائل یقول بقولهم»^۱.
همچنانکه شیخ صدوق راوی یکی از احادیث مهدیین^۲ نیز در کتاب
اعتقادات امامیه تصریح می کند قائمی غیر از امام دوازدهم نیست و هیچ حرفی
از مهدیین به میان نمی آورد.

ایشان درباره اعتقاد به مهدویت می نگارد: اعتقاد ما اینست که حجت های
الهی بر خلق خدا بعد از حضرت محمد ﷺ امامان دوازده گانه اند که اولشان
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن حسین،
سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس
علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن
علی، سپس محمد بن حسن حجت قائم صاحب الزمان خلیفة الله در زمین،
صلوات الله علیهم اجمعین هستند.

اعتقاد ما اینست که ایشان مفترض الطاعة و ... معصوم از خطا و اشتباه
می باشند و آنها دارای معجزات و براهین بودند.

و عقیده داریم که حجت خدا و خلیفه اش در زمان ما همان قائم منتظر
محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن
علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است.

همان کسی که پیامبر ﷺ از جانب خدا از نام و نسبش خبر داده است.

۱. الغیبة للطوسی ص ۲۲۸

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۸ ح ۵۶

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۹۱۱

و او آن کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانگونه که پر از جور و ظلم شده باشد... و مشارق و مغارب زمین بدست او فتح می‌شود و او همان مهدی است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داده که عیسی پشت سرش نماز خواهد خواند.

ما معتقدیم که قائمی غیر از او نیست و او همچنان در غیبتش باقی می‌ماند و اگر به اندازه عمر دنیا غیبتش طول بکشد قائمی غیر از او نخواهد بود.^۱

در این بیان شیخ صدوق نکات بسیار مهمی وجود دارد که مخالف عقاید احمد الحسن و وصیتی است که وی بدان تمسک کرده است، از جمله:

الف) شیخ صدوق تعداد امامان و حجت‌های خدا را دوازده عدد معرفی می‌کند نه کمتر و نه بیشتر که آخرینشان محمد بن حسن است.

ب) ایشان قائم آل محمد را همان محمد بن حسن عسکری امام دوازدهم معرفی می‌کنند نه کس دیگر.

ج) شیخ صدوق هیچ اعتقادی به مهدی‌های دوازده‌گانه و ائمه سیزده‌گانه و قائمیت غیر محمد بن حسن ندارد و کوچکترین اشاره‌ای به آنها نمی‌کند.

وی همچنین در کتاب کمال الدین - که از کهن‌ترین کتب مهدویت است - حدیث وصیت را نیاورده بلکه احادیثی ثبت نموده که این نظریه را ابطال می‌کند تا هر کس که به دنبال حقیقت است آن را بیابد.

۱. اعتقادات الإمامية ص ۹۳-۹۶

و از جمله آن احادیث، روایت شریف امام حسین علیه السلام است که می‌فرمایند: از ما دوازده مهدی می‌باشد که اولینشان علی بن ابی طالب و آخرینشان نهمین فرزند من است که همان امام قائم بر پا کننده حق خواهد بود که غیبی دارد: «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ ... لَهُ غَيْبَةٌ»^۱.

پس، از عدم اظهار نظر شیخ طوسی ذیل حدیث وصیت در کتاب غیبت نه تنها هیچ چیز ثابت نمی‌شود که با توجه به عدم ذکر مهدیین در دو کتاب اعتقادی ایشان مشخص می‌شود شیخ طوسی حدیث وصیت مهدیین را قبول نداشته است.

اما اینکه شیخ این حدیث را به عنوان گلچین احادیث امامت ذکر کرده نیز حرف باطلی است زیرا گلچین یعنی جمع آوری بهترین‌ها، در حالیکه حدیث وصیت حدیثی کاملاً ناشناخته است که توسط هیچکس غیر از شیخ طوسی نقل نشده، غیر از اینکه شیخ نمی‌گوید من از میان احادیث امامت بهترین‌ها را از نظر سند یا دلالت جمع می‌کنم بلکه می‌گوید بعضی از احادیث مربوط به این موضوع را ذکر می‌کنم همین. حال شما چطور از این سخن فهمیدید که احادیث را گلچین کرده است؟ غیر اینکه اگر این حدیث گلچین بود حتماً دیگر محدثین قبل از او مثل شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید و شیخ نعمانی آن را نقل می‌کردند پس این چه حدیث گل‌افشانی است که هیچ کس غیر از شیخ طوسی

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۹۳۱

آن را ندیده یا اگر دیده بی ارزش تلقی کرده که نقلش نکرده و شیخ هم تنها در کتاب جدلی غیبت و فقط یک بار آن را ثبت نموده است؟
اما تعبیر جهت خاصه را چند بار توضیح دادیم که با طریق خاصه فرق می‌کند و چون شما و کل جریان یمانی این فرق را درک نمی‌کنید دچار خطا در فهم شده‌اید.

اما اینکه شیخ بعد از این حدیث حدیثی آورده که از دوازده امام از نسل پیامبر و علی سخن گفته، این کجا می‌رساند که مراد مهدی اول است؟ چرا شامل زید نشود که زیدیه ادعای امامتش را داشتند؟ و اتفاقاً بعضی راویان این احادیث که شما می‌گویید زیدی مذهب هستند.

غیر از اینکه اگر شیخ طوسی دو سه حدیث نقل کرده که اشاره صریح به ۱۲ امام از آل محمد و علی دارد، خوب این احادیث را هم نقل کرده که بر حصر اوصیاء تا روز قیامت در دوازده نفر تصریح دارد:

الف) بعد از محمد دوازده وصی می‌باشد: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْسَلَ مُحَمَّدًا ﷺ إِلَى الْجَنِّ وَالْإِنْسِ عَامَّةً وَكَانَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ وَصِيًّا مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَنَا وَمِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ»^۱.

ب) لوحی از آسمان آمد که نام اوصیاء از فرزندان من در آن ثبت بود ... و بعد از حسن عسکری سلسله اوصیاء را با فرزندش کامل می‌کنم: «فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ

اسْمُ بَعْلي وَ اسْمُ ابْنِي وَ اسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي ... الْحَسَنَ ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ
رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ»^۱.

و قطعاً شیخ طوسی که روایات ۱۲ امام از نسل رسول خدا و علی را ثبت کرده التفات داشته که این ها از باب تغلیب چنین گفته اند برای همین خودش در همان کتاب غیبت تصریح می کند: «هر که بگوید امام دوازدهم فرزندی دارد و تعداد ائمه سیزده نفر می باشد، سخنش فاسد است: «فأما من قال إن للخلف ولداً و إن الأئمة ثلاثة عشر فقولهم يُفسد»^۲.
می دانم شما این حرفها را نمی فهمید اما حقیقت برای حق طلبان کاملاً روشن است.

سؤال ۴۱. حدیث وصیت فقط در کتاب غیبت آمده و خبر واحد

است نه متواتر، پس چگونه در عقیده حجت است؟

مدعی: اولین مصدر موجودی که حدیث وصیت شب وفات را آورده، همان کتاب غیبت طوسی است ولی بعداً ۱۷ تا منبع دیگر از منابع حدیث شیعه که منابع دست دوم و سوم محسوب می شوند، و بسیاری از محدثین شیعه همین حدیث را نقل کردند. اما این حدیث خبر واحد نیست، توضیح آنکه: خبر متواتر دو قسم است: لفظی و معنوی. متواتر لفظی یعنی لفظ حدیث در منابع متعدد و طرق متعدد نقل شده مثل حدیث غدیر، و متواتر معنوی یعنی یک مضمون به

۱. الغیبة للطوسی ص ۱۴۴-۱۴۶

۲. الغیبة للطوسی ۲۲۸

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۹۵

طرق متعدد و در منابع متعدد نقل شده که این هم مفید قطع و یقین است. حال ما که می‌گوییم حدیث وصیت شب وفات رسول خدا متواتر است منظورمان تواتر معنوی است. زیرا این حدیث سه بخش اصلی دارد، یک بخش ۱۲ امام، یک بخش ۱۲ مهدی، و یک بخش هم درباره اسم و اوصاف مهدی اول که این بخش خیلی مهم است.

بخش اول ۱۲ امامش که شکی در تواترش نیست، بخش دوم ۱۲ مهدی نیز به الفاظ مختلف به شکل های مختلف در احادیث متعدد از پیغمبر خدا و ائمه اطهار وارد شده است که شیخ ناظم عقیلی حدود ۵۴ تا روایت درباره مهدیین و مهدی اول جمع کرده که الفاظشان مختلف است ولی معنای همه شان اینست که ۱۲ خلیفه از خلفای خدا، از اولاد امام مهدی هستند. در بعضی احادیث دارد که «الأئمة من ولده: امامان از نسل قائم عليه السلام»، در بعضی دارد «وارثین»، در بعضی دارد «مهدیین»، در برخی دارد «خلیفه»، در برخی آمده «قوام من بعده: قائم های بعد از او». بنابراین اصل مسأله ۱۲ مهدی از نسل قائم آل محمد نیز متواتر معنوی است.

بخش سوم خبر از مهدی اول می‌دهد که آن مهدی اولین مقربان و اولین مومنان به امام زمان است، این حدیث می‌گوید: اولین کسی که امام زمان را می‌شناسد نامش احمد عبدالله مهدی است. خوب اولاً وقتی دو بخش حدیث شد متواتر، پس معلوم است این مضمون از پیغمبر خدا صادر شده، اما در رابطه با همان مهدی اول هم نصوص متعددی داریم، مثلاً در دو جای غیبت طوسی

نقل شده که پیغمبر اکرم، درباره مهدی فرمود: بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، اسمش احمد عبدالله مهدی است، و باز پیغمبر خدا فرمود: «اولهم من البصره: یعنی اولین مقربان و اولین رجال امام مهدی از بصره است»، یعنی مهدی اول که دقیقاً از بصره است.

جواب: اولاً اولین مصدري که حدیث وصیت وفات را آورده کتاب سلیم و بعد از آن عیون أخبار الرضا علیه السلام است که اتفاقاً هیچ سخنی از مهدیین به میان نیاورده است. اما اینکه حدیث غیبت طوسی دارای تواتر معنوی است دروغی شاخدار است زیرا همانگونه که عرض شد درباره اصل وصیت شب وفات نه تواتر لفظی وجود دارد و نه تواتر معنوی پس آنچه متواتر معنوی است نص بر دوازده امام است ولی اینکه در شب وفات وصیت مکتوب به دوازده امام کرده باشند حتی متواتر معنوی هم نیست.

و اینکه می‌گویید بعد از شیخ طوسی ۱۷ کتاب حدیثی این روایت را ثبت کرده اند، اولاً ما که هر چه گشتیم فقط ۱۰ کتاب پیدا کردیم نه ۱۷ کتاب، ثانیاً همانها که نقل کرده‌اند کجا و چگونه این حدیث را نقل کرده اند؟

۱- الصراط المستقیم إلى مستحقی التقدیم ج ۲ ص ۱۵۲ حدیث را آورده
ورد کرده.

۲- نوادر الأخبار ص ۲۹۴ مضمون حدیث را به گونه‌ای توجیه کرده و تازه اصل کتاب را در موضوع احادیث نادر و شاذ نوشته است.

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۹۷۱

- ۳- مختصر البصائر ص ۱۴۳ آن را در ضمن احادیث رجعت آورده و مهدیین را حمل بر رجعت ائمه علیهم السلام دانسته است.
- ۴- بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۲۶۱ این حدیث را در باب نصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر دوازده امام علیهم السلام ثبت نموده و هیچ اشاره ای به مهدیین نکرده، و در ج ۵۳ ص ۱۴۸ آورده و مضمونش را شاذ و مخالف روایات مشهور دانسته و به گونه‌ای توجیه کرده.
- ۵- عوالم العلوم والمعارف والأحوال-الإمام علی بن ابیطالب علیه السلام ص ۲۳۶ آن را در باب نصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر دوازده امام علیهم السلام آورده و هیچ اعتنایی به مساله مهدیین ننموده است.
- ۶- الفوائد الطوسية ص ۱۱۵ حدیث را فقط برای رد کردن آورده و مضمونش را به شدت رد کرده.
- ۷- الإيقاظ من الهجعة ص ۳۹۳ آن را آورده و در ادامه، مضمونش را به شدت رد کرده است.
- ۸- كشف التعمية في حكم التسمية ص ۲۲ این حدیث را جزء احادیث دال بر جواز تصریح به نام امام دوازدهم علیه السلام ذکر کرده و هیچ اعتنایی به مساله مهدیین نکرده است.
- ۹- الإنصاف في النص على الأئمة الإثني عشر ص ۱۹۷ این حدیث را در ضمن روایات دال بر دوازده امام ثبت نموده و هیچ وقعی بر مساله مهدیین که در اول و آخر حدیث ذکر شده ننهاده است.

۱۰- غایة المرام ج ۱ ص ۱۹۴ آن را در ضمن نصوص امامت حضرت علی علیه السلام در ضمن دوازده امام علیهم السلام ثبت کرده و در ج ۲ ص ۲۴۲ در باب اینکه حضرت علی و یازده فرزندش وصی رسول خدا بوده و عدد ائمه دوازده نفر است ثبت نموده، و هیچ وقعی بر مساله دوازده مهدی ننهاده است.

و اما درباره مهدیین کلاً شش حدیث وجود دارد که اشکالات متعدد سندی و محتوایی دارند و غیر از اینها، آنچه ناظم عقیلی جمع کرده اکثرش ربطی به مهدیین ندارد و تاویل و تطبیق است، مثلاً «قوام من بعده، الائمه من بعده و وارثین» همه بر ائمه رجعت قابل تطبیق است، و آن مقدار کمی که باقی می ماند نیز جواب همه شان داده شده است.

اما اینکه چون قسمتی از این حدیث متواتر است پس معلوم می شود چنین مضمونی از پیامبر صادر شده، این فقط در مورد اصل دوازده امام، صادق است نه وصیت به دوازده امام در شب وفات. اما جواب حدیث احمد عبد الله مهدی بارها عرض شد که سه نفر از پنج راوی آن سنی هستند و تازه شیخ طوسی آن را از فضل بن شاذان نقل کرده که با او حدود ۲۰۰ سال فاصله دارد و طریقتش به فضل ضعیف می باشد. از طرفی در دو نسخه به جای احمد، محمد ثبت شده و در روایات دیگر تصریح شده آن کسی که بین رکن و مقام با او بیعت می کنند نامش محمد است. و اما اینکه مراد از اول المقربین و اول المؤمنین یعنی اولین کسی که در زمان غیبت به امام زمان ایمان می آورد و اولین یار ایشان از ۳۱۳ نفر

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۹۹۱

که اولینش از بصره می‌باشد، همه اینها ادعاهای شماست که بدون هیچ دلیلی بر معنای حدیث تحمیل می‌کنید و یعنی یعنی کردن شما نه برای ما که برای خودتان هم حجت نیست.

و اما حدیث «اولهم من البصره» بارها جوابش عرض شد که اولاً تمام سلسله این حدیث سنی هستند و این از احادیث شیعه نیست، ثانیاً معارض دارد که تصریح می‌کند از بصره هیچکس یاور امام نمی‌باشد، ثالثاً در حدیثی اولین نفری که از بصره نام برده شده عبد الرحمن و دومین نفر احمد بن ملیح است نه اولین نفر، رابعاً در روایت دیگری که یاران بصره را می‌شمرد اصلاً در میانشان احمد وجود ندارد بلکه علی و محارب هستند. اما گوش شما نسبت به شنیدن این همه احادیث مخالف، کر و چشم تان کور و عقالتان مسحور است.

مدعی: امام علی علیه السلام می‌فرماید: «المهدی مولده بالمدينة: مهدی محل تولدش در مدینه است». خوب نگاه که می‌کنیم می‌بینیم مهدی اول یعنی سید احمد الحسن تنها کسی که برای اثبات ادعای وصایت و خلافت خودش به این وصیت احتجاج کرده دقیقاً اهل منطقه مدینه بصره است. بعد نگاه می‌کنیم اوصاف دیگری که درباره مهدی اول گفته‌اند، همه‌اش در این شخص جمع است. پس ما از این قرائن یقین و قطع حاصل می‌کنیم که بخش مهدی اول هم از پیامبر صادر شده، پس حدیث وصیت متواتر معنوی بوده و هر سه بخش آن قطعی الصدور است هرچند در منابع موجود ما، فقط در کتاب غیبت طوسی آمده است.

جواب: درباره حدیث مدینه عرض شد که اولاً قرائت آن نزد کسانی که ناقل آن بوده‌اند مدینه می‌باشد نه مُدینه و ثانیاً اصلاً از احادیث شیعه نیست بلکه از کتب بسیار ضعیف اهل سنت می‌باشد و ثالثاً مدینه هیچ اشکالی ندارد و طبق مبنای شما در بداء، بداء حاصل شده و مدینه تبدیل به سامراء گشته است و رابعاً محل ولادت احمد روستای هویر است نه مُدینه.

و اما درباره احتجاج به وصیت بارها توضیح داده شد که راه شناخت قائم، وصیت مکتوب در کتاب فلان عالم نیست بلکه اولاً نشانه‌های قائم در روایات متعدد بیان گشته و در هیچ کدام وصیت، ملاک شناخت ایشان معرفی نشده و ثانیاً مراد از عهد النبی در روایت تفسیر عیاشی، همان صحیفه نازله از آسمان است که به تصریح روایت، وصیت پیامبر به اوصیای ایشان بوده و علامت بودنش نیز از جهت داشتن مکان خاص یعنی مکه، زمان خاص یعنی هنگام خروج یا بالای منبر کوفه، و قرین خاص است یعنی صیحه و خسف و غیره، که توضیحش چند بار بیان شد اما شما مجدداً حرف خود را تکرار می‌کنید.

اما اینکه صفات مهدی اول دارای تواتر معنوی است چون قرائن قطعی داریم، از کمال بی‌سوادی شماست. زیرا قرائن قطعی داشتن هیچ ربطی به تواتر معنوی ندارد، از طرفی قرائن قطعی به پای تواتر معنوی نمی‌رسد زیرا تواتر معنوی نوعاً اطمینان‌آور است در حالیکه قرائن قطعی موضوعاتی سلیقه‌ای است که برای یک نفر قطع می‌آورد و برای دیگری ممکن است نیابرد و جواب همه قرائن قطعی شما داده شده است و همینک نیز هر کدام را ذکر کنید پاسخش را خواهیم داد.

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۰۱۱

مدعی: حتی اگر این حدیث تواتر معنوی نداشت و خبر واحد بود باز مشکل پیدا نمی‌کرد چون ما قرائن قطعی بر صدور این حدیث داریم. علماء می‌گویند خبر واحد محفوف به قرائن قطعی، قطعی الصدور است، یعنی حتماً صادر شده. و از جمله قرائن قطعی این حدیث عبارت است از:

- پیغمبر اکرم شب وفات وصیت کرد.
- آیه ۱۸۰ سوره بقره که می‌فرماید: هنگام وفات، نوشتن وصیت واجب است.
- روایات متعدد و متواتری از اهل بیت که می‌فرمایند: صاحب امر و قائم با وصیت پیغمبر شناخته می‌شود. ما با وجود این قرائن قطعی، یقین داریم که این حدیث هر چند خبر واحد باشد از رسول خدا صادر شده است.

جواب: قرائن قطعی شما سرابی بیش نیست غیر از اینکه بارها عرض شد که در اصول عقاید خبر محفوف به قرائن جایگاهی ندارد زیرا اصل اعتقادی زیر بنای دین افراد را تشکیل می‌دهد و معنا ندارد که فقط یک بار توسط حجت خدا گفته شود و مکلف را با قرائن تنها بگذارد. بلکه اصل اعتقادی باید آنقدر گفته شود که به حد تواتر و اطمینانی برسد که در دسترس همه و اطمینان آور برای همه باشد.

اما قرائن قطعی شما:

الف) اینکه پیامبر شب وفات وصیت مکتوب کرد نه تنها قطعی نیست که

خلاف دو حدیث سلیم می‌باشد زیرا در آن دو حدیث تصریح شده که کتابت وصیت بلا فاصله بعد از رفتن مردم از نزد پیامبر یعنی همان پنجشنبه بوده.^۱ اما از این که بگذریم حدیث وصیت طوسی تصریح می‌کند پیامبر در همان شب وفات کرده‌اند در حالیکه به اتفاق نظر شیعه و سنی^۲ پیامبر در روز وفات نموده‌اند نه شب^۳، و حتی در بعضی نقل‌ها تصریح شده که مدتی بعد از طلوع آفتاب^۴، پیش از ظهر^۵ روز^۶ یا بعد از گذشت ظهر بوده است^۷، و

۱. کتاب سلیم ج ۲ ص ۶۵۸ و ص ۸۷۷

۲. هذا اتفاقاً. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی) ج ۱۵ ص ۱۰۶.

۳. «تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمُ تُوْفِي» کتاب سلیم ج ۲ ص ۸۶۲ ح ۴۸؛ «يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قَبِضَ فِيهِ» کتاب سلیم ج ۲ ص ۷۹۴؛ قرب الإسناد (ط - الحديثية) ص ۲۹۹؛ «أَيُّ يَوْمٍ أَكْبَرُ شُومًا مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ يَوْمَ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا» المحاسن ج ۲ ص ۳۴۷ ح ۱۶؛ «يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ يَوْمَ نَحَسَّ قَبِضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ نَبِيَّهٗ» الكافي ج ۴ ص ۱۴۶ ح ۵؛ «أَيُّ يَوْمٍ أَكْبَرُ شُومًا مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ يَوْمَ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا» الكافي ج ۸ ص ۳۱۴ ح ۴۹۲؛ «فَأَيُّ يَوْمٍ أَكْبَرُ شُومًا مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا ﷺ» الفقيه ج ۲ ص ۲۶۷ ح ۲۴۰۰؛ «مَا مِنْ يَوْمٍ أَكْبَرُ شُومًا مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ، يَوْمَ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» الخصال ج ۲ ص ۳۸۵ ح ۶۷؛ «قَبِضَ بِالْمَدِينَةِ مَسْهُومًا يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ» تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۲؛ «قبض ۹ يوم الاثنين» إعلام الوری (ط - الحديثية) ج ۱ ص ۵۳

۴. مجمع البيان ج ۲ ص ۶۷۷، منهاج البراعة ج ۱۵ ص ۱۰۶: مات ۹ يوم الاثنين حين بزغت الشمس.

أى طلعت و شرفت. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ج ۱ ص ۲۶۵ و لسان العرب ج ۸ ص ۴۱۸

۵. فَلَمَّا مَتَّعَ النَّهَارُ ... أَنَّهُ رَسُولٌ أَمْ أَيْمَنَ يُخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمُوتُ، ... فَتُوْفِي رَسُولُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ. المسترشد ص ۱۱۴ - ۱۱۵. مَتَّعَ النَّهَارَ مُتَّوعًا وَ ذَلِكَ قَبْلَ الزَّوَالِ. کتاب العين ج ۲ ص ۸۳

۶. قبض رسول الله نصف النهار يوم الاثنين. تاريخ الطبری ج ۳ ص ۲۰۰

۷. «فَتُوْفِي رَسُولُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، وَ هُوَ يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ» المسترشد ص ۱۱۵. زَاغَتِ

الشمس: أي مالت و زالت عن أعلى درجات ارتفاعها. مجمع البحرين ج ۵ ص ۱۰

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۰۳۱

همین قرینه قطعی بر بطلان حدیث وصیت طوسی می‌باشد.

غیر از اینکه در روایتی وصیت پیامبر همان لوح آسمانی معرفی شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْكِتَابُ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ...»^۱ و در لوح جابر نیز هیچ نامی از دوازده مهدی برده نشده، و پاسخ شبهه سیزده وصی نیز داده شده است.

ب) آیه ۱۸۰ را بارها جواب دادیم که اولاً از نوشتن وصیت هیچ سخنی نزده بلکه اصل وصیت کردن را مطرح کرده و در آیه بعد هم از شنیدن وصیت سخن می‌گوید: «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۲.

پس اصل وصیت واجب است نه نوشتن آن، و در احادیث متعدد از شیعه و سنی ثبت شده که پیامبر ﷺ در آخرین لحظات، به طور خصوصی آنچه می‌خواستند به امیرالمؤمنین ع فرمودند. پس این آیه هیچ ربطی به وصیت مکتوب ندارد و وصیت غیبی طوسی را حتی تایید هم نمی‌کند چه برسد به قرینه قطعی بودن بر آن. و البته استدلال به این آیه جواب های متعددی دارد از جمله: اولاً این آیه درباره وصیت به اموال است چون می‌گوید: «اگر خیری باقی می‌گذارند وصیت کنند» و مراد از خیری که باقی می‌گذارند مال است پس

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۶۶۹ ح ۱۵، الأمالی للصدوق ص ۴۰۱ ح ۲

۲. بقره: ۱۸۱

ربطی به وصیت درباره سلسله خلافت ندارد. و این معنا در روایات متعددی تصریح شده است، که مجبورم تکرار کنم:

الف) امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند: «منظور حقی است که خدا در اموال مردم برای امام قرار داده است: «حق جعله الله في أموال الناس لصاحب هذا الأمر».^۱

ب) حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه به همین آیه استدلال نموده و میراث مالی خود از رسول خدا را مطالبه کردند: «و قال: إن ترك خيراً الوصية للوالدين والأقربین بالمعروف حقاً على المتقين وزعمتم أن لا حق ولا إرث لي من أبي».^۲ و برای همین امام باقر علیه السلام در روایتی، وصیت پیامبر را در ردیف وصیت افراد معمولی قرار داده، می‌فرمایند: «الوصية حق وقد أوصى رسول الله صلى الله عليه وآله فینبغي للمسلم أن یوصی».^۳

ثانیاً این آیه قبل از درصد بندی میراث نازل شده، یعنی در اوائل اسلام که هنوز درصد سهم فرزندان و همسر و والدین از میراث نازل نشده بود، این آیه گفت اگر مالی دارید بدون وصیت به اینکه هر کس چقدر سهم ببرد نگذارید، اما بعد از نزول آیه میراث، چنین وصیتی لزوم ندارد و برای همین در بعضی روایات تصریح شده که این آیه نسخ شده است: «هي منسوخة نسبتها آية

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۷۶ ح ۱۶۳

۲. بلاغات النساء ص ۲۹

۳. من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۸۱ ح ۵۴۱۲

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۰۵۱

الفرائض التي هي المواريث»^۱ و: «إنما هي منسوخة بقوله «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»^۲.

ثالثاً قرآن می گوید وصیت باید در لحظه وفات باشد: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» در حالیکه طبق حدیث وصیت، وصیت پیامبر در شب وفاتشان رخ داده اما ایشان فردایش فوت کرده‌اند در نتیجه طبق گفته شما باز هم رسول خدا به سخن خدا گوش فرامداده‌اند. در حالیکه چنین نیست و رسول خدا در آخرین لحظات حیات خود وصیت نموده و هیچ سخنی از مهدی‌های دوازده‌گانه نفرمودند:

«لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ صِ الْوَفَاةُ ... قَالَ يَا عَلِيُّ أَتَقْبَلُ وَصِيَّتِي وَتَقْضِي دِينِي وَتُنَجِّزُ مَوْعِدِي ... فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع نَعَمْ يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا بِلَالُ أَنْتَ بَدْرُ رَسُولِ اللَّهِ فَأَتَى بِهَا ثُمَّ قَالَ يَا بِلَالُ يَا بِلَالُ أَنْتَ بَرَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ صِ فَأَتَى بِهَا ثُمَّ قَالَ يَا بِلَالُ أَنْتَ بِيَعْلَةَ رَسُولِ اللَّهِ بِسَرَجِهَا وَلِجَامِهَا فَأَتَى بِهَا ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ قُمْ فَأَقْبِضْ هَذَا بِشَهَادَةِ مَنْ فِي الْبَيْتِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ كَيْ لَا يُنَازِعَكَ فِيهِ أَحَدٌ مِنْ بَعْدِي قَالَ فَقَامَ عَلِيُّ ع حَتَّى اسْتَوْدَعَ جَمِيعَ ذَلِكَ فِي مَنْزِلِهِ ثُمَّ رَجَعَ»^۳.

ج) آن روایات نیز که می گویند وصیت را علامت شناخت قرار داده، نگفته‌اند بلکه سخن از صاحب الامر به معنای تک تک ائمه است و آن وصیت هم در احادیث متعدد توضیح داده شده که اولاً مراد وصیت ظاهره‌ی امام قبلی به

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۷۷

۲. تفسیر القمی ج ۱ ص ۶۵

۳. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۶۸

امام بعدی است و ثانیاً وصیت رسول خدا همان صحیفه نازله است نه املاء پیامبر و مکتوب امیرالمومنین علیه السلام. مدعی: این شبهه که آیه ۱۸۰ سوره بقره به وسیله آیه بعدش نسخ شده را امام احمد الحسن در کتاب وصیت مقدس نوشته بازدارنده از گمراهی جواب داده است.

آنجا می‌پرسند روایتی از ابوبصیر نقل شده که این آیه به وسیله آیه بعد نسخ شده. خوب آیه شریفه می‌فرماید: اگر خیری به جا گذاشتید باید وصیت کنید برای والدین و اقربین. اما آن که نسخ کرده چه می‌گوید؟ می‌گوید در مورد اموال و املاک لازم نیست وصیت کنید چون آیات مواریث نازل شد که حالا وصیت هم نکردید، طبق قانون ارث تقسیم می‌شود. امام سید احمد الحسن می‌فرماید: «خیر» منحصر به اموال و املاک نیست بنابراین در خصوص خیر دنیایی، یعنی اموال و املاک آیه نسخ شده اما در رابطه با مطلق خیر این جور نبوده. بعد استناد می‌کند به روایتی که وقتی امام علی علیه السلام بر سر بالین شخصی حاضر شد او گفت: یا امیرالمومنین وصیت بکنم؟ ایشان فرمودند: بله وصیت کن خانواده ات را به خیر و تقوا، یعنی بدون وصیت از دنیا نرو. برای همین از پیغمبر اکرم حدیث داریم «من مات و لم یوص مات میتة جاهلیة»: کسی که بدون وصیت بمیرد انگار با مرگ جاهلیت از دنیا رفته». نیز از امام علی علیه السلام حدیث داریم که: «هر کس بمیرد، وصیت نداشته باشد، فقد ختم عمله بمعصية: همه اعمالش را با معصیت مهر زده، همه‌اش ختم به شر شده». و معقول نیست رسول خدا که بالاترین خیر، یعنی خلفای بعد از خودش و عترت و ثقلین را به جا گذاشته در

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ | ۱۰۷۱

مورد آنها وصیت نکنند.

پس در مورد اموال و املاکت بعد از اینکه قانون ارث آمد، دیگر واجب نیست وصیت کنید، اما خیر که منحصر به اموال و املاک نیست بلکه اصلاً اگر با دید واقع بینانه و ملکوتی بخواهیم نگاه بکنیم اموال و املاک خیر نیست چرا؟ چون قرآن کریم می‌فرماید: «و ما اوتیتم من شیء فمتاع الحیاة الدنیا و زینتها و ما عند الله خیر و ابقى: آنچه که به شما داده شده در حقیقت کالا و متاع دنیاست و چیزی نیست و ارزشی ندارد و آن که نزد خدا هست خیر و باقی تر است». خوب ما عندالله چیست؟ مصداق اتم آن قرآن و عترت اند. یا مثلاً می‌فرماید: «یوتی الحکمة من یشاء و من یوتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً: خدا حکمت را به هر کس که بخواهد می‌دهد و به هر کسی که حکمت داده شود، خیر بسیار داده شده»، پس حکمت و معرفت، ما ترک ملکوتی و معرفتی و آسمانی است. پس پیغمبر اکرم وصیت می‌کند؛ به علاوه وقتی خودش می‌فرماید: یک چیزی برایتان بنویسم که تا ابد گمراه نشوید، خوب این در مورد گاو و گوسفند و شتر و زمین‌های کشاورزی که نبوده، این که عامل بازدارنده از گمراهی نیست، بلکه وصیت در مورد همان خیر واقعی یعنی قرآن و عترت است. وصیت در مورد خلفای بعد از خودش است که امت را از گمراهی نگاه می‌دارد.

شما می‌گویید پیغمبر اکرم این لطف را بخاطر جسارت عمر رها کرد و گفت من در مورد خیری که بالاتر از آن خیری در عالم نیست وصیت نمی‌کنم؟ یعنی قبلاً می‌خواست چیزی بنویسد که امت از گمراهی نجات پیدا کند بعد

پشیمان شد و گفت نمی نویسم بگذار همه امت گمراه بشوند؟ این معقول است؟ اگر کسی برای پیغمبر خدا احترام قائل باشد، چنین اتهامی به رسول الله نمی بندد. جواب: اولاً اینکه احمد گفته «خیر» منحصر در اموال نیست، مرادش در اصل لغت است یا در این آیه قرآن؟ اگر مرادش لغت است ربطی به این آیه قرآن ندارد، چون ما درباره خیری که آیه قرآن گفته بحث می کنیم که آیا مرادش هر خیری بوده یا مرادش بحث اموال است. و اگر مرادش آیه قرآن است دلیلش چیست؟ رو هوا حرف زدن که کار ندارد من هم می گویم نه منظورش فقط مال است.

ثانیاً امام حقیقی یعنی امام صادق علیه السلام تصریح کرده اند که این آیه نسخ شده. حال «خیر» به هر معنایی که بوده، این آیه نسخ شده، آن وقت امام شما می آید می گوید «خیر» منحصر در اموال نیست؟ خوب اگر مراد از «خیر» اعم از مال بود چگونه با آیه بعدی که فقط بحث طبقات ارث است نسخ شده؟ خود همین نسخ می رساند که مراد آیه از «خیر» فقط مال است.

اما ما درباره اینکه مراد از «خیر» فقط بحث مالی است ادله زیادی داریم،

از جمله:

الف) خطاب این وصیت فقط برای والدین و نزدیکان هستند و اصلاً کاری به غیر اینها ندارد و آیه فرائض هم که ناسخ این آیه معرفی شده بحث طبقات ارث را مطرح کرده که کاملاً می رساند منظور از «خیر» بحث مالی بوده است.

ب) تمام روایاتی که در ذیل این آیه صادر شده در مورد مال سخن گفته و

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۰۹۱

هیچ نگاه دیگری به آیه نداشته است مثل فرموده امام صادق علیه السلام که: «مراد از «خیر» حقی است که خدا در اموال مردم برای صاحب این امر قرار داده است: حق جعله الله فی اموال الناس لصاحب هذا الأمر»^۱.
ج) اگر مراد از «خیر» هر خوبی باشد همه متقین دارای آن بوده‌اند در حالی که آیه قید می‌زند که اگر خیری دارید که بعد از شما قرار است باقی بماند درباره آن وصیت کنید.

اما آن روایت که حضرت علی علیه السلام فرمودند خانواده‌ات را به خیر و تقوا وصیت کن هیچ ربطی به آیه ندارد چون «خیری» که در این روایت به کار برده شده خیر صفتی است در حالیکه «خیر» در آیه خیر موصوفی است که امام شما به این نکته التفات نکرده است.

توضیح آنکه: در آیه، «خیر» شیئی خارجی فرض شده که هست، یعنی نام شیئی خارجی «خیر» قرار داده شده که طبق روایات فراوان اموال است، اما «خیر» در این روایت، صفت اعمال است و وصیت به خیر یعنی وصیت به انجام کارهای خوب. پس بین این دو سنخیتی وجود ندارد. غیر از اینکه با توجه به قیدی که در آیه آمده که: اگر خیری دارید، تفاوت این دو «خیر» کاملاً قابل فهم است، چون عرض شد که توصیه به خیر را که همه متقین داشته‌اند و نیازی به قید «اگر دارید» نیست.

همچنان که سخن شما درباره وجوب وصیت است، در حالیکه یقیناً توصیه

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۷۶ ح ۱۶۳

به خیر و خوبی در هنگام مرگ واجب نیست بلکه مستحب می باشد.
 اما این حدیث: «هر کس بمیرد، وصیت نداشته باشد، همه اعمالش را با
 معصیت مهر زده» که شما خیانت کرده و مقداری از آن را حذف کردید، طبق
 عبارتی که شما خواندید این در مورد دیون شرعی و حق الناس است^۱ نه هر
 چیزی زیرا اولاً همانگونه که گفته شد طبق تصریح روایات، این آیه نسخ شده و
 ثانیاً در این آیه خطاب وصیت را به متقین می کند نه مؤمنین که می رساند اصلاً
 وصیت واجب نیست بلکه کار خوب و پسندیده ای می باشد زیرا اگر وصیت
 کردن واجب بود باید می گفت این به گردن مؤمنین است نه متقین، چون مخاطب
 تکلیف شرعی مؤمنین می باشند چه تقوا داشته باشند و چه نداشته باشد.
 و اما طبق متن کامل حدیث، اصلاً ربطی به آنچه شما گفتید ندارد، ما متن
 کامل حدیث را ذکر می کنیم تا خیانت شما روشن شود:

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ لَمْ يُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِذَوِي قَرَابَتِهِ
 مِمَّنْ لَا يَرْتُهُ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِيَةٍ»^۲.

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ در این حدیث می فرمایند: کسی که هنگام وفاتش برای فامیلانی
 که از او ارث نمی برند وصیت نکند نامه عملش را به گناه پایان داده است.
 خوب مضمون این حدیث، وجوب وصیت کردن برای فامیلان دور است
 که ارث نمی برند در حالیکه اولاً کاملاً معلوم است سخنش درباره اموال است و

۱. تذكرة الفقهاء القديمة ص ۴۵۲

۲. تهذيب الأحكام ج ۹ ص ۱۷۴ ح ۸

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۱۱۱

می‌گویید برای فامیل‌های دور هم چیزی قرار دهد، ثانیاً وجوب چنین کاری به اتفاق نظر شیعه مردود است^۱، ثالثاً راوی این حدیث، سکونی سنی است و این حدیث از منفرجات او می‌باشد^۲ که قابل استناد نمی‌باشد، و طبق فهم فقهاء^۳ و محدثین^۴ مراد این حدیث استحبابِ قراردادنِ مقداری مال برای فامیل دور است. و اما حدیث «من مات و لم یوص» اصلاً از احادیث شیعه نیست و در هیچ کتاب حدیثی شیعه ثبت نشده الا کتاب مناقب ابن شهر آشوب^۵ بدون هیچ سندی. اما اینکه رسول خدا باید وصیت می‌کرده، الآن صحبت ما سر آن نیست، سر اینست که امام شما این آیه را ربط به پیغمبر و وصیت غیبت طوسی داده است. حرف سر اینست که این آیه هیچ ربطی به آنچه او گفته ندارد و ادله اش هم به وضوح بیان شد که البته گوش‌های شما شنوا نیست.

و اما اینکه در دید ملکوتی «مال» خیر نیست. اولاً ما به دید ملکوتی کاری نداریم ما به احادیث اهل بیت علیهم‌السلام کار داریم که ذیل این آیه تماماً در مورد اموال سخن گفته‌اند و از آن طرف هم تصریح کرده‌اند که این آیه نسخ شده است. غیر از اینکه در همان دید ملکوتی، ذات مال خبیث و نجس نیست زیرا مال نعمتی الهی است که اگر در راه درست استفاده شود خیر است و در روایات فراوان نه

۱. مهذب الأحكام ج ۳ ص ۳۵۶

۲. مرحوم صدوق در باب مذکور فقط همین یک حدیث را ثبت کرده است. الفقیه ج ۴ ص ۱۸۳

۳. ریاض المسائل الحدیثه ج ۱۰ ص ۳۱۲، جواهر الکلام ج ۲۸ ص ۳۸۸-۳۸۹

۴. مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۹۱ و ص ۱۳۸ ح ۲

۵. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام ج ۱ ص ۲۵۲

تنها از مال و ثروت که از دنیا هم به این اعتبار تعریف و تمجید شده است و اصلاً وقتی خود قرآن از مال به عنوان خیر یاد کرده شما چطور مال را خیر نمی‌دانید؟ غیر از اینکه خدا در این آیه مال را نسبت به خود فرد نسنجیده‌اند که شما بگویی مال ارزشی ندارد بلکه نسبت به بازماندگان سنجیده‌اند که قطعاً باقی گذاشتن چیزی برای دیگران خیر است و کمتر از هدیه نیست.

اما اینکه «حکمت» خیر است ربطی به ما ترک که موضوع آیه می‌باشد ندارد. اما اینکه وصیت رسول خدا درباره خیر واقعی یعنی قرآن و عترت است، اتفاقاً در این وصیت طوسی اصلاً حرفی از قرآن به میان نیامده است.

اما اینکه پیامبر ﷺ حتماً وصیت مکتوب داشته، حرفی نیست، لکن بارها عرض کردیم که سه روایت دیگر در این باره وجود دارد که هیچ سخنی از مهدیین در آن نیست.

غیر از اینکه هدف پیامبر از طرح وصیت مکتوب در حضور اصحاب، این بود که همه مسلمین قبل از وفات ایشان از محتوای وصیت آن حضرت آگاه شوند تا جلوی غصب خلافت گرفته شده، گمراه نگردند، و این نکته هم خیلی مهم است که آن وصیت مربوط به همه مسلمانها از جمله صحابه بود نه جماعت شیعه در آخر الزمان، لکن با کاری که غاصب دومی کرد عملاً این هدف ناکام ماند چون همه اصحاب از خانه پیامبر رفتند الا سلمان و ابوذر و مقداد که گواهی آنها در مقابل جریان غصب خلافت کارگر نبود. پس بحث پشیمان شدن پیامبر ﷺ نیست بحث این است که مانع تحقق هدف پیامبر ﷺ شدند.

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۱۳۱

مدعی: شما اشکال می‌کنید که آیه ۱۸۰ سوره بقره اصل وصیت کردن را واجب کرده، نه نوشتن آن را، پس احمد الحسن چطور ادعا می‌کند که طبق آیه شریفه، کتابت وصیت واجب است؟

خدای متعال این شاء الله به همه ابناء امت اسلامی قبل از هر چیزی عقل عنایت کند که خیلی لازم است، اگر من الآن به شما بگویم شب غذا واجب است شما می‌توانید بگویید من گفتم غذا واجب است نگفتم خوردن غذا واجب است، شاید پوشیدن غذا واجب است؟ خوب عزیز من غذا را می‌خورند دیگر، غذا را نمی‌نوشند، غذا را نمی‌پوشند، خوب وصیت را هم می‌نویسند دیگر. یعنی هر موضوعی با یک فعلی سازگار است. وصیت چیست؟ وصیت یک سند کتبی است برای اینکه جلوی نزاع را بگیرد. این سند باید ثبت بشود. الآن هر کسی می‌خواهد بمیرد و وصیت می‌کند، داخل دفتر ثبت اسناد ثبتش می‌کنند، چون اگر شفاهی باشد همان وارثان، همان وصی با بچه‌ها به جان هم می‌افتند و می‌گویند مثلاً نه، این جور نگفت، آن طور گفت، حالا دو تا شاهد بیار.

حال این وصیتی که خدای متعال گفته هنگام وفات واجب است، یعنی چه؟ یعنی داخل دلش وصیت کند؟ نه، لذا پیغمبر اکرم چون حالش طوری نبوده که خودش بنویسد، باید بگوید یکی بنویسد، تا ثبت شود و دو تا شاهد هم بگیرد چون قرآن کریم می‌فرماید برای وصیت دو شاهد بگیرید، یعنی یک سند رسمی است. واصلاً تا وصیت نوشته نشود یک سند رسمی نیست و فایده‌ای ندارد. قرآن نگفته وصیت را بنویسید؟! بهانه بنی اسرائیلی به این شکل واقعاً نوبر است.

جواب: خدا به شما عقل عنایت کند که پوشیدن غذا را با نوشتن وصیت مقایسه کردید. اینکه غذا را نمی پوشند ربطی ندارد به اینکه وصیت را نمی نویسند زیرا غذا را نمی شود پوشید اما وصیت را می شود شفاهی گفت و چیزی مکتوب نکرد. همچنانکه در آیه بعدی تصریح به شنیدن وصیت می کند نه نوشتن و دیدن آن، و اصلاً در زمان نزول این آیه که عموم مردم سواد نداشتند واجب کردن کتابت وصیت کاملاً نامعقول است و اگر نوشتن وصیت واجب بود باید بعد از نزول این آیه به علت نبود سواد عمومی، شغل وصیت نگاری برای افراد با سواد به وجود می آمد و عده ای از این راه به نان و نوایی می رسیدند، در حالیکه چنین چیزی یقیناً وجود نداشته است. و اتفاقاً سیره ائمه علیهم السلام در وصیت به امام بعد از خودشان وصیت شفاهی بوده نه وصیت مکتوب و کسی که با احادیث آل محمد آشنا باشد این را به خوبی می داند. همچنانکه در بعضی روایات، علامت شناخت امام را نصب علنی معرفی کرده نه وصیت مکتوب، از جمله:

امام کاظم علیه السلام فرمودند: امام با خصلت هایی شناخته می شود: اولین خصلت کلامی است که پدرش درباره او گفته و مردم بدانند که پدرش او را به عنوان هدایتگر آنها نصب کرده تا حجت بر ایشان باشد همانگونه که رسول خدا علی را نصب کرده و به مردم شناساندش و ائمه نیز همین گونه اند که امامان بعدی را به مردم معرفی و نصب می کنند، دوم اینکه هر سوالی از او پرسند جواب می دهد و اگر از او چیزی پرسند خودش شروع به صحبت می کند، سوم اینکه به مردم از آینده خبر می دهد، و چهارم اینکه به هر زبانی می تواند تکلم کند:

شما چطور اساس عقایدتان را حدیث وصیت قرار داده‌اید؟ ۱۱۵۱

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ؟ فَقَالَ: بِخِصَالٍ، أَمَّا أَوْلَاهُنَّ فَشَيْءٌ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ وَاعْرَفَهُ النَّاسُ وَنَصَبَهُ لَهُمْ عُلَمَاءٌ، حَتَّى يَكُونَ حُجَّةً عَلَيْهِمْ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَصَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عُلَمَاءٌ وَعَرَفَهُ النَّاسُ، وَكَذَلِكَ الْأَئِمَّةُ يَعْرِفُونَهُمُ النَّاسُ وَيَنْصِبُونَهُمْ لَهُمْ حَتَّى يَعْرِفُوهُ. وَيَسْتَلُّ فِيحِبِّ، وَيَسْكُتُ عَنْهُ فَيَبْتَدِئُ، وَيُخْبِرُ النَّاسَ بِمَا فِي غَدِّ، وَيُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ»^۱.

و شبیه به همین بیان از امام باقر علیه السلام نیز رسیده است.^۲

در نتیجه اینکه وصیت یک سند مکتوب است چیزی من در آرودی از طرف شماست نه چیزی که روایات اهل بیت علیهم السلام بدان تصریح کرده اند. بله در اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وصیت مکتوب داشته‌اند حرفی نیست، سخن بر سر اینست که آیا از این آیه چنین بر می‌آید که نوشتن وصیت واجب است، نه شاهد گرفتن و شفاهی گفتن آن؟ این سخن احمد است که برای بطلانش کفایت می‌کند.

اما اینکه الآن هر که بخواهد وصیت کند مکتوب می‌کند ربطی به بحث ما ندارد زیرا ما از متن آیه قرآن که ۱۴۰۰ سال پیش نازل شده بحث می‌کنیم نه از قانون فعلی کشورها.

۱. قرب الإسناد ص ۳۳۹ ح ۱۲۴۴ و شبیه به آن: الکافی ج ۱ ص ۲۸۵ ح ۷، إثبات الوصية ص ۱۹۸ با

متنی صحیحتر، الإرشاد ج ۲ ص ۲۲۴

۲. معانی الأخبار ص ۱۰۱ ح ۳

جلسه شانزدهم

چگونه این وصیت عاصم از

گمراهی می باشد؟

سؤال ۴۲. متن حدیث وصیت ناقص است و اشکال متنی و دلالتی دارد، چون اولاً وصیت به قرآن نکرده، و ثانیاً در اول وصیت گفته: «حتی انتهى إلى هذا الموضوع: تا پیامبر رسید به اینجا که فرمود: ای علی بعد از من ۱۲ امام و ۱۲ مهدی می آید» یعنی قسمتی از وصیت حذف شده، و ثالثاً نام بقیه مهدیین را ذکر نکرده است؛ پس چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می باشد؟

مدعی: این سؤال خوبی است که اگر بخواهم پاسخ کامل دهم، نیاز به مقداری توضیح دارد.

سید احمد الحسن سال ها پیش کتاب وصیت مقدسه نوشته بازدارنده از گمراهی را نوشت بعد تحدی کرد که آقایان علماء و فقهاء، کسانی که با دعوت یمانی مخالف هستید، بجای اینکه هی بیایید فتوا به قتل و تکفیر و شعار بدهید بیایید این کتاب را رد کنید. بعد از ده سال جوابی از سوی فقهاء نیامد، اما عده ای آنقدر زحمت کشیدند تا توانستند بالاخره به خیال خودشان این اشکال را بگیرند. البته اول می خواستند یک اشکال سندی بکنند، اما وقتی که اثبات شد این حدیث اولاً تواتر معنوی دارد، ثانیاً حدیثی است که خود شیخ طوسی شهادت داده که از امامیه نقل شده، یعنی صحیح است و اصلاً چون این خبر محفوف به قرائن قطعی است این باب بسته شد، حالا رفتند سراغ اشکال دلالتی. جواب: اولاً فقهاء به سوالات فقهی مردم پاسخ می دهند نه سوالات

اعتقادی، سوالات اعتقادی را باید از علمای کلام و متخصصین این فن پرسید، ثانیاً اینکه فقها جواب ندادند به این علت بود که قرار نیست هر بی سوادى آمد ادعایی کرد و کتابی نوشت سریع بر ضدش کتاب نوشته شود، چون خود این کار باعث شهرت آن مدعی و ایجاد شبهه عالم بودن وی می شود که مثلاً ببینید فلان عالم بزرگ آمده جواب احمد را داده پس حتماً حرف احمد خیلی سطح بالا و محکم و مستدل بوده.

ولی به هر حال، جواب این کتاب توسط چند روحانی زحمتکش در چند کتاب داده شده است اگر چشمی برای دیدن باشد.

اما تواتر معنوی و قرائن قطعی خیالی شما جواب داده شد که جز دروغ و مغالطه چیزی نبود. اما تصریح شیخ که چون گفته از جهت خاصه وارد شده پس یعنی صحیح بوده، شوخی خنکی است، آخر مگر هر چه از جهت خاصه رسیده صحیح است؟ نه آقا جان کسانی که رفتند سراغ اشکال دلالی دست از اشکال سندی برداشتند، ولی چون شما هر حدیثی به مذاقتان خوش آید را صحیح می دانید، آنها در کنار اشکالات سندی اشکالات بزرگ محتوایی را نیز بیان کردند تا هر کس دنبال حق می گردد حقیقت را دریابد.

مدعی: اینکه چرا حدیث وصیت به قرآن اشاره نکرده. من می پرسم پیغمبر مثلاً چه جویری باید به قرآن اشاره می کرد؟ پیغمبر اکرم در حدیث ثقلین که آن هم چند روز قبل از جریان وصیت بوده، می فرماید: «إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ...: مردم، من دو چیز گرانبها را به جای می گذارم

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۲۱۱

کتاب‌الله و عترتم اهل بیت، تا وقتی که به این دو تا چنگ بزیند گمراه نمی‌شوید، حواستان به این دو تا باشد». پیغمبر نرمود قرآن و عترت و فقهاء، پیغمبر نرمود فقط فقهاء به قرآن و عترت چنگ بزیند و مردم به فقهاء. اما حالا اصلاً چه جوری می‌شود به قرآن چنگ زد؟ پیغمبر خدا بیاید یک سخنرانی مفصل در هنگام وفاتش در مورد قرآن بکند؟ خوب خاصیتش چیست؟ اگر الفاظ قرآن چاپ شده ما را نجات می‌داد که امروز وهابیت نداشتیم، آنها با استناد به همین آیات قرآن می‌آیند خون شیعیان اهل بیت را حلال می‌کنند و وحشیانه سر می‌برند. اگر این ظواهر و مفاهیم قرآنی می‌توانست امت را نجات دهد پس این ۷۳ فرقه از کجا آمد؟ آنی که می‌تواند ما را نجات بدهد حقیقت قرآن و معانی واقعی قرآن است. خوب از خود قرآن سؤال کنید: ای قرآن کریم تو کجا هستی؟ خود قرآن جواب می‌دهد: «بل هو آیات بینات، فی صدور الذین اوتوا العلم: این آیات روشنی است که در سینه کسانی است که علمش به آنها داده شده».

از قرآن کریم سؤال می‌پرسیم: ما نفهمیدیم «الذین اوتوا العلم» یعنی چه کسانی؟ می‌فرماید: «لا یمسه الا المطهرون: این آیات قرآنی در یک نوشته حفاظت شده است که هیچ کسی به آن دسترسی ندارد مگر آنهایی که مطهر هستند» یعنی خدا پاکشان کرده. از چه پاکشان کرده؟ از خود قرآن کریم می‌پرسیم: این مطهرون چه کسانی هستند که فقط اینها با حقیقت و واقعیت قرآن تماس دارند؟ قرآن کریم به ما جواب می‌دهد: «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً». یعنی مطهرون فقط اهل بیت پیغمبرند.

پس شما اگر قرآن را می‌خواهی، در هر زمانی حقیقت قرآن در سینه امام معصوم همان زمان است که شما اگر مصداقش را شناختی، به او مراجعه می‌کنی و تنزیل و تأویل و تفسیر و ظاهر و باطن قرآن را به شما می‌گوید، و الا اگر حجت خدا نداشتی، همین قرآن کریم گمراهت می‌کند که فرمود: «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین إلا خساراً: از قرآن چیزی نازل می‌کنیم که شفاء و رحمت است برای مؤمنین اما برای ظالمین باعث افزایش خسارت است» یعنی نه تنها ظالمین را هدایت نمی‌کند بلکه خسارت آنها را هم زیاد کرده و همین قرآن گمراهترشان می‌کند. همان جوری که امروز این قرآنِ ظاهری باعث شده و هابیت با استناد به همان حکم به کفر شیعه کنند و مثل وحشی‌ها سر ببرند. بنابراین اگر شما خلیفه الله را شناختی، قرآن تمامش در سینه اوست.

شما فرض کن حدیث وصیت دو تا جمله هم در مورد قرآن داشت که مثلاً مردم قرآن بخوانید، قرآن را بیوسید، بگذارید روی طاقچه، روی جانمازتان باشد، عمل کنید، فلان کنید، آن وقت دیگر انصافاً شما این حدیث را قبول می‌کردید؟ انصافاً می‌گفتید کامل است؟

جواب: اشکال اینست که چرا پیامبر قبل از اینکه توصیه به دوازده امام و دوازده مهدی بکند دو کلمه توصیه به قرآن نکرد. آنچه شما گفتید چه ربطی به سوال ما دارد؟

اینکه پیامبر نفرمود به فقها چنگ بزنید یا اینکه قرآن چاپ شده باعث

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۲۳۱

گمراهی است چه ربطی به اشکال دارد؟

سوال خیلی واضح است: چرا همانگونه که پیامبر در حدیث ثقلین قرآن و عترت را معرفی کرد در حدیث وصیت توصیه به قرآن نکرد، حتی با این توضیح که مثلاً تفسیرش را از عترتم بپرسید تا گمراه نشوید؟

اما اینکه پیامبر نگفت به فقها چنگ بزنید بارها جوابش را دادیم که طبق آیه نفر، تک تک انسانها نمی‌توانند مستقیماً به قرآن و روایات مراجعه داشته باشند و الا همه باید کار و کسب و زندگی را رها کرده و خود بروند دینشان را بدست آوردند. از طرفی به علت عربی بودن قرآن و روایات، هیچ غیر عربی نمی‌فهمد این دو چه می‌گویند و هیچ بیانی توسط دین در مورد وجوب عربی یاد گرفتن بر همه مردم وجود ندارد، و از طرف سوم بیانات دین به علت شرایط ذاتی و نیز شرایط عرضی مثل تقیه و جعل و تحریف و تعارض کاملاً تخصصی بوده و تا کسی به تخصص لازم نرسد نمی‌تواند برداشت صحیحی از دین داشته باشد. در نتیجه طبق بیان امام عسکری علیه السلام هر عالمی که با تقوا و مخالف نفس و مطیع ائمه باشد مردم از او تقلید می‌کنند. برای همین، مردم که نمی‌توانند خود مستقیماً همه معارف دین را استخراج کنند به سراغ متخصصین دین شناس می‌روند.

و به بیان دیگر: طبق تصریح قرآن، همه آیات قرآن قابل فهم نیست و تاویل آیات متشابه را فقط راسخون در علم می‌دانند، همچنانکه تبیین آیات نیز توسط

آنها انجام می‌شود و اصل معانی قرآن در سینه آنها بوده است، در نتیجه کسی نمی‌تواند بدون مراجعه به اهل بیت علیهم‌السلام از پیش خود آیات را تفسیر کند، پس حتماً باید به اهل بیت مراجعه کرد. اما این برای کسانی که در زمان آنها بوده‌اند امکان داشته نه مردم دوره غیبت که راهی جز مراجعه به احادیث اهل بیت علیهم‌السلام ندارند، در حالی که یقیناً هر چه که به عنوان حدیث در کتاب‌ها ثبت شده حدیث اهل بیت علیهم‌السلام نبوده و احادیث جعلی و تحریف شده و تقیه ای و متعارض فراوان است. خوب مردم عادی چگونه این احادیث را از هم تشخیص دهند تا بتوانند به قرآن و اهل بیت تمسک کنند؟ همه شان بروند سالها عربی بخوانند و تفسیر و حدیث و تاریخ کار کنند و خودشان متخصص شوند؟ این را کدام نادانی می‌پذیرد.

با این بیان علت مراجعه مردم به متخصص دین شناس کاملاً روشن و منطقی می‌باشد.

اما اینکه قرآن مکتوب باعث گمراهی شده و می‌شود، اگر اینطور است پس چرا در حدیث ثقلین، قرآن را ثقل اکبر و حبل ممدود نامیدند؟ اگر قرآن نباشد که اصلاً اهل بیت نمی‌توانند خود را ثابت کنند.

شما اصلاً جایگاه قرآن و عترت را نفهمیده اید. این دو یکدیگر را ثابت می‌کنند نه اینکه قرآن کلاً محتاج اهل بیت باشد. اگر قرآن نباشد حجیت خود اهل بیت زیر سوال می‌رود بلکه این آیه تطهیر و ولایت و اولی الامر است که حجیت ایشان را ثابت می‌کند و از آن طرف این اهل بیت هستند که شبهات

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۲۵۱

قرآنی را جواب داده، جلوی سوء برداشت از قرآن را می‌گیرند.
توضیح آنکه: در قرآن آیات محکمی وجود دارد که هر غیر متعصبی بخواند
مضمون آن را متوجه می‌شود ولی آیات متشابه را فقط راسخون در علم یعنی اهل
بیت علیهم‌السلام می‌دانند و آیات مجمل نیز نیاز به تبیین دارد که بیانش بر عهده ایشان
است. به این ترتیب، قرآن اصل ولایت و عصمت و راسخ بودن را مطرح می‌کند
تا مردم بروند دنبال مصداق آن بگردند، و اهل بیت علیهم‌السلام با توضیح این آیات،
حقانیت خویش را اثبات می‌نمایند.

شما خیلی زرنگید؛ وقتی سخن به قانون معرفت حجت می‌رسد می‌گویید
قرآن ثقل اکبر است، قرآن خودش حجت است، در قرآن نگفته همه انبیاء معجزه
داشته‌اند پس نداشته‌اند، و هر چه ما می‌گوییم در حدیث اهل بیت علیهم‌السلام آمده که
همه انبیا و حجت‌های خدا معجزه داشته‌اند^۱ به گوشتان فرو نمی‌شود. اما اینجا
که ما می‌گوییم چرا در آخرین وصیت پیامبر یک کلمه از قرآن گفته نشده؟
می‌گویید ای بابا قرآن که به تنهایی باعث ضلالت است و قرآن حقیقی در سینه
اهل بیت می‌باشد که در وصیت نام آنها برده شده است و همین کفایت می‌کند!
اما ما که می‌گوییم چرا توصیه به قرآن نکرده، منظورمان توصیه به بوسیدن
و روی طاقچه گذاشتن نیست، چون اینها باعث حفظ از گمراهی نمی‌شود بلکه

۱. «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ
الْمُعْجِزَةَ فَقَالَ لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَيَّ صِدْقِي مَنْ أَتَى بِهِ وَالْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَ
حُجَجَهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ». علل الشرائع ج ۱ ص ۱۲۲ ح ۱

منظورمان توصیه‌ای است که باعث شود قرآن هدایتگر تبدیل به بستری برای گمراهی نگردد.

البته از آنجا که ما وصیت پیامبر را طبق سه روایت دیگر، مکتوب دیگری می‌دانیم، اگر در وصیت طوسی ذکر قرآن هم شده بود به جهت ضعف سندی و شاذ بودن محتوایش باز هم به آن عقیده مند نمی‌شدیم، اما این اشکال را به شما می‌کنیم که چگونه این وصیت می‌تواند وصیت عاصم از ضلال باشد که حرفی از قرآن نزده است؟

مدعی: اینکه این حدیث گفته: «حتی انتهى إلى هذا الموضوع». خوب آقا جان قبلش چیزی بین پیغمبر و امام علی بوده و به من و شما ربطی نداشته. آیا هر چه که کسی موقع وفاتش می‌گوید باید به گوش ما برسد؟ آیا پیامبر حق نداشته یک چیزی بین خودش و اهل بیتش بگوید؟ همه حرف اینست که آن مقداری که ما بهش نیاز داشتیم تا اینکه تا ابد گمراه نشویم، ذکر شده، یعنی خلفای خدا را معرفی کرده و فرموده: با این نوشته گمراه نمی‌شوید. شاهدش هم این است که خیلی‌ها در طول تاریخ ادعای امامت کردند ولی هیچ‌کسی با وصیت رسول الله ادعای امامت نکرد. الآن هزار و دویست سال از غیبت آقا ولی عصر علیه السلام می‌گذرد، خودتان بگویید چند نفر آمدند ادعای مهدویت کردند، چه چرت و پرت‌هایی گفتند، بهائیت، قادیانی و ... اما کدامشان آمدند گفتند: بخاطر وصیت شب وفات رسول الله ما صاحب آن وصیتیم و من همان عبدالله

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۲۷۱

احمد مهدی، اولین مقربان امام مهدی هستیم که از مُدینه بصره است و شکل و شمایلش اینست و فلان؟

جواب: «حتی انتهى الی هذا الموضع» کلام امام نیست که بگویید سانسور کرده و به من و شما ربطی نداشته، این کلام راوی است که از نوع گویش کاملاً مشخص است، در نتیجه راوی مقداری از وصیت را نقل نکرده، در حالیکه قرار بود این وصیت دست نخورده مانده باشد و به دست ما برسد، پس چه شد؟ از طرفی پیامبر «یک کسی» نیست، شخصیتی است که تمام حرفها و سخنانش برای ما سند و معیار است مخصوصاً آخرین کلماتش که به عنوان وصیت دارد ثبت می‌شود و چطور در وصایای متعدد دیگری که ثبت شده، حتی مسائل خصوصی و اینکه چقدر قرض داشته‌اند و غیره به ما ربط داشته و نقل شده، اما نوبت به این وصیت که عاصم از ضلال است و راه شناخت قائم موعود می‌باشد به ما ربطی ندارد؟

غیر از اینکه به تصریح حدیث وصیت، آنچه حذف شده جزء وصیت مکتوب پیامبر بوده نه حرفهای خصوصی یا خانوادگی:

«فَأَمَلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ».

از طرفی اگر فقط همان مقدار که ما به آن نیاز داشتیم ذکر شده، خوب بفرمایید ما چه نیازی داشتیم بدانیم نام آسمانی امام علی عليه السلام مامون بوده است، این چه ربطی به عاصم از ضلال بودن دارد؟

اما اینکه هیچ کس با وصیت رسول خدا ادعای امامت نکرد دروغی آشکار

است و نه تنها محمد بن عبد الله بن حسن با تمسک به حدیث «نام پدرش نام پدر من است» ادعای قائمیت و مهدویت کرد که علیرضا پیغان و السید الممهد نیز قبل از احمد به همین وصیت طوسی تمسک کرده اند.

اما مُدینه بصره در هیچ حدیثی نیست بلکه آنچه تنها در یک روایت از اهل سنت آمده مُدینه است که شما آن را بی هیچ دلیلی مُدینه می خوانید.

و اما شکل و شمایل احمد که نه تنها شما و عموم یمانی ها او را ندیده اید که همانها که دیده اند هم در توصیفش با یکدیگر اختلاف دارند!

مدعی: اما اینکه چرا بقیه مهدیین ذکر نشده اند؟ خوب بقیه مهدیین به شما چه ارتباطی دارد که ذکر شوند؟ بقیه مهدیین بعد از دولت عدل الهی صاحب الزمان تشریف می آورند، لذا هر وقت ایشان صلاح دید مثل پیغمبر خدا که وصیت کرد به ۱۳ نفر، او هم وصیت می کند به یازده نفر بعد از خودش، یا مثلاً مهدی اول وصیت می کند به مهدی های دیگر، یا نه، اصلاً مهدی اول به مهدی دوم وصیت می کند، مهدی دوم به مهدی سوم وصیت می کند و

این اشکالات نمونه بارزی از بهانه های بنی اسرائیلی است و واقعاً نشانه اوج ضعف و ذلت دشمنان آل محمد است. مرد حسابی تو مهدی اول را که آمده قبول نمی کنی حالا می خواستی ۱۱ مهدی دیگر را هم ذکر کند که تو آنها را هم انکار کنی؟ یعنی اگر بقیه مهدی ها را ذکر می کرد دیگر وصیت کامل بود و تو قبولش می کردی؟

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۲۹۱

نه آقا! خدای متعال صلاح ندیده آنها را معرفی کند، باید از شما اجازه می‌گرفت؟

پیغمبر خدا و ائمه اطهار در مورد ۱۲ مهدی زیاد حرف زدند، ولی معرفی شان نکردند چون می‌خواستند محفوظ بمانند. چون قرار است اینها حکومت بر پا کنند و انتقام بگیرند از آن کسانی که همه چیز دین را به باد دادند.

جواب: بقیه مهدیین به ما چه ارتباطی دارد؟ این ارتباط را دارد که الآن گروه بزرگ رأیاتی ها قائل به ظهور مهدی دوم شده‌اند که به نظر شما همه شان گمراهند. خوب اگر لااقل مهدی دوم هم نام و صفاتش ذکر می‌شد دیگر اینها نمی‌توانستند نصف جریان یمانی ها را گمراه کنند. پس چه شد آن وصیت عاصم از ضلال که این همه رأیاتی را گمراه کرده است؟

از طرفی در کجای وصیت آمده که بقیه مهدیین در دولت عدل الهی می‌آیند؟ بلکه اتفاقاً آنچه که در حدیث وصیت تصریح شده اینست که مهدی اول در زمان حکومت عدل الهی می‌آید چون می‌گوید وقتی هنگام وفات امام دوازدهم رسید حکومت را به احمد می‌دهد و قبل از آن هیچ سخنی از احمد نیست.

اما اینکه چون اهل بیت می‌خواستند مهدی ها محفوظ بمانند حرفی از آنها نزنند، شما که همین الآن گفتید آنها در حکومت عدل الهی می‌آیند پس در خطر نبوده‌اند که بخوانند محفوظ باشند.

اما اینکه چون ما وصیت ناقص را قبول نداریم اگر وصیت کامل بود هم

قبول نمی کردیم. آخر این چه حرفی است؟ ما می گوییم این وصیتی که قرار بوده حفظ شود حفظ نشده است و سر و تهش را انداخته اند پس این وصیت عاصم از ضلال نیست، اگر وصیت ملاک تشخیص قائم است باید وصیتی باشد که دست نخورده باشد آن وقت شما می گویی چون ناقصش را نمی پذیری کاملش را هم قبول نمی کنی؟ ما که اصلاً ملاک شناخت قائم را دست نوشت یک عالم شیعه در قرن پنجم نمی دانیم، اشکال ما متوجه شماست که این وصیت با ملاک خودتان سازگار نیست.

مدعی: فرض کن به جای «حتی انتهی...» ۵ تا مسأله خصوصی خانوادگی که با اهل بیتش داشته هم بیان می کرد و مثلاً می گفت فاطمه جان فلان، علی جان فلان، اما و الله و بالله باز هم تو دشمن آل محمد حدیث وصیت را قبول نمی کردی؛ «اینها هر آیه ای ببینند باز هم پشت می کنند و می گویند تکراری است»، «تشابهت قلوبهم» گذشتگان تان همین رفتار را کردند شما هم همین رفتار را انجام می دهید. حدیث وصیت، هدفش بیان خلفای خدا بوده تا زمان قیام قائم و این را بیان کرده، یعنی آن مقداری که ما برای گمراه نشدن بهش نیاز داشتیم را بیان کرده. قرآن را از کجا کشف بکنیم، الآن چه کسی عالم به قرآن است؟ ما که وصی و فرستاده امام مهدی یعنی سید احمد الحسن را پیدا کردیم در مورد قرآن از او سؤال می پرسیم، کتاب متشابهاتش چه کولاکی است، محکم و متشابه، قرآن و تورات و انجیل، همه را بیان می کند. اما کسی که خلیفه الله را نمی شناسد می رود پای درس زید و عمر و مدعیان دیگر، او چه از

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۳۱۱

قرآن می‌فهمد، غیر از آن حرف های خرافی و اباطیل و اجتهادات غلط و تفسیر به رأی؟ از توی همین قرآن ۷۳ فرقه درست شد.

جواب: فاطمه جان فلان چیست؟ پیامبر به علی می‌گوید دوات و کاغذ بیاور که وصیت عاصم از ضلال کنم. فاطمه جان فلان چه جایگاهی در این وسط دارد؟ از طرفی عرض شد که به تصریح حدیث وصیت، آنچه حذف شده جزء وصیت مکتوب پیامبر بوده نه حرفهای خصوصی یا خانوادگی: «فَأَمَلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ».

غیر از اینکه به نظر ما اصلاً تمام آنچه در این وصیت باقی مانده توصیه شفاهی است و آن مقدار مکتوب اصلاً ثبت نشده است زیرا چند بار خطاب یا علی می‌کند در حالیکه هنگام املاء وصیت، نویسنده را خطاب قرار نمی‌دهند بلکه هنگام گفتگوی شفاهی، مخاطب را خطاب می‌نمایند. پس موضوع حذف اول وصیت به این سادگی که شما می‌گویید نیست.

اما آیه ای که خواندید مصداقش خودتان هستید که هر چه دلیل روشن تر از خورشید بر بطلان ادعای احمد و استدلال هایش بیان می‌کنیم هیچ اثری در عقل شما ندارد.

ما را به دشمنی با آل محمد نسبت ندهید که نطفه دشمن آل محمد ناپاک است همچنانکه ما جرأت نمی‌کنیم نطفه شما را ناپاک بدانیم، چون همیشه عامل گمراهی، نطفه ناپاک نیست اما عامل دشمنی با آل محمد نطفه ناپاک است. مقابله ما با کسی است که خودش ادعا می‌کند امرش مخفی و جدید و مختوم

بوده و به ادعای شما بدهاء هم در آن رخ داده، پس امری است پراز شبهه که شخص منکر یا مردد قصد دشمنی با کسی را ندارد و دشمن آل محمد محسوب نمی شود. اما کتاب متشابهات واقعاً چه کولاکی کرده از اشتباهات! من اگر تا به حال جواب متشابهات و عقائد الاسلام را نداده ام برای اینکه حوصله نداشتم اما حالا که اصرار دارید باشد در اولین فرصت جواب آن دو را هم طوری می دهم که انسان منصف، حقیقت را در یابد.

و اما هفتاد و سه فرقه از توی قرآن در نیامد بلکه به خاطر دوری از قرآن در آمد. کدامیک از فرقه های منحرف از اهل بیت از توی قرآن در آمدند؟ کیسانیه، زیدیه، ناووسیه، اسماعیلیه، واقفیه، غلات، کدامیک؟ بلکه اینها از قرآن و اهل بیت دور افتادند و مثل شما سراغ احادیث اهل سنت رفتند و گمراه شدند. آری شما برای اثبات امام خود نه تنها قائمیت امام دوازدهم را کنار گذاشتید که به قرآن هم رحم نمی کنید و طوری وانمود می کنید که قرآن خیلی چیز بدی است. شیعه در ۱۲۰۰ سال غیبت حجت خدا با همین قرآن و روایات اهل بیت خود را حفظ و از حقانیت خویش دفاع کرده است. شما نه قرآن را شناخته اید و نه احادیث آل محمد را.

اما اینکه هر کسی تفسیر می کند دارد تفسیر به رأی می کند. اولاً بسیاری از آیات قرآن توسط بیانات اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است و شیعه هم همان را گرفته است، ثانیاً محکومات قرآن به گونه ای است که اگر کسی تفسیر به رأی کند کاملاً مشخص است، ثالثاً بقیه آیات با توجه به آیات دیگر و روایات و لغت

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۳۳۱

عرب تفسیر می‌شود که مانع از تفسیر به رأی هست. البته می‌دانم شما هیچ چیز از تفسیر نمی‌دانید و اگر بخواهم روش مفسرین شیعه را به تفصیل توضیح دهم اصلاً متوجه نمی‌شوید اما همین قدر بگویم که تهمت زدن آن هم بدون هیچ علم و آگاهی و تخصص کار انسان‌های بی‌تقواست.

سؤال ۴۳. متن حدیث وصیت اشکال دلالتی دارد، چون در آغاز می‌گوید که اسم مهدی مختص به امام علی علیه السلام است، اما در انتها می‌گوید که نام سوم احمد، مهدی است.

مدعی: اولاً پیامبر می‌فرماید: خدا تو را در آسمانش به این نام‌ها نامیده است، پس این‌ها ربطی به اسم زمینی ندارد. حضرت علی علیه السلام در زمین اسمش علی بود، چه کسی در زمین به حضرت می‌گفت مأمون؟ چه کسی می‌گفت مهدی؟ پس این اسم‌ها اسم‌هایی بوده که خداوند در آسمان برای امام علی علیه السلام قرار داده، و تازه گفته: «فی سماءه» و منظور از «آسمانش» یک مرحله خاصی از آسمان است و پایین‌تر که بیاید برای ائمه اطهار هم این اسماء و اوصاف یا بعضی‌هایش قطعاً صدق می‌کند، همان جور که همه ائمه اطهار، مهدی و مأمون هستند.

اما مهدی اول در زمین سه تا اسم دارد نه در آسمان خدا، و این نشان می‌دهد که مهدی اول که نامش مهدی است یک ارتباطی با حقیقت آسمانی امام علی علیه السلام دارد که این را هم برای اهل دقت می‌گویم نه برای کسی که دنبال اشکال گرفتن باشد. یعنی همان اوصافی که امام علی علیه السلام نسبت به پیغمبر خدا

داشته، همان اوصاف را مهدی اول نسبت به امام مهدی - که تجسم پیغمبر خداست در زمان ما - دارد.

آری! محمد بن الحسن، امروز تجسم محمد بن عبدالله است و احمد هم که وصی و اولین مؤمنان به اوست ممثل امام علی علیه السلام است که اولین مؤمنان و اولین مقربان پیغمبر و وصی او بود. و همان جوری که امام علی علیه السلام پیش قراول جنگ ها در بین دستان پیغمبر و قتال العرب بود و پیغمبر قیام را مدیریت می کرد و امام علی علیه السلام گردن کفار را می زد، همین طور امام مهدی علیه السلام هنگام ظهور مدیریت می کند و مهدی اول احمد الحسن قتال العرب خواهد بود و حسابی از خجالت دشمنان دین در می آید.

و این مطلب شواهدی در روایات دارد، از جمله: امام علی علیه السلام می فرماید: من در مصر منبری می سازم و من دمشق را خرد می کنم و من یهودی ها را از سرزمین عرب بیرون می کنم و من چنین و چنان می کنم. عبایه بن ربیع اسدی گفت: آقا جان، گویا شما داری خبر می دهی که بعد از مردنت دوباره زنده می شوی؟ حضرت فرمود: این جوری نیست، شما اشتباه رفتی، منظور من را نفهمیدی، مردی از نسل من این کارها را می کند. خوب اگر یک مردی از نسل شما این کارها را می کند چرا می گویی من این کارها را می کنم؟ پس معلوم می شود که مهدی اول انگار خود امام علی علیه السلام است.

سید احمد الحسن در کتاب بی نظیر رجعت سومین روز بزرگ خدا می فرماید: رجعت دو مرحله دارد: یکی رجعت خود اعیان است که خود سید

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۳۵۱

الشهداء عليه السلام و ائمه بعد از او و حجت‌های خدا و هر کسی که در کفر و ایمان به درجه کامل رسیده بر می‌گردد و این در آسمان دنیا و چیزی شبیه عالم ذر است. اما یک رجعت مثل و نظیر داریم که با آمدن مهدی اول شروع شده، یعنی امروز کسی هست، انگار سلمان برگشته، ابوذر برگشته، امام علی برگشته، مقداد برگشته، امام حسن و امام حسین بر می‌گردند. اینها در مهدیین و در اصحاب و انصار امام مهدی تمثل دارند. از این جهت انگار مقام ملکوتی آسمانی امام علی عليه السلام در زمین تجسم کرده و آن مهدی اول است و لذا همان اوصافی که برای امام علی عليه السلام بود برای مهدی اول هم هست فقط با مرتبه پایین‌تر.

جواب: اولاً اینکه خدا ایشان را در آسمان به آن اسمها نامیده معنایش این نیست که کسی در زمین آنها را استعمال نمی‌کند و ربطی به زمین ندارد، همچنانکه به غیر از مامون و مهدی هر پنج اسم دیگر توسط خود پیامبر و خود حضرت علی عليه السلام بارها بیان شده و شیعیان از این اسامی با خبر بودند. ثانیاً حدیث می‌گوید این اسمها برای کسی غیر از تو صحیح نیست: «فَلَا تَصِحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ»، و یقیناً مرادش از «غیر تو»، غیر تو در زمین است و الا همه دوازده امام در آسمان خدا مهدی بوده‌اند و این در احادیث متعدد ذکر شده است؛ دقت کردید؟ پس این اسمها برای کسی در روی زمین غیر از حضرت علی عليه السلام صحیح نیست و این شامل احمد هم می‌شود.

از طرفی اگر مراد از سه اسم مهدی اول، سه اسم زمینی اوست که نام زمینی احمد بصری عبدالله نبوده است و حتماً توجه دارید که نمی‌گوید صفتش

عبدالله و بنده خدا بودن است بلکه می‌گوید نامش عبدالله است پس این وصیت بر احمد بصری قابل انطباق نیست. و همین سخن درباره نام مهدی نیز جاری است. اما اینکه چون مهدی اول نامش مهدی است یک ارتباطی با حقیقت آسمانی امام علی علیه السلام دارد و آن اینکه اوصاف علوی نسبت به پیامبر را مهدی اول نسبت به امام دوازدهم دارد. عرض شد اینکه نام مهدی اول هم مهدی است کاملاً متعارض با حصر نام مهدی در حضرت علی علیه السلام است پس بین این دو تعارض وجود دارد نه ارتباط.

اما راجع به حدیثی که خواندید باید گفت:

اولاً ترجمه‌ای که شما از حدیث کردید، طبق نسخه کتاب «ایقاظ» است، در حالیکه مطابق مصدر اصلی حدیث یعنی کتاب «معانی الاخبار» حضرت فرموده اند: هیهات عبایه تو چیزی از کلام من برداشت کردی که مرد دیگری آن را از کلام من نمی‌فهمد، نه اینکه مردی از نسل من این کارها را می‌کند: «فَقَالَ هَيْهَاتَ يَا عَبَايَةَ ذَهَبَتْ فِي غَيْرِ مَذْهَبٍ يَعْقِلُهُ رَجُلٌ مِنِّي»^۱ و این کلام هیچ ربطی به استدلال شما ندارد.

حال از میان این دو نسخه کدام مقدم است؟ مسلماً نسخه اصل، مقدم بر نسخه ایست که از اصل نقل می‌کند، از طرفی از آنجا که در کتاب «ایقاظ» صدر حدیث را هم اشتباه ثبت کرده، اطمینان ما به نسخه اصل بیشتر می‌شود.

۱. معانی الاخبار ص ۴۰۷ ح ۴۷

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۳۷۱

صدر حدیث در کتاب ایقاظ چنین است: من حتماً در مصر منبری نصب می‌کنم: «لأبنین بمصر منبراً» در حالیکه در خود کتاب «معانی الاخبار» اینگونه ثبت شده: من یقیناً مصر را هلاک می‌کنم: «لأبنین بمصر مُمبِراً»، و چون در جمله بعدی نیز از خراب کردن دمشق سخن می‌گویند مشخص می‌شود که همین نسخه صحیح است: «وَلَا تُقْضَنَّ دِمَشُقَ حَجْرًا حَجْرًا»، غیر از اینکه نصب منبر در مصر چه معنایی دارد، و آنچه با مصر سازگار می‌باشد، خراب شدن آن بواسطه ظلمی است که مردمش بر محمد بن ابی بکر کرده‌اند. و از طرف سوم اگر نسخه «یفعله» باشد باید ضمیر را مونث می‌آورد یعنی: «یفعلها»، چون مرجع آن، هر چهار کاری است که حضرت فرمودند، و در زبان عربی، وقتی ضمیری به چند چیز بر گردد حتماً باید مونث آورده شود.

ثانیاً بر فرض بپذیریم که متن نسخه، همانی است که شما می‌گویید، در این صورت در این نسخه حضرت علی علیه السلام صریحاً زنده شدن خود را بعد از مرگ انکار نموده‌اند، و این با انبوه روایات رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام در تعارض است. برای همین شیخ صدوق - تنها نقل کننده این حدیث - بعد از نقل آن می‌نگارد: امیرالمؤمنین علیه السلام در این حدیث با عبایه، و در حدیث قبل با ابن کواء به طریق تقیّه سخن گفته، چون آن دو نمی‌توانستند اسرار آل محمد (از جمله رجعت) را درک کنند:

«قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه إن أمير المؤمنين علیه السلام اتقى عبایة الأُسدي في هذا الحديث و اتقى ابن الكواء في الحديث السابق لأنهما كانا غير

محتملین لأسرار آل محمد عليهم السلام».

البته بعضی از شماها می‌گویید وقتی عبایه قابلیت فهم این مطلب را نداشته و باید از او تقیه می‌شده، مگر امام مجبور بودند این کلام را به او بگویند و بعد با تقیه عوضش کنند؟ درحالی‌که این اشکال وارد نیست، چون اولاً حضرت این حدیث را به شخص عبایه نگفتند که بعد بخواهند از شخص او تقیه کنند، بلکه عبایه می‌گوید: شنیدم حضرت چنین فرمود، یعنی حضرت داشتند این کلام را می‌گفتند که عبایه هم شنیده، پس این سخن در مجلسی گفته شده که چند نفر از جمله عبایه در آن بوده‌اند و فقط او نتوانسته درکش کند. ثانیاً وقتی امام مطلبی می‌گویند برای نقل به دیگران می‌گویند، لذا اگر خود راوی ظرفیت نداشت از او تقیه می‌نمایند درحالی‌که این کلام توسط همان راوی بدست افرادی که می‌فهمند می‌رسد، و این همان حقیقتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله بدان تصریح فرمودند: «رُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ غَيْرِ فِقِيهِ وَ رُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»^۱.

و چنین رفتاری در سیره ائمه‌ی متعدد دیده می‌شود؛ مثلاً امام صادق عليه السلام فرمودند: من آنچه در آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم و هر چه بوده و هر چه خواهد بود را می‌دانم، بعد که دیدند این کلام برای شنوندگان خیلی سنگین آمد، فرمودند: اینها را از قرآن می‌دانم خداوند فرموده: در قرآن تبیان هر چیزی هست: «إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ أَعْلَمُ مَا

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۳۹۱

فِي النَّارِ وَ أَعْلَمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ قَالَ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبُرَ عَلَى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ فَقَالَ عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ^۱.

ثالثاً حضرت علی عليه السلام تمام این افعال را با تاکید- و استفاده از نون مشدّد موكّد - به خود نسبت می‌دهند: «لَا تَيِّنَنَّ ... لَا تُفَضِّنَنَّ ... لَا أُخْرِجَنَّ ... لَا أُسَوِّقَنَّ»، پس چطور معقول است که در پایان بگویند منظورم خودم نبود؟! لذا باید پذیرفت که در پایان تقیه کرده‌اند.

رابعاً شما که خبر واحد را حجت نمی‌دانید چگونه در جاهای مختلف به روایات بی سند یا منفرد استدلال می‌نمایید؟

اما آنچه از کتاب رجعت احمد نقل کردید، اولاً خود نام کتاب اشتباه است زیرا طبق تصریح امام باقر عليه السلام رجعت دومین روز خداست نه سومین روز: «أَيَّامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمٌ يَقُومُ الْقَائِمُ وَ يَوْمُ الْكُرَّةِ وَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»^۲ و اما اینکه یک رجعت اعیان داریم که در آسمان دنیاست و یک رجعت مثل در زمین، همه اش حرفهای من در آوردی است که در دکان صوفیه و اسماعیلیه یافت می‌شود نه روایات اهل بیت عليهم السلام. در روایات تصریح شده که سلمان به خاطر شنیدن بازگشتش در رجعت از خوشحالی اشک شوق ریخت، خوب اگر قرار بوده مثل سلمان بیاید نه خود او پس چرا سلمان اشک شوق ریخته؟

۱. الکافی ج ۱ ص ۲۶۱ ح ۲

۲. معانی الأخبار ص ۳۶۶، النخصال ج ۱ ص ۱۰۸ ح ۷۷۷

«قَالَ يَا سَلْمَانَ إِنَّكَ مُدَارِكُهُمْ وَمِثْلَكَ مَنْ تَوَالَاهُمْ لِحِفْظِ الْمَعْرِفَةِ فَقَالَ سَلْمَانُ فَشَكَرْتُ اللَّهَ كَثِيرًا ثُمَّ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مُوجَلُّ إِلَى عَهْدِهِ قَالَ يَا سَلْمَانُ اقْرَأْ فَإِذَا جَاءَ وَعَدُّ أَوْلَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أَوْلِيَّ قُوَّةٍ وَأَوْلِيَّ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا قَالَ سَلْمَانُ وَ اشْتَدَّ بُكَائِي وَ شَوْقِي ثُمَّ قُلْتُ بِعَهْدِ مَنْكَ قَالَ: وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا إِنَّهُ لِعَهْدِي وَ مِنْ عَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ النَّسْعَةَ الْأَيْمَةَ وَ كُلِّ مَنْ هُوَ مِنَّا مَظْلُومًا فِينَا إِي وَ اللَّهُ يَا سَلْمَانُ ... قَالَ سَلْمَانُ فَقُمْتُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لَا أَبَالِي مَتَى لَقِيَنِي الْمَوْتُ أَوْ لَقِيْتُهُ»^۱.

اما اینکه وقتی مقام ملکوتی امام علی علیه السلام در زمین تجسم کند می شود مهدی اول، من از شما می پرسم چرا نشود امام دوازدهم که بشود مهدی اول؟ مگر نه اینکه به قول خودتان مقام مهدیین خیلی پایین تر از مقام ائمه علیهم السلام است و آنها در وجودات نوری از هم جدا هستند؟ پس چطور شده که مقام نوری امیرالمومنین علیه السلام در تجسم زمینی تبدیل به یک شخص غیر نوری شده با وجود اینکه شخص نوری امام دوازدهم هست؟ بروید آقا با این اوهام و خیالات سر مردم را بند نکنید. کسی که اسم کتابش مخالف احادیث اهل بیت علیهم السلام است دیگر نیازی به اشکال گرفتن در مطالبش نیست.

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۴۱۱

سؤال ۴۴. شیخ حر عاملی و بعضی از علمای حاضر می‌گویند که حدیث وصیت احتمالاً تصحیف شده و آخر آن «فلیسلّمها إلیّ أبیه» بوده نه «إبنه» پس این حدیث به معنای رجعت است نه خلافت مهدیین.

مدعی: شیخ حر عاملی خدا رحمتش کند احتمالاً اینجا شوخی کرده، چون وقتی می‌گویند تصحیف شده، باید قابل توجیه باشد، حدیث می‌گوید: باید امام مهدی وصیت را به کسی بسپارد که سه اسم دارد: عبدالله و احمد و مهدی، او اولین مؤمنان است.

خوب مگر شما نمی‌گویید اولین کسی که رجعت می‌کند امام حسین علیه السلام است، آیا امام حسین علیه السلام اسمش احمد عبدالله مهدی بوده؟ ببینید خدای متعال یک موهبت عقل داده به تقریباً همه افراد بشر که از آن استفاده کنند، اگر مثلاً گفته بود: «فلیسلّم إلیّ ابنه الحسین» جای این ادعا بود، که البته باز هم با نصوص و روایات دیگر جور در نمی‌آید چون ما این همه روایت در رابطه با مهدیین بعد امام مهدی علیه السلام داریم.

حدیث وصیت می‌گوید آن فرد اولین مقربین است، خوب امام حسین علیه السلام اولین مقربین بوده؟ اولین مقربین به چه کسی بوده؟ اما مهدی اول، اولین مقربان به امام زمان است، یعنی اولین اصحاب امام زمان است.

بعد می‌گوید: اولین مؤمنین است، خوب این کیست؟ اگر پیغمبر خدا می‌خواست بگوید امام حسین است انصافاً این جوری حرف می‌زد؟ یا این که

می‌گفت امام مهدی به پسرم حسین تسلیم می‌کند؟ این حرفها اصلاً ارزش جواب دادن و بحث کردن ندارد.

البته شیخ حر عاملی نه بلکه همه علماء، از امر مهدیین غافل بودند، چرا؟ بخاطر اینکه خود ائمه اطهار فرمودند: کسی اسم و کنیه مهدی را نمی‌داند، امام مجهول است تا زمانی که خودش بیاید، امرش ظاهر شود، اسم و کنیه‌اش برده نمی‌شود و کسی نمی‌داند، امرش مستور است. بنابراین نباید هم علماء می‌فهمیدند و چون نمی‌فهمیدند دشمنی و مخالفت می‌کردند و می‌گفتند این نمی‌شود، این جایش جور در نمی‌آید. اما حالا که الحمد لله مهدی اول سید یمانی آمده و برای ما تبیین کرده و با این وصیت احتجاج کرده، تازه فهمیدیم که اتفاقاً همین است، و الحمد لله با کلید حدیث وصیت همه معمای مساله مهدویت برای مان حل شد.

جواب: شیخ حر اهل شوخی نیست خصوصاً با کسانی مثل شما که اصلاً جنبه شوخی ندارید. آنچه شیخ فرموده دقیقاً مطابق نسخه‌ای قدیمی از کتاب غیبت شیخ طوسی است که کاملاً هماهنگ با روایات رجعت امام حسین علیه السلام در زمان قائم و وصی بودن ایشان نسبت به قائم است. اما اینکه اسم امام حسین علیه السلام احمد و عبدالله و مهدی نیست، خوب اسم احمد بصری هم عبدالله و مهدی نیست چطور است که این اسمها درباره او دارای توجیه است اما درباره امام حسین علیه السلام قابل توجیه نیست؟ ما مثل خودتان می‌گوییم مهدی که اسم امام حسین است و این در روایات متعدد بیان شده، عبدالله هم که ایشان عبد و

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۴۳۱

بنده خداست و اصلاً ابا عبد الله است، می‌ماند احمد که هیچ اشکالی ندارد نام ایشان به هنگام رجعت، احمد باشد که پیامبر ﷺ در حق ایشان فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۱، همچنانکه در بعضی روایات نام ایشان به هنگام رجعت، منصور و منتصر ذکر شده و نام امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام سَفَاح^۲.

اما اینکه گفته اولین مقربین است این هم هیچ اشکالی ندارد زیرا ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام همه شان مقرب ترین بندگان خدا بوده‌اند اما اولین مقربی که سر از خاک برداشته و رجعت می‌کند امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد، پس ایشان اولین مقرب به خداست که رجعت می‌نماید همچنانکه با اول المومنین هم سازگار است. و این دقیقاً مطابق همان حدیث نبوی است که فرمودند: «أَبُوهُ الَّذِي يَلِيهِ ... أَفْضَلُ مِنْهُ»^۳ یعنی حسین که بعد از امام دوازدهم می‌آید افضل از اوست.

اما اینکه چرا پیامبر اینگونه حرف زده است؟ مثل خودتان جواب می‌دهیم: به شما چه؟ چرا در کار پیغمبر دخالت می‌کنید؟ شیعه واقعی وقتی پی به حجت خدا برد سمعاً و طاعتاً مطیع است و حق اعتراض ندارد. دلش خواسته اینطوری بگوید. از این بالاتر، اصلاً اسراری در این بین بوده که وقت رجعت آشکار می‌شود. بروید خود را جمع کنید! من می‌گویم: در نسخه ای قدیمی از غیبت طوسی «اییه» ثبت شده نه «ابنه»، شما می‌گویید چرا پیامبر اینگونه حرف زده؟

۱. کامل الزیارات ص ۵۲ ح ۱۱ و ص ۵۳ ح ۱۲، الإرشاد ج ۲ ص ۱۲۷

۲. تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۳۲۶

۳. کتاب سلیم ج ۲ ص ۹۱۰

من از شما سوال می‌پرسم چرا امام صادق علیه السلام فرموده بعد از قائم دوازده مهدی از اولاد حسین می‌آیند، در حالیکه به قول شما دوازده مهدی از اولاد قائم هستند؟ چرا اینطوری گفته؟ حال آنکه نسبت بین اولاد حسین و اولاد قائم عموم و خصوص مطلق است یعنی همه فرزندان قائم حسینی هستند اما همه سادات حسینی از فرزندان قائم نیستند و می‌شود همین الآن سیدی حسینی قیام کند و بگوید من مهدی دوم هستم.

پس حر عاملی و همه علما غافل نبودند و آن کسی که از عقلش استفاده نمی‌کند شما هستید که بدون مطالعه و تحقیق فقط از کلمات احمدی که مرده و زنده اش معلوم نیست تقلید می‌کنید.

اما اینکه اسم و کنیه قائم تا زمان ظهورش مجهول است دروغی آشکار می‌باشد که شما به اهل بیت علیهم السلام نسبت می‌دهید و الا آنها چنین چیزی نگفته‌اند. اما اینکه علما به خاطر جهلشان با مساله مهدیین مخالفت می‌کردند، کافر همه را به کیش خود پندارد، علمای بزرگی مثل حر عاملی نمی‌آمدند با احادیث اهل بیت بازی کنند و طبق میل و هوس خودشان آنها را تاویل برند، این صفت شماس است که به هر حدیثی می‌رسید با افزودن یک «یعنی» آن را مطابق میل خود تاویل می‌برید.

اما اینکه روایات زیادی درباره مهدیین داریم، شما هر کدام را همینک بیان کنید جوابش را خواهم داد.

اما اینکه حالا که احمد آمده همه معمای مهدویت حل شده، شما هنوز

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۴۵۱

توی سفیانی و صیحه و خراسانی و یمانی اول مانده‌اید و نمی‌دانید چه بگویید، آن وقت ادعای حل شدن معمای خود مهدویت را می‌کنید؟

سؤال ۴۵. در وصیت آمده که امام علی علیه السلام می‌تواند زنان پیامبر صلوات الله علیهم

را بعد از وفاتش طلاق دهد، مگر بعد از مرگ می‌شود زن را طلاق داد؟

مدعی: یکی از احکام خاص پیغمبر این بود که زنانشان سِمت مادری برای مومنین داشتند، یعنی بعد از وفات پیغمبر مومنین حق نداشتند با ایشان ازدواج کنند. لذا پیغمبر اکرم در حدیث وصیت می‌فرماید هر کدام از زنان من را که بعد از مرگم طلاق بدهی یعنی زوجیت آنها را تثبیت نکنی من از او بی‌زارم و روز قیامت نه او من را می‌بیند و نه من او را، یعنی دیگر سِمت ام‌المومنین ندارد، و الا طلاق متعارف فقهی که معنا ندارد.

در حقیقت دو نفر از زنان پیغمبر بودند که در زمان خود پیغمبر اکرم و بعد از وفات ایشان فتنه‌گری‌های زیادی کردند و امام علی علیه السلام این دورا از سوی پیغمبر طلاق داد و طلاق دادن اینها به این معناست که آنها دیگر از آن احکام اختصاصی که زنان پیغمبر داشتند، جدا شدند و دیگر جایگاه ام‌المومنین هم ندارند. و کسانی که الآن به آنها ام‌المومنین می‌گویند و وصیت پیامبر را زیر پا لگد می‌کنند خودشان لگد مال خواهند شد.

جواب: این قسمت از حدیث وصیت اشکالی ندارد و آنچه شما درباره مادر بودن و طلاق دادن گفتید درست است و البته این از ابتکارات شما نیست و ۱۴۰۰ است که شیعه این را گفته و توضیح داده است. اما اینکه وقتی آن دو زن

طلاق داده شدند دیگر از احکام اختصاصی زنان پیغمبر جدا شدند و ازدواجشان با مردان اشکال نداشته چون ام المؤمنین نبوده اند، این مخالف نص صریح قرآن است که احدی تا به حال به زبان نیاورده الا کسی چون شما که هیچ حرمتی برای پیامبر قائل نیستید. شما اصلاً می دانید وقتی آیه ام المؤمنین نازل شد چه شد؟ بعضی گفتند خوب وقتی پیامبر مُرد ما با زنانش ازدواج می کنیم و این آیه نازل شد و گفت این سخن پیامبر را اذیت می کند و ابداً کسی حق ندارد با همسران پیامبر بعد از او ازدواج کند:

«مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُزْوَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا»^۱.

و حتی در بعضی روایات تصریح شده که همسران طلاق داده شده در زمان

رسول خدا که قبل از عروسی طلاق داده شده اند نیز همین حکم را داشته اند:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ يُقَالُ لَهَا سَنَى وَ كَانَتْ مِنْ أَجْمَلِ أَهْلِ زَمَانِهَا فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَيْهَا عَائِشَةُ وَ حَفْصَةُ قَالَتَا لَتَغْلِبُنَا هَذِهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِجَمَالِهَا فَقَالَتَا لَهَا لَا يَرَى مِنْكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حُرْصًا فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَنَاوَلَهَا بِيَدِهِ فَقَالَتْ أَعُوذُ بِاللَّهِ فَانْقَبَصَتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْهَا فَطَلَّقَهَا وَ أَحَقَّهَا بِأَهْلِهَا وَ تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ امْرَأَةً مِنْ كِنْدَةَ بِنْتِ أَبِي الْجَوْنِ فَلَمَّا مَاتَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ابْنُ مَارِيَةَ الْقِنْطِيَّةِ قَالَتْ لَوْ

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۴۷۱

كَانَ نَبِيًّا مَا مَاتَ ابْنُهُ فَالْحَقَّهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَهْلِهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَوَلِيَ النَّاسَ أَبُو بَكْرٍ أَتَتْهُ الْعَامِرِيَّةُ وَالْكِنْدِيَّةُ وَقَدْ خُطِبْنَا فَاجْتَمَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَا لَهُمَا اخْتَارَا إِنْ شِئْتُمَا الْحِجَابَ وَإِنْ شِئْتُمَا الْبَاءَ فَاخْتَارَتَا الْبَاءَ فَتَزَوَّجْنَا فَجُدِمَ أَحَدُ الرَّجُلَيْنِ وَجُنَّ الْآخَرُ.

قَالَ عُمَرُ بْنُ أَدِيْنَةَ فَحَدَّثْتُ بِهَذَا الْحَدِيثِ زُرَّارَةَ وَ الْفَضِيلَ فَرَوِيَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَنَّهُ قَالَ مَا نَهَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ عُصِيَ فِيهِ حَتَّى لَقَدْ نَكَحُوا أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ بَعْدِهِ وَذَكَرَ هَاتَيْنِ الْعَامِرِيَّةَ وَالْكِنْدِيَّةَ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لَوْ سَأَلْتُهُمْ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَطَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا أَتَحِلُّ لِابْنِهِ لَقَالُوا لَا فَرَسُوعُ اللَّهُ ﷺ أَعْظَمَ حُرْمَةً مِنْ آبَائِهِمْ»^۱.

پس خاک بر دهان کسی که مانند غاصب اول و دوم حکم به جواز ازدواج همسران طلاق داده شده رسول خدا دهد.

اما اینکه چون آن دو زن توسط امیرالمؤمنین عليه السلام طلاق داده شده‌اند پس دیگر عنوان ام المؤمنین ندارند و حرام است کسی آن دو را به این عنوان نام ببرد. این سخن به صورت مطلق صحیح نیست و اگر کسی به خاطر تقیه مداراتی و تالیف قلوب اهل سنت یا جلوگیری از فتنه شیعه و سنی و فقط در مجالس عمومی آنها را ام المؤمنین خطاب کند در حالیکه هیچ فضلی برای آن دو قائل نیست و در خلوت هم آن عناوین را به زبان نیاورد مشکلی ندارد.

جلسه ہفدہم

بہ چه دلیل می گویند حدیث «إِنْ
هَذَا الْأَمْرُ لَا يَدْعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا
بِتَرَاللَّهِ عَمْرَهُ» به معنای ادعای
وصیت مزبور است؟

سؤال ۴۶. به چه دلیل می‌گویید حدیث «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدْعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بِنُورِ اللَّهِ عَمْرَهُ» به معنای ادعای وصیت مزبور است؟
 مدعی: چون در «هذا الأمر» دو معنا محتمل است: یک معنای حد اکثری و یک معنای حد اقلی. معنای حد اکثری مطلق امامت است. خوب این همه آدم آمدند مدعی امامت شدند و سال‌های سال هم به خوشی و خرمی زندگی کردند و ملت را چپاول کردند و خدا هم رگ گردنشان را نزد، بنابراین روایت به این معنا نیست.

سید احمد الحسن در کتاب وصیت مقدس نوشته بازدارنده از گمراهی، این را به صورت عقلی با دایره‌های سفید و خاکستری و سیاه توضیح داده. ادعای امامت، همان دایره سیاه است؛ هر کسی ممکن است ادعای امامت بکند، مردم را هم فریب بدهد و حکومت کند کما اینکه در تاریخ زیاد اتفاق افتاده؛ در اینجا بر خدای متعال فرض نیست هر کسی آمد ادعای امامت کرد ریشه کنش کند، چون اصلاً دنیا خانه امتحان است، قرار است همه مردم مخیر باشند، اگر هر مدعی کذابی آمد ادعای امامت کرد خدا سریع ریشه کنش کند، دیگر هیچ کسی اصلاً جرأت نمی‌کند ادعای امامت کند و در این صورت فتنه‌ای در مورد امامت نخواهد بود و این خلاف تاریخ و حکم عقل است.

یک دایره خاکستری داریم، یعنی کسی که یک سری مؤیداتی هم دارد، مثلاً یکی از سادات اولاد فاطمه بیاید بعضی از روایات را بر خودش تطبیق دهد.

این جا را سید احمد الحسن می گویند دایره خاکستری است؛ یعنی نه باطل بودنش روشن است و نه دلیل بر حق بودنش، یعنی مساله مشتبه است، سیاه و سفید است. اما دایره سیاه مثل اینست که طرف شارب الخمر یا دزد باشد؛ خوب اگر این آمد ادعای امامت کرد، و کسی به امامتش اعتماد کرد بعداً نمی تواند بگوید خدایا تو چرا مرا فریب دادی؟ خدا می گوید: من کی به تو گفتم برو دنبال یک آدم کذاب، فاسد، فاجر، عرق خور؟ تو که دنبال این رفتی باید بروی، کمک هم می کنم: «كُلًّا نَمَدَّ هُوْلَاءُ وَ هُوْلَاءُ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» خدای متعال می فرماید: من هم اهل باطل و هم اهل حق را امداد و کمک می کنم.

اما در دایره خاکستری می بینی طرف یک آدم ظاهر الصلاحی است و یک سری اماراتی هم ممکن است داشته باشد. این را سید احمد الحسن می گوید: خدا فرض نیست حتماً مفتضح یا ریشه کنش کند، چرا؟ چون این دلیل بر حقانیت ندارد، یک امر مشتبهی است، شبهه ایجاد کرده، و کسی که دنبال شبهه رفت بعداً روز قیامت نمی تواند بگوید: خدایا چرا دست مرا نگرفتی، چرا این امام دروغ گورا بی آبرو نکردی؟ خدای متعال می گوید: مگر من گفتم از این اطاعت بکنی؟

اما دایره سوم، دایره سفید است. یعنی آنجایی که خدای متعال و پیغمبر اکرم تضمین داده اند، مثلاً پیغمبر اکرم می گوید: با نوشته ام تا ابد گمراه نمی شوید، یا ائمه اطهار در روایات متعدد می فرمایند: صاحب امر، قائم، با وصیت پیامبر شناخته می شود. بعد حضرت می فرماید: «ما أشكل عليكم لم يشكل عليكم»

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۱۵۳۱

عهد نبی‌الله و رایته و سلاحه: هر چیزی برایتان ایجاد شبهه و اشکال کند، وصیت پیغمبر، پرچم پیغمبر و سلاح پیغمبر ایجاد شبهه نمی‌کند»، یعنی اینجا دایره سفید است که خدا و پیغمبر و خلفای خدا امضا کرده‌اند که اینجا مخصوص حجت خداست. این دایره را خدا حفاظت کرده است و اگر کسی بخواهد به این دایره قرمز وارد شود، خدای متعال که رحمت را بر خودش فرض کرده، نمی‌گذارد، یعنی قبل از اینکه بیاید ادعای این امر را بکند، رگ گردنش را می‌زند. جواب: اولاً شما اصلاً نیامدید اصل حدیث را معنی کنید رفته‌اید دنبال تفسیرش؟ شما اول «بتر الله عمره» را معنا کنید بعد درباره انواع مدعی امامت تفسیر نمایید که سفید است یا راه راه است یا بنفش. آیا «بتر الله عمره» به معنای اینست که خدا در یک آن و حتی قبل از اینکه ادعای امامت بکند جاننش را می‌گیرد؟ کسی که ذره‌ای به ادبیات آشنا باشد می‌داند تا شرط محقق نشود جزاً مترتب نمی‌گردد و حدیث می‌گوید ادعای امامت نمی‌کند الا بتر الله عمره، در نتیجه باید حتماً اول ادعا کند بعد خدا بتر الله عمره.

اما اینکه قرآن گفته اگر تو رفتی دنبال مدعی شبهه ناک من کمکت هم می‌کنم چون گفته: «کلا نمدهولاء و هولاء»، این واقعاً احمقانه است و نمی‌دانم چطور کسی مثل شما جرأت می‌کند به این راحتی کتاب خدا را تفسیر به رأی کند؟ اگر شما یک کلمه بعدش را خوانده بودید که می‌فرماید: «من عطاء ربک» شاید چنین پرت و پلا نمی‌گفتید، آخر آیا کمک کردن در گمراهی را می‌توان عطایی از جانب پروردگار دانست؟

بگذریم، درباره این حدیث باید گفت: اولاً در سلسله سند این تک حدیث - که به مضمون آن هیچ روایت دیگری وجود ندارد - یک نفر ناشناخته و یک نفر تضعیف شده وجود دارد، لذا اصلاً برای ما ثابت نیست که امام صادق علیه السلام چنین چیزی گفته باشند تا بخواهیم درباره آن بحث کنیم. ثانیاً «بتر الله عمره» لزوماً به معنای هلاک کردن آنی نیست بلکه در آن چند احتمال وجود دارد:

الف) خدا از عمرش می‌کاهد زیرا «بتر» به معنای بی‌دنباله کردن و قطع نمودن و کوتاه کردن است: «أَيُّ قَصْرٍ عَلَيْهِ أَجَلُهُ وَقَطْعُهُ»^۱. همچنانکه این جمله درباره کسی که سد راه می‌کند هم از ائمه علیهم السلام صادر شده: «من سدَّ طريقاً بتر الله عمره»^۲، در حالیکه یقیناً به معنای هلاکت آنی نیست و چه بسیار بوده‌اند راهزنان و قطاع‌طریقی که سالها زندگی کرده‌اند.

و اتفاقاً این معنی در حدیث صحیح السنندی که به چندین طریق ثبت گشته تصریح شده است، آنجا که محمد بن حنفیه ادعای امامت کرد و حضرت سجاد علیه السلام به او فرمودند: «ادعای امامت نکن که خوف آن دارم ناقص العمر و متشتت الحال گردی؛ فَلَا تَتَعَرَّضْ لِهَذَا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ نَقْصَ الْعُمَرِ وَتَشْتَتَ الْحَالِ...»^۳.

ب) خدا عمرش را بی‌حاصل و بی‌برکت قرار می‌دهد.

۱. مجمع البحرین ج ۳ ص ۲۱۳

۲. الفقیه ج ۱ ص ۲۶ ح ۴۶

۳. الکافی ج ۱ ص ۳۴۸ ح ۵، بصائر الدرجات ص ۵۰۲ ح ۳

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۵۵۱

ج) مرگش بد خواهد بود و به مرگ طبیعی نمی‌میرد مثل احمد قادیانی که به مرض طاعون یا در چاه فاضلاب مرد.

د) خدا هلاکش می‌کند اما اینکه در همان آن یا به ادعای شما قبل از اینکه ادعا بکند، این از هیچ جای حدیث در نمی‌آید.

حال از این چهار معنا کدام مراد است؟ هر کدام که باشد ربطی به ادعای شما مبنی بر هلاکت آنی مدعی و حتی قبل از ادعا ندارد.

از طرفی شما می‌گویید هر کس امرش مشتبه باشد و ادعای امامت کند بر خدا فرض نیست او را هلاک کند، من از شما می‌پرسم: مگر نمی‌گویید امرش مشتبه است یعنی موجب اشتباه بعضی مردم شده، مگر نمی‌گویید بعضی مویذات هم دارد و بعضی روایات بر او قابل انطباق است، پس چگونه خدا جلویش را نمی‌گیرد وقتی مردم را به اشتباه انداخته است؟ این در حالی است که خدا در مورد همین افراد مشتبه نیز بی‌کار ننشسته و عمر ایشان را کوتاه کرده است مثل عبد الله افطح که طبق وصیت مشتبه پدرش امام صادق علیه السلام بعد از وفات ایشان ادعای امامت کرد و عده قابل توجهی از بزرگان شیعه فطحی مذهب شدند اما خدا عمر او را قطع کرد و وی یکی دو ماه بیشتر زنده نماند.

و اما اینکه قائم با وصیت شناخته می‌شود دروغی آشکار است بلکه طبق تصریح امام صادق علیه السلام ایشان با نداء آسمانی شناخته می‌شود: «قُلْتُ وَمَا الصَّوْتُ أَهُوَ الْمُنَادِي فَقَالَ نَعَمْ وَبِهِ يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ»^۱.

مدعی: مطلبی که سید احمد الحسن فرموده، موید قرآنی دارد. در سوره حاقه، آیات ۴۶-۴۴ می فرماید: اگر پیغمبر بعضی از آن حرف ها می خواست به ما نسبت دهد، ما رگ گردنش را می زدیم، دستش را قطع می کردیم، و نابودش می کردیم. آن «بعض الأقاویل» چیست؟ اینکه کسی بیاید ادعا کند نص تشخیصی انجیل که محمد را در آخر الزمان با این اوصاف معرفی کرده، منم. چرا به این جا که می رسد می گوید چنین و چنان می کردیم؟ بخاطر اینکه اگر خدای متعال یک نص تشخیصی برای شناخت حجت خودش فرستاده، بعد یک مدعی کذاب بیاید با همین نص تشخیصی، همین معرفی نامه عده ای را گمراه کند، اولاً آن عده روز قیامت به خدا می گویند: ما از کلمه تو اطاعت کردیم، این کلمه تو بود که صاحب نص تشخیصی را معرفی کردی، پس خودت ما را گمراه کردی العیاذ باللله.

در نتیجه هم کسانی که از او پیروی کردند باید عذاب شوند، هم آن هایی که پیروی نکردند، و این می شود محذورین. چون کسانی که از این پیروی کردند، از یک مدعی دروغین اطاعت کردند و باید عذاب شوند، آنهایی که از این اطاعت نکردند هم باید عذاب شوند. چون خدا فرموده بود اگر کسی با این نص تشخیصی، با این وصیت بیاید، باید از او اطاعت کنید و اینها امر خدا را اطاعت نکردند، پس همه مستحق عذابند.

جواب: قیاسی که نسبت به آیات مذکور کردید هیچ ربطی به موضوع

احمد ندارد، زیرا:

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۱۵۷۱

اولاً مخاطب این آیات، مدعی حقیقی نبوت یعنی پیامبر اسلام می‌باشد نه مدعی دروغگو. و به عبارت دیگر: این آیات می‌گویند اگر مدعی حقیقی که در ادعای رسالتش صادق است چیزی به دروغ به خدا نسبت دهد خدا او را هلاک می‌کند نه اینکه تهدیدی به مطلق مدعیان نبوت و امامت باشد. و باید توجه داشت که این تهدید با «لو» امتناعیه آمده یعنی رخداد چنین کاری از رسول خدا ممتنع است و فقط از این جهت چنین کلامی گفته شده که تاکید کند آیات قرآن وحی مستقیم خداوند بوده و پیامبر هیچ دخل و تصرفی در الفاظ آن ندارد.

ثانیاً این آیه در خصوص ادعای وصایت برای کسی سخن نمی‌گوید بلکه موضوعش هر نوع نسبت دروغ دادن به خداست در حالیکه عموم افترا زندگان به خدا مشمول قاعده بتر الله عمره نشده‌اند. در نتیجه از این آیه در نمی‌آید که اگر کسی به دروغ تمسک به وصیت کرد خدا هلاکش می‌کند.

و اما چیزهایی که در مورد نص تشخیصی گفتید اولاً چیزی به نام نص تشخیصی در هیچ حدیثی وجود ندارد و این از ساخته‌های شماست، ثانیاً نص تشخیصی فقط به ذکر نام اکتفا نمی‌کند که هر کسی آن نام را داشت بتواند بیاید ادعای نبوت یا امامت کند بلکه نص، اسمش بالایش هست یعنی کلام به گونه‌ای صراحت و وضوح داشته باشد که امر بر کسی مشتبه نشود، ثالثاً اگر بر فرض، نص به گونه‌ای بود که دیگری هم بتواند ادعا کند و خدا هم جلوی مدعی کذاب را نگیرد تمام کسانی که گول او را خورده‌اند در پیشگاه خدا معذورند و خطایی مرتکب نشده‌اند تا عذاب شوند و تمام کسانی که احتجاج آن مدعی به نص را

نپذیرفته‌اند تجرّی کرده و طبق مبنای حرمت تجرّی مستحق عذاب می‌باشند و الا عذاب نمی‌شوند. پس هیچ محدورینی در این میان وجود ندارد.

همه مشکل شما اینست که معجزه را جزء راههای شناخت حجت خدا نمی‌دانید لذا گرفتار دایره سیاه و خاکستری و سفید شده‌اید، اما شیعه که به پیروی از بیان ائمه علیهم‌السلام معجزه را راه شناخت حجت خدا می‌داند گرفتار این دایره‌ها نیست. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند: خداوند معجزه را در اختیار انبیاء و رسل و حججش قرار داد تا صدق صادق از کذب مدعی کاذب شناخته شود:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجِزَةَ فَقَالَ لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَيَّ صِدْقٍ مَنْ أَتَى بِهِ وَ الْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَحُجَجَهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنَ الْكَاذِبِ»^۱.

و البته طبق بیان خود اهل بیت علیهم‌السلام، راه شناخت قائم موعود با همه حجت‌های خدا فرق می‌کند و آن صیحه آسمانی است که همه جهانیان به زبان خود آن را می‌شنوند.

مدعی: جواب این اشکال که مخاطب آیه «ولو تقول علينا بعض الأفاويل» پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که نبوت او قبل از نزول قرآن اثبات شده را سید احمد الحسن علیه‌السلام در کتاب وصیت مقدس نوشته بازدارنده از گمراهی، توضیح عقلی

۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۲۲ ح ۱

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۱۵۹۱

و روایی و قرآنی داده. ما بالوجدان می‌بینیم خیلی‌ها به خدا دروغ بستند و رگ گردنشان هم زده نشد، دستشان هم قطع نشد، یک عمری سالم زندگی کردند مثل مسیلمه کذاب مثل سجّاح و امثال اینها که هیچ اتفاقی برای شان نیفتاد. پس مراد از آن بعضی الأقاویل یک اقاویل و دروغ خاصی است که اگر بر خداوند کریم ببندد مهلت داده نمی‌شود.

حال آن دروغ‌های خاص چیست؟ در تفسیر عیاشی و منابع دیگر داریم که پیغمبر اکرم وقتی امام علی علیه السلام را به عنوان وصی و خلیفه و جانشین خودش معرفی کرد، عده‌ای گفتند این از پیش خودش به خدا دروغ می‌بندد العیاذ باللّه، و خدا چنین وصی برای پیغمبر معرفی نکرده، اینجا بود که آن آیه نازل شد، پس این بعضی اقاویل را ائمه معصومین تاویل بردند نه ما. لذا آیه نمی‌گوید هر دروغی، می‌گوید اگر کسی بخواهد آن دروغ خاص را بر خدا و پیغمبر ببندد قبلش رگ گردنش را می‌زنیم. یعنی نمی‌شود رسول الله دروغی بر خدا ببندد و بگوید خلیفه و وصی بعد از من امیرالمؤمنین است و خداوند هم ولش کند و بگوید عیب ندارد بگذار مردم را امتحان کنم. پس خدای متعال باید از این حفاظت کند چون عقلاً لازمه لطف و علم و قدرت خداوند سبحان است.

خوب در رابطه با وصیت هم، همین‌طور است، همان نوشته بازدارنده از گمراهی که ائمه اطهار در روایات متواتر فرمودند: صاحب امر با این شناخته می‌شود. حال اگر کسی بخواهد با همین نوشته‌ای که حجّتی از سوی خدا برای شناخت خلفای خداست مردم را گمراه کند، مردم بین دو محذور گیر می‌کنند

چون اگر از این وصیت اطاعت کرده و مدعی وصیت را قبول کنند گمراه می‌شوند و اگر قبول نکنند از امر خدا تمرد کرده و باز هم عقاب می‌شوند. در نتیجه نمی‌شود کسی با نص تشخیصی بخواهد بیاید ادعای وصیت و خلافت و امامت کرده و مردم را گمراه کند، نه، خدای متعال قبلش رگ گردنش را می‌زند. و الا خدای متعال نتوانسته از حجت خودش دفاع کند، یعنی مدعی کذاب غالب شده بر اراده خدای متعال و این محال است و در این صورت دیگر چیزی برای هدایت باقی نمی‌ماند.

و پیغمبر هم نبوت خودش را با احتجاج به نص تشخیصی تورات و انجیل اثبات کرد و اگر در این امر دروغ بر خدا بسته بود قطعاً خدای متعال رگ گردنش را می‌زد، نمی‌گذاشت چنین ادعائی بکند.

جواب: اولاً چطور ادعا می‌کنید که هیچ اتفاقی برای مسیلمه و سجاح نیافتاد؟ در حالیکه هر دوی آنها در جنگ مسلمین با آن دو به درک واصل شدند. ثانیاً از کجا ادعا می‌کنید که مراد از بعض الاقوایل یعنی یک سخن خاصی؟ زیرا اقوایل جمع اقووله به معنای گفتار بی ارزش است که برای تحقیر استفاده می‌شود و اضافه کلمه «بعض» می‌تواند تاکید در این تحقیر باشد یعنی کوچکترین حرف بی ربطی بر ما ببندد او را امان نمی‌دهیم، همچنانکه بعضی از مترجمین دقیق به همین گونه آیه را ترجمه کرده اند: و اگر پیامبر حتی يك کلمه از پیش خود جعل کند.^۱

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۶۱۱

لذا اگر در بعضی روایات چنین وارد شده که این آیه بعد از نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت، و تهمت عده ای به رسول خدا نازل شده که گفتند این را از پیش خودش گفته، منظور آیه اینست که اگر یک حرف بی ارزش به ما نسبت می‌داد ما زنده اش نمی‌گذاشتیم چه برسد به طرح مساله خلافت. از طرفی منظور این روایات از نزول این آیه، تطبیق آن است نه نزول واقعی، چون این را به خوبی می‌دانیم که سوره حاقه کلاً در مکه و قبل از هجرت به مدینه و سالها قبل از رخداد ماجرای غدیر نازل شده و یکپارچگی آیات این سوره نیز از این ابا دارد که آیات مورد بحث جداگانه در سالهای بعد نازل شده باشد. لذا نزول اصلی آیه «تَقُولُ» ربطی به نصب خلافت نداشته، بلکه این آیه بر این مساله تطبیق داده شده است.

همچنانکه آیات دیگری بر مساله اعتراض در غدیر تطبیق داده شده و تصریح شده که در آن روز نازل گشته، در حالیکه یقیناً زمان نزول آنها قبل از غدیر بوده است، از جمله:

«لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ أَنْ يُنْصِبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلنَّاسِ فِي قَوْلِهِ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» فِي عَلِيِّ «بِغَدِيرِ خُمٍّ فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» فَجَاءَتْ الْأَبَالِسَةُ إِلَى إِبْلِيسَ الْأَكْبَرِ وَحَثُوا التُّرَابَ عَلَى رُءُوسِهِمْ فَقَالَ لَهُمْ إِبْلِيسُ مَا لَكُمْ فَقَالُوا إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ عَقَدَ الْيَوْمَ عَقْدَةً لَا يَحُلُّهَا شَيْءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَقَالَ لَهُمْ إِبْلِيسُ كَلَّا إِنَّ الَّذِينَ حَوْلَهُ قَدْ وَعَدُونِي فِيهِ عِدَّةً لَنْ

يُخْلِفُونِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ: «وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ الْآيَةَ»^۱.

در نتیجه ائمه عليهم السلام «بعض الاقاول» را تاویل به نصب خلیفه نبردند و این کلمه به همان معنای کوچکترین مطلب است، اما در ماجرای غدیر که بعضی آن تهمت را به پیامبر زدند دوباره این آیه نازل شد یا بر آن مساله تطبیق داده شد. فلذا دروغ در نصب خلیفه مصداقی از بعض الاقاول است نه همه آن. و اصلاً اگر مصداقش فقط نصب خلیفه باشد معنای آیه این می شود که اگر پیامبر در موضوع دیگری غیر از نصب خلافت بر ما دروغ ببندد کاری با او نداریم، چون بر اساس محاورات عرفی جمله شرطیه دارای مفهوم است و اگر بگویید مفهوم ندارد باز نسبت به تقوّل های دیگر ساکت است و هلاکت رسول را نفی نمی کند. ضمن اینکه آیه را هم اشتباه معنا می کنید زیرا کسی که ذره ای با ادبیات آشنا باشد می داند در جمله شرطیه، تحقق جزاء مترتب بر تحقق شرط است و آیه هم نگفته: اگر بخواهد دروغ ببندد هلاکش می کنیم بلکه می گوید: اگر دروغ ببندد یعنی هلاک بعد از دروغ است نه قبل از آن، در نتیجه اینکه ادعا می کنید قبل از اینکه بخواهد ادعا کند هلاک می شود، خلاف لفظ آیه قرآن است.

حال اگر از همه اینها بگذریم باز اشکال ما سر جای خودش باقی است که مخاطب این آیه، پیامبری است که پیامبریش ثابت بوده و سالها رسالت کرده، و ربطی به مدعی کذاب ندارد، پس چرا معنای آیه را تحریف کرده و می گوید: قرآن گفته هر کس ... قبل از ادعا هلاکش می کنیم؟

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۶۳۱

غیر از اینکه اگر خداوند به رسول خودش در صورت دروغ بستن بر خدا مهلت نمی‌دهد بدین خاطر است که حقانیت او بواسطه آیاتی که خود خداوند در اختیارش قرار داده برای مردم ثابت شده، لذا دروغگویی او باعث گمراهی همه مردم می‌شود، در حالیکه مدعی دروغین هیچ آیه و نشانه‌ای از خداوند جز اموری متشابه ندارد لذا نیازی نیست که خداوند رگ حیات او را بالفور قطع کند. اما وصیتی که شما مدام ادعا می‌کنید عاصم از ضلال است، وصیت غیبت طوسی نیست چون در آن هیچ اشاره‌ای به عاصم بودنش نشده است بلکه وصیت کتاب سلیم عاصم از ضلال معرفی شده که اتفاقاً فقط به دوازده امام وصیت کرده و هیچ سخنی از مهدیین به میان نیاورده است.

اما اینکه ائمه در روایات متواتر فرموده‌اند صاحب این امر با وصیت شناخته می‌شود دروغ است و آن روایاتی که شما بدان استدلال می‌کنید را جواب دادیم، بلکه بارها توضیح دادیم که اولاً ائمه علیهم‌السلام علامت شناخت قائم را صحیحه آسمانی معرفی کرده‌اند که بر خلاف ادعای شما به معنای خواب نبوده و دارای زمان و مکان و قرین‌های خاصی است که در روایات متعدد بیان شده است. ثانیاً آن وصیتی که در روایات علامت شناخت امام معرفی شده وصیت ظاهره امام قبلی است نه وصیت مکتوب در کتاب غیبت طوسی که چنین وصیتی در مورد امام غائب موضوعیت ندارد و روایت عهد النبی را بارها جواب دادیم که اولاً نگفته وصیت نبی بلکه گفته عهد نبی و ثانیاً خودش تصریح کرده که این هم ممکن است مشتبه شود و تنها ملاک بدون اشتباه برای شناخت قائم موعود

صیحه است، و ثالثاً سلاح و پرچم و عهد را به هنگام خروج و بعد از رخداد خسف پیدا مطرح می‌کند نه به هنگام ظهور. و اما اینکه هر کس توسط وصیت گمراه شود جهنمی است جوابش را دادیم ولی چه کنیم که ...

اما اینکه پیامبر حجیت خود را با نص تشخیصی تورات و انجیل ثابت کرده حرف مضحکی است زیرا ایشان در مکه مبعوث شد که همه مردمش بت پرست بودند و اصلاً نه سواد خواندن تورات و انجیل داشتند و نه آن دورا قبول داشتند و پیامبر سیزده سال در میان ایشان بود تا در پیمان عقبه، مردم مدینه که آنها هم بت پرست بودند به ایشان ایمان آورده و بیعت نمودند. لذا استدلال به بشارت های تورات و انجیل زمانی مطرح شد که ایشان به مدینه آمده و یهود مدینه را به اسلام دعوت کردند، یعنی بعد از گذشت بیش از سیزده سال از شروع اسلام. خوب پیامبر در این سیزده سال با چه چیز خود را اثبات نمودند؟ با معجزه قرآن که همه مردم قریش و ادبا و شعرای بزرگ آنها بلکه همه مردم بلکه جن و انس را به مبارزه طلبید که اگر می‌گویید این آیات ساخته دست بشر یا اجنه است شما هم بروید همه با هم یک سوره بیاورید، و نتوانستند، و البته در همان زمان به غیر از قرآن معجزات متعدد دیگری از ایشان صادر شد مثل شق القمر^۱ و شق الشجر^۲ که در قرآن و نهج البلاغه ذکر شده است.

۱. قمر: ۱

۲. نهج البلاغه ص ۳۰۱

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۶۵۱

اما اینکه اگر مدعی کاذب بخواهد ادعای خلافت بکند قبل از ادعا خدا هلاکش می‌کند همانطور که گفته شد مخالف آیه مورد بحث است زیرا در آیه مورد بحث، شرط و جواب به کار رفته و هر عاقلی می‌داند تا شرط محقق نشود جواب رخ نمی‌دهد و آیه می‌گوید اگر بر ما دروغ ببندد او را می‌کشیم نمی‌گوید اگر خواست دروغ ببندد قبل از بستن دروغ او را می‌کشیم.

مدعی: بر فرض که مدعی کذاب آمد به این نص تشخیصی احتجاج کرد و عده‌ای فهمیدند این کذاب است و دنبالش رفتند و عده‌ای هم نفهمیدند و دنبالش رفتند. حالا صد سال بعدش واقعاً مدعی صادق بیاید و به این نص تشخیصی احتجاج کند دیگر هیچ کس قبول نمی‌کند، چرا؟ بخاطر اینکه می‌گویند قبل از این یکی آمد و به همین نص احتجاج کرد و دروغ از آب درآمد، پس استصحاب می‌کنند و می‌گویند: این هم مثل او دروغ گو است پس دیگر راهی برای شناخت خلیفه الله و برای عبادت خدا باقی نمی‌ماند. یعنی گویی خدای متعال رو دست خورده، چون خدا اراده کرده بود در هر زمان خلیفه‌ای برای مردم بفرستد که آنها با اطاعت او خدا را بشناسند و عبادت کنند اما این جا یک نفر آمد با همان معرفی نامه خدا، رو دست زد به خدا، و بعداً خلیفه واقعی که بیاید، دیگر راهی برای شناختش باقی نمی‌ماند.

لذا مراد از «هذا الامر» آن دایره مشکلی نیست، چون دایره مشکلی هیچ ضمانت الهی ندارد، دایره خاکستری هم نیست چون مشتبه است، اما در مورد دایره سفید، اگر کذابی ادعای این امر را با همان طریقی بکند که خلفای خدا

ادعا کرده‌اند یعنی با وصیت، قطعاً خدای متعال قبل از اینکه این ادعا را بکند ریشه کنش می‌کند.

البته این حدیث دو جور ضبط شده: بتر الله عمره یا تَبَّرَ الله عمره، و هر دوی آنها درست است. اگر بتر الله عمره باشد، ابتر یعنی دُم بریده، یعنی اضافه‌اش بریده می‌شود، یعنی مثلاً اگر ادعای امر کرد، بلافاصله یا بعد از یک مدت کوتاهی دُمش را خدا می‌برد و می‌کشدش، اما اگر تَبَّرَ الله عمره باشد یعنی ریشه کن کردن، یعنی قبل از اینکه این ادعا را بکند، رگ گردنش را می‌زند و خدای متعال نمی‌نشیند نگاه بکند یک نفر بیاید قانون شناخت حجت را باطل کند و بعدها او را بکشد چون یک عده از پیروانش می‌گویند این واقعاً خلیفه خدا بوده، و شهید شد یا مرد.

جواب: تا به حال همه جور استصحابی دیده بودیم الا استصحاب دروغ فرد دوم با تکیه بر دروغ فرد اول! آقا جان در استصحاب، وحدت موضوع شرط است پس نمی‌شود گفت چون فلانی قبلاً وضو نداشت همسایه‌اش هم الآن وضو ندارد. در ثانی همه این پرت و پلاها به خاطر اینست که شما نص را نفهمیده‌اید و فکر می‌کنید نص یعنی احتیاج یک انسان مجهول النسب به نوشته بی سندی که در کتاب یک عالم ثبت شده. بله اگر نص اینست خوب هر کسی می‌تواند بیاید آن را ادعا کند همچنانکه قبل از احمد دو نفر دیگر به این وصیت تمسک کرده‌اند. اما اگر مراد از نص در مورد یازده امام قبلی، نص متواتر یا وصیت ظاهره باشد که به تصریح روایات، یعنی از هر کسی پرسوی وصی امام قبلی

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۱۶۷

کیست بگویند فلانی، دیگر هیچ کس نمی‌تواند ادعای نبوت یا امامت کند الا کسی که این نص متواتر یا وصیت ظاهره را داشته باشد. اما از آنجا که شخص قائم سالها غائب بوده و الآن کسی نیست که ایشان را بشناسد که همان پسر امام عسکری می‌باشد یا نه، نص ایشان فقط صحیحه آسمانی است که حجت را بر همگان تمام می‌کند و این در روایات متعدد بیان شده است.

اما اینکه ادعا می‌کنید این روایت دو نسخه دارد و یک نسخه تبرالّله می‌باشد یک جستجوی ساده در نرم افزار جامع الاحادیث کذبش را بر ملا می‌کند.

سؤال ۴۷: ممکن است کسی به وصیت احتجاج دروغ کند و بعد از مدت کم یا زیاد خداوند رگ حیاطش را قطع کند و منظور از روایت مرگ آنی نباشد.

مدعی: اولاً گفتیم در این صورت هم کسانی که از آن مدعی پیروی کردند، گمراه‌اند و مستحق عذاب، هم آنهایی که پیروی نکردند. ثانیاً اگر یک نفر آمد و به دروغ ادعای وصیت کرد و بعد از یک مدتی از دنیا رفت، آنهایی که از او پیروی کردند، می‌گویند این حجت خدا بود ولی زود از دنیا رفت - مثل بعضی از ائمه که در جوانی از دنیا رفتند - چون با همان نص تشخیصی که تنها نوشته بازدارنده از گمراهی بود آمد، و اینها تا ابد گمراه می‌شوند. به علاوه اگر بعداً واقعاً مدعی صادق با همین نص تشخیصی بیاید، دیگر کسی قبولش نمی‌کند، یعنی قانون شناخت حجت که از سوی خدا وضع شده بود باطل شد و این ممکن نیست.

جواب: اولاً عرض کردیم که بر عکس گفته شما، اگر خداوند آن وصیت را

برای شناخت حجت خود مقرر کرده و مدعی هم ادله فراوان بر تطبیق وصیت بر خود دارد، تمام کسانی که از مدعی دروغین پیروی کرده‌اند نزد خدا معذورند و تمام کسانی که از او پیروی نکرده‌اند نیز تجرّی نموده و طبق نظر کسانی که تجرّی را حرام نمی‌دانند مستحق عذاب نیستند.

ثانیاً اگر کسی به دروغ ادعای وصیت کرد به مرگ عادی نمی‌میرد که پیروانش بطلان او را نفهمند و بگویند او حجت خدا بود بلکه «بتر الله عمره» یعنی خدا او هلاک می‌کند و وقتی هلاکت به خود خدا نسبت داده می‌شود یعنی مرگ بد یا فضاحت باری خواهد داشت مثل بعضی مدعیان دروغین که در چاه فاضلاب غرق شدند یا طاعون یا اسهال گرفته و مردند یا اعدام شدند و سگ جنازه شان را خورد. غیر از اینکه خدا هیچ حجتی را نفرستاده که بعد از مدت کوتاهی بمیرد پس زود فرا رسیدن مرگ این مدعی، خودش دلیل محکمی بر بطلان وی می‌باشد همچنانکه عبد الله افطح بعد از امام صادق علیه السلام یکی دو ماه بیشتر زنده نماند و همین بر بطلان امامتش کفایت می‌کند. و اینکه بعضی ائمه در جوانی از دنیا رفته‌اند ربطی به زود مردن ندارد زیرا اگر مثلاً امام جواد علیه السلام در ۲۵ سالگی به شهادت رسیدند خوب از ۸، ۹ سالگی امام بوده‌اند یعنی چیزی حدود ۱۷ سال، و اگر امام هادی علیه السلام در ۴۲ سالگی شهید شدند ۳۳ سال امامت نمودند و کمترین مدت امامت مربوط به امام عسکری علیه السلام است که باز حدود شش سال طول کشیده است.

بلکه حتی زود مردن هم لازم نیست و همین که فرد مدعی قبل از انجام

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۱۶۹۱

دادن رسالتش بمیرد روشن می‌کند او حجت واقعی نبوده است، پس اگر مرگ احمد بصری در سال ۲۰۰۸ ثابت شود همین برای بطلانش کفایت می‌کند و آن ۸ سال ادعا موجب گمراهی ابدی یاران او نمی‌گردد زیرا او مثلاً رسالت داشت که قیام جهانی کند و نتوانست و همین برای اثبات بطلان وی بس است.

اما اینکه اگر یک دروغگو به وصیت تمسک کند دیگر اگر مدعی صادق هم بیاید کسی حرفش را گوش نمی‌دهد. اولاً شما اگر در تاریخ نگاه کنید هیچ مدعی بی نبوده که بیاید ادعای نبوت یا امامت یا حتی الوهیت کند و عده ای به او ایمان نیاورده باشند. اما این باعث نمی‌شود که دروغ آنها آشکار نباشد یا نشود، بلکه همیشه علمای دین که به تصریح تفسیر امام عسکری علیه السلام حافظان دین در زمان غیبت قائم واقعی می‌باشند، کذب و فریب و بطلان این مدعیان را آشکار کرده‌اند و البته عده ای هم باور نکردند و بر همان عقیده باطل مردند. پس مردم از این چیزها زیاد دیده‌اند و این باعث نمی‌شود اگر مدعی صادق آمد دیگر حرف او را هم باور نکنند.

بله اگر تنها راه شناخت قائم موعود تمسک به وصیت مکتوب در غیبت طوسی باشد خوب مردم هیچ راهی برای شناخت قائم واقعی ندارند اما این فرض باطلی است که شما به خورد پیروان یمانی می‌دهید و الا طبق روایات فراوان، نص تشخیصی حضرت قائم، صیحه آسمانی است که به نص روایات بر هیچ کس مشتبه نمی‌شود:

«فإن أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه و أمره»^۱.

مدعی: بر فرض محال این حرف درست باشد که مدعی دروغ گو آنآ نمی‌میرد و پس از چند روز می‌میرد بگونه ای که مردم بفهمند مرگش بخاطر ادعایش بوده، اما در مورد سید احمد الحسن که تقریباً ۱۸ سال است ادعای وصیت کرده‌اند چه می‌گویید؟ ایشان ۱۸ سال است ادعای وصیت کرده و کتاب نوشته و اصلاً وصیت رسول الله اولین بار با ایشان مشهور شده، و تمام اوصاف مذکور برای مهدی اول در وصیت نیز در ایشان هست، اوصاف ظاهری، اوصاف محل تولد و کنیه و نام پدر.

به عنوان مثال، اگر کسی ادعای دروغ کند و شبش برود خانه بخوابد و دیگر پا نشود، این را شاید بشود قبول کرد. عرف الآن هم همین طور است. الآن مثلاً یکی می‌آید، به سیدی توهین می‌کند، و شب مثلاً می‌رود مار پایش را می‌گزد، مردم سریع می‌گویند: امروز به این سید توهین کرد پایش را مار زد. یعنی مردم می‌فهمند که بخاطر این بود. اما اگر یکی یک توهینی کرد و دل یکی را شکست و ۱۵ سال بعدش تصادف کند، هیچ کس نمی‌گوید این برای آن بود که ۱۵ سال قبل دل کسی را شکست؛ ذهن‌ها بین این دو تا ملازمه نمی‌بینند. لذا اگر هم قبول کنیم که مدعی کذاب بعد از احتجاج به وصیت، یک

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۷۸۱

روز، دو روز، سه روز بعدش، یک هفته بعدش - که همه بفهمند بخاطر این بوده - هلاک شد ولی احمد الحسن بیاید ۱۸ سال ادعای وصیت کند، چند صد هزار نفر در دنیا او را به دلیل وصیت قبول کنند، بعد بیاید به نص تورات و انجیل هم احتجاج کند، بعد تمام روایاتی که در وصف مهدی اول است هم اوصاف ایشان باشد، بعد علم آل محمد را هم اظهار کرده و همه علماء و مراجع را از لحاظ علمی مفتضح کند، بعد پرچم مخصوص امام مهدی عجل الله فرجه را بلند کند و این پرچم به اسم او در تاریخ ثبت شود، دیگر این «بتر الله عمره» معنا دارد؟
جواب: اولاً اینکه چرا احمد با گذشت ۱۸ سال از ادعایش هنوز نمرده، چون اصلاً احمد ادعای قائم موعود بودن را ندارد بلکه ادعای قائم مخفی را دارد که روایت «بتر الله عمره» شاملش نمی‌شود.

توضیح آنکه: حدیث مزبور درباره کسی است که بیاید بگوید من همان صاحب‌الامری هستم که خدا مقرر کرده و شما منتظرش هستید مثلاً عبدالله افطح می‌گوید من همان امام هفتمی هستم که امام صادق به او وصیت نموده، چنین شخصی را خدا بتر الله عمره، اما احمد نمی‌گوید من همان امام دوازدهم و قائم موعودی هستم که شما منتظرش بودید والا مثل علی محمد باب که چنین ادعا کرد به درک می‌رفت، بلکه احمد می‌گوید من یکی دیگر هستم و اصلاً قرار بوده یکی دیگر بیاید و امام دوازدهم «رَفَعَ»، و تمسک به حدیثی می‌کند که خود همان حدیث کذبش را آشکار می‌نماید و دیگر نیازی که خدا او را «بتر الله عمره» کند ندارد، چون در حدیث تصریح شده که امام دوازدهم وصایت را در

زمان وفات به احمد می دهند نه قبلش، پس احمد تا قبل از ظهور امام زمان علیه السلام و خروج و تشکیل حکومت توسط ایشان هیچ کاره است، درست مانند ائمه دوازده گانه که تا پدرانشان در قید حیات بودند هیچ نقشی در امامت نداشتند.

حال بماند که اصل حدیث «بترالله عمره» به علت تک بودن و سند نداشتن و نیز مجمل بودن معنایش که چهار احتمال در آن وجود دارد قابل استناد نیست. ثانیاً بعد از موشک باران حسینیۀ بصره هیچ اثری از احمد نیست الا صوت های کوتاهی که خیلی کم بیرون می آید، که با وجود دستگاه های مدرن امروزی خیلی راحت قابل تقلید است و جواب هایی که گاهی در فیسبوک داده می شود، کسی که به کتاب های احمد تسلط کافی داشته باشد می تواند همان حرف ها را از طرف او در فیسبوک بگذارد و این کار نیز به راحتی از مکتب نجف بر می آید، مکتب نجفی که احمد در کتاب عقائد الاسلام عین بخشی از مکتوبات و استدلال های آنها با ذکر مولف را ثبت کرده است!

در نتیجه هیچ دلیلی بر زنده بودن احمد بصری وجود ندارد و من بارها تحدی کرده ام که احمد هرگز ظهور و قیام نخواهد کرد.

اما ادعاهایی که درباره اوصاف ظاهری، اوصاف محل تولد و کنیه و نام پدر گفتید هیچکدامش در کلام اهل بیت علیهم السلام نیامده است. اوصاف ظاهری احمد را که ما و شما ندیده ایم و عکسی هم نگذاشته تا کسانی که می خواهند ایمان بیاورند شکل و شمایلش را با روایات تطبیق دهند. اوصاف محل تولدش هم در هیچ حدیثی نیامده بلکه فقط یک اسم در حدیثی از اهل سنت ذکر شده

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۱۷۳۱

که بر فرض مُدینه بخوانید محل تولد احمد نیست بلکه منطقه بزرگی است که روستای الهویر در آن واقع گشته و احمد در الهویر متولد شده، پس کو محل دقیق و اوصاف محل؟ اما کنیه اش که اولاً احمد بصری هیچ کنیه ای ندارد و کنیه قائم هم در روایات ابو القاسم و ابو جعفر بیان شده است. و اما نام پدرش اسماعیل در هیچ نقلی نیست الا تاویلی که شما در مورد یک حدیث سنی می‌کنید که ربطی به احادیث اهل بیت علیهم السلام ندارد.

و اما حرفهایی که درباره ایمان چند صد هزار نفر در دنیا به احمد بصری و نیز استدلال به تورات و انجیل و همچنین اظهار علم آل محمد و مفتضح کردن همه علما گفتید، بی ارزشتر از آنست که جواب لازم داشته باشد.

آخر شما که منتظر تکمیل شدن حلقه ده هزار نفری برای قیام و کشتار شیعیان بی گناه هستید چند صد هزار نفر یار دارید؟ امام شما که عربی را یاد ندارد و نمی‌تواند درست حرف بزند و درست بنویسد و حتی قرآن را اشتباه می‌خواند علم آل محمد را اظهار کرده است؟ علمایی که از بس احمد را کوچک و ذلیل دیده‌اند کار پاسخ گویی به ادعاهای او را به طلبه های سطح دو و سه واگذار کرده‌اند از نظر علمی مفتضح شده‌اند؟ شما جواب من که یک طلبه ساده هستم را نمی‌توانید بدهید آن وقت علما را مفتضح کرده اید؟

بروید توهم را کنار بگذارید، امامی که مبلغش مثل شمایی باشد نیازی به

بتر الله عمره ندارد.

سؤال: ۴۸. شاید هر روز شخصی بیاید و خود را صاحب وصیت معرفی کند. پس چطور صرف ادعای وصیت را دلیل بر امامت و خلافت می دانید؟

مدعی: اولاً صرف ادعای وصیت نبوده بلکه احتجاج به وصیت بوده و وصیت یک نص تشخیصی، یک پکیج کامل است، تمام اوصاف مهدی اول، اسمش، کنیه اش، لقبش، محل تولدش، محل دعوتش، سال شروع دعوتش، و شمایل ظاهریش، همه اینها بیان شده. و اینها همه اش مؤیدات نص تشخیصی و وصیت است. ثانیاً پیغمبر اکرم وصیتی نوشته که فرموده: این نوشته بازدارنده از گمراهی است. اگر قرار باشد این نوشته را هر کسی بیاید ادعایش کند خوب این چه نوشته بازدارنده از گمراهی شد؟ به علاوه ائمه اطهار فرمودند: وصیت و پرچم و سلاح پیغمبر بر شما مشتبه نمی شود، یک نفر آنها را می آورد: «ثلاثة من الحجج لم یجتمع فی رجل إلا فی صاحب الأمر: این سه تا حجت در کسی جمع نمی شود مگر اینکه صاحب امر باشد».

جواب: کنیه اش که در وصیت و غیر وصیت نیامده، لقبش هم در وصیت و غیر وصیت نیامده، غیر از اینکه احمد بصری اصلاً کنیه و لقب نداشته، محل تولدش هم در وصیت و غیر وصیت نیامده، محل دعوتش هم نیامده، سال شروع دعوتش هم نیامده، شمایل ظاهریش هم نیامده، بلکه در وصیت فقط اسم او معرفی شده اما یک نشانه محکم برای شناسایی وی ذکر شده و آن اینکه امام دوازدهم خلافت را هنگام وفات به او می دهد و این یعنی وصیت ظاهره، درست

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۱۷۵

همان چیزی که تک تک ائمه قبلی با آن شناخته می‌شدند و در روایات متعدد بیان شده است.

بله در روایات دیگری که عموماً نه سند درستی دارد نه نسخه واحد دارد نه دلالتش واضح است نه بسیاریش اصلاً از شیعه است چیزهایی گفته شده که شما با تاویل و تحریف به امام خود می‌چسبانید.

اما اینکه هر کس بتواند طبق این نوشته ادعا بکند این چه نوشته بازدارنده ایست؟ این اتفاقاً اشکال ماست زیرا در متن وصیت طوسی هرگز نگفته این نوشته بازدارنده از گمراهی بوده، بلکه این در روایت سلیم آمده که متن وصیتش خالی از ذکر مهدیین می‌باشد، و دو نفر هم قبل از احمد بصری به این وصیت طوسی احتجاج کرده اند: علی‌رضا پیغان و السید الممهد.

اما اینکه ائمه فرموده‌اند وصیت و پرچم و سلاح مشتبه نمی‌شود، اولاً این را ائمه فرمودند و فقط تک روایت بدون سندی از امام باقر علیه السلام است، ثانیاً حضرت در ادامه می‌فرمایند که این سه تا هم امکان مشتبه شدن دارند و تنها ملاک غیر قابل شک صوت آسمانی است، ثالثاً بارها توضیح داده ایم که طبق همین روایت، سلاح و پرچم و عهد دارای نشانه زمانی و مکانی و قرائن همراه است که هیچکدام بر آنچه شما ادعا می‌کنید تطبیق نمی‌کند.

اما آنچه درباره روایت «ثلاثة من الحجة» گفتید، اتفاقاً چه خوب شد که این حدیث را ذکر کردید چون اکاذیب شما را کاملاً روشن می‌کند. در این حدیث ابتدا راوی درباره مدعی کاذب می‌پرسد که به چه حجتی برضد او احتجاج

می‌شود و امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: از مسائل حلال و حرام از او پرسیده می‌شود، و این به وضوح می‌رساند امام در صدد شناخت مدعی‌های کاذب زمان خود هستند که چون بهره‌ای از علم شریعت نداشتند با پرسش‌های شرعی و شنیدن پاسخ‌های غلط خیلی راحت می‌شد باطل بودن آنها را کشف کرد همچنان که شیعه درباره عبد الله افطح و عبد الله بن حسن این کار را نمود و آنها نیز جواب مسائل شرعی را یاد نداشتند.^۱ بعد می‌فرمایند: سه تا دلیل محکم هست که در کسی جمع نمی‌شود الا اینکه صاحب این امر است، و با توجه به صدر حدیث که درباره مدعیان آن زمان بود روشن می‌شود این سه علامتی که الآن می‌خواهند بگویند نیز برای شناخت قائم موعود نیست بلکه برای شناخت ائمه همان عصر می‌باشد. در نتیجه منظور این روایت از صاحب هذا الامر تک تک ائمه بعدی می‌باشند نه قائم موعود که سالها در پس غیبت بوده و کسی او را نمی‌شناسد.

حال آن سه حجت چیست؟ آیا سلاح و پرچم و وصیت پیغمبر است؟ دقیقاً خیر. امام می‌فرمایند: اول اینکه نزدیک ترین یا سزاوارترین فرد نسبت به امام قبلی باشد که این اصلاً درباره امام غائب موضوعیت ندارد زیرا ما شخص ایشان را نمی‌شناسیم که اگر ظهور کرد بدانیم نزدیک ترین فرد به امام قبلی بوده یا نه، دوم نزد او سلاح معهود باشد حال آن سلاح چیست؟ در روایات متعدد

۱. درباره عبد الله بن حسن: الکافی ج ۱ ص ۳۴۹ ح ۶، و درباره عبد الله افطح: الکافی ج ۱ ص ۳۵۱ ح ۷

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۷۷۱

تصریح یا تلویح شده که مراد شمشیر رسول خداست که این هم تنها در مورد ائمه اول در مقابل مدعیان درون شیعه موضوعیت داشته که طرف‌های مقابل آنها می‌دانستند شمشیر پیامبر دستشان نیست و بعضاً مثل عبد الله بن حسن^۱ و زید ادعایش را می‌کردند و از طرفی داشتن آن نزد اهل بیت امری محرز و مسلم بود، برای همین امام سجاد و امام صادق علیهما السلام به سلاح پیامبر بر امامت خود در مقابل ابن حنفیه^۲ و عبد الله بن حسن و زیدیه احتجاج کردند اما ائمه بعدی مثل امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام به داشتن سلاح احتجاج نکردند چون دیگر فاصله آنها با پیامبر زیاد شده بود و نمی‌شد به چیزی که قابل جعل است و کسی هم از آن خبر ندارد احتجاج کرد. و اما علامت سوم که از همه مهمتر است وصیت ظاهره امام قبلی است به گونه ای که وقتی از مردم کوچه و بازار مدینه بپرسی فلان امام به چه کسی وصیت کرده؟ بگویند فلانی؛ که این به هیچ وجه بر احمد بصری تطبیق نمی‌کند و هیچ سنخیتی با وصیت مکتوب پیامبر ندارد. همچنانکه این علامت سوم هم می‌رساند نظر امام علیه السلام بیان نشانه‌های قائم موعود نیست بلکه بیان راه‌های تشخیص ائمه همان دوران از مدعیان دروغین می‌باشد چون اولاً از وصیت ظاهره سخن می‌گویید در حالیکه قائم موعود وصیت ظاهره ندارد چون در پس غیبت بوده است و نه تنها قائم که حتی امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام نسبت به فرزند خود وصیت ظاهره نداشته‌اند و

۱. الکافی ج ۱ ص ۲۳۳ ح ۱

۲. الکافی ج ۱ ص ۳۴۸ ح ۵

ثانیاً علم مردم مدینه را ملاک قرار می‌دهد در حالیکه از امام جواد علیه السلام به بعد اصلاً در مدینه نبوده‌اند که مردم مدینه بدانند چه کسی به چه کسی وصیت کرده، بلکه باید همان شهر امام را ملاک قرار می‌دادند:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْمُتَوَثَّبُ عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرُ الْمُدَّعِي لَهٗ مَا الْحُجَّةُ عَلَيْهِ قَالَ يُسْأَلُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْحُجَّةِ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أَحَدٍ إِلَّا كَانَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ يَكُونَ عِنْدَهُ السَّلَاحُ وَ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي إِذَا قَدِمَتْ الْمَدِينَةَ سَأَلَتْ عَنْهَا الْعَامَّةَ وَ الصَّبِيَّانَ إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَانَ فَيَقُولُونَ إِلَى فَلَانِ بْنِ فَلَانَ»^۱.

مدعی: اگر همین شبهه را در رابطه با هر کدام از خلفای خدا مطرح کنیم، از حجت ساقط می‌شود. مثلاً می‌گویند پیغمبر اکرم خودش را با چه معرفی کرد؟ با نص تشخیصی تورات و انجیل، با وصیت تورات و انجیل و با علم آسمانی اش که همان قرآن کریم و آن معارف عرشى بود. پس از کجا معلوم که یک مدعی دیگر با همین ها نیاید و بعداً بگوید من محمد رسول الله بودم. پس شما صبر کن تا قیامت بر پا بشود اگر کسی دیگر نیامد بگو آن کسی که ۲۰۰۰ سال قبل آمد پیغمبر خدا بود. این چه حرفی است؟ ما قانون شناخت حجت را با محکمت ادله عقلی، محکمت نصوص قرآن و محکمت روایات متواتر اهل بیت اثبات می‌کنیم، تا بفهمیم اگر کسی با این قانون آمد، قطعاً حجت خداست و باید از او اطاعت کنیم، و اینجا شاید را کاشتند، چیزی جایش سبز نشد. با

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۷۹۱

همین شاید می‌شود امامت و خلافت تمام خلفای خدا را زیر سؤال برد. و لکن این شاید، شاید معقولی نیست، یعنی کسی که این شاید را مطرح می‌کند، با همین شاید زیرآب تمام اعتقادات دینی زده می‌شود.

جواب: هیچ امام بر حقی با این شبهه از حجت ساقط نمی‌شود چون آنها با قانون معرفت حجتی که شما از پیش خود ساخته‌اید شناخته نمی‌شدند. بلکه تک تک ائمه دارای معجزه بوده‌اند و همین برای اثبات امامتشان کفایت می‌کند. غیر از اینکه تا امام کاظم علیه السلام دارای وصیت ظاهره و شمشیر رسول خدا بوده‌اند که تا آن زمان اشتباهی در مورد آن وجود نداشته است. و اما بعضی از ائمه مثل امام جواد و امام عسکری چون تنها فرزند موجود بوده‌اند اصلاً در مقابل شیعیان نیازی به اقامه حجت برای امامت خویش نداشته‌اند.

اما اینکه پیامبر خودش را با نص تشخیصی تورات و انجیل معرفی کرد، این از نادانی شماست. مگر مخاطب ایشان فقط یهود و نصاری بودند که ایشان خودش را با تورات و انجیل ثابت کند؟ اولین مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله مردم بت پرست مکه بودند که ۱۳ سال مورد دعوت قرار گرفتند. خوب پیامبر برای آنها خودش را با چه چیزی اثبات کرد؟ با معجزه قرآن که به تصریح خود قرآن چندین بار تحدی نمود که اگر این آیات را الهی نمی‌دانید مثلش را بیاورید. و البته این را هم باید دانست که در انجیل بشارت به حضرت داده شده نه نص و وصیت.

اما اینکه قانون معرفت حجّت شما با محکّمات عقل و محکّمات نصوص قرآن و محکّمات روایات متواتر ثابت شده، این همه دروغ پشت سر هم ردیف

نکنید، یکی یکی دروغ بگوئید تا ما هم یکی یکی بطلانش را آشکار کنیم.
 سؤال ۴۹. اسم مدعی یمانی احمد است، اما در وصیت آمده که
 اسمش عبدالله و مهدی هم هست. چطور این عنوان را بر احمد بصری
 تطبیق می‌کنید؟

مدعی: در کتاب تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۴۴، پیغمبر اکرم می‌فرماید: «أنا
 عبدالله اسمی احمد و أنا عبدالله اسمی اسرائیل: من عبدالله هستم، اسمم
 احمد است و من عبدالله هستم، اسمم اسرائیل است». از آن طرف در همان
 صفحه از امام صادق علیه السلام روایت است: «اینکه در قرآن کریم آمده، یا بنی
 اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و انئی فضلکم علی العالمین، بنی
 اسرائیل یعنی فرزندان محمد».

خوب تا قبل از اینکه پیغمبر اکرم بگویند نام من عبدالله و اسرائیل است
 چه کسی این را می‌دانست؟

و همین طور درباره امام علی علیه السلام که اسرائیل است. یا اصلاً سوره اسراء
 معروف به سوره بنی اسرائیل می‌باشد که در مورد بنی اسرائیل می‌فرماید: امت
 پیغمبر هستند، اهل بیت پیغمبر هستند. یا مثلاً در همین حدیث وصیت دارد:
 خدا در آسمان امام علی علیه السلام را به این نام‌ها نامیده: علی مرتضی، امیر المؤمنین،
 صدیق اکبر، فاروق اعظم، مأمون، مهدی. حالا چه کسی می‌دانست اسم
 آسمانی علی علیه السلام مهدی بوده؟ غیر از کسانی که مؤمن به وصیت رسول خدا و
 مؤمن به احادیث اهل بیت هستند؟ اینکه او سه اسم دارد، عبدالله یا اسرائیل کنیه
 اوست، مهدی اسم اوست و او را به هنگام ظهور مهدی می‌شناسند.

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۸۸۱

جواب: اولاً اصل اینکه رسول خدا چنین حرفی زده باشند ثابت نیست زیرا این مطلب تنها در یک کتابی که حدود ۶۰۰ سال گم بوده، آن هم بدون ذکر هیچ سندی آمده، ثانیاً در این نقل پیامبر نمی‌فرمایند نام من عبد الله است بلکه می‌فرمایند من عبد الله هستم یعنی بنده خدا هستم، به کلام حضرت دقت کنید: «من عبدالله هستم و نامم احمد است و من عبدالله هستم و نامم اسرائیل است». نیز همین که دوبار می‌فرمایند من عبدالله هستم کاملاً می‌رساند که می‌خواهند عبد بودن خود را به رخ بکشند نه اینکه نامشان عبدالله است.

اما اینکه نام رسول خدا اسرائیل بوده، اگر چنین چیزی بود نباید یک نفر مسلمان از آن خبر داشته باشد؟ پس چطور شده که فقط یک نفر که گفته نشده کیست این را از پیامبر شنیده و بازگو کرده است؟ چرا امیرالمؤمنین علیه السلام که محرم سر پیامبر بودند چنین چیزی نقل نکرده‌اند چرا هیچیک از ائمه علیهم السلام چنین چیزی نفرمودند و فقط آن کسی که گفته نشده کیست از چنین چیزی خبر داشته است؟ «عن أبي داود عمن سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ... أنا عبدالله اسمي اسرائيل»^۱.

حال بر فرض که بپذیریم نام رسول خدا اسرائیل هم بوده، اما این قطعاً نام زمینی ایشان نبوده چون نام زمینی را پدر و مادر یا بالاخره اطرافیان روی انسان می‌گذارند در حالیکه برای نام اسرائیل هیچ نقل و ثبوتی غیر از این دو حدیث مرسل وجود ندارد، ولی این درباره احمد صدق نمی‌کند چون در حدیث نگفته

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۴۴ ح ۴۵

عبد الله نام آسمانی احمد است، پس فرزند امام دوازدهم باید حقیقتاً نامش عبدالله هم باشد در حالیکه حتی مادر و پدر احمد بصری و حتی خودش هم نمی دانسته نامش عبدالله است چون او آن احمد وصیت نیست.

اما اینکه امام صادق علیه السلام فرموده اند منظور از بنی اسرائیل یعنی فرزندان محمد، چنین حدیثی وجود ندارد بلکه آنچه در تفسیر عیاشی آمده اینست که «آنها خصوص ما اهل بیت هستیم»^۱ یا: «این خاص به آل محمد است»^۲ ولی توضیح نداده اند که دارند خود بنی اسرائیل را تفسیر می کنند یا نعمتی که به آنها داده شده است را، در حالیکه در تفسیر امام عسکری علیه السلام تصریح شده که مراد از نعمتی که به بنی اسرائیل داده شده هدایت آنها به نبوت پیامبر اسلام و وصی بودن علی و امامت ائمه علیهم السلام است که می رساند مراد از بنی اسرائیل خود بنی اسرائیل می باشند: «قَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ أَنْ بَعَثْتُ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَىٰ أَسْلَافِكُمْ بِالنُّبُوَّةِ، فَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ وَصِيَّةِ [عَلِي] وَ إِمَامَةِ عِترته الطَّيِّبِينَ ... وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ هُنَاكَ، أَيَّ فَعَلْتَهُ بِأَسْلَافِكُمْ، فَضَّلْتُهُمْ دِينًا وَ دُنْيَا: أَمَّا تَفْضِيلُهُمْ فِي الدِّينِ فَلِقَبُولِهِمْ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ [وَ وَلايَةِ عَلِي] ^۳ وَ آلِهِمَا الطَّيِّبِينَ»^۴.

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۴۴ ح ۴۳

۲. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۴۴ ح ۴۴

۳. «ولایة محمد و علی» أ، س، ص، ق، د، و البرهان. «ولایة محمد» ب، ط. و ما فی المتن من البحار.

۴. التفسیر المنسوب ص ۲۴۰-۲۴۱ ح ۱۱۸

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۸۳۱

در نتیجه آنچه آن دو حدیث گفته‌اند باطن قرآن بوده نه ظاهر آن، و پیامبر هم اگر گفته باشند نام من اسرائیل است نام باطنی یا آسمانی خود را گفته‌اند. اما درباره اینکه حضرت علی علیه السلام اسرائیل است هیچ حدیثی نیافتیم. اما اینکه اسم آسمانی حضرت علی علیه السلام مهدی و مامون بوده، ربطی به اسم زمینی احمد ندارد و البته برای فهم نام‌های حضرت علی علیه السلام هیچ نیازی به حدیث وصیت نیست چون مهدی بودن ائمه علیهم السلام و مخصوصاً امیرالمؤمنین علیه السلام در روایات متعدد ذکر شده، همچنان که مامون بودن به عنوان وصف ایشان نیز بر کسی پوشیده نمی‌باشد.

اما اینکه مراد از عبدالله کنیه احمد است، حرف نادرستی است، زیرا حدیث وصیت تصریح کرده که اسمی مانند اسم پدرم که عبدالله است در حالیکه پدر پیامبر کنیه‌اش عبد الله نبوده بلکه اسمش عبدالله بوده. بله در مورد اسم «مهدی» می‌توان ادعا کرد که مثلاً بعداً به این نام خوانده می‌شود اما این هم صرف ادعاست که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد.

بماند که شما فرق لقب و کنیه را هم نمی‌دانی که کنیه با ابویا ام شروع می‌شود و عبد الله بر فرض اسم نباشد لقب است نه کنیه. خوب اشکالی ندارد کسی که بخواهد در کمال نا آگاهی نسبت به همه چیز نظر دهد از این بهتر نمی‌شود.

مدعی: ائمه اطهار احمد را به عنوان مهدی معرفی کرده‌اند. مثلاً در حدیث اصبع بن نباته، امام علی علیه السلام می‌فرماید: «در مورد مولودی فکر می‌کنم

که از پشت یازدهمین فرزندم - یعنی امام زمان علیه السلام - می آید، هو المهدی، او همان مهدی است. و زیاد داریم که به مهدی اول گفته اند مهدی. پس ائمه اطهار او را مهدی نامیدند و لازم نیست همان اول که بیاید همه وی را به عنوان مهدی بشناسند. همان جوری که همین الآن خیلی ها نمی دانند اسم آسمانی امام علی علیه السلام مهدی بوده و نمی دانند که اسم پیغمبر اکرم اسرائیل و عبدالله بوده. الغرض اسم احمد که معروف است، عبدالله و اسرائیل هم کنیه اوست. همین الآن برای تمسخر به او می گویند اسرائیلی، اما او می گوید من خودم اسرائیل هستم، همانطور که امام علی علیه السلام اسرائیل بوده، پیغمبر خدا اسرائیل بود.

جواب: ائمه اطهار اصلاً قائمی به نام احمد نمی شناسند که بخواهند او را مهدی معرفی کرده باشند بلکه طبق دهها روایت، تصریح کرده اند که قائم ما و قائم آل محمد و همان که بین رکن و مقام در مکه بیعت می گیرد و زمین را پر از عدل و داد می کند نهمین فرزند حسین امام دوازدهم علیه السلام است و آن احادیثی که شما بر احمد بصری تاویل می برید همه جواب داده شده است.

اما راجع به حدیث اصبغ، همانطور که بارها پاسخ داده ایم، این روایت چهار نسخه دارد یکی معروف و معتبر که در کتابهای متعدد ثبت شده و نمی گوید مولودی از پشت یازدهمین بلکه می گوید مولودی از پشت من که یازدهمین فرزند من است یعنی امام دوازدهم. در غیبت نعمانی اصلاً فقره «من ظهري الحادی عشر من ولدی» ندارد و در یک نسخه هم «من ظهري» است. اما شما این همه نسخه های متعدد را رها کرده اید و رفته اید سراغ نسخه نادر که فقط

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۸۵۱

در سه چهار کتاب ثبت شده و تازه مبنی بر آنست که «من ولدی» را صفت برای «الحدادی عشر» بگیریید نه برای «مولود»، حال آنکه بر این هم هیچ دلیلی ندارید. اما اینکه به احمد می‌گویند اسرائیلی به جهت دفاعش از آرم اسرائیل است چون ستاره آنها را مقدس می‌داند، غیر از اینکه کمک های گسترده اسرائیل به جریان یمانی مشهود است. نه از این جهت که او خود را منتسب به بنی اسرائیل به معنای اهل بیت پیامبر دانسته است، زیرا ما او را اصلاً سید نمی‌دانیم تا بخواهیم از روی تمسخر وی را اسرائیلی خطاب کنیم.

اما جواب کنیه دانستن عبد الله را به طور کامل ذکر کردیم پس دوباره تکرارش نکنید.

مدعی: اصلاً اینکه گفته یمانی سه اسم دارد، الآن هیچ آدمی روی کره زمین نیست که سه تا اسم داشته باشد. هر آدمی فقط یک اسم داخل شناسنامه اش دارد. پس اینکه سه اسم دارد یعنی یک اسم، اسم خودش بوده، یک اسم، کنیه اش است و یک اسم هم اسمی است که ائمه اطهار ایشان را به این نام نامیدند و اسم آسمانی است مثلاً، یعنی تعدد جهت دارد.

به هر حال، این سه اسم الآن منطبق بر یک نفر شده یعنی یک نفر است که هم اسرائیل است هم عبدالله، و هم احمد و به عنوان مهدی شناخته می‌شود، انصار امام احمد الحسن او را به عنوان مهدی می‌شناختند، همان جور که پیروان امام علی او را به عنوان امیر المؤمنین می‌شناسند، دیگران که به او نمی‌گویند امیر المؤمنین.

منظور از اسم لزوماً این نیست که حتماً داخل شناسنامه‌اش نوشته شده باشد، خوب داخل شناسنامه امام علی علیه السلام مگر نوشته امیر المؤمنین؟ پس منظور از اینکه سه اسم دارد، اشاره به مقامات و فضائل او و اسمی است که خدا و پیغمبر و ائمه اطهار برای او قرار داده اند.

جواب: شما یک طوری از روی کره زمین خبر می‌دهید که اگر کسی نداند گمان می‌کند خود حجت خدا در زمین هستید. نه آقا جان! چند اسمی بودن نه تنها در اقصی نقاط دنیا که سنتی مانده‌اند وجود دارد، که در میان عربها و حتی همان عراق که زادگاه احمد بصری می‌باشد رائج است، همچنانکه خیلی از افراد، اسم شناسنامه‌ای شان با اسمی که مردم می‌شناسند فرق می‌کند و این مساله‌ای کوچکی بازاری است که هر کسی می‌داند، و نیاز به تفسیر جنابعالی ندارد. در نتیجه ما کاری به شناسنامه نداریم که در آن یک اسم ثبت می‌کنند یا چند اسم، ما دنبال واقعیت خارجی هستیم که در حدیث وصیت تصریح شده او سه اسم دارد: عبد الله، احمد و مهدی، و بر فرض که از مهدی کوتاه بیاییم و بگوییم لقب است از عبد الله کوتاه نمی‌آییم چون حدیث تصریح کرده که نامی مانند نام پدرم عبد الله، و همانطور که گفتیم کنیه یا لقب پدر پیامبر صلی الله علیه و آله عبد الله نبوده بلکه اسمشان عبد الله بوده است.

اما اینکه این اسمها تعدد جهت دارد و مثلاً یکیش آسمانی است و از این قبیل حرفها، همه اش من در آوردی است و اگر عبد الله اسم آسمانی احمد بود خود پیامبر می‌فرمود، همچنانکه درباره حضرت علی علیه السلام فرمود اسم آسمانیش

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۸۸۷

مهدی است. غیر از اینکه شما یادتان رفته که قبلاً اسم زمینی احمد را این سه اسم دانستید و حال اسم آسمانی تلقیش می‌کنید.

پس اینکه عبدالله کنیه احمد بوده نه اسمش، دروغ بستن آشکار بر آل محمد است.

اما اینکه پیروان علی ع او را به عنوان امیرالمؤمنین می‌شناختند هیچ ربطی به احمد بصری ندارد چون اولاً امیرالمؤمنین لقب است و بحث ما در مورد اسم می‌باشد، ثانیاً بارها پیامبر ص در احادیث متعدد که شیعه و سنی ثبت کرده‌اند ایشان را ملقب به امیرالمؤمنین نمودند پس لقب آشکار بوده و اگر دشمنان اهل بیت ع ایشان را به این لقب یاد نمی‌کنند تنها از روی بغض و کینه است نه ناشناخته بودن این لقب.

براستی چه کسی در جهان هست که نداند لقب علی ع امیرالمؤمنین بوده است؟ و تازه بسیاری از سنی‌ها نیز ایشان را به عنوان خلیفه چهارم امیرالمؤمنین می‌گویند و این اختصاصی به شیعه ندارد. اما احمد بصری را هیچ کس حتی خودش هم نمی‌دانسته نامش عبدالله است چون او اصلاً آن احمد موعود نیست.

اما آنچه درباره شناسنامه گفتید، اتفاقاً ما هم هیچ اصراری نداریم که در شناسنامه اش نوشته باشد احمد عبد الله، هر چند که این در بین عربها مرسوم است، ولی ما کاری به شناسنامه نداریم چون این خیلی عادی است که نام کسی در شناسنامه چیزی باشد و مردم او را به نام دیگری بشناسند. پس احمد موعود

حتماً باید به نام عبدالله شناخته شده باشد. مخصوصاً که در حدیث وصیت ابتدا نام عبدالله ذکر شده و بعد نام احمد.

اما آنچه در مورد شناسنامه حضرت علی علیه السلام گفتید شاید از جنون باشد چون آن زمان شناسنامه نبود و حضرت در میان مردم به آن لقب شناخته شده بودند، و احمد موعود هم باید در میان مردم دارای اسم عبدالله باشد.

اما اینکه عبد الله اشاره به فضائل اوست یا اسمی است که خدا یا رسول خدا یا انمه اطهار قرار داده‌اند همه اش ادعای بی دلیل است و الا همانگونه که اهل بیت علیهم السلام در باره نام های آسمانی خودشان توضیح داده‌اند که فلان اسم نام آسمانی ماست یا فلان نام را خدا قرار داده یا رسول خدا قرار داده، خیلی راحت در این حدیث هم رسول خدا می‌توانست بگوید این نام آسمانی اوست یا نامی است که خدا قرار داده یا نامی است که من قرار داده‌ام همانگونه که نسبت به اسامی حضرت علی علیه السلام این را تصریح کردند.

پس این احمد بصری آن احمد موعود نیست، و البته اصلاً احمدی به عنوان موعود وجود ندارد.

مدعی: اتفاقاً این احمد همان احمد است؛ چرا؟ چون قانون شناخت حجت می‌گوید او با وصیت رسول الله خودش را معرفی خواهد کرد و یک مجموعه ای از اوصاف برای مهدی اول ذکر کرده‌اند که این مجموعه در یک نفر جمع شده، پس طبق قانون احتمالات، یک نفر صاحب این وصیت است. و اصلاً لزومی ندارد هر اسمی که در وصیت آمده این اسم معروف او قبل از

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۱۸۹۱

احتجاجش به این وصیت باشد. همان طوری که در مورد پیغمبر و امام علی علیه السلام و در مورد خیلی از خلفای خدا قبل از آنها داشته‌ایم.

جواب: قانون معرفت حجت‌تان را چندین بار پاسخ داده‌ایم که هیچ روایتی درباره قائم موعود وجود ندارد که بگوید راه شناخت او احتجاجش به وصیت رسول خداست و این دروغی خود ساخته برای گول زدن مردم است. بلکه آنچه در روایات آمده مجموعه‌ای از علامت هاست که خدا را شکر هیچکدامش درباره احمد بصری وجود ندارد.

اما اینکه اوصافی برای مهدی اول ذکر کرده‌اند که همه اش در یک نفر جمع شده، اولاً عموم این اوصاف اصلاً ثابت نشده که از ائمه علیهم السلام رسیده باشد زیرا یا از روایات اهل سنت است و یا بدون سند یا با سندهای ضعیف و تک روایت بدست ما رسیده که هیچ اطمینانی برای انسان منصف حاصل نمی‌کند و بعضی از آنها نیز تاویلاتی است که شما از خودتان در می‌آورید و روایات هیچ صراحتی در آنها ندارند.

اما اینکه لزومی ندارد اسمی که در وصیت آمده اسم معروف او باشد، بر فرض قبول، ولی بالاخره باید اسمش باشد یا بعد از اینکه به وصیت احتجاج کرد اسمش عبدالله می‌شود؟ چنین چیزی برای کدامیک از خلفای خدا رخ داده است؟ شما بشارت عیسی به احمد را به عنوان وصیت او به پیامبر تلقی می‌کنید در حالیکه فرق بین بشارت با وصیت را نمی‌فهمید، از طرفی نام احمد نام ناشناخته‌ای برای پیامبر نبوده است و به خاطر همین عده‌ای از اهل کتاب ایمان

آوردند. پس مقایسه نام رسول خدا با نام احمد بصری قیاسی بی ربط است. مدعی: ما ادله زیادی داریم که نام اصلی مهدی اول احمد و آن دو نام دیگر نام اصلی او نیست. به عنوان مثال حضرت باقر علیه السلام فرموده: خداوند گنجی در طالقان دارد که از طلا و نقره نیست بلکه دوازده هزار مرد از خراسان هستند که شعارشان احمد احمد است - یعنی انصار احمد - یعنی همان مهدی که از مشرق قیام می‌کند.

یا در شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی آورده: در کتابهای انبیاء گذشته ذکر شده بود دو نفر احمد ظهور خواهند کرد یکی از حجاز که پیغمبر است و یکی از عراق که امام است.

یا رسول خدا می‌فرماید: مهدی از اولاد من است، خدا او را در آخر الزمان مبعوث می‌کند، نامش مطابق نام من و نام پدرش هم مطابق نام پدر من است یعنی احمد بن اسماعیل؛ و نصوص از این قبیل زیاد است.

بنابراین نام اصلی این شخص همان احمد است، همان جوری که نام اصلی امام علی علیه السلام علی بود، اما سایر اسمهایی که خدای متعال و پیغمبر اکرم برای او قرار داده‌اند اسم‌های فرعی او یا کنیه یا القاب آسمانی اوست و امثال ذلک.

جواب: اینکه احمد نام اصلی اوست، اتفاقاً در حدیث وصیت ابتدا نام عبد الله ذکر شده بعد نام احمد که می‌رساند نام عبد الله نام اصلی و مهم اوست و الا چرا اول ذکر شده است؟ و اما نسبت به حدیث امام باقر علیه السلام که اولین بار بعد

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۹۱۱

از ۸۰۰ سال از ظهور اسلام ثبت شده، اولاً خود مولف تصریح می‌کند سندی نسبت به آن ندارد: «یرفعه الی جابر»^۱، ثانیاً این حدیث از گنجهای طالقان سخن می‌گوید که در خراسان هستند، خوب این چه ربطی به یاران احمد دارد؟ آیا یاران احمد همه طالقانی هستند یا همه خراسانینند؟ از طرفی اگر این گنج در طالقان است چطور در خراسان می‌باشد؟ و اگر در خراسانند چطور در طالقان است؟ فقط یک وجه درست می‌توان برای این حدیث یافت و آن اینکه منظور از طالقان، طالقان افغانستان باشد که در گذشته جزء خراسان بوده، لذا این گنج را هم در طالقان دانسته و هم در خراسان که باز طالقان افغانستان هیچ ارتباطی به یاران احمد ندارد، و الا طالقان قزوین هیچ ربطی به خراسان ندارد و لا بد می‌دانید که کل ایران را نمی‌گویند خراسان.

اما اینکه شعارشان احمد احمد است، خوب باشد، مگر پیامبر اسلام نامشان احمد نیست؟ چه اشکالی دارد که عده ای به حمایت از دین اسلام و کیان پیامبرشان قیام کنند و نام او را شعار خود قرار دهند؟ و اما مهدی مشرق، که بارها گفته شد تک حدیثی از اهل سنت است که هیچ جایگاهی در احادیث شیعه ندارد.

اما آنچه از ملا صالح نقل کردید- که البته او خودش این را نگفته و از شخص دیگری نقل کرده- اولاً این را در تفسیر حدیثی آورده که می‌گوید مردی

شب ولادت پیامبر به مکه آمد و پرسید در این شب فرزندی به نام احمد متولد شده و قریش گفتند نه، و او گفت اگر در مکه به دنیا نیامده پس در فلسطین به دنیا آمده است.^۱ و همانطور که می‌بینید بین این حدیث و آن توضیح شما هیچ ربطی وجود ندارد پس کو دو احمد؟ و فلسطین را چه به عراق؟

بله دو نفر گفته‌اند که فلسطین روستایی در عراق هم بوده^۲، اما عموم لغت‌دان‌ها و جغرافی‌شناسان چنین چیزی ذکر نکرده‌اند و بعضی‌ها نیز با تعبیر «قبیل» ذکر کرده‌اند^۳ که اشاره به ضعف آن و بی‌سند بودنش دارد.

حال بر فرض که بوده، اما اولاً فلسطین چه ربطی به مُدینه بصره دارد؟ ثانیاً طبق قاعده عقلایی، وقتی متکلم عاقل، نام جایی را بدون هیچ قرینه‌ای می‌برد منظورش همان منطقه‌ای است که نزد مردم و مخاطب، به این نام مشهور بوده، و نزد همه مردم دنیا، فلسطین نام منطقه‌ای در شاملات است نه روستایی دور افتاده در عراق که هیچ کس نمی‌داند کجاست.

ثانیاً فاضل استرآبادی این کلام را در توجیه علم اهل کتاب به ولادت احمد بیان کرده، اما توضیح نمی‌دهد که آیا این مطلب را به عنوان احتمال دارد می‌گوید

۱. الکافی ج ۸ ص ۳۰۱

۲. أحسن التقاسیم ص ۲۷، قاموس المحيط ج ۲ ص ۵۷۳. معجم البدان ج ۴ ص ۲۷۵ هم از بشّاری نقل کرده اما تاییدش ننموده است.

۳. «فلسطین: و قبیل: مَدینَةُ الْعِرَاقِ». تاج العروس ج ۱۰ ص ۳۶۸؛ «و قبیل: فلسطین أيضا قرية بالعراق». مرصد الإطلاع ج ۳ ص ۱۰۴۲

چگونه این وصیت عاصم از گمراهی می‌باشد؟ ۱۹۳۱

یا خودش در بعضی کتب انبیا دیده است؟ اگر به عنوان احتمال می‌گوید که احتمال، چیزی را ثابت نمی‌کند، اما اگر واقعاً در بعضی کتب انبیا دیده و در کتب نازل شده بر انبیاء چنین آمده بوده که احمدی در مکه پیامبر می‌شود و احمدی در عراق امام می‌شود، چنین چیزی در کتب برجای مانده از انبیاء وجود ندارد. گفته نشود شاید یک کتابی از انبیا بوده که به دست ما نرسیده، زیرا این را ملا صالح دارد از فاضل استرآبادی نقل می‌کند که برای حدود ۴۰۰ سال پیش است نه ۴۰۰ سال پیش، که او کتابی از انبیا دیده که ما ندیده باشیم.

همچنانکه آن مردی که این را حرف زده، به تصریح روایت، اهل کتاب بوده و کتب اهل کتاب از قبل از ظهور اسلام تا به الآن همان کتبی بوده که همینک موجود است، در حالیکه در آنها چنین مطلبی وجود ندارد.

ثالثاً آن مرد از دو احمد و دو محل تولد سخن نمی‌گوید بلکه از یک احمد و یک محل تولد سخن می‌گوید که وقتی گفتند در مکه به دنیا نیامده، گفت پس در فلسطین به دنیا آمده است.

رابعاً آن مرد از آینده خبر نداد و نگفت در فلسطین به دنیا خواهد آمد، که فاضل استرآبادی فلسطین را حمل بر عراق کند و شما هم کورکورانه از او تقلید کنید، بلکه خبر از همان زمان داد که اگر در مکه به دنیا نیامده پس در فلسطین به دنیا آمده است.

خامساً اگر فاضل استرآبادی چنین چیزی دیده بود و به امامی از فلسطین عقیده داشت این را در مکتوباتش ثبت می‌کرد و بدان تصریح می‌نمود در

حالیکه عقیده ایشان برای شیعه روشن است و ایشان هیچ اعتقادی به امامی غیر از دوازده امام نداشته است. در نتیجه منظورش از امام احمد همان امام دوازدهم می باشد که طبق تصریح بعضی روایات هر دو نام پیامبر را دارد: محمد و احمد: «سَمَّى اللَّهُ الْمُهْدِيَّ مَنْصُورًا كَمَا سَمَّى أَحْمَدَ وَ مُحَمَّدَ [مُحَمَّدًا] مَحْمُودًا».^۱

همچنانکه در حدیثی منسوب به امام صادق علیه السلام است که به امام کاظم علیه السلام که شبهه قائم بودن داشت خطاب کردند یا احمد، و راوی گفت: ایشان که نامش احمد نیست حضرت گفتند: «نه نام او احمد و محمد است»^۲، که می رساند آن کسی که قائم است نامش احمد و محمد می باشد نه احمد و عبدالله. و اما اینکه پیامبر گفته باشند نام پدر قائم نام پدر من است: احمد بن اسماعیل، دروغی آشکار است که بارها بطلانش را بر ملا کرده ایم.

۱. تفسیر فرات الکوفی ص ۲۴۰ ح ۳۲۴

۲. الغیبة للطوسی ص ۵۷

جلسه هجدهم

از کجا معلوم که احمد الحسن،

همان احمد مذکور در وصیت رسول

الله ﷺ باشد؟

سؤال ۵۰. از کجا معلوم که احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟

مدعی: اولاً در روایات متعدد و متواتر از ائمه اطهار آمده که قائم ما، صاحب امر ما، مهدی با وصیت رسول الله شناخته می‌شود. خوب وقتی چیزی دلیل شناختن و پیدا کردن مصداق مهدی و صاحب امر معرفی شد، کسی غیر از مهدی و صاحب امر نمی‌تواند بیاید خودش را با آن معرفی کند و بگوید منم، و الا دیگر عامل شناخت نمی‌شود. این دلیل عقلی مسلم قرآنی؛ این اولاً.

جواب: بارها گفتیم که در روایات متواتر چنین چیزی نیامده که قائم با وصیت رسول خدا شناخته می‌شود و روایت عهد نبی الله ربطی به وصیت شب وفات ندارد. بلکه نص حضرت قائم به علت غیبت طولانی و نا شناس بودن ایشان، همان صیحه آسمانی است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ تصریح کرده‌اند صاحب این امر با آن شناخته می‌شود: «قُلْتُ وَ مَا الصَّوْتُ أ هُوَ الْمُنَادِي فَقَالَ نَعَمْ وَ بِهِ يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ»؛ این اولاً.

اما تعبیر «دلیل عقلی مسلم قرآنی» خیلی خنده‌دار است، کاش می‌فهمیدید مراد از دلیل عقلی دلیلی است که در کنار دلیل قرآنی قرار دارد پس نمی‌شود یک دلیل هم عقلی باشد هم قرآنی.

مدعی: وصیت یک پکیج و منظومه است. این جور نیست که فقط یک اسم خالی باشد، تمام اوصاف مهدی اول را از همه جهت ذکر کرده اند، اوصافی که اگر اینها را کنار هم جمع کنی، طبق احتمالات ریاضی، اینکه کس دیگری می‌خواهد با این وصیت و این اوصاف بیاید و خودش را معرفی بکند، احتمالش صفر است و هیچ عاقلی اعتناء نمی‌کند.

از طرفی روایاتی که قائم و مهدی را توصیف می‌کند با هم در ظاهر تعارض دارند یعنی مثلاً در بعضی روایات می‌گویند مهدی قد بلند است، در بعضی روایات می‌گویند نه قدش بلند است نه کوتاه؛ در بعضی روایات می‌گویند شکم دارد، در بعضی روایات می‌گویند لاغر است؛ در بعضی روایات می‌گویند سفید است، در بعضی روایات می‌گویند رنگش تیره است؛ در بعضی روایات می‌گویند ابرو پیوسته و ابرو کمان است؛ در بعضی جاها می‌گویند مشرف الحاجین است: ابروهایش از هم باز است، هشتکی به سمت بالاست؛ در بعضی روایات می‌گویند نامش محمد بن حسن است، در بعضی روایات می‌گویند مهدی نامش مواطی نام پیغمبر و نام پدرش مواطی نام پدر پیغمبر است؛ خوب نام پدر پیغمبر که حسن نبوده. اما احمد با محمد مواطی است، و نام پدرش اسماعیل با عبدالله پدر پیغمبر مواطی است، چون پیغمبر خدا فرمود: «من فرزند دو ذبح شده‌ام، اسماعیل و عبدالله»، و خود اسماعیل هم معنایش در عبری یعنی من یسمع الله: کسی که حرف خدا را گوش می‌دهد و اطاعت خدا می‌کند، و بنده خداست.

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۹۹۱

جواب: آقا جان صحبت ما درباره وصیت شب وفات است. در کجای این وصیت اوصاف احمد بصری ذکر شده؟ شما خود این وصیت را عاصم از ضلال می‌دانید چکار به دیگر روایات دارید؟ اتفاقاً در همین روایت که از نظر سند و دلالت دهها اشکال به آن وارد است و اصلاً در آن گفته نشده که عاصم از ضلال است، در این وصیت دو نکته مهم وجود دارد که کذب احمد بصری را بر ملا می‌کند: اول اینکه اولین اسم مهدی اول را عبد الله معرفی می‌کند در حالیکه نام احمد بصری عبد الله نیست، و دوم آنکه تصریح می‌کند امام دوازدهم هنگام وفات وصایت را به احمد می‌دهند در حالیکه احمد در زمان حیات ایشان ادعای وصایت و امامت کرده و برای خود بیعت می‌گیرد.

اما آن روایاتی که منطبق بر احمد بصری می‌دانید، عموماً یا بی سند است یا توسط فرقه‌های منحرف شیعه نقل شده یا از منقولات اهل سنت است و یا اصلاً هیچ ربطی ندارد و شما با تاویلات من در آوردی به احمد بصری می‌چسبایند.

اما روایاتی که درباره صفات قائم متعارض است، شما خوب می‌دانید که یقیناً همه این نقلها را اهل بیت علیهم‌السلام فرموده‌اند و هر عالمی می‌داند در میان احادیث، روایات جعلی، تقیه‌ای، تحریف یا تصحیف شده، روایاتی که راوی ضابط نبوده و الفاظ را اشتباه نقل کرده و روایاتی که توسط غیر شیعیان دوازده امامی نقل شده فراوان است. فلذا به صرف اینکه صفات قائم در بعضی روایات متفاوت نقل شده نمی‌توان نتیجه گرفت که منظور دو قائم بوده است. بلکه ابتدا

باید به صدور روایت از معصوم اطمینان حاصل کرد بعد رفت سراغ محتوایش که آیا با احادیث دیگر تعارض دارد یا خیر. خوب شما که رجال را قبول ندارید از چه راهی می‌توانید صدور تک تک این احادیث را از اهل بیت علیهم‌السلام ثابت کنید؟ آیا چون شیخ طوسی یا شیخ نعمانی بعد از ۲۰۰، ۳۰۰ سال این روایات را ثبت کرده‌اند، این برای شما اطمینان می‌آورد؟

اما اینکه نام پدر مهدی در بعضی روایات نام پدر پیامبر معرفی شده و منظور از پدر هم جد بیستم ایشان یعنی اسماعیل است، این در احادیث شیعه نیامده و در احادیث صحیح اهل سنت هم نیامده، بلکه در بعضی احادیث ضعیف آنها ذکر شده که بعضی از خود ائمه اهل سنت محتوای آن را تاویل برده‌اند.^۱ اما شما که حتی یک روایت صحیح السند از شیعه برای اثبات ادعای خود ندارید به میراث اهل سنت چنگ می‌زنید.

بلکه بر عکس، در روایتی از اهل بیت علیهم‌السلام تصریح شده که نام قائم و نام پدر او در صحیح داده می‌شود و نام او نام یک پیامبر و نام پدر او نام یک وصی می‌باشد:

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ وَ اسْمِ أَبِيهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا

۱ . البیان فی اخبار صاحب الزمان ص ۴۸۳. او در توجیه این روایت می‌گوید: بر فرض که این متن درست باشد منظورش از «نام پدر من» حسین است زیرا پدر پیامبر عبد الله نام داشت و حسین هم کنیه اش ابو عبد الله بود و پیامبر کنیه را اسم قرار داده است کنایه از اینکه مهدی از فرزندان حسین است. و احتمال هم دارد که پیامبر گفته‌اند «اسم ابیه اسم ابی» یعنی اسم پدرش اسم فرزندم حسن است اما متن تصحیف شده و «اسم ابی» گشته باشد.

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۰۱

اسْمُهُ فَقَالَ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ وَصِيِّ»^۱.

که با توجه به مقابل قرار دادن وصی در برابر نبی، متوجه می‌شویم منظور وصی است که نبی نباشد که می‌شود اوصیاء پیامبر، در نتیجه ثابت می‌شود آن قائمی که نامش در صحیحه داده می‌شود اسم پدرش همانم با اسم یکی از ائمه علیهم‌السلام است در حالیکه اسماعیل نام هیچیک از ائمه علیهم‌السلام نیست.

گفته نشود که مراد این روایت از قائم، امام دوازدهم است، زیرا شما صحیحه را تاویل به خوابهای صادق می‌دانید که از راه های شناخت مهدی اول است، پس طبق این مبنا ثابت می‌شود که نام پدر مهدی اول، اسماعیل نیست.

و اما اینکه اسماعیل یعنی عبد الله قبلاً پاسخ دادیم که چنین نیست بلکه به تصریح روایات، اسرائیل به معنای عبد الله است نه اسماعیل.

مدعی: حدیث وصیت می‌گوید مهدی اول، اولین مقربان و اصحاب امام زمان است، از آن طرف، پیغمبر خدا فرمود: «أولهم من البصره و آخرهم من الأبدال» و در حدیث دیگر: «أولهم من البصره و آخرهم من الیمامه»، یعنی اولین رجال امام مهدی، اولین اصحاب امام مهدی از بصره است. نیز امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «المهدی مولده بالمُدینه: محل تولد مهدی مُدینه است»، خوب سید احمد الحسن دقیقاً متولد مُدینه بصره است، سن ظهورش نیز ذکر شده، در کتاب غیبت نعمانی دارد: «در صورت جوان ۳۲ ساله ظهور می‌کند» و

سید احمد الحسن اولین بار که از سمت امام مهدی مبعوث شد و دعوت کرد دقیقاً ۳۲ سالش بود. از طرفی می‌فرماید: همزمان با ظهور قائم کف دستی در آسمان ظاهر می‌شود، ملخ‌های قرمز در غیر فصل خودش ظاهر می‌شوند، خوب این اتفاق چند سال پیش افتاده.

حال در چنین زمانی که تمام نشانه‌هایی که برای ظهور مهدی اول گفته‌اند محقق شده، کسی می‌آید، نامش در وصیت آمده، محل تولدش همان جایی است که ائمه اطهار گفته‌اند، اوصاف و شکل و شمایلش دقیقاً همان است که ائمه اطهار گفته‌اند، نام پدرش همانی است که ائمه اطهار گفته‌اند، دقیقاً در همان ۳۲ سالگی می‌آید، دقیقاً از پشت نجف ظهور می‌کند، از کجا؟ از مدینه بصره، با این اوصاف جایی برای انکار باقی می‌ماند؟

جواب: بسیاری از حرفهای شما تکراری است که ما هم در جلسات اول جوابش را با ذکر آدرس بیان کردیم. بارها این را توضیح داده ایم که اولاً روایت «اولهم من البصره» از شیعه نیست و توسط اهل سنت نقل شده، ثانیاً چندین روایت معارض دارد و قابل اثبات نیست، از جمله اینکه احدی از بصره حضرت را یاری نمی‌کند، و یا افرادی که از بصره هستند دو نفر به نام علی و محارب یا سه نفر به نام عبد الرحمن و احمد بن ملیح و حماد هستند که احمد را نفر دوم معرفی کرده و تازه اسم پدرش را هم ملیح می‌داند نه اسماعیل. و کسی که به روایات اهل بیت علیهم‌السلام اشراف داشته باشد می‌داند که اصلاً بصره هیچ جایگاهی نزد ایشان ندارد و از روزی که فتنه جمل را به خود دیده تا تشکیل حکومت عدل

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۰۳۱

الهی مورد نفرین و نفرت است، بلکه بصره محل ظهور دجال بزرگ معرفی شده: «يَخْرُجُ دَجَالٌ مِنْ دِجْلَةِ الْبَصْرَةِ، وَلَيْسَ مِنِّي، وَهُوَ مُقَدَّمَةُ الدَّجَالِينَ كُلِّهِمْ»^۱. از طرفی این روایت دارد اسامی ۳۱۳ یار قائم را می‌شمرد در حالیکه احمد خودش ادعای قائمیت دارد و لازمه‌اش این می‌شود که اولین یارش خودش باشد. و اما اینکه در صورت جوان ۳۲ ظهور می‌کند معنایش این نیست که سن واقعی ۳۲ سال است بلکه طبق تصریح روایات متعدد، سن پیران و صورت جوانان را دارد و تعبیر تمام روایات «صورت» است نه سن، همچنانکه در عده ای از آنها این از قدرت خدای متعال شمرده شده که صورت قائم را جوان قرار داده که به وضوح می‌رساند جوانی قائم امری معجزه‌آساست نه امری طبیعی که شما بر سن احمد بصری تطبیق دهید: «ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۲. از طرفی در بعضی روایات سن ۳۰ سال^۳ و در بعضی دیگر سن ۸۰ سال ذکر شده^۴، آیا اینها را هم می‌توانید توجیه کنید؟ بماند که نه تنها سال دقیق تولد احمد بصری مشخص نیست که خود پیروان او هم در سال ظهورش اختلاف دارند.

غیر از اینکه در روایت مزبور می‌گوید قائم ۱۲۰ سال به مقدار عمر

۱. التشریف بالمنن ص ۲۴۹

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۶

۳. الغيبة للطوسی ص ۴۲۰

۴. دلائل الإمامة ص ۴۸۲

حضرت ابراهیم عمر می‌کند و در این مدت جایش معلوم است و سپس غائب می‌شود، و این عمر نه با امام زمان علیه السلام می‌سازد و نه با احمد شما. اما آنچه درباره محل تولد گفتید، مکرر توضیح داده‌ایم که این تک حدیثی از اهل سنت است و هیچ اعتباری نزد شیعه ندارد، غیر از اینکه قرائت سینه به سینه آن مدینه بوده نه مدینه، همچنانکه طبق مبنای شما، وقتی در حتمیات امکان بدا وجود دارد در محل تولد مهدی که از امور حتمی شمرده نشده نیز امکان بدا هست لذا نسبت به مدینه بدا حاصل شده و امام مهدی علیه السلام در سامراء به دنیا آمده‌اند.

اما آنچه درباره کف دست گفتید دروغی آشکار است زیرا اولاً این کف دستی که شما ادعا می‌کنید سالها پس از ظهور احمد ظاهر شده، ثانیاً هیچیک از علامت‌هایی که در روایات ذکر شده منطبق بر آن نیست، ثالثاً کلاً مساله ظهور کف دست تنها در سه روایت از شیعه مطرح شده که هر سه از نظر سند مخدوش می‌باشد.

و اما ملخ‌های قرمز که تک روایتی ضعیف دارد، اولاً این ملخ‌هایی که شما می‌گویید سالها بعد از ظهور احمد بصری آمده‌اند و ربطی به ظهور او ندارند، ثانیاً طبق تصریح روایت، این ملخ‌ها باید در غیر فصل خودشان ظاهر شوند، ثالثاً این ملخ‌ها به عنوان چهارمین علامت ذکر شده‌اند و قبلش، مرگ احمر به معنای جنگ و خونریزی، مرگ سفید به معنای طاعون و ملخ‌هایی در فصل خودشان ذکر شده که شما همه اینها را فاکتور می‌گیرید یا تاویل می‌کنید:

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۰۵

«بَيْنَ يَدَيِ الْقَائِمِ مَوْتُ أَحْمَرُ وَ مَوْتُ أبيضُ وَ جَرَادٌ فِي حِينِهِ وَ جَرَادٌ فِي غَيْرِ حِينِهِ أَحْمَرٌ كَالدَّمِ فَأَمَّا الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ فَبِالسَّيْفِ وَ أَمَّا الْمَوْتُ الْأَبْيَضُ فَالطَّاعُونَ»^۱

اما اینکه قائم از پشت نجف می آید مربوط به خروج ایشان است که از مکه به سمت کوفه رهسپار می شوند و حتی خصوصیات اسب ایشان به هنگام ورود به پشت نجف ذکر شده است پس ربطی به حضور احمد بصری در نجف و ایجاد فتنه در حوزه علمیه ندارد، هر چند تاویل بردن اسب برای شما کاری ندارد:

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ عَلَى ظَهْرِ النَّجْفِ فَإِذَا اسْتَوَى عَلَى ظَهْرِ النَّجْفِ رَكِبَ فَرَسًا أَذْهَمَ أَبْلَقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ شِمْرَاخٌ ثُمَّ يَنْتَفِضُ بِهِ فَرَسُهُ: چون بر پشت نجف قرار می گیرد بر اسب تیره رنگ ابلقی می نشیند که میان دو چشمش سفیدی باریکی هست، آن گاه اسب او را به جنبش آورد»^۲

و اما آنچه راجع به شکل و شمایل احمد می گوید، شما خودت او را ندیده ای، عکسی هم که ندارد، پس چگونه اینطور با قطع ادعا می کنید اوصافش دقیقاً مثل همان چیزی بوده که در روایات آمده؟

مدعی: جواب پرچم را چه می دهید که روایات گفته اند پرچم قائم البیعة لله است؟ جواب اظهار علم آل محمد را چه می دهید که گفته اند قائم بیست و پنج حرف از علم را می آورد؟ جواب این همه رؤیا را چه می دهید که گفتند: ما اهل

۱. الغیبة للنعمانی ص ۲۷۷-۲۷۸

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۶۷۱-۶۷۲ ح ۲۲

بیت را می بینید دور او جمع شدیم و به او اشاره می کنیم؟ یعنی او با رؤیای صادقانه تایید می شود.

جواب: اینکه پرچم قائم «البیعة لله» است اصلاً در روایات نیامده بلکه تک جمله ای از نوف بکالی است که بدون انتساب به معصوم فقط در فتن ابن حماد سنی ثبت شده است: «عن نوف البکالی قال: فی رایة المهدي مكتوب البيعة لله».^۱

و تازه همین نقل در بحار الانوار به جای البيعة، «الرفعة» ثبت شده: «و روي: أَنَّهُ يَكُونُ فِي رَايَةِ الْمَهْدِيِّ الرَّفْعَةُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ».^۲

بله در بعضی روایات اهل سنت چنین ثبت شده که در کف دست مهدی نوشته شده با او بیعت کنید که این بیعت برای خداست نه در پرچمش: «و مَكْتُوبٌ عَلَى رَاحَتِهِ: بِأَيْعُوهُ، فَإِنَّ الْبَيْعَةَ لِلَّهِ (عَزَّوَجَلَّ)».^۳

اما آنچه توسط ائمه عليهم السلام نقل شده اینست که جبرئیل در روز خروج - نه روز ظهور - دست راست قائم ایستاده و ندا می دهد: «البيعة لله»، یعنی برای خدا بیعت می گیرد و سپس شیعه از اطراف جهان برای بیعت می آیند:

«يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ عليه السلام فِي لَيْلَةٍ ثَلَاثٍ وَعَشْرِينَ وَيَقُومُ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام لَكَانِي بِهِ فِي يَوْمِ السَّبْتِ الْعَاشِرِ مِنْ

۱. الفتن، ابن حماد ص ۲۴۹-۲۵۰

۲. بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۲۴

۳. دلایل الإمامة ص ۴۶۹

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۰۷۱

الْمُحَرَّمِ قَائِمًا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ يَدِهِ الْيُمْنَى يُنَادِي الْبَيْعَةَ لِلَّهِ
فَتَصِيرُ إِلَيْهِ شِيعَتُهُ مِنْ أَطْرَافِ الْأَرْضِ تُطَوِّى لَهُمْ طَيًّا حَتَّى يَبَايَعُوهُ فَيَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ
الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۱.

اما اینکه قائم علم می آورد اولاً احمد بصری علمی نیاورده، بلکه روایات متعدد را که بر ضد اوست مثل قدرت تکلم امام بر همه زبان ها رد کرده و هر روایت بی سندی که به نفع اوست عین وحی منزل می داند، از روایات اهل بیت علیهم السلام روی گردان و عاشق منقولات اهل سنت است هر چند که منتسب به پیامبر نباشد، در گویش عربی نه تنها نمی تواند مانند اهل بیت فصیح سخن بگوید که حتی در گویش و نگارش اشتباه می کند و از ادبیات زبان خودش هم بی خبر است. ثانیاً علمی که قائم می آورد بعد از خروج و تشکیل حکومت عدل جهانی است:

«... وَ تُعْطِي السَّمَاءَ قَطْرَهَا، وَ الشَّجَرَ ثَمَرَهَا، وَ الْأَرْضَ نَبَاتَهَا، وَ تَنْزِيْلُ
الْأَرْضِ لِأَهْلِهَا، وَ تَأْمِنُ الْوُحُوشُ حَتَّى تَرْتَعِيَ فِي طُرُقِ الْأَرْضِ كَأَنْعَامِهِمْ، وَ
يُقَدِّفُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ الْعِلْمَ، فَلَا يَحْتَاجُ مُؤْمِنٌ إِلَى مَا عِنْدَ أَخِيهِ مِنَ الْعِلْمِ»^۲.

اما اینکه اهل بیت گفته اند ما دور قائم جمع می شویم و مرادشان تایید احمد بصری در خواب بوده، جوابش را مکرر داده ایم که اولاً هرگز در سیره ائمه علیهم السلام چنین چیزی نبوده که مردم را برای شناخت حجت خدا به خواب

۱. الإرشاد ج ۲ ص ۳۷۹

۲. مختصر البصائر ص ۴۷۳-۴۷۴

ارجاع دهند و حتی تصریح کرده‌اند که خواب نمی‌تواند یک حکم شرعی مستحب را ثابت کند چه برسد به حجت خدا که جزء اصول دین و رکن اساسی سعادت ابدی افراد است.

ثانیاً حدیث جمع شدن اهل بیت علیهم‌السلام دارای جهت صدور بوده و نسبت به قیام‌هایی که توسط بعضی سادات یا مدعیان حب اهل بیت بر پا می‌شده صادر گشته و ما در جلسات گذشته صدر و ذیل حدیث را کاملاً بررسی کردیم که صحت آن بر انسان منصف پوشیده نیست.

ثالثاً طبق تصریح روایات متعدد، راه شناخت قائم یا به قول شما نص تشخیصی حضرت قائم، صیحه آسمانی است که در زمان مشخص، از مکان مشخص، با قرائن مشخصی داده می‌شود که همه اهل زمین به همه زبانها این صیحه را می‌شنوند، نه خواب‌هایی که فقط عده‌ای خاص دیده‌اند.

مدعی: این همه اوصافی که برای مهدی اول ذکر کرده‌اند، در چنین زمانی عقلاً فقط یک نفر ممکن است با این اوصاف بیاید. من یک مثال بزنم شاید مساله روشن تر شود: من الآن یک بسته خیلی با ارزشی که مثلاً یک میلیارد داخلش پول است، می‌خواهم بدهم به شما برسانی دست آقا رسولی که داخل قم زندگی می‌کند. یک آقا رسول خاصی مد نظر من است. خوب به شما چه می‌گویم؟ مثلاً می‌گویم شما می‌روی قم، خیابان آذر، کوچه شماره ۳۲، کسی که قدش بلند است، رنگش سفید است، یک ذره چاق است و ریش هایش جو گندمی است.

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۰۹

خوب اگر شما عاقل باشی در این که با این اوصاف، یک نفر آنجاست شک نمی کنی، و الا اگر دو نفر با همین اوصاف وجود داشته باشند که من یک بسته یک میلیارد تومانی را اینگونه نشانی نمی دهم و الا خودم این بسته را ضایع کردم، چون یک جوری مبهم و کلی صحبت کردم که شما می روی یک مصداق دیگری پیدا می کنی، و این یک میلیارد تومانی که من می خواستم به دست آقا رسول خاصی برسانم، شما به دست یک آقا رسول دیگر می رسانی و این کار نشان دهنده اینست که من سفاهت به خرج دادم و باید نشانه دقیق تری می گفتم. خوب ائمه اطهار نشانه هایی گفتند که یک نفر با این نشانه ها می آید و در کل دوره تاریخ یک نفر با این نشانه ها آمده که طبق قانون احتمالات، بیش از یک نفر با این نشانه ها وجود ندارد. بگذریم از اینکه قانون معرفت حجت را خدا قرار داده تا مردم گمراه نشوند، بگذریم از اینکه پیغمبر اکرم پای این وصیت را به عنوان نوشته بازدارنده از گمراهی مهر و امضاء زده، بگذریم از این همه روایات متواتر که می گویند برای شما هر چه اشتباه شود، وصیت و پرچم و سلاح پیغمبر اشتباه نمی شود و این سه راه شناخت مهدی و قائم و صاحب امر است.

آیا ممکن است بگوئیم ائمه اطهار این همه نشانه ذکر کردند ولی قرار بوده یکی دیگر با این نشانه ها بیاید و با همین قانون شناخت حجت مردم را گمراه کند؟

جواب: مثال مضحکی درباره آقا رسول زدید چون اولاً هیچ دیوانه ای یک

میلیارد تومان را توی بسته نمی‌گذارد بلکه توی یک کیف ضد حریق قفل دار می‌گذارد، ثانیاً اصلاً هیچ دیوانه‌ای یک میلیارد را به صورت پول نقد به کسی نمی‌دهد بلکه چک می‌نویسد و به نام حامل هم نمی‌زند بلکه به نام خود شخص می‌زند که فقط یک آقا رسول بتواند آن را وصول کند، ثالثاً هیچ دیوانه‌ای این همه پول را نمی‌دهد به یک واسطه‌بردار که معلوم نیست اصلاً به دست آقا رسول برساند یا در راه دزدی کیفش را بزند یا خودش وسوسه شود و پول را بدزد بلکه این پول را خودش به صورت حضوری برده یا به آقا رسول می‌گوید بیاید حضوری پول را بگیرد که البته بعید می‌دانم آقا رسول اینقدر دیوانه باشد که بیاید یک میلیارد تومان را نقد بگیرد و با خودش توی کوچه و خیابان راه ببرد، رابعاً با وجود این همه بانک هیچ دیوانه‌ای این همه پول را توسط کسی نمی‌فرستد بلکه آن را حضوری یا از طریق اینترنت به حساب فرد مورد نظر واریز می‌کند. مگر اینکه رد و بدل کردن این پول بین صاحب پول و آقا رسول غیر قانونی باشد مثلاً مواد مخدر خریده و پولش را داده یا دلار قاچاق خریده و قیمتش را داده که در این صورت معمولاً برای شناسایی آقا رسول حتماً از رمزی استفاده می‌کند که هیچ آقا رسول دیگری از آن خبر ندارد.

حال بر فرض که پول قانونی است و دیوانه‌ای یک میلیارد نقدی داد به یکی که ببرد تو فلان کوچه بدهد به آقا رسول، اما یقیناً او برای انجام چنین وظیفه سنگینی اولاً به احتمال عقلایی کسی را می‌فرستد که هم او آقا رسول را می‌شناسد و هم آقا رسول او را می‌شناسد مثلاً مسئول مالی شرکت را می‌فرستد یا

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۱۱

وکیلش را. ثانیاً بر فرض که آشنا نفرستد لا اقل امین ترین و زرنگترین فرد را می فرستد که نه خودش پول را بالا بکشد و نه از روی سادگی به جای کوچه ۳۲ برود کوچه ۲۳ و به یک آقا رسول دیگر تحویل دهد، نه مثل شما که دنبال مردم کوچه و خیابان راه افتاده اید یا در روستاهای مرزی و دوره افتاده که خیلی از آنها اصلاً سواد ندارند می روید و خلق خدا را با مشتی خرافات و توهمات گول می زنید.

همچنین صاحب پول فقط به دادن آدرس و نشانه های ظاهری اکتفا نمی کند بلکه هم قبلش تلفن زده و با آقا رسول هماهنگ می کند که دارم فلانی را با فلان مشخصات سراغ تو می فرستم، هم تلفن آقا رسول را به واسطه می دهد که با او هماهنگ کند و هم می گوید وقتی پول را به آقا رسول دادی همانجا در حضور خودش به من تلفن بزن و بگو که پول را تحویل داده ای و رسید هم از او بگیر که فردا انکار نکند و هم خود واسطه برای محکم کاری وقتی به آقا رسول رسید سوالاتی از او می پرسد و نشانه هایی از وی می خواهد تا برایش اطمینان کامل حاصل شود این همان آقا رسول است.

اینکه این همه وقت تلف کردم تا زوایای مثال شما را توضیح دهم نه به جهت مناقشه در مثال بود بلکه تنها برای آشکار شدن عمق سفاهت شماست که حتی اگر مثال هم برای اثبات احمد بصری می زنید تویش دهها اشکال است که دیوانه هم نمی پذیرد، چه برسد به استدلال های شما.

بگذریم، اما این مثال قابل قیاس با شناخت قائم نیست زیرا در مثال پول،

من نشانه‌ها را از خود کسی که حرفش برای من حجت است شنیده‌ام لذا حتی اگر ۵ نشانه هم برای من بگوید شاید برای شناخت آقا رسول کافی باشد در حالیکه آنچه درباره نشانه‌های قائم به ما رسیده مجموعه‌ای از منقولات اهل بیت و غیر اهل بیت و صحیح و جعلی و تقیه‌ای و تحریف و تصحیف شده است که تا صدور حدیث از معصوم برای ما ثابت نشود اصل نشانه بودن آن علامت‌ها مخدوش است چه برسد به اینکه بخواهیم توسط آنها قائم موعود را بشناسیم.

خوب شما که رجال را قبول ندارید معیارتان نسبت به تشخیص تک تک احادیث معتبر درباره شناخت قائم چیست و آیا این معیار را نسبت به همه آن نشانه‌هایی که ادعا می‌کنید تطبیق داده‌اید؟ خیر بلکه بسیاری از نشانه‌هایی که شما بر احمد بصری منطبق می‌دانید اصلاً نزد شیعه نشانه نیست چون توسط اهل سنت نقل شده و در موارد متعددی حتی منتسب به پیامبر هم نمی‌باشد، و آنچه از شیعه نقل می‌کنید سند عموم آنها مخدوش است و مقدار قابل توجهی از آنها در جوامع معتبر شیعه ثبت نشده است، و اگر هم بر فرض سندش معتبر است هیچکاری به نسخه بدل‌های آن ندارید و تنها همان نسخه را که موافق عقیده‌تان هست بدون معیار علمی قبول می‌کنید و بر فرض که نسخه بدل نداشته باشد محتوایش مشتبه است یا حتی اگر مشتبه نیست و تصریح می‌کند مرادش از پرچم و سلاح و صیحه چیست شما با تاویلات من در آوردی معنای آنها را عوض کرده و به احمد می‌چسبانید.

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۱۳۱

پس قبول کنید که آن نشانه های دقیقی که مدام از آن دم می‌زنید چیزی نیست که بتواند معیار شناخت قائم باشد.

اما ما یعنی شیعه دوازده امامی که به تصریح شیخ صدوق هیچ قائمی غیر از امام دوازدهم علیه السلام نمی‌شناسیم، به روایات متواتر و صحیح السند یا لا اقل روایات متعدد و واضح الدلالة تمسک می‌کنیم که تصریح می‌کند قائم کسی جز نهمین فرزند حسین، نهمین امام بعد از حسین، هفتمین فرزند امام باقر، پنجمین فرزند امام کاظم، چهارمین فرزند امام رضا، و فرزند بلا فصل امام عسکری علیه السلام نیست. مستمسک ما روایات فراوانی است که تصریح می‌کند صیحه آسمانی علامت شناخت قائم است و بین ظهور او و خروجش کمتر از چهار ماه فاصله می‌باشد، روایاتی است که پرچم و سلاح و صیحه را کاملاً توضیح می‌دهد که مراد از اینها چیست، در کجا آشکار می‌شوند، چه موقع آشکار می‌شوند، چگونه آشکار می‌شوند. مستند ما احادیثی است که تصریح می‌کند سفیانی از محتومات است که قبل از ظهور قائم می‌آید و بعد از خروج قائم از بین می‌رود، و دهها و صدها حدیث دیگر که همه آنها مخالف ادعاهای شماست، اما چه کنیم که نرود میخ آهنین در سنگ.

اما این دروغ آشکاری که روایات متواتر گفته هر چه بر شما مشتبه شود وصیت و پرچم و سلاح پیغمبر اشتباه نمی‌شود، از خدا بترسید. در این باره فقط یک حدیث وجود دارد که اولاً اسمی از وصیت نبرده بلکه می‌گوید «عهد نبی الله» که در عهد، نه نام قائم بلکه وظیفه قائم نوشته شده که صحیفه ای نازله از

آسمان بوده که جبرئیل آورده است. ثانیاً در خود همین حدیث تصریح می‌کند که امکان دارد این سه علامت هم مشتبه شود و ملاک اصلی شناخت قائم فقط صیحه است: «فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ هَذَا فَلَا يُشْكَلُ عَلَيْكُمْ الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ أَمْرِهِ»^۱. ثالثاً این سه را به هنگام خروج قائم از مکه ذکر می‌کند نه ظهور ایشان، و طوری درباره آنها سخن می‌گوید که کاملاً مشخص است آنها سه شیء خارجی هستند نه علم و دعوت و حدیثی در کتاب شیخ طوسی.

سؤال ۵۱. در حدیث وصیت گفته مهدی اول بعد از وفات امام مهدی علیه السلام به وصایت و خلافت می‌رسد، پس چرا احمد بصری خلاف متن وصیت عمل کرده و قبل از امام مهدی علیه السلام آمده است؟

مدعی: اولاً معلوم نیست تعبیر «فإذا حضرته الوفاة» جزء متن حدیث وصیت باشد چون در کتاب غیبت طوسی داخل پراکنش آمده یعنی در بعضی نسخه‌ها موجود نیست، و مرحوم مجلسی هم در جلد ۳۶ بحار بدون فقره «فإذا حضرته الوفاة» نقل کرده و شکی نیست که مرحوم مجلسی به نسخه‌های قدیمی‌تر و معتبرتر دسترسی داشته. بنابراین ظاهراً این فقره در اصل متن وصیت نبوده و نسخه‌نویس‌ها به گمان اینکه باید باشد این را نوشته‌اند و داخل پراکنش گذاشتند. ثانیاً اگر قرار است مهدی اول بعد از امام مهدی علیه السلام بیاید، خوب چه نیازی بوده که نام و مشخصاتش، آن هم با این اوصاف در حدیث وصیت بیاید همچنانکه از دیگر مهدی‌ها اسمی نیامده؟ در نتیجه مهدی اول یک رسالتی

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۱۵

دارد که در دو جای غیبت طوسی از پیغمبر اکرم روایت کرده: «بین رکن و مقام با مهدی بیعت می‌کنند در حالی که اسمش احمد عبدالله مهدی است و این سه اسمش است». شما این را بگذار کنار حدیث وصیت، احمد عبدالله مهدی همان فرزند و وصی امام زمان است، او می‌آید بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد، یعنی او قبل از امام مهدی علیه السلام فرستاده می‌شود.

خوب وقتی می‌خواهد از مردم بیعت بگیرد، چه حجتی باید ارائه بدهد؟ در حالی که به ما امر کردند بنشینید زمین و از کسی اطاعت نکنید تا مردی از اولاد حسین علیه السلام با وصیت پیغمبر، با پرچم، و با سلاح پیغمبر بیاید؛ پس او باید خلیفه الله باشد و باید نامش در وصیت آمده باشد.

ثالثاً در رابطه با حضرت مهدی روایت شده: «هو الذی یقسم میراثه و هو حی: او کسی است که میراثش در حال زنده بودنش تقسیم می‌شود». خوب میراث امام چیست؟ همان علم و وصیت است پس او در حالی که زنده است علم و وصیت را برای حجت بعد از خودش احمد به ارث می‌رساند.

رابعاً اگر هم «فاذا حضرته الوفاة» واقعاً جزء متن حدیث وصیت بوده، مشکلی نیست زیرا وفات به معنی رفع و بالا بردن هم آمده، مثلاً قرآن کریم در رابطه با حضرت عیسی علیه السلام می‌گوید: «انی متوفیک و رافعک الی: من تورا می‌گیرمت -توفی اینجا به معنای مرگ نیست- و به سمت خودم بالا می‌آورمت».

اولین باری که رفع برای امام مهدی علیه السلام حاصل شد در زمان تولدش بود

که حکیمه خاتون می‌آید خدمت امام حسن عسکری می‌گوید: پسر تان کجاست؟ می‌گوید: ملائکه رفعتش دادند، بردنش بالا.

توقی و وفات به معنای رؤیا و خواب هم آمده، مثلاً قرآن کریم می‌فرماید: «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالتِّي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا: خدا جان ها را هنگام مرگشان می‌گیرد و آن که نمرده نیز خدا جانشان را می‌گیرد، و وفات برایش حاصل می‌شود»؛ الغرض فقره وفات مشکلی ایجاد نمی‌کند.

جواب: اولاً امام شما کلمه «وفات» در این فقره را که شما ادعا می‌کنید در پرانتز است، تفسیر به غائب شدن امام دوازدهم کرده^۱، پس حتماً عقیده‌اش این بوده که این فقره جزء حدیث وصیت می‌باشد و الا معنا ندارد که حجت خدا فقره جعلی را تفسیر کند. پس چطور شما خلاف امام خودت حرف می‌زنی؟ ثانیاً این فقره در عموم نقلهایی که از غیبت طوسی شده وجود دارد و اگر مرحوم مجلسی در جلد ۳۶ بدون این فقره آورده، خوب در جلد ۵۳ با این فقره ثبتش نموده^۲، پس بواسطه یک پرانتز و اینکه علامه مجلسی در یکجا ثبتش کرده، و در یکجا ثبتش نکرده، نمی‌توان به راحتی چنین نتیجه گرفت که این فقره در اصل جزء وصیت نبوده.

و اما اینکه نسخه نویس ها به گمان اینکه باید باشد آن را اضافه کرده‌اند کاملاً بر عکس به نظر می‌رسد یعنی چون بعضی نسخه نگارها می‌دانستند بعد از امام زمان علیه السلام امام حسین علیه السلام رجعت کرده و ایشان خلیفه خواهند بود و این

۱. مع العبد الصالح ص ۴۹

۲. بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۴۸

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۱۷

با امامت فرزند امام زمان نمی‌سازد، فقره «فاذا حضرته الوفاة» را اضافه دانسته و حذف کرده‌اند تا معنا این بشود که فرزند امام زمان در زمان خود ایشان به خلافت می‌رسد تا با امامت ائمه رجعت کاملاً سازگار باشد.

بر این اساس، طبق نص حدیث وصیت، امام دوازدهم علیه السلام به هنگام وفات، خلافت و وصایت را به احمد تسلیم می‌کنند در حالیکه احمد همینک ادعای وصایت و خلافت از امام زمان علیه السلام را دارد و این دو ناسازگارند.

خوب است این را هم بدانید که طبق قانون تقابل نسخه‌ها، اگر نسخه‌ای فاقد یا واجد کلمه یا جمله ای باشد آن را در پاورقی تذکر می‌دهند نه اینکه در پرانتز بگذارند، بلکه قرار دادن یک کلمه یا جمله در پرانتز بدین معناست که همه نسخه‌ها واجد آن هستند اما بعضی کتابها که از این کتاب نقل کرده‌اند فاقد آن می‌باشند. شما اگر به پاورقی‌های کتاب غیبت نگاهی انداخته بودید این را به خوبی می‌فهمیدید.

اما اینکه چرا نام و مشخصات مهدی اول در حدیث وصیت ذکر شده با اینکه قرار بوده بعد از امام زمان بیاید، این هیچ اشکالی ندارد و ما به قول شما تابع پیامبر هستیم دلشان خواسته نام مهدی اول و بعضی صفاتش را ذکر کنند و بقیه را ذکر نکنند. البته طبق مبنای ما در فرض نبود فقره «فاذا حضرته الوفاة» اصلاً این حدیث نامی از فرزند امام زمان نبرده بلکه «فیسلمها الی ابنه» یعنی امام عسکری خلافت را به فرزندشان می‌دهند که به عنوان مهدی اول، سه نام دارد: احمد و عبد الله و مهدی و این برداشت با توجه به اینکه خود امام

زمان عاشق در متن حدیث وصیت، مهدی معرفی نشده اند کاملاً قریب به واقع است.

اما اینکه احمد رسالتی دارد چون در دو جای غیبت طوسی گفته بین رکن و مقام با کسی که احمد و عبدالله و مهدی هست بیعت می کنند. اولاً بارها این را توضیح داده ایم که این تک روایتی با اسناد سنی است که فقط توسط شیخ طوسی در دو جا از کتاب غیبت درباره امام دوازدهم ثبت شده، و همین روایت در دو مصدر محمد ثبت شده نه احمد، و اصلاً نام امام زمان عاشق به عنوان مهدی، احمد می باشد و به عنوان امام دوازدهم محمد است. غیر از اینکه در بعضی روایات تصریح شده آن کسی که بین رکن و مقام با او بیعت می کنند نامش محمد است.

حال اصلاً قبول، کسی که بین رکن و مقام با او بیعت می کنند مهدی اول است، اما شما رکن و مقام را هم قبول ندارید و آن دو را تاویل به نجف برده اید چون می دانید که احمد بصری هرگز چنین مکنتی ندارد که برود مکه و در میان هزاران وهابی ادعای مهدویت و طلب بیعت نماید. و الا من خودم اولین نفرم که با کسی که بین رکن و مقام بیعت می طلبد بیعت خواهم کرد چه مهدی اول باشد و چه خود امام زمان.

با این توضیح مشخص شد هرگز احمدی با عنوان مهدی اول بین رکن و مقام نخواهد آمد که بیعت بگیرد که بحث شود این بیعت را به امر امام زمان می گیرد پس با چه حجتی می آید؟

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۱۹۱

اما اینکه حجت او را سلاح و پرچم و وصیت می دانید و هر کدام را تاویل می برید، جوابش داده شد که هیچ روایتی نه نسبت به اصل ادعا و نه نسبت به تاویلاتی که درباره این ادعا می کنید وجود ندارد و جواب آن تک روایت تفسیر عیاشی را که به دروغ حدیث متواتر معرفی می کنید را بارها داده ایم که آن حدیث هرگز چیزی که شما می گوید را نمی گوید.

اما اینکه مراد از تقسیم شدن میراث حضرت مهدی عجل الله فرجه در زمان حیات، عطا کردن علم به احمد است. اولاً يُقَسَّمُ فعل مجهول است یعنی میراث امام تقسیم می شود نه اینکه امام خودشان میراثشان را تقسیم می کنند و این نکته از توضیحی که شیخ صدوق داده است کاملاً روشن می باشد^۱، ثانیاً حدیث از تقسیم میراث سخن می گوید نه عطا کردن میراث و تقسیم در جایی گفته می شود که بیش از یک نفر وجود داشته باشد در حالی که شما غیر احمد کس دیگری را فرض نمی کنید، ثالثاً میراث به چیزی می گویند که بعد از وفات باقی بماند نه چیزی که در حیات داده می شود، رابعاً این حدیث را حکیمه خاتون عمه امام عسکری در واقعه تقسیم شدن اموال آن امام بعد از وفات ایشان بیان کرده^۲ و هیچ ربطی به علم ندارد، و حدیثی که با همین لفظ از امام حسین عجل الله فرجه رسیده^۳ با توجه به حدیث حکیمه خاتون تفسیرش همین است. همچنان که در کتاب کافی

۱. «فقال قائل منهم فهلا دلکم تنازع أم الحسن و جعفر في ميراثه أنه لم يكن له ولد لأننا بمثل هذا نعرف من يموت ولا عقب له أن لا يظهر ولده و يقسم ميراثه بين ورثته». کمال الدین ج ۱ ص ۸۰
۲. إثبات الوصية ص ۲۷۲، کمال الدین ج ۲ ص ۵۰۱ ح ۲۷ و ص ۵۰۷، الغيبة للطوسی ص ۲۳۰
۳. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۷

به این مساله تصریح شده که وقتی دستگاه خلافت حضرت مهدی علیه السلام را پیدا نکرد میراثش بین مادر امام عسکری علیه السلام و برادر ایشان تقسیم شد: «فَلَمَّا بَطَلَ الْحَمْلُ عَنْهُنَّ قُسِمَ مِيرَاثُهُ بَيْنَ أُمِّهِ وَأَخِيهِ جَعْفَرٍ»^۱.

همچنان که در حدیث دیگری تصریح شده که جعفر نسبت به میراث امام عسکری علیه السلام ادعا داشت و امام زمان علیه السلام ناگهان بر او ظاهر شده و گفتند ای جعفر تو را چه شده که متعرض حقوق من شده ای؟ و نیز جعفر مدعی بود خانه امام عسکری علیه السلام مال اوست و امام زمان علیه السلام دوباره ظاهر شدند و گفتند آیا این خانه توست؟

«خَرَجَ صَاحِبُ الزَّمَانِ علیه السلام عَلَى جَعْفَرِ الْكَذَّابِ مِنْ مَوْضِعٍ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ عِنْدَ مَا نَارَعَ فِي الْمِيرَاثِ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقَالَ يَا جَعْفَرُ مَا لَكَ تَعَرَّضَ فِي حُقُوفِي فَتَحَيَّرَ جَعْفَرٌ وَبُهَتَ ثُمَّ غَابَ عَنْهُ فَطَلَبَهُ جَعْفَرٌ بَعْدَ ذَلِكَ فِي النَّاسِ فَلَمْ يَرَهُ فَلَمَّا مَاتَتِ الْجَدَّةُ أُمُّ الْحَسَنِ أَمَرَتْ أَنْ تُدْفَنَ فِي الدَّارِ فَنَارَعَ جَعْفَرٌ وَقَالَ هِيَ دَارِي لَا تُدْفَنُ فِيهَا فَخَرَجَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَا جَعْفَرُ أَدَارُكَ هِيَ ثُمَّ غَابَ عَنْهُ فَلَمْ يَرَهُ بَعْدَ ذَلِكَ»^۲.

و اینها همه قرینه است که تاویل میراث به علم و تاویل تقسیم شدن به عطا کردن، از وهم شما نشأت گرفته نه بیانات اهل بیت علیهم السلام.

و اصلاً اگر مراد از تقسیم میراث در زمان حیات، چیزی باشد که شما

۱. الکافی ج ۱ ص ۵۰۵

۲. الخرائج ج ۲ ص ۹۶۰

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۲۱

می‌گویید این اختصاصی به امام زمان علیه السلام ندارد و در مورد همه ائمه علیهم السلام اینگونه بوده است که در زمان حیات قبل از وفات، میراث علمی خود را به امام بعد تحویل می‌داده‌اند.

اما اینکه وفات در لغت یا قرآن به معنای رفع آمده، اولاً وفات به معنای رفع نیامده و این غلط آشکاری است که امام شما مرتکب شده، بلکه وفات به معنای گرفتن است و برای همین در مورد عیسی علیه السلام هم از وفات سخن گفته و هم از رفع: «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ» که می‌رساند وفات غیر از رفع است. وفات به معنای خواب هم نیامده، بلکه وفات به معنای گرفتن است که گاهی گرفتن روح به طور مطلق می‌باشد که می‌شود مرگ و گاهی گرفتن بخشی از روح است که می‌شود خواب، و آیه قرآن هم همین را می‌گوید، هر چند معنای اول یعنی مرگ، معنای رایج کلمه وفات می‌باشد. در نتیجه لفظ وفات دو مصداق دارد: مردن و خوابیدن و وفات نه به معنای غیبت است و نه به معنای بالا رفتن و هر دو معنایی که امام شما گفته غلط است.

از طرفی درباره گرفته شدن حضرت عیسی علیه السلام هم اختلاف وجود دارد و بعضی بزرگان مانند شیخ صدوق و شیخ حر عاملی قائل به این هستند که گرفته شدن عیسی علیه السلام نیز به معنای مرگ اوست:

«نزوله إلى الأرض رجوعه إلى الدنيا بعد موته لأنَّ اللَّهَ تعالى قال: إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ»^۱.

و اتفاقاً همین عبارت «انی متوفیک و رافعک الیّ» در مورد وفات حضرت آدم علیه السلام از دنیا نیز ذکر شده است:

«فولد له شیث و هو هبة الله، فأوحى الله إليه ان سمه في اليوم السابع، فجرت سنة، فلما شب و کبر أوحى الله إليه انی متوفیک و رافعک الیّ يوم کذا و کذا فأوص الى خیر ولدک هبة... فجمع آدم علیه السلام ولده الرجال و النساء ثم قال: یا ولدی ان الله عزوجل اوحى الیّ انه رافعی الیه، و أمرنی ان اوصی الی خیر ولدی هبة الله...»^۱

همچنانکه در روایتی تصریح شده که عیسی به صورت زنده از زمین بالا برده شد و روحش بین زمین و آسمان گرفته شد و وقتی به جایگاهش در آسمان رسید دوباره روحش به او باز گردانده شد:

«فإنه ما شُبّه أمر أحدٍ من أنبياء الله و حُججه للناس إلا أمر عيسى ابن مريم ع و حده لأنه رُفِع من الأرض حياً و قبض روحه بين السماء و الأرض ثم رُفِع إلى السماء و رُدَّ عليه روحه و ذلك قول الله تعالى إذ قال الله يا عيسى إني متوفيك و رافعك الیّ و مطهرک»^۲

و به نظر برخی دیگر، این آیه قرآن از آینده خبر می دهد یعنی آن زمان که حضرت عیسی علیه السلام نزول نموده و عمرش به پایان برسد خداوند جان او را گرفته

۱. إثبات الوصية ص ۲۲

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۱۵

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۲۳۱

و به آسمان می برد که باز هم وفات به معنای گرفتن روح به کار رفته است نه به معنای بالا بردن.

حال بر فرض که وفات به آن دو معنا هم باشد، خوب وقتی یک لفظ چند معنا داشت تعیین اینکه چون در فلان جمله به کدام معنا به کار رفته نیاز به قرینه دارد در حالیکه احمد بصری و شما و تمام پیروان یمانی از آوردن یک دلیل عاجزید اما ما شیعیان دوازده امامی قرینه محکمی داریم که وفات در اینجا به معنای مردن است و آن اینکه چون لفظ وفات در حدیث وصیت در یازده فقره قبلی تماماً به معنای مرگ به کار رفته، در این فقره هم یقیناً به همان معناست و اگر معنای دیگری مراد بود حتماً قرینه واضحی می گذاشت که معنای رفعت یا غیبت را برساند بلکه اصلاً خیلی راحت می توانست بگوید «عند رفعت» یا «عند غیبت»، و نیازی به این همه آسمان و ریسمان بافی شما و امامتان نداشت.

اینها همه به کنار، اگر براستی فقره «فاذا حضرت الوفاة» در متن وصیت نباشد، می توان برداشت دیگری کرد و آن اینکه: مراد از «ابنه» خود امام مهدی علیه السلام باشند که سه اسم دارند: احمد و عبد الله و مهدی. به این توضیح که عبارت «فَلْيُسَلِّمَهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ» تاکید تسلیم خلافت به امام دوازدهم علیه السلام توسط امام یازدهم علیه السلام است: «فَلْيُسَلِّمَهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ» و علت این تکرار آنست که در تسلیم اول، سخن از امامان دوازده گانه و تسلیم خلافت به امام دوازدهم علیه السلام است اما در تسلیم دوم، مساله رجعت ائمه مطرح می شود که به عنوان مهدیین می آیند و اولین مهدی، امام دوازدهم می باشد که به عنوان

مهدی سه اسم دارد عبدالله و احمد و مهدی، همچنانکه به عنوان امام دوازدهم نامشان محمد است.

وجه این برداشت با توجه به عبارت حدیث بدون وجود فقره وفات کاملاً مشخص است. توضیح آنکه وقتی فقره وفات وجود نداشته باشد فاعل و مفعول در «فلیسلمها الی ابنه» مشخص نیست که آیا مهدی خلافت را به فرزندش می‌دهد یا امام عسکری به فرزندش مهدی تسلیم می‌کند، و با توجه به روایتی که می‌گوید آن کسی که احمد و عبدالله و مهدی نام دارد بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد و طبق روایات متعدد که می‌گوید: کسی که بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد امام دوازدهم است، متوجه می‌شویم همین برداشت درست می‌باشد. و همانگونه که قبلاً توضیح دادیم چون خود امام زمان علیه السلام در متن حدیث وصیت مهدی نامیده نشده‌اند این برداشت این مشکل را هم بر طرف می‌کند.

با این برداشت مشخص شد که طبق حدیث وصیت، امام دوازدهم فرزندی ندارند که خلافت را به او تسلیم نمایند و ضمیر در «ابنه» به امام حسن عسکری علیه السلام بر می‌گردد و مراد از «ابنه» در فقره دوم، امام دوازدهم علیه السلام به عنوان مهدی اول می‌باشند.

مدعی: اصلاً فرض کنید «فإذا حضرته الوفاة» در حدیث وصیت هست، و به معنی مرگ هم می‌باشد، اما باز هم مشکلی نیست چون آیا اینکه احمد وقت وفات پدرش وصیت را دریافت می‌کند به این معناست که قبل از وفات پدرش هیچ جایگاهی نباید داشته باشد؟

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۲۵

یک مثال می‌زنم: امام علی علیه السلام وصی پیغمبر بود، اما در روایات متعدد پیغمبر خدا می‌فرماید تو وصی من هستی فی حیاتی و بعد مماتی: در زمان حیات من هم تو خلیفه هستی. و در زمان حیاتش چند مرتبه برای حضرت علی علیه السلام بیعت گرفت.

اثبات شیء نفی ما عداه نمی‌کند؛ اینکه احمد بعد از وفات پدرش وصی ایشان است یعنی در زمان حیاتش هیچ کاره است؟ نه تنها برای این دلیل نداریم که بر خلافش دلیل داریم. روشن‌ترین کلامی که می‌شود مطرح کرد این است که حضرت فرمود: «إِيَّاكَ وَ شِدَادًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ: بپرهیز از پرچم‌های منحرف و متفرقه از آل محمد، فَإِنَّ لآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ رَايَةً وَ لغيرهم رايات: چون آل علی و محمد یک پرچم دارند و غیر آنها پرچم‌های متعدد دارند، بعد فرمود: بحسب به زمین و لا تتبع رجلاً ابداً: از هیچ مردی اطاعت نکن، دنبال هیچ پرچم و نهضتی راه نیفت، حتی تری رجلاً من ولد الحسين: تا مردی از اولاد حسین را ببینی که معه عهد نبی الله و رایته و سلاحه: که همراه او وصیت پیغمبر و پرچم پیغمبر و سلاح پیغمبر است».

خوب این حدیث می‌گوید: وصیت پیغمبر همراه اوست یعنی او را در وصیت پیغمبر معرفی کرده‌اند، حالا وقتی به وصیت رسول الله مراجعه می‌کنیم می‌بینیم این یمانی غیر از امام مهدی است، چون یمانی قبل از امام زمان علیه السلام می‌آید و نشانه ظهور حضرت است، از آن طرف هم گفته‌اند از یمانی اطاعت کنید و اگر کسی از او روگرداند اهل آتش است. نتیجه اینکه این یمانی که قبل

از امام زمان می‌آید و اطاعتش هم واجب است و از آن طرف حضرت فرمود بنشین زمین از کسی اطاعت نکن تا فردی با وصیت و پرچم و سلاح پیغمبر بیاید، پس این یمانی که قبل از امام زمان علیه السلام می‌آید و اطاعتش هم واجب است باید در وصیت رسول الله معرفی شده باشد.

در وصیت رسول الله می‌فرماید: احمد اول المقربین و اول المؤمنین است. مقربین امام زمان، همان ۳۱۳ نفرند و اولین مؤمن به امام مهدی یعنی زمانی که هیچ کسی امام مهدی را نشناخته و نمی‌داند که این مهدی است، ایشان ایمان دارد. پس معلوم می‌شود که احمد در زمان غیبت و قبل از زمان ظهور است و امام مهدی را می‌شناسد.

از طرفی خودش هم خلیفه خدا و معصوم و صاحب وصیت است. پس اگر یمانی قرار است قبل از امام زمان علیه السلام بیاید و به ما گفته‌اند از کسی اطاعت نکنید مگر اینکه با وصیت بیاید، این یمانی همان مهدی اول است.

حال بر فرض که احمد تا وفات امام زمان علیه السلام امام نباشد، اما فرستاده امام که هست چون با وصیت آمده است. پس در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام یک حجت معصوم دیگری غیر از خودش هست که او هم با وصیت می‌تواند احتجاج کند.

خلاصه اینکه هر چند احمد بعد از رحلت امام زمان علیه السلام به مقام امامت بالفعل برسد، ولیکن مثل امام علی علیه السلام در زمان حیات پیغمبر اکرم اطاعتش واجب است.

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۲۷

جواب: آقا جان بحث از جایگاه نیست بحث از اینست که امام مهدی علیه السلام خلافت و وصایت را هنگام وفات به احمد تسلیم می کند در حالیکه طبق ادعای احمد امام زمان قبل از ظهور وصایت را به او داده اند و او همین الآن وصی امام شده است.

قیاسی که به امام علی علیه السلام کردید نیز باطل می باشد زیرا اولاً در مورد ایشان دلیل داریم که در زمان حیات پیامبر هم وصی بوده است، در حالیکه درباره احمد نص وصیت می گوید خلافت و وصایت را هنگام وفات به او می دهند، ثانیاً امام علی علیه السلام در زمان پیامبر وصی بود اما هیچ دخل و تصرفی در امور مسلمین نداشت یعنی وصایتش بالقوة بود نه بالفعل در حالیکه احمد بصری برای خود ولایت بالفعل قائل است و می تواند حکم شرعی را نسخ کند و می تواند امر جدید بیاورد بلکه آورده است!

اما حدیثی که بارها خوانده اید و ما هم بارها جوابش را داده ایم هیچ ربطی به مدعای شما ندارد. زیرا در این حدیث طولانی ابتدا چهار علامت برای شناسایی قائم موعود بیان می کند که هیچ کدامش در امام شما نیست و در آخر از عهد نبی و سلاح و پرچمش آن هم هنگام خروج از مکه نه هنگام ظهور سخن می گوید و بارها گفته ایم که در این حدیث هیچ سخنی از وصیت نبی نیست بلکه سخن از عهد نبی می باشد که غیر از وصیت است.

اما اینکه وقتی به وصیت رسول خدا مراجعه می کنید می بینید یمانی خود امام مهدی نیست! آخر کجای حدیث وصیت از یمانی سخن گفته است که

ربطی به امام زمان داشته باشد؟ اما اینکه یمانی قبل از ظهور امام زمان می‌آید اول کلام است و از بعضی روایات استفاده می‌شود که یمانی بعد از ظهور حضرت و قبل از خروج ایشان قیام می‌کند. اما اینکه باید از یمانی اطاعت کنیم تنها در یک حدیث ضعیف آمده که هیچ قرینه‌ای بر صدور آن از معصوم وجود ندارد.

اما اینکه اول المقربین و اول المومنین یعنی همان ۳۱۳ نفر. شما اول موضعتان را نسبت به این ۳۱۳ نفر روشن کنید بعد بروید دنبال تفسیر اول المقربین. موضع شما بعد از ۱۸ سال درباره ۳۱۳ نفر معلوم نیست که آیا آنها اصحاب احمدند یا اصحاب امام زمان. از یک طرف در این حدیث «بجسب به زمین» تصریح شده که آن ۳۱۳ نفر، اصحاب همین شخصی هستند که با عهد نبی و پرچم و سلاح ایشان می‌آید و شما هم که این شخص را بر احمد بصری تطبیق می‌دهید و از طرف دیگر می‌گویید طبق حدیث «اولهم من البصرة» و حدیث «من البصرة احمد بن ملیح» احمد اولین اصحاب از آن ۳۱۳ نفر می‌باشد! و این تناقض آشکاری است که فقط با بافتن تاویلات باطل قابل رفع است. غیر از اینکه لازمه تاویلات شما اینست که احمد از اصحاب خودش باشد! چون هم قائم موعود است و هم یکی از ۳۱۳ نفر اصحاب قائم موعود! حال آیا معقول است که کسی از اصحاب خودش باشد؟

اما اینکه اول المومنین یعنی زمانیکه هیچ کس جای امام زمان را نمی‌داند این آقا ایمان دارد، اینها تاویلات من در آوردی است که هیچ دلیلی بر آن ندارید.

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۲۹۱

و اصل این همه حرف های بی دلیل شما تک حدیث وصیت است که چون خودش به اثبات نرسیده، تمام تفسیرات و تاویلات شما هم من در آوردی از کار در آمده است.

مدعی: در حدیث وصیت دو تا وصف خیلی قابل تامل برای مهدی اول آمده: الف) «فَلْيُسَلِّمَهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلَ الْمُقْرَبِينَ: امام زمان وصیت را باید به پسرش تسلیم کند که اولین مقربان است». خوب مقربان و انصار امام مهدی دو تا مقوله جدا از همدند. انصار امام مهدی طبق حدیث در اولین بیعت ده هزار نفرند. تا زمانی که این حلقه کامل نشود، حضرت قیام نمی کند اما مقربین، نزدیکان، رجالش، اصحابش ۳۱۳ نفر هستند. ب) درباره مهدی اول می فرماید: او اولین مؤمنان است. اولین مؤمن به چه کسی است؟ اولین مؤمن به امام زمان ﷺ. یعنی قبل از اینکه حضرت مهدی ﷺ تشریف بیاورد و ظهور علنی بکند، او قبل از دیگران، امام مهدی و پدرش را شناخته، و با او بیعت کرده، در نتیجه او می تواند مردم را به سمت امام مهدی دلالت و راهنمایی کند، معرفی کند، دعوت کند.

جواب: اولاً هیچ مهدی قبل از امام مهدی ﷺ نمی آید و این در بیانات

اهل بیت ﷺ وجود ندارد، بلکه تنها مهدی این امت امام زمان ﷺ می باشد:

«يَا حُسَيْنُ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ تِسْعَةَ مِثْقَالِ الْأَيْمَةِ مِنْهُمْ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ!»؛

و: «و مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛^١
 و: «جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقَبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ تِسْعَةَ مِنَ الْأَيْمَةِ
 وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^٢؛
 و: «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا وَهَبَ لِي رَبِّي مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَرْسَلَ
 مَلَكَيْنِ فَحَمَلَاهُ إِلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ»^٣؛
 و: «وَمِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تَخْرُجُ الْأَيْمَةُ التَّسْعَةُ وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^٤؛
 و: «وَمِنَّا وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ
 عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ»^٥؛
 و: «تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^٦؛
 و: «لَقَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةً مِنَ الْأَيْمَةِ
 مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يَقُومُ بِالَّذِينَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ
 كَمَا قُتِلَ فِي أَوَّلِهِ»^٧؛
 و: «الْأَيْمَةُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اثْنَا عَشَرَ تِسْعَةً مِنْ صُلْبِ أَخِي الْحُسَيْنِ وَ

١ . الخصال ج ١ ص ٣٢٠ ح ١

٢ . كفاية الأثر ص ٨٧

٣ . الهداية الكبرى ص ٣٥٧

٤ . كفاية الأثر ص ٩٧

٥ . الغيبة للطوسي ص ١٩١

٦ . كفاية الأثر ص ١٠٤

٧ . كفاية الأثر ص ١٣٥

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۳۱

مِنْهُمْ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ!؛

که صد البته نامش در وصیت رسول خدا آمده است اما وصیت رسول خدا چیست؟ چیزی که به تصریح امام صادق علیه السلام تنها صحیفه مختوم نازل از آسمان است که در آن دوازده مهر وجود دارد که بر هر مهری نام یک امام حک شده است و وظیفه هر امامی در مهر خودش ثبت گشته است:

«إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ كِتَابًا لَمْ يُنَزَلْ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةُ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ ... وَكَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمُ قَالَ فَفَتَحَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاتَمَ الْأَوَّلَ وَ مَضَى لِمَا فِيهَا ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاتَمَ الثَّانِيَّ وَ مَضَى لِمَا أَمَرَ بِهِ فِيهَا ...»^۲

و: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجَبَةِ مِنْ أَهْلِكَ ... وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمْرَهُ أَنْ يَفُكَّ خَاتَمًا مِنْهُ وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ فَفَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاتَمًا وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَ خَاتَمًا وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...»^۳

و: «حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَمْرُ نَزَلَتِ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كِتَابًا مُسَجَّلًا نَزَلَ بِهِ جَبْرَائِيلُ مَعَ أَمْنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ ... فَخُتِمَتْ

۱ . كفاية الأثر ص ۲۲۳

۲ . الكافي ج ۱ ص ۲۷۹-۲۸۰ ح ۱

۳ . الكافي ج ۱ ص ۲۸۰-۲۸۱ ح ۲

الْوَصِيَّةُ بِخَوَاتِيمٍ مِنْ ذَهَبٍ لَمْ تَمَسَّهُ النَّارُ...»^۱.

ولی این وصیت علامت شناخت قائم موعود نیست بلکه به تصریح روایات متعدد، تنها ملاک معتبر شناخت قائم آل محمد صیحه آسمانی است که در عالم بیداری داده شده و همه اهل زمین با هر لغتی آن را می شنوند. اما اینکه مهدی اول، اول المقربین است فقط در حدیث بی سند وصیت آمده و آن هم با توجه به نسخه «ایه» به جای «ابنه» و نیز با توجه به نسخه فاقد فقره «فاذا حضرته الوفاة» ربطی به مهدی اول ندارد. و اما اینکه مراد از مقربان یعنی ۳۱۳ نفر اصحاب حضرت، شما همیشه این را فراموش کرده اید که این ۳۱۳ نفر را یار احمد می دانید پس چطور خود احمد جزء آنهاست؟ اما اینکه اولین مومن یعنی اولین مومن در زمان غیبت، این به تصریح توقيع سمی نفی شده است که هر کس قبل از سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده امام زمان علیه السلام را بکند دروغگوی افترا زن است که دقیقاً ادعای رسالت و سفارت از جانب امام زمان علیه السلام را نفی می کند. بلکه طبق نسخه «ایه» که مراد امام حسین علیه السلام می باشد اول المومنین یعنی اول من تشق له الارض: اولین مومنی که در رجعت، زمین برای او شکافته می شود:

«أَوَّلُ مَنْ تَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَيَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام»^۲.

۱. الکافی ج ۱ ص ۲۸۱-۲۸۳ ح ۴

۲. مختصر البصائر ص ۱۰۷

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۳۳۱

و: «فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَشْتَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ»^۱.

و اما طبق نسخه فاقد فقره «فاذا حضرته الوفاة» - که منظور از احمد خود امام زمان علیه السلام می باشد - اول المومنین یعنی حضرت مهدی علیه السلام برترین مومنین در زمان خود هستند.

مدعی: در مورد یمانی چه می گوئید که امام باقر علیه السلام فرموده: «در بین پرچم ها پرچمی هدایت گر از یمانی نیست، پرچم او پرچم هدایت است، لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ، چون او شما را به سمت صاحبان دعوت می کند؟ خوب اگر یمانی خودش صاحب را شناسد چطور می خواهد به سمت صاحب دعوت کند؟ پس خودش اول المؤمنین است، و می دانیم که یمانی نشانه ظهور بوده و قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام می آید و اطاعتش هم بر همه واجب است، چون فرمود: «وقتی یمانی خروج کرد، با او به پا خیز»، بعد فرمود: «لا يحلُّ لمسلم أن يلتوي عليه: هیچ مسلمانی حق ندارد از او روی برگرداند، بر او إلتوا کند»، إلتوی علیه به معنای حتی اعتراض لفظی هم آمده. یعنی اگر اعتراض و اشکالی به او بگیری، این هم حلال نیست و هر کسی این کار را بکند اهل آتش است. پس کسی هست که قبل از امام مهدی می آید و اطاعتش هم بر ما واجب است. از آن طرف حضرت فرمود: «.... و لا تتبع منهم رجلاً ابداً حتى تری رجلاً من ولد الحسين معه عهد نبي الله و رايته و سلاحه: بچسب به زمین، از هیچ

کسی ابداً اطاعت نکن تا فردی از اولاد حسین علیه السلام را ببینی که همراه او وصیت پیغمبر، پرچم پیغمبر و سلاح پیغمبر است. پس این کسی که قبل از امام مهدی می آید و اطاعتش هم واجب است باید با وصیت رسول خدا شناخته شود.

جواب: درباره یمانی بارها توضیح داده ایم که «اهدی الرايات» بودن او تنها در دو روایت بی سند ذکر شده، و «یدعو الی صاحبکم» فقط در یک روایت بی سند ذکر شده، و چنین حدیثی نه تنها اصول دین که حتی یک فرع فقهی را هم نمی تواند ثابت کند. پس مانور دادن روی الفاظ این حدیث و تکیه کردن بر بند بند آن کاری نابخردانه است. ولی چه می شود کرد؟ باید جواب حرف باطل را داد و جلوی گمراهی را گرفت، لذا می گوئیم:

الف) اینکه چون یمانی دعوت به صاحب الامر می کند پس حتماً خودش ایشان را دیده و با ایشان در ارتباط است سخن سفیهانه ای است و از هیچ حدیثی چنین چیزی بر نمی آید. اینکه یک نفر مردم را به امام زمان علیه السلام بخواند چه تلازمی با آنچه شما ادعا می کنید دارد؟ مگر در عصر حاضر، صاحب انقلاب اسلامی مردم ایران را به سمت امام زمان علیه السلام نخواند؟ اصلاً مگر حدیث چه می گوید؟ حدیث می گوید سه رایت برافراشته می شود خراسانی، سفیانی و یمانی و بین این سه، پرچم یمانی بر طریق هدایت است چون دعوت به صاحب شما می کند، همین.

ب) اصل اینکه یمانی قبل از ظهور امام زمان علیه السلام می آید خودش قابل اثبات نیست، بلکه ما در جلسات اول، روایاتی آوردیم که می رساند یمانی بعد از

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۳۵

ظهور و قبل از خروج حضرت می آید و برای همین به سوی حضرت دعوت می کند.

ج) آن حدیثی که گفته بچسب به زمین تا کسی با عهد و سلاح و پرچم پیامبر بیاید هیچ ربطی به یمانی ندارد بلکه این روایت درباره شخص امام دوازدهم است و نشانه های متعددی برای ایشان ذکر کرده و بعد از همه آنها می فرماید: وقتی خواست از مکه خروج کند همراهش عهد و سلاح و پرچم است. که اولاً می رساند اینها سه شیء خارجی هستند نه آن تاویلات سخیفی که شما می کنید، ثانیاً این ها علامت شناخت قائم نیستند زیرا زمان خروج او مطرح می شوند نه زمان ظهورش، ثالثاً در همان روایت تصریح می کند که این سه نیز امکان مشتبه شدن را دارند و تنها چیزی که مشتبه نمی شود فقط و فقط صیحه است، چه صیحه ای؟ صیحه ای که خودش توضیح می دهد در زمان مشخص، از مکان مشخص، با محتوای مشخص و قرین های مشخص داده می شود.

مدعی: اصلاً روایات را بگذار کنار، اگر امام مهدی عجل الله فرجه بخواهد احیاناً کسی را قبل از خودش بفرستد که برای زمینه سازی مردم را به سمت صاحب الزمان دعوت کند چه کسی را می فرستد که مردم را ملزم به اطاعت از او کند؟ آیا کسی بهتر، برتر، بالاتر، افضل از وصی خودش که خلیفه خدا و معصوم است وجود دارد؟ ندارد، پس او را می فرستد. چون او امکان دارد که بر مردم به وصیت احتجاج کرده و اثبات کند من خلیفه خدا و فرستاده امام مهدی ام.

بنابراین حدیث وصیت به تنهایی کفایت می کند تا اثبات کند اگر فرستاده

ای از سمت امام مهدی بخواهد بیاید - که می‌دانیم هر خلیفه‌الله حتماً باید با نص تشخیصی و وصیتی از سوی خلیفه قبل، خودش را معرفی کند - هیچ کسی نخواهد بود الا مهدی اول.

در نتیجه اگر شخصی با این وصیت آمد و احتجاج کرد، حتماً خلیفه خداست، و اگر گفت من فرستاده امام مهدی ام باید تصدیقش کنیم و همین کفایت می‌کند.

جواب: اولاً چرا روایات را بگذاریم کنار؟ ما در مسائل مربوط به قیام آخرین ذخیره الهی فقط به روایات آل محمد تمسک می‌کنیم؛ اما چه روایاتی؟ آنها که در کتب معتبر با سندهای معتبر با محتوای واضح و روشن ثبت شده است، و هیچ تکلیفی نسبت به منقولات بی‌سند و نامعتبر و با محتوای مشتبه نداریم.

ثانیاً چرا فرض کنیم هیچ حدیثی غیر از حدیث وصیت نداریم، با اینکه این حدیث از نوع ضعیف‌ترین احادیث است چون چهار نفر از روایانش مجهولند و یک نفرشان مشهور به کذب و جعل حدیث می‌باشد و فقط یک نفر آن را ثبت کرده است و مضمونش هم یعنی خلافت مهدیین منحصر به فرد است و مخالف روایات فراوان و ضروریات مذهب شیعه می‌باشد. پس چرا فرض کنیم فقط این حدیث را داریم؟ نه آقا جان ما فرض می‌کنیم که این حدیث وصیت را نداریم بلکه وصیتی را داریم که به سه سند در کتب ما ثبت شده که در آنها تنها از دوازده امام سخن گفته. ما فرض را بر این می‌گذاریم که فقط روایات فراوان صیحه

از کجا معلوم احمد الحسن، همان احمد مذکور در وصیت رسول الله ﷺ باشد؟ ۱۲۳۷۱

وجود دارد که تصریح می کند قائم با صیحه شناخته می شود و صیحه را طوری توضیح می دهد که هیچ ربطی به خواب چهار نفر متوهم ندارد.

ثالثاً چرا باید چنین فرض باطلی بکنیم که امام مهدی قبل از خودش کسی را به عنوان زمینه ساز بفرستد در حالیکه روایات فراوان تصریح می کند امر قائم مانند قیامت یک دفعه و ناگهانی رخ می دهد یعنی پیش زمینه ندارد، مخصوصاً اینکه خود حضرت کسی را به عنوان زمینه ساز بفرستند؟ برآستی ما چرا باید این فرض باطل را بر خلاف روایات فراوان در ذهن خود بیاوریم؟

جلسه نوزدهم

طبق حدیث وصیت مهدیین امام

نیستند، پس نباید امامت مهدیین و

احمد را قبول کنیم.

سؤال ۵۲. طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم.

مدعی: خوب اگر امام نیستند، پس چرا حضرت رسول می‌فرماید: «فلیُسلَّمها الی ابنه اول المقربین»؟ یعنی کسی که امام نیست پیغمبر اکرم فرموده امام زمان خلافت و وصیت را تسلیم او کند؟

از آن طرف، این همه حدیث در کتاب کافی، غیبت طوسی و در منابع متعدد داریم که ۱۲ امام از نسل علی و فاطمه. یا حدیث لوح فاطمه زهراء علیها السلام که خیلی روشن تر می‌گوید ۱۲ نفر از اولاد فاطمه بودند. امام علی که از اولاد فاطمه نبوده، بعد می‌گوید سه تا محمد داخل این اسم ها بود، سه تا علی بود، یعنی اسم مقدس امام علی جزء این ۱۲ امام از نسل فاطمه نبوده چون مقام او بالاتر از ۱۲ امام است. پس امامت مهدی اول یک چیز واضحی است، به مهدیین هم امام گفتند، این هم واضح است. در همین صلوات ابوالحسن ضراب اصفهانی که در منابع معتبر دست اول شیعه و در کتاب مفاتیح الجنان که داخل همه خانه‌ها موجود است آمده: «اللهم صل علی ولیک و ولایة عهده و الأئمة من وُلده: خدایا صلوات بفرست بر ولیت حضرت ولی عصر علیه السلام و ولی عهدهایش و امامان از وُلد او»، خوب این یعنی مهدیین امام هستند دیگر.

جواب: اینکه چون گفته خلافت را به فرزندش می‌دهد پس یعنی او امام است. این حرف باطلی است زیرا هیچ بعید نیست که مراد از خلافت درباره

مهدی اول به بعد، حکومت باشد زیرا خودش دارد تصریح می‌کند که آنها امام نیستند همچنانکه در حدیث ابو بصیر از امام صادق علیه السلام ایشان انکار می‌کنند که پدرشان گفته باشد مهدیین امام هستند و بعد تصریح می‌کنند که آنها گروهی از شیعیان ما هستند همین. اما آن روایاتی که از دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه سخن گفته، همه یا سند ندارند یا نسخه بدل دارند یا قرائنی دارند که می‌رساند حضرت علی علیه السلام جزو همانها بوده‌اند و از باب تغلیب همه شان فرزندان ایشان معرفی شده‌اند. و این برای هر کسی که عقل داشته باشد و به آن روایات نگاه کند کاملاً قابل فهم است الا شما که در عقل را کلاً بسته‌اید و فقط هر چه احمد و مکتب نجف گفت می‌شنوید.

و اما صلوات ضراب اصفهانی را بارها جواب داده ایم که مصدر آن یک پیرزن ناشناس است که اول گفته آن مرد می‌گوید و بلا فاصله می‌گوید خودم می‌گویم و راوی چنین برداشت کرده که آن مرد امام زمان است، غیر از اینکه هیچ دلیلی وجود ندارد که مراد از «ولیک» یعنی امام زمان که فقره «الائمة من ولده» را بر فرزندان ایشان یعنی مهدیین تفسیر کنید بلکه هیچ بُعدی ندارد که مراد از ولیک امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و «الائمة من ولده» هم همان یازده امام شیعه باشند که غیر اینها هیچ امام دیگری وجود ندارد.

مدعی: اینکه در حدیث ابو بصیر امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم فرمود ۱۲ مهدی نگفته ۱۲ امام، آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را دعوت می‌کنند به ولایت ما و شناخت حق ما»، خوب ما اگر دنبال فهم این احادیث و کلمات

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۴۳

اهل بیت باشیم نه بهانه بنی اسرائیلی باید بین این دو روایت جمع کنیم. زیرا اگر مهدیین صرفاً یک سری شیعیان خوبند و امام نیستند، چرا پیغمبر اسمشان را در وصیت آورد؟ چرا در احادیث متعدد به مهدیین گفته‌اند امام؟ از آن طرف چرا پیغمبر اکرم بین ۱۲ امام و ۱۲ مهدی فرق گذاشته؟ پاسخش خیلی روشن است؛ اینها حجت خدا هستند و لکن امام به معنی خاص نیستند، چون امام در آن مرتبه خاصی که ائمه اطهار هستند، در مقام عرش، مهدیین در آن مقام نیستند، اما حجت خدایند.

جواب: اگر وصیت پیامبر نسبت به مهدیین ثابت بود که دیگر اینقدر بحث نداشتیم. همه حرف اینست که آیا مهدیین در وصیت واقعی پیامبر ذکر شده‌اند یا نه و اگر ذکر شده‌اند آنها چه کسانی هستند؟ حدیث وصیت اصلاً ثابت نیست و هر چه شما برایش دست و پا بزنید نه از نظر سندی و نه از نظر محتوایی قابل اثبات نیست بلکه وصیت پیامبر همان است که در سه روایت دیگر آمده و فقط از دوازده امام سخن گفته، همچنانکه در وصیت نازل از سما نیز که وصیت پیامبر خطاب شده حرفی از مهدیین زده نشده. از طرفی همانگونه که گفتیم در یکی از نسخه‌های قدیمی از غیبت طوسی به جای «ابنه»، «ابیه» ثبت شده که بر رجعت امام حسین علیه السلام تطبیق می‌کند و هیچ اشکالی ندارد که ایشان در آن هنگام دارای سه اسم احمد و عبد الله و مهدی باشند زیرا احمد است چون رسول خدا فرمودند حسین از من و من از حسین هستم و عبد الله است چون ایشان ابو عبد الله بوده‌اند، و مهدی است چون در روایات متعدد بر ائمه دوازده

گانه، مهدی اطلاق شده است. همچنانکه در بعضی روایات نام ایشان به هنگام رجعت را منصور و منتصر و نام امیر المومنین را سفاح معرفی کرده اند. این در صورتی است که آن برداشت قبلی را مطرح نکنیم و الا مراد از «ابنه» یعنی ابن امام عسکری که حضرت خلافت را دوبار به امام دوازدهم تسلیم می کنند یکبار به عنوان اینکه امام هستند و نامشان محمد است و یکبار به عنوان اینکه اولین مهدی در دوره ظهور و رجعت ائمه می باشند که نامشان به عنوان مهدی اول، احمد و عبد الله و مهدی می باشد.

اما اینکه مهدیین امام به معنای خاص نیستند برای همین گفته اند دوازده امام نه بیشتر و نه کمتر. خوب بر فرض درباره لفظ امام این تاویلها را در آوردید اما با لفظ خلیفه و وصی چکار می کنید که احادیث بسیار زیاد در مورد حصر تعداد خلفا و اوصیای پیامبر در عدد دوازده وجود دارد که شیعه و سنی نقل کرده اند؟ آیا می توانید بگویید وصی هم به معنای عام و خاص داریم؟ آیا می توانید بگویید خلیفه هم به معنای خاص و عام داریم؟ حق اینست که اصل قضیه دوازده نفر بعد از دوازده نفر و نیز دوازده مهدی را کعب الاحبار یهودی که مورد اطمینان عمر بود مطرح کرده و خوشبختانه امام شما هم به گفته این یهودی خبیث تمسک نموده و باطن خودش را هویدا کرده است:

«ابن ابی حاتم .. عن کعب الأحبار قال: هم اثنا عشر، فإذا كان عند انقضائهم فيجعل مكان اثني عشر اثنا عشر مثلهم وكذلك وعد الله هذه الأمة فقراً: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۴۵

اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَكَذَلِكَ فَعَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۱.

این در حالیست که در بنی اسرائیل هرگز چنین چیزی رخ نداده و آنها ۲۴ وصی نداشته‌اند.

نیز: «عن كعب الأحبار: يكون اثنا عشر مهدياً ثم ينزل روح الله فيقتل الدجال»^۲.

و جالب اینکه طبق قرائن، علی بن سنان موصلی نیز از اهل سنت بوده، لذا هیچ بُعدی ندارد که او یا راویان قبل از او که همگی مجهول و ناشناخته می‌باشند این کلام را از طرف امام صادق عليه السلام و در قالب وصیت شب وفات جعل کرده باشند.

گفته نشود که مساله مهدیین در چند حدیث دیگر از شیعه نیز آمده است، زیرا در آن پنج حدیث تنها به تعداد آنها اشاره شده و هیچ منصبی برای ایشان معرفی نگشته و حتی نگفته‌اند که آنها از فرزندان قائم می‌باشند، بلکه می‌گویند از فرزندان حسین هستند، و البته سند هر شش روایت ضعیف و مخدوش می‌باشد.

مدعی: ما امامت به معنای عام نداریم؟ خدای متعال در رابطه با حضرت ابراهیم عليه السلام می‌گوید: «إني جاعلك للناس اماماً: من تورا امام مردم قرار دادم»،

۱. تفسیر القرآن العظیم ج ۲ ص ۲۴، الوصیة المقدسة ص ۵۲ ح ۱۵

۲. عمدة القاری ج ۲۱ ص ۲، الوصیة المقدسة ص ۵۲ ح ۱۶

یعنی اگر ما این را قبول کنیم می شویم ۱۳ امامی؟ اتفاقاً حدیث ابوبصیر منافاتی با امامت مهدیین ندارد چون درباره ابراهیم علیه السلام هم در قرآن کریم دارد: «إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِأَبْرَاهِيمَ» و اهل بیت فرموده اند: «مَنْ شِيعَتُهُ» یعنی مِنْ شِيعَةِ أمير المؤمنين: ابراهیم علیه السلام یکی از شیعیان امیرالمؤمنین است». اصلاً چون ابراهیم علیه السلام از شیعیان امیرالمؤمنین بوده شده امام.

جواب: اولاً امامت حضرت ابراهیم علیه السلام ربطی به ائمه امت اسلام ندارد و در روایات فراوان تصریح شده که این امت دوازده امام بیشتر ندارد، و هیچ سخنی از امامت به معنای عام و امامت به خاص در روایات ما وجود ندارد. در نتیجه حضرت ابراهیم علیه السلام امام هست اما قبول امامت ایشان تلازمی با سیزده امامی شدن ما ندارد چون امامت ایشان برای امت خودش بوده است.

ثانیاً اینکه قرآن گفته ابراهیم شیعه امیر المومنین بوده، اولاً این را قرآن نگفته، بلکه سخن قرآن درباره حضرت نوح علیه السلام است و در ادامه می گوید ابراهیم از شیعیان او بود، یعنی ابراهیم علیه السلام ابتدا شریعت مستقل نداشت و پیرو شریعت نوح بود و بعداً به مقام اولو العزمی و همان امامت رسید. بله در دو روایت، یکی بدون هیچ سندی و دیگری با سند ضعیف این مطرح شده که ابراهیم شیعه علی بوده، که تازه معلوم هم نیست تفسیر آیه است یا تاویل آن.

در نتیجه طبق آیه قرآن، ابراهیم در وقت امامت، شیعه کسی نبوده، بلکه قبل از امامتش شیعه نوح علیه السلام بوده است.

اما این اصلاً ربطی به بحث ما ندارد زیرا همانطور که گفته شد بحث ما

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۴۷
درباره امامت در امت اسلام است. شما یک روایت معتبر بیاورید که لفظ شیعه
درباره امام به کار رفته باشد. و البته ما این بحث را قبلاً توضیح دادیم و مستند
شما را هم جواب دادیم.

اما اینکه چون ابراهیم علیه السلام از شیعیان بوده امام شده، در این صورت همه
پیامبران باید امام می شدند چون همه آنها از شیعیان بوده اند و این مطلب در
همان کتابی که حدیث شیعه بودن ابراهیم را نقل کرده، ثبت شده است^۱، و لا
اقل حضرت خضر علیه السلام - که به عقیده شما حتی به احمد بصری هم ایمان داشته
و به او شهادت داده - باید امام می شد در حالی که نشده، پس شیعه بودن شرط
نبوت بوده نه امامت و اصلاً معنا ندارد بگوییم خدا انبیایی را فرستاده که شیعه
اهل بیت علیهم السلام نبوده اند.

مدعی: ما در روایات داریم که به ائمه هم شیعه اطلاق شده است. به عنوان
مثال: عده ای از شیعیان آمدند خدمت آقا امام رضا علیه السلام اما امام راهشان نداد، دو
سه روزی ماندند و اجازه ورود نداد تا بالاخره به التماس و زاری وارد شده و
سلام کردند، ولی امام رضا علیه السلام غضب کرد و جواب آنها را نداد. گفتند یا بن
رسول الله ما اهل ولایت هستیم، دوستدار شما هستیم چرا این طور برخورد
می کنید؟ فرمود: چون دروغ بزرگی گفتید «إِنَّمَا شِيعَةٌ عَلِيٌّ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ
سَلْمَانَ وَمُقَدَّادَ وَابُوذَرَّ وَ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ الَّذِينَ لَمْ يَخَالَفُوا أَمْرَهُ شَيْئاً: فَقَطَّ وَ
فَقَطَّ شِيعِيَانِ عَلِيٍّ علیه السلام، امام حسین و امام حسن و سلمان و ابوذر و محمد بن

۱. تأویل الآيات ج ۲ ص ۴۹۷

ابی بکر بودند که یک جا هم با امام علی علیه السلام مخالفت نکردند». خوب اینجا حضرت رضا علیه السلام وقتی می‌خواهد شیعیان علی علیه السلام را بشمارد اول می‌گوید: امام حسن و امام حسین، اصلاً امام حسن و امام حسین چرا امام‌اند؟ چون شیعه علی هستند؛ مهدیین چرا به مقام امامت و خلافت و حجت الهی می‌رسند؟ بخاطر اینکه شیعیان واقعی ائمه هستند. پس اگر می‌گوییم امام احمد الحسن علیه السلام، از این جهت است که ائمه اطهار علیهم السلام گفته‌اند امام، البته نه امام به آن معنای خاص ۱۲ امام که ابراهیم و دیگر انبیاء و مهدیین به آن مقام نرسیده‌اند. پس آنها حجت خدا هستند، امام به معنی عام یعنی حجت و خلیفه خدا.

جواب: اولاً اینکه بر حسنین یا هر امام دیگری شیعه اطلاق شده باشد منحصر به همین تک روایت است پس نگویید به عنوان مثال بلکه بگویید فقط یک مثال دارم. اما همین مثال شما با اشکالات متعددی روبروست، از جمله: این حدیث تنها در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده که اولاً روایانش مجهول بوده و انتسابش به امام علیه السلام ثابت نیست، ثانیاً در مقدمه‌اش آمده: این تفسیر در مدت هفت سال توسط ایشان املاء شده؛ در حالیکه کل دوران امامت ایشان کمتر از شش سال می‌باشد، ثالثاً درون متنش پر از اشتباهات و تناقضات و کلماتی است که از نوع گویش ائمه علیهم السلام فاصله دارد. این کتاب برای اولین بار حدود ۱۰۰ سال بعد از وفات امام عسکری علیه السلام مطرح شد و بعد از آن حدود ششصد سال نا شناخته بود و بعد دوباره مشهور گشت.

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۴۹۱

حال از اینها که بگذریم، خود این حدیث شامل مضامینی است که جعلی بودن آن را بر ملا می‌کند، از جمله اینکه آن گروه مدت دو ماه (معادل ۶۰ روز نه دو سه روز که شما گفتید) هر روز به دیدار امام علیه السلام می‌شتافتند اما امام به ایشان اذن ملاقات نمی‌داد تا اینکه با التماس فراوان اذن دخول گرفتند ولی وقتی وارد شده و سلام کردند امام جواب سلام واجب را نداده و حتی اجازه جلوس هم به ایشان ندادند! و آنها اعتراض کردند که چرا در حق ما این ظلم عظیم و این تحقیر را روا می‌دارید؟!!

یقیناً چنین رفتاری از یک عالم وارسته به دور است چه برسد به امام عالم، و از هیچ امامی چنین رفتاری دیده نشده است.

از طرفی این نقل، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را شیعه ای در ردیف سلمان و ابوذر و غیره می‌شمرد در حالیکه آنها خاک پای حسنین علیهما السلام بودند و اصلاً قابل مقایسه با هم نیستند.

و حال که غیر قابل اعتماد بودن این روایت روشن شد دیگر نمی‌توان گفت در حدیثی بر ائمه، شیعه اطلاق شده است.

اما از این اشکالات که بگذریم، مثال شما درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام هیچ ربطی به مهدیین ندارد چون آنها اگر در این حدیث شیعه تلقی شده‌اند امام هم بوده‌اند، اما مهدیین در حدیث ابوبصیر به صراحت امامتشان رد شده است پس نمی‌توان از شیعه بودن آنها امام بودن ایشان را استنباط کرد و گفت اصلاً چون شیعه بوده‌اند به امامت رسیده‌اند. نه آقا جان حضرت صریحاً

دارند امامت ایشان را به هر معنایی که شما بگیری رد می‌کنند پس این حدیث معارض با حدیث وصیت است نه موافق با آن یا تایید کننده آن.

سؤال ۵۳. در احادیث داریم که مهدیین همان ائمه ما هستند. شما چگونه اینها را از هم جدا می‌کنید؟

مدعی: بله در احادیث زیادی داریم که ائمه هداة مهدیین: هادیان هدایت شده‌اند، یا مثلاً امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: «همه ما مهدی هستیم، چون هدایت به حق می‌کنیم»، ولی اثبات شیء نفی ما عده نمی‌کند پس اینکه به ۱۲ امام گفتند ائمه هادیین مهدیین، معنایش این نیست که غیر از اینها کس دیگری مهدی نیست. اینکه ما می‌گوییم ائمه و مهدیین معنایش این نیست که ائمه، مهدی نیستند، و مهدیین فقط مهدی‌اند. پس هم ائمه مهدی‌اند و هم مهدیین امام می‌باشند ولی به اختلاف رتبه و مقامشان. اما اینکه ما اینها را از هم جدا کردیم، خوب رسول الله جدا کرده و گفته ۱۲ امام و ۱۲ مهدی.

جواب: مساله از اینکه شما گفتی عمیق تر است، روایات فقط نگفته ائمه، مهدی هم هستند بلکه تصریح می‌کند این امت دوازده مهدی دارد که ما هستیم:

- خدای متعال به پیامبرشان فرمودند: «ای محمد من از صلب علی ۱۱ مهدی خارج می‌کنم که همه از نسل تو از بتول اند... فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدٌ... وَأَعْطَيْتُكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا كُلَّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبِكْرِ الْبَتُولِ»^۱.

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۵۱

خوب اگر چیزی به نام مهدیین وجود داشت که نمی شد ۱۱ تا بلکه یا با احتساب مهدی اول باید می گفت ۱۲ تا و یا با احتساب ائمه می گفت ۲۳ تا، اما می گوید ۱۱ تا، یعنی این امت فقط دوازده تا مهدی دارد که همان دوازده امام می باشند.

• امام علی علیه السلام فرمودند: «اوصیاء من از فرزندان من مهدی هایی هستند که به همه ما الهام می شود: حسن و حسین و علی بن حسین و هشت نفر بعد از او: اِنِّي وَ اَوْصِيَائِي مِنْ وُلْدِي مَهْدِيُونَ كُلُّنَا مُحَدَّثُونَ فَقُلْتُ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام ثُمَّ اِنِّي عَلِيٌّ بِنُ الْحُسَيْنِ ع قَالَ وَ عَلِيٌّ يَوْمَئِذٍ رَضِيعٌ ثُمَّ ثَمَانِيَةٌ مِنْ بَعْدِهِ»^۱.

این روایت تصریح می کند که اوصیای حضرت علی علیه السلام که همان مهدی ها هستند ۱۱ نفرند که هشت نفر از اولاد امام سجاد علیه السلام می باشند. پس کوآن دوازده مهدی که طبق حدیث وصیت آنها هم خلیفه و وصی هستند؟

• نیز فرمودند: «اوصیاء من از فرزندان من ۱۱ تن هستند که امام هادی مهدی می باشند: اِنَّ اَوْصِيَائِي اَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي اَنْمَةٌ هُدَاةٌ مَهْدِيُونَ»^۲.

• امام حسین علیه السلام می فرمایند: «از ما دوازده مهدی هست که اولینشان

۱. بصائر الدرجات ص ۳۷۲ ح ۱۶

۲. کتاب سلیم ج ۴-۲۸۲-۸۲۵

علی بن ابی طالب و آخرینشان نهمین فرزند از من است که همان قائم می‌باشد که زمین را زنده و دین را پیروز می‌نماید و غیبتی دارد: **مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلَهُمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ الْإِمَامُ الْقَانِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللَّهَ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَهُ غَيْبَةٌ»^۱**

«از ما» یعنی ما اهل بیت نه ما ائمه، و الا نمی‌گفت: «از ما»، بلکه باید می‌گفت: همه ما، پس از میان کل اهل بیت دوازده مهدی هستند، حال آنها چه کسانی می‌باشند؟ حدیث می‌گوید: اولینش امیر المومنین و آخرینش مهدی نهمین فرزند حسین است. خوب انسانهای عاقل! وقتی دوازده مهدی بیشتر نیست و آخرین مهدی شخص امام دوازدهم می‌باشد دیگر چه جایی برای مهدیین باقی می‌ماند؟

• امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «از ما دوازده مهدی است که شش نفرشان رفته‌اند و شش نفر دیگر باقی مانده‌اند: **مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مَضَى سِتَّةٌ وَ بَقِيَ سِتَّةٌ»^۲**

خوب به این حدیث توجه کنید: از زمان امام صادق علیه السلام به بعد فقط شش مهدی باقی مانده است که می‌شوند همان شش امام بعدی.

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۷ ح ۳

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۸ ح ۱۳

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۵۳

من این احادیث را برای شما نخواندم چون می دانم همه اش را دیده اید و با وجود علم به آنها همه را انکار می کنید. اینها را برای مردم خواندم تا بفهمند که نظر اهل بیت علیهم السلام نسبت به مهدیین چیست.

سؤال ۵۴. حدیث داریم که امام زمان علیه السلام فرمود: «أنا خاتم الأوصیاء»،

پس چطور بعد از او مهدیین به امامت و خلافت می رسند؟

مدعی: چنین احادیثی در مورد امیرالمؤمنین هم زیاد داریم که او خاتم الوصیین است، پس خاتم الوصیین به این معنی نیست که بعدش حجتی نمی آید چون شکی نیست که ۱۲ امام اوصیای پیغمبرند. حال اگر خاتم باشد یعنی نگین انگشتر اوصیاء که در بین بقیه اوصیاء درخشش بیشتری دارند، و اگر خاتم باشد یعنی آخرین امام، منتها نمی شود که به یک سری احادیث ایمان داشته باشیم و یک سری احادیث که باب طبعمان نبود را کنار بگذاریم، و الا می شویم مثل یهودیان که نؤمن ببعض و نکفر ببعض: بعضی از کتاب را قبول می کنیم، بعضیش را نه.

اگر واقعاً خاتم معنایش اینست که بعد از او دیگر حجتی نیست خوب چرا

این حرف را در رابطه با امام علی علیه السلام نمی زنید؟ چون در رابطه با ۱۲ امام و ۱۱ امام از نسل امام علی علیه السلام روایت داریم. خوب در رابطه با مهدیین هم روایت داریم: خلفای امام مهدی، وارثان امام مهدی، ذریه امام مهدی. اگر آنجا می گوئید به دلیل روایات، معنای خاتم الوصیین، پایان نیست، در مورد امام زمان علیه السلام هم باید همین را بگوئید دیگر.

جواب: اولاً آنچه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده خاتم الوصیین است نه خاتم الاوصیاء که با هم از نظر معنی تفاوت دارند و این نکته ظریفی است که نه شما و نه امامتان بدان توجه نداشته‌اید. اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام خاتم الوصیین معرفی شده‌اند علتش خیلی واضح است زیرا دیگر هیچ پیامبری نخواهد آمد که وصیی داشته باشد پس امیرالمؤمنین علیه السلام آخرین وصیِ مباشرِ یک پیامبر هستند اما اینکه خود پیامبر اسلام چند وصی دارد، با کلمه اوصیاء بیان می‌شود نه وصیین و امام مهدی علیه السلام در این باره می‌فرمایند: من آخرین وصی هستم.

به عبارت دیگر: آخرین وصی دارای دو اصطلاح می‌باشد: وصی بلافصل و وصی باواسطه؛ اولی یعنی اینکه هر پیامبری وصیی داشته و حضرت علی علیه السلام آخرین وصی بلا فصل هستند، اما وصی با واسطه شامل اوصیاء بعد از حضرت علی علیه السلام است که حضرت مهدی علیه السلام تصریح می‌کنند من خاتم الاوصیاء هستم. پس ما کلمه خاتم الوصیین در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام را به معنای آخرین وصی می‌دانیم اما آخرین وصی از سلسله اوصیای پیامبران که بدون واسطه وصی بودند، همچنان که امام زمان علیه السلام را آخرین وصیِ باواسطه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شمردیم. ثانیاً موضوع خیلی از عمیق تر از این حرفهاست و آخرین بودن حضرت مهدی فقط با لفظ خاتم بیان نشده که شما با هزار و یک فریب آن را تاویل ببرید بلکه آخر بودن ایشان با الفاظ گوناگون و متعدد آمده بگونه ای مرحوم حر عاملی احادیث آن را متواتر می‌شمرد و می‌گوید:

«إن الأحادیث المعتمدة و الروایات الصحیحة المتواترة صریحة فی حصر

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۵۱

الأئمة في إثني عشر عليه السلام وأن الثاني عشر منهم خاتم الأوصياء والأئمة و
الخلفاء»^۱.

از جمله: حر عاملی روایت کرده: خلافت و وصایت به حجت بن الحسن
انتهاء می‌یابد: «یا علی انا اولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم أنت يا علي اولى
بالمؤمنين من أنفسهم ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن
علي، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن
علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم الحجة بن الحسن الذي تنتهي
إليه الخلافة والوصاية و يغيب مدة طويلة، ثم يظهر ويملا الأرض عدلا و قسطا
كما ملئت جورا و ظلما»^۲.

اما اینکه خاتم الأوصياء یعنی نگین انگشتر اوصیاء، خوب است بدانید
عرب، خاتم به معنای انگشتر را در معنای زینت استفاده نمی‌کند و الا معنای
خاتم النبیین می‌شود انگشتر همه انبیاء در حالیکه پیامبر اسلام تاج سر انبیاست
نه انگشترشان.

بلکه خاتم از ختم به معنای پایان گرفته شده و به انگشتر هم از آن جهت
خاتم می‌گفته‌اند که پایان نامه های خود را با مهر نمودن توسط انگشتر اعلام
می‌نمودند.

و به عبارت دیگر: در زبان عرب هرگز زینت بودن کسی نسبت به دیگری را

۱. الفوائد الطوسية ص ۱۱۷

۲. إثبات الهداة ج ۲ ص ۲۳۴ ح ۸۱۲

به انگشتر تشبیه نمی‌کنند که جایگاهی نسبت به طرف مقابل ندارد و نه تنها سلطه ای بر او ندارد که قابل استتار توسط شخص نیز هست، بلکه به تاج سر تشبیه می‌کنند که بالای سر قرار دارد، مشرف بر شخص است و قابل استتار هم نیست، و همین با افضل بودن مهدی علیه السلام نسبت به دیگر ائمه علیهم السلام می‌سازد که شما بر آن اصرار می‌ورزید.

اما قیاسی که کردید مثل همیشه بی ربط بود چون درباره مهدیین بعد از دوازده امام حتی یک روایت صحیح السند و صحیح الدلاله نداریم.

سؤال ۵۵. شیعه همیشه معتقد به ۱۴ معصوم و ۱۲ امام بوده. چطور احمد ادعای عصمت کرده و بدعت جدیدی در دین آورده؟

مدعی: اثبات شیء نفی ما عده نمی‌کند، خوب ما که قائل به ۱۴ معصوم و ۱۲ امام هستیم، چرا قائل هستیم؟ بخاطر روایات، بخاطر اینکه پیغمبر و خلفای خدا گفته اند. مهدی اول هم که با امر جدید آمده، این امر جدید را از کجا اثبات می‌کند؟ با همین احادیث و از همه مهمتر با وصیت پیغمبر.

جواب: ما صرفاً بخاطر روایات نیست که قائل به چهارده معصوم هستیم و الا در خود روایات، احادیث متعددی یافت می‌شود که مخالف عصمت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، بلکه ما به خاطر ضرورت مذهب شیعه است که به این مساله اعتقاد داریم. مراد از ضرورت مذهب یعنی ثبوت چیزی اینقدر در یک مذهب واضح و روشن باشد که دوست و دشمن و غریبه و آشنا بدانند این عقیده فلان مذهب است. مثل اینکه نماز ظهر چهار رکعت می‌باشد. خوب آیا ما به

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۵۷

خاطر روایات به چهار رکعتی بودن نماز ظهر عقیده داریم؟ چند نفر از شیعه را می‌شناسید که روایت چهار رکعتی بودن نماز ظهر را دیده یا حتی شنیده باشند؟ بلکه چهار رکعت بودن نماز ظهر از ضروریات دین اسلام است که اصلاً نیازی به اقامه برهان و بررسی ادله ندارد. و تعداد ائمه و معصومین علیهم‌السلام در نزد شیعه نیز از این قبیل است. یعنی تمام فرقه‌های اسلامی اعم از شیعه و سنی و حتی تمام ادیان جهانی مثل یهود و مسیح و زردشت در طول تاریخ اسلام می‌دانستند که ما به دوازده امام قائلیم و ما را به دوازده امامی می‌شناخته‌اند و این چیزی نبوده که در دوران فترت به اشتباه در ذهن شیعه جای گرفته باشد.

حال بر فرض که مستند شیعه روایات باشد، اما کدام روایات؟ روایات متواتری که در منابع معتبر بدون نسخه بدل و بدون تاویل و تقطیع کردن و بدون یعنی کردن ثبت شده است. برخلاف روایات شما درباره عصمت احمد که هیچ دلیلی بر عصمت او ندارید بلکه خطاهای علمی فراوان و تناقض‌گویی‌های بزرگش بر عدم عصمتش گواه است، و در مورد عصمت یمانی هم تنها یک روایت دارید که ضعیف است و شما از آن تعبیر به موثقه می‌نمایید! بروید خجالت بکشید ادله عصمت حضرت فاطمه علیها‌السلام را به ادله عصمت احمد چه قیاس؟

اما اینکه اثبات شیء نفی ما عده نمی‌کند، این در جایی است که شیء محصور نباشد و حال آنکه ما شیعیان در طول تاریخ مذهب خود به حصر تعداد ائمه در دوازده نفر و حصر عدد معصومین در چهارده نفر عقیده داشته و داریم و

این را همه جهان می‌دانند.

اما اینکه مهدی اول با امر جدید آمده، اولاً این امام دوازدهم است که با امر جدید می‌آید نه فرزند او، ثانیاً طبق روایات، این امر جدید بعد از خروج ایشان و تشکیل حکومت عدل الهی یا لا اقل هنگام بیعت گرفتن در بین رکن و مقام اظهار می‌شود که می‌فهماند این امر جدید است که توسط قائم اثبات می‌شود نه اینکه امر جدید، امامت خود شخص قائم باشد، و به عبارت دیگر: معیار شناخت امر جدید، امامت ظهور قائم است نه اینکه شناخت قائم، امر جدید باشد.

اما اینکه احمد این امر جدید را با همین روایات اثبات می‌کند دروغی آشکار است، زیرا اولاً درصد قابل توجهی از مستندات او روایات غیر معتبر اهل سنت می‌باشد و بعضاً نزد خود سنی‌ها هم بی اعتبار است، و قسمت قابل توجهی از مستنداتش را روایات مصادر دسته چندی و ضعیف شیعه تشکیل می‌دهد و قسمت قابل توجهی از مستنداتش را نیز تحریفات، تاویلات، تقطیعات و حتی جعلیات تشکیل می‌دهد. اما اینکه احمد امر جدید را با وصیت پیامبر ثابت کرده، کاملاً مخدوش است زیرا طبق نسخه «ایبه» و همچنین طبق نسخه ای که «فاذا حضرته الوفاة» را ندارد اصلاً فرزندی برای امام زمان علیه السلام در این وصیت ذکر نشده است و طبق نسخه دیگر نیز اشکالات فراوان سندی و محتوایی دارد که حتی یک امر مستحب را هم نمی‌تواند ثابت کند چه برسد به امامت جدید و عصمت جدید.

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۵۹۱

شما را به خدا اگر یک سوال من را جواب دهید من همین الآن یمانی می شوم: آیا طبق روایات، مهدی اول سفید و سرخ است یا امام دوازدهم؟ مهدی اول گندم گون است یا امام زمان؟ اگر همین را به من جواب دهید من به عصمت و امامت احمد متدین می شوم؛ اما خود شما خوب می دانید که این دو طبق مستندات شما سه رنگ اند: طبق روایت «اسم یحیی» هر دو سرخ و سفید می باشند، طبق روایت «ابن امة سوداء» امام سفیدند و احمد سیاه، و طبق روایت ضراب اصفهانی امام گندم گون هستند و احمد سرخ و سفید!

مدعی: قائل بودن ما به عصمت کسی ارزشی ندارد مگر اینکه مستند به احادیث باشد. خوب اگر عصمت چهارده معصوم مستند به احادیث است، عصمت مهدی اول هم مستند به احادیث است. فرقی این است که امر مهدیین امر جدید است که تازه ما فهمیدیم. امر یعنی ولایت و امامت پس مهدی اول یک امامت و ولایت جدید می آورد و به خاطر همین هم غریب می ماند. چون همان طور که در قرآن کریم دارد، مشرکین می گفتند: «ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة: ما در دین گذشته نشنیده بودیم، پس یعنی باطل است». همین حرف را در مورد مهدی اول، احمد علیه السلام هم می گویند.

می گویند ما نشنیده بودیم. شما نشنیده بودید، شما که ملاک حق و کفر و اسلام نیستی. ملاک کفر و اسلام، خدا و پیغمبر و خلیفة الله است. خوب خلیفة الله همان جوری که ۱۲ امام را معرفی کرده، ۱۲ مهدی را هم معرفی کرده و اوصیای بعد از دوازده امام هم عصمت دارند، البته مقام عصمتشان و مقام

امامشان پایین تر از آنهاست.

جواب: عرض شد که مستند بودن عصمت و امامت ائمه علیهم السلام به احادیث، با مستند بودن عصمت و امامت مهدیین از زمین تا آسمان فرق می‌کند و اصلاً قابل قیاس نیست به گونه ای که اگر مستند عصمت و امامت ائمه علیهم السلام هم این احادیث ضعیف و این تاویلات خنک و بی و سر ته بود عصمت و امامت آنها هم ثابت نمی‌شد چه برسد به مهدیین که اصلاً وجود خارجی ندارند.

اما اینکه امر مهدیین یک امر جدید است که ما الآن فهمیده ایم، نه خیر آقا جان روایات مهدیین از هزار سال پیش جلوی چشم علمای شیعه بوده و عموم کسانی که آنها را بررسی کرده‌اند عدم امامت و عصمت ایشان را اثبات کرده‌اند. اما اینکه امر جدیدی که در روایات گفته شده همین امر مهدیین بوده ادعایی بی دلیل است. بلکه همانگونه که گفته شد اولاً معیار شناخت قائم آوردن امر جدید نیست، بلکه بر عکس، معیار شناخت امر جدید، حضور کسی است که قائمیتش ثابت شده باشد، و الا هر کسی می‌تواند با تاویل آیات قرآن و روایات یا استناد به روایات بی سند و ضعیف، امر جدیدی بسازد و آن را به عنوان علامت قائم بودن خود ارائه دهد. همچنانکه باییت و بهائیت نیز قیامت را انکار نموده، تاویل به قیام رهبران خود برده، و همان را امر جدید و خفی که قائم می‌آورد معرفی نمودند.

دلیل سخن ما بر اینکه اظهار امر جدید، فرع ثبوت قائمیت آن فرد می‌باشد، روایات متعددی است که آوردن امر و کتاب و سنت جدید را مفاد

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۶۱

بیعت با قائم کنار کعبه بین رکن و مقام می‌داند، یعنی زمانیکه امامت و قائم بودن او مشخص شده و مردم می‌خواهند با وی بیعت کنند:

- قائم بین رکن و مقام با مردم بر کتاب جدیدی بیعت می‌کند: «لَكَانِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ».^۱
- قائم بین رکن و مقام با مردم بر امر و کتاب و برهان جدیدی بیعت می‌کند: «لَكَانِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُلْطَانٍ جَدِيدٍ مِنَ السَّمَاءِ».^۲

بلکه بالاتر از این، آوردن امر جدید بعد از قیام و خروج است:

- اصحاب قائم در مسجد کوفه خیمه‌ها را بر پا می‌کنند سپس امر جدیدی به آنها می‌رسد: «صَرَبَ أَصْحَابُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَسَاطِيطَ فِي مَسْجِدِ كُوفَانَ ثُمَّ يُخْرِجُ إِلَيْهِمُ الْمِثَالَ الْمُسْتَأْنَفَ أَمْرٌ جَدِيدٌ».^۳
- قائم ما زمانی که قیام کند مردم را مثل رسول خدا به امر جدیدی دعوت می‌کند: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ».^۴

۱ . الغيبة للنعمانی ص ۱۹۴

۲ . الغيبة للنعمانی ص ۲۶۲

۳ . الغيبة للنعمانی ص ۳۱۹

۴ . الغيبة للنعمانی ص ۳۲۱

لذا اگر یک حدیث، اشاره‌ای به زمان اظهار این امر جدید نکرد حمل بر همین روایات می‌شود: « [مِمَّا] يَسْتَأْنِفُ الدَّاعِي مَنَّا دُعَاءً جَدِيداً كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ». ^۱

و اما اینکه امر جدید غریب می‌ماند نیز مطلبی من در آوردی است که مستندی ندارد چون همانطور که گفتیم، اظهار امر جدید به هنگام بیعت مردم می‌باشد که قائمیت قائم به اثبات رسیده است.

اما نشیندنی که مشرکین می‌گفتند با نشیندنی که ما می‌گوییم از زمین تا آسمان فرق دارد. زیرا آنها بدون هیچ تحقیق و تعقلی و بدون هیچ استدلال و برهانی فقط به نشنیده‌های خود اکتفا می‌کردند، اما ما با کمال تحقیق و تعقل در حرفهای‌های احمد و بلکه روایات مهدیین که هزار سال در مرأی و منظر علمای بزرگ شیعه بوده و با وجود اینکه ایشان صدها کتاب درباره اعتقادات شیعه بر اساس روایات معتبر نگاشته‌اند و هیچ اشاره‌ای به وجود مهدیین نکرده‌اند حتی خود شیخ طوسی در دو کتاب اعتقادیش، و حتی شیخ صدوق که تمام معارف شیعه را به واسطه پدرش از عصر حضور معصوم گرفته تصریح می‌کند شیعه هیچ قائمی غیر از امام دوازدهم ندارد، ما با توجه به همه این مستندات و برهین می‌گوییم چنین چیزی نشنیده ایم. غیر از اینکه ما هم کاری به نشنیده‌ها نداریم بلکه مستند ما ضرورت مذهب شیعه دوازده امامی است که امامت را به هر معنایی که شما تفسیر کنید منحصر در دوازده امام می‌داند و به هیچ قائمی غیر از

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۶۳

امام دوازدهم معتقد نبوده و نیست.

مدعی: ما در مورد عصمت یمانی بدعت نیاورده ایم. بدعت یعنی چیزی بسازی که در دین نیست. آن هم چه کسی؟ کسی که خودش خلیفه خدا نیست و اجازه ندارد و الا اگر امام زمان بیاید کل احکام را عوض کند ما می‌گوییم بدعت گذاشته؟ نه، چون امام زمان است، حاکم شرع است، خلیفه الله است، سخنگوی خداست، تجلی خدا در روی زمین است. او دیگر هر چه گفت، سمعاً و طاعتاً. در زمان خود پیغمبر اکرم هم یهودی‌ها زیر بار نمی‌رفتند و آمدند گفتند احکام موسی را عوض کرده. خوب احکام موسی احکام خداست و ایشان خود خلیفه خدا بر روی زمین است. پس بدعت یعنی غیر خلیفه خدا چیزی را در دین کم و زیاد کند. خلیفه خدا اگر یک مساله ای را به دین اضافه کرد، به آن نمی‌گویند بدعت، چون کلامش حجت است.

جواب: بله بدعت یعنی اضافه کردن چیزی که در دین خدا نیست، اما کدام دین؟ دینی که با احادیث متواتر و معتبر و با دلالت واضح ثابت شده است. ساختن بدعت همیشه مستلزم این نیست که مستندات روایی و قرآنی نداشته باشد بلکه بر عکس، بدعت ماندار که بتواند عده ای از مسلمین را فریب دهد آن بدعتی است که با سر هم کردن روایات باطل و ضعیف و متشابه و ضمیمه کردن تاویلات خود ساخته و حتی متناقض، چهره ای مخالف دین را از خود دین بیرون بکشی و به خورد مردم دهی. کاری که دقیقاً شما دارید می‌کنید.

اما اینکه امام زمان علیه السلام بیاید کل احکام را عوض کند بدعت نیست. امام

هرگز این کار را نمی‌کند و الا این هم بدعت است، چون خود دین فرموده:
 «حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
 لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ».^۱

پس چطور می‌تواند بیاید تمام احکام را عوض کند؟ خود دین فرموده: «مَا
 وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ».^۲

خودشان به ما فرمودند: خلاف قرآن را بر نپذیرید چون ما اگر حرفی بزیم
 موافق قرآن و سنت رسول خدا سخن می‌گوییم، کلام ما متناقض در نمی‌آید، همانا
 کلام نفر آخر ما مثل کلام نفر اول ماست و کلام اول ما تصدیق کننده کلام
 آخرین نفر ماست، پس اگر کسی خلاف این برای شما حدیث کرد بر او رد کنید:
 «فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ، فَإِنَّا إِن تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُؤَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ
 مُؤَافَقَةِ السُّنَّةِ إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَعَنْ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ، وَلَا نَقُولُ قَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ فَيَتَنَاقَضُ
 كَلَامُنَا إِن كَلَامَ آخِرِنَا مِثْلُ كَلَامِ أَوْلِنَا وَ كَلَامَ أَوْلِنَا مُصَادِقٌ لِكَلَامِ آخِرِنَا، فَإِذَا أَتَاكُمْ
 مَنْ يُحَدِّثُكُمْ بِخِلَافِ ذَلِكَ فَرُدُّوهُ عَلَيْهِ».^۳

لذا اینکه هر چه امام گفت حجت است حتی اگر حرام بین و مخالف صد
 در صد قرآن باشد مثل اینکه بگوید لواط حلال شده یا ازدواج پسر با مادر
 اشکالی ندارد، تنها از زبان احمقی بیرون می‌آید.

۱. الکافی ج ۱ ص ۵۸ ح ۱۹

۲. الکافی ج ۱ ص ۶۹ ح ۱

۳. رجال الکشی ص ۲۲۴-۲۲۵ ح ۴۰۱

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۶۵

نه، خود اهل بیت می فرمودند ما همان چیزی را می گوئیم که موافق قرآن و سنت پیامبر باشد و اگر مخالف بود بدانید که ما نگفته ایم یا تقیه بوده و حکم واقعی گفته نشده است.

پس حاکم شرع بودن به آن معنا که شما فکر کرده اید نیست. بله یک بحثی هست و اینکه آیا امام شاریت جزئی دارد یا نه؟ به این معنا که مثلاً یک نماز جدیدی را تاسیس کند، یا یک شرطی بر شرایط عملی بیفزاید یا یکی از شرایط را حذف کند.

اما اینکه یهودی ها به پیامبر گفتند احکام موسی را عوض کرده دروغ است، زیرا اولاً قرآن بارها و بارها تکرار و تاکید نموده که کتاب اسلام مصدق تورات و انجیل است یعنی موافق احکام آنهاست و اگر کسی کتاب احکام یهودیان را مطالعه کند می بیند که در فروع فقهی شباهت فراوانی با احکام اسلام دارد. بله قرآن یکسری حرامهایی را که یهود از پیش خودش ساخته بود و در تورات وجود نداشت بر ملا کرد که یهودیان هم چیزی نداشتند برای دفاع از خود بگویند، ثانیاً آنچه مورد اعتراض یهودیان قرار گرفت تغییر قبله بود که از قبله یهود به قبله حنیف ابراهیمی تغییر یافت و اعتراض آنها هم این بود که اگر بیت المقدس قبله نبوده پس چطور تا الآن به این طرف نماز می خواندید و اگر قبله بوده پس چطور تغییرش دادید؟

مدعی: احمد الحسن چیزی به عقاید اضافه نکرده، فقط چیزی که در احادیث بوده و ما نمی دانستیم را به ما نشان داده، یعنی ما را از تاریکی منجلا

ظلمت و جهل و جهالت نجات داده و گفته، این مهدیین در وصیت رسول خدا آمده. در این همه احادیث متعدد از اهل بیت آمده که اینها مهدی اند، یعنی خدا هدایتشان کرده، عصمتشان داده، به این نمی‌گویند بدعت.

جواب: اینکه شما نمی‌دانستید حرفی نیست چون خیلی چیزها را نمی‌دانستید و این هم رویش، اما علمای شیعه هزار سال از حدیث غیبت طوسی خبر داشتند و چندین نفرشان حدیث وصیت را ثبت و نقد یا تاویل برده‌اند بلکه مرحوم حر عاملی امامت مهدیین را مطلبی شاذ و مخالف روایات متواتر و دارای اسناد ضعیف و غیر قابل اثبات معرفی می‌کند.

آن وقت امام شما آمد با ضمیمه کردن احادیثی که فقط از فرزند داشتن امام دوازدهم سخن می‌گفت، یا از ائمه بعد از قائم بدون اینکه بگوید ائمه رجعت مرادش هست یا مهدیین، یا از مهدیین سخن گفت و کوچکترین چیزی درباره منصب داشتن آنها بیان نکرد، از ضمیمه کردن چنین احادیثی به علاوه منقولات بی سند اهل سنت و تاویلات من در آوردی، تواتر امامت مهدیین را ثابت کرد!

اما اینکه احمد ما را از منجلاب تاریکی و جهالت نجات داده، بر عکس شما را به منجلاب سفاهت و تاریکی فرو برده به گونه ای که اگر دستور قیام دهد شما با یورش به شیعیان بی گناه ایران و عراق آنها را به نام ناصبی به خاک و خون می‌کشید. احمد شما را به نابودی کشانده که از علما جداپتان کرده و هر کدام تان برای خودش شده مفسر قرآن و احادیث اهل بیت، و با تفسیر به رای و تکیه بر فهم غلط خود از احادیث، همه را غیر از خود کافر دانسته و نطفه آنها را

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۶۷

مشکل دار خوانده و مادران و پدران ۴۵۰ میلیون شیعه را متهم به ناپاکی می‌کنید. احمد عقل شما را مسخ کرده که به امام ندیده ای ایمان آورده‌اید که مکتبش در نجف در معرفی رنگ پوست او در مانده که بالاخره سفید بوده یا گندم گون. چه زن و شوهرهایی که به خاطر جریان نا مبارک یمانی از هم جدا شده‌اند و پدر و پسرهایی که بدین خاطر رو در روی هم قرار گرفتند و چه افراد بدبختی که همه سرمایه زندگی شان را فروخته و فدای مکتب نجف کرده‌اند!

احمد بود که مقام اهل بیت را در حد یک انسان عادی که فضولاتش نجس است، فراموش کار و خطا کار است، معجزه ندارد و کاری از دستش بر نمی‌آید پایین کشید، و خمسی را که گرفتنش بر علما حرام بوده بر خودش و مکتب نجف حلال شمرد!

مدعی: شما دنبال مصداق بدعت می‌گردید؟ مواردش در علمای شیعه زیاد است. مثلاً خمس گرفتن از مردم، آن هم توسط فقها، آن هم در زمان غیبت. با وجود اینکه خمس اصلاً سهم امام است و کسی غیر از امام حق ندارد واجبش کند، حلال کند، حرام کند، اجازه بدهد، دست‌گردان کند. امام زمان علیه السلام در توقیعی که زمان نایب دومشان صادر کردند، فرمودند: «خمس برای شیعیان مان حلال شده تا زمانیکه امر خود ما ظاهر بشود» که این در زمان مهدی اول، ظاهر می‌شود.

حضرت مهدی که صاحب این خمس است در این حدیث به صراحت دارد می‌گوید: ما حلال کردیم بر شیعیانمان، اما یک کسانی که هیچ حقی

ندارند - سهم امام است نه سهم فقهاء - آمدند در زمان غیبت می گویند خمس واجب است، به ما هم باید بدهید.

مصادیق بدعت زیاد است. روشن ترین بدعت اینکه بیایند بگویند: دختران شیعه برای درس خواندن در اروپا، می توانند حجابشان را بردارند، خواهر در مقابل برادرش فقط به اندازه دو انگشت عورتش را بپوشاند بقیه اش اشکال ندارد، یک سال ماه رمضان شد ۳۱ روز سبحان الله. اینها بدعت هایی است که فقهای گمراه آخر الزمان در دین گذاشتند.

جواب: شما هیچ دلیل مستندی در مورد حرمت گرفتن خمس در دوران غیبت ندارید الا یک توقیع بی سند که محتوایش را نفهمیده اید و علمای هزار و دویست ساله شیعه را متهم به بدعت، و حرام خوار و حرامگیر و غاصب مقام امامت معرفی می کنید. هیچ از خود نپرسیدید که مگر می شود از کلینی تا خمینی همه علمای شیعه گمراه و حرام خوار و حرام گیر باشند؟ مگر می شود تنها مذهب حق در جهان که حافظانش در این ۱۲۰۰ سال همین علما بوده اند همه بزرگانش بدعت کار و خیانت کار و دروغگو و دنیاپرست باشند که با وجود دیدن توقیع امام زمان علیه السلام مبنی بر حلال بودن خمس، عمومشان پرداخت خمس را واجب بشمرند حتی همان شیخ طوسی که تنها ناقل حدیث وصیت است؟ حتی همان شیخ صدوق که به دعای امام زمان علیه السلام به دنیا آمده و توسط ایشان فقیه خیر نامیده شده و خودش ناقل این توقیع است بدان عمل نکرده، و حتی شیخ مفیدی که طبق توقیعات کتاب احتجاج آنقدر مورد عنایت شخص امام

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۶۹
زمان علیه السلام بوده به این حدیث عمل نکرده و در کتابش تصریح می‌کند: «الخمس
واجب فی کل مغنم»^۱.

گمان نمی‌کردید که ادعای بدعت بودن خمس و حرام خوار بودن کسانی
که خمس می‌گیرند دامن شیخ طوسی و شیخ مفید و شیخ صدوق را هم بگیرد؟
فکر کردید فقط عملکرد مراجعی مثل آیت الله سیستانی را مخدوش می‌کند؟
می‌دانم برای کسی مثل شما حتی متهم کردن شیخ صدوق و مفید و طوسی هم
به بدعت‌گذاری و حرام خواری کاری ندارد چون شما برای دفاع از امام باطل
خود حاضری هر حقی را زیر پا له کنی.

از این هم بالاتر، شما باید نواب ثلاثه را هم بدعتکار و حرام خوار بدانید
زیرا این توقیع در زمان نایب دوم محمد بن عثمان صادر شده در حالیکه طبق
احادیث فراوان که تنها در کمال الدین به بیست عدد می‌رسد نواب امام
زمان علیه السلام همگی خمس می‌گرفته‌اند. پس چه شد اباحه خمس و حلال بودنش
بر شیعیان؟ چه شد عظمت و پاکی نواب امام زمان؟ شما که مشکلی ندارید آنها
را هم بدعتکار، حرام خوار، خیانتکار، فاسق، فاجر، نطفه ناپاک و هر چیز
دیگری خواستید خطاب کنید. احمد که هست گناه همه اینها را به دوش
می‌کشد، آخر او امام است و هر چه بگویید درست است، خوب او گفته که در
زمان غیبت خمس حلال بوده، پس نواب هم حرام خوار بوده‌اند.

و از این هم بالاتر باید خود ائمه علیهم السلام را هم حرام خوار بدانید چون دویست و پنجاه سال قبل از صدور این توقیع، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند خمس را حلال کردیم و همچنین امام باقر علیه السلام فرمودند خمس را حلال کردیم اما باز خمس می گرفتند، بر خمس دادن تاکید می کردند، موارد خمس را بیان می کردند، استدلال قرآنی برایش می آوردند؟ خوب اینها چطور با اباحه خمس سازگار است؟

«إِنَّ أَشَدَّ مَا فِيهِ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يُقَوْمَ صَاحِبُ الْخُمْسِ فَيَقُولَ يَا رَبِّ خُمْسِي وَ قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِشِيعَتِنَا لِيَطِيبَ وَلَا دَتَّهُمْ وَ لِيَزَكُوا أَوْلَادَهُمْ»^۱.

من که می دانم گوش شما مهر خورده و چشم شما کور شده پس نه این همه دلیل را می بینید و نه کلام حق را می شنوید و فقط برای مردم می گویم تا آنها بدانند حقیقت چیست:

همانگونه که عرض شد در روایات بسیار زیاد، ائمه علیهم السلام موارد خمس و احکام خمس را بیان کرده اند و با وجود آن چند روایت که می گوید خمس را حلال کردیم خودشان خمس می گرفتند و اصلاً در زمان امام کاظم علیه السلام و کلایبی برای این کار داشتند و وجوهات سنگینی به ایشان پرداخت می شده است. و این رویه در زمان نواب اربعه نیز جریان داشته و ایشان نیز خمس می گرفته اند، پس معنای حلال شدن خمس چیست؟

۱. عوالی اللئالی ج ۳ ص ۱۲۷-۱۲۸

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۷۱

با توجه به علتی که در ذیل این حکم بیان شده، معنایش واضح می‌شود. متن توقیع می‌گوید: خمس برای شیعیان ما حلال شده برای چه؟ برای اینکه ولادتشان طاهر شده و خبیث نشود. خوب شما وجداناً از این بیان چه می‌فهمید؟ حلال شدن خمس چه ربطی به حلال زاده شدن و خبیث نشدن بچه‌ها دارد؟ تنها چیزی که می‌توان در ربط بین این دو قضیه تصور کرد اینست که مراد از خمس، مالی باشد که خمس بدان تعلق می‌گرفته یعنی کنیزهای جنگی که به عنوان غنیمت در جنگهایی که بدون اذن امام بر پا می‌شده گرفته و در بازار فروخته می‌شدند و شیعه هم از این کنیزها می‌خریده در حالیکه وقتی این جنگ بدون اذن امام رخ داده، تمام غنائم از جمله کنیزها ملک امام می‌باشد و هر کس با اینها به عنوان مالک زناشویی کند عملش حرام و بچه اش ناپاک و خبیث می‌باشد. حال شیعه چکار کند؟ کلاً از این کنیزها نخرد یا هر کس خرید باید بیاید پولش را به امام بپردازد یا از ایشان برای تصرف کنیز اجازه بگیرد؟ هر کدام که باشد شیعه در سختی شدید قرار می‌گیرد. برای همین از امام اول علیه السلام این مساله مطرح شده که ما خمس را بر شیعه حلال کردیم - یعنی این کنیزهای جنگی را- تا ولادت بچه‌های آنها پاکیزه باشد. اما وقتی که امر امام زمان علیه السلام آشکار شد و جنگ به اذن ایشان بر پا گشت خمس تمام کنیزان جنگی باید به امام پرداخت شود.

همچنانکه امام باقر علیه السلام فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَوْلَادُ بَغَايَا مَا خَلَا شِيعَتَنَا قُلْتُ كَيْفَ لِي بِالْمَخْرَجِ مِنْ هَذَا فَقَالَ لِي يَا أَبَا حَمْرَةَ كِتَابُ اللَّهِ الْمُنَزَّلُ

يُدُلُّ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ سِهَامًا ثَلَاثَةً فِي جَمِيعِ الْفِيءِ ... فَخُنُّ أَصْحَابُ الْخُمْسِ وَالْفِيءِ وَقَدْ حَرَّمَ نَاهُ عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ مَا خَلَا شِيعَتَنَا وَاللَّهِ يَا أَبَا حَمْزَةَ مَا مِنْ أَرْضٍ تَفْتَحُ وَلَا خُمْسٍ يُخْمَسُ فَيُضْرَبُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ إِلَّا كَانَ حَرَامًا عَلَى مَنْ يُصِيبُهُ فَرَجًا كَانَ أَوْ مَالًا»^۱.

و جالب اینکه در توقیع مذکور، قبل از این فقره، امام زمان علیه السلام دوبار از اموالی که صاحب توقیع یعنی اسحاق بن یعقوب به ایشان پرداخت کرده سخن می‌گویند و تصریح می‌کنند اگر ما این اموال را از شما می‌گیریم و قبول می‌کنیم تنها برای اینست که شما پاک شوید، که می‌رساند مراد از این اموال، هدایا و نذورات و اوقاف نبوده، بلکه حقوق و دیون شرعی بوده است:

«وَأَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَمَا نَقَبَلُهَا إِلَّا لِتَطَهَّرُوا فَمَنْ شَاءَ فَلْيُصَلِّ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقْطَعْ^۲ ... وَأَمَّا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا لِمَا طَابَ وَطَهَّرُ»^۳.

حال کدام منصف است که این را بفهمد و باز بگوید خمس گرفتن از جانب علما حرام و این کار بدعت بوده است؟

اینها همه به کنار، آیا می‌دانستید این توقیع که شما بدان تمسک می‌کنید تنها از مرحوم کلینی نقل شده، در حالیکه در خود کتاب کافی نه تنها چنین توقیعی وجود ندارد بلکه در باب تفسیر الخمس احادیث فراوانی در وجوب

۱. الکافی ج ۸ ص ۲۸۵-۲۸۶ ح ۴۳۱

۲. الغیبة للطوسی ص ۲۹۰

۳. الغیبة للطوسی ص ۲۹۱

طبق حدیث وصیت مهدیین امام نیستند، پس نباید امامت مهدیین و احمد را قبول کنیم ۱۲۷۳

خمس و موارد آن ثبت کرده است^۱ و در بعضی ابواب دیگر نیز احادیثی درباره وجوب خمس آورده است؟^۲ این در حالیست که مرحوم کلینی تا نائب چهارم را درک کرده و اگر واقعاً چنین توقیعی از نائب دوم صادر شده بود ایشان در باب خمس فقط همین یک حدیث را می‌آورد و می‌گفت: چون خمس حلال شده دیگر ادله وجوبش و مصادیق تعلقش و موارد مصرفش به ما که در دوره غیبت هستیم ربطی ندارد.

اما فتوای مربوط به دختران در اروپا، مربوط به کسانی است که در آن کشورها زندگی می‌کنند و نمی‌توانند به یک کشور اسلامی هجرت کنند در حالیکه حجاب در مدارس این کشورها ممنوع است و هزینه معلم سر خانه هم بسیار بالاست و همه درسها را هم نمی‌توانند خودشان بخوانند و اصلاً اگر قرار باشد همه اش در خانه بمانند دیوانه می‌شوند. یعنی شرایط عسر و حرج دارند. حال چکار کنند؟ همه این دخترها بی سواد بمانند و در خانه بنشینند یا اینکه می‌توانند تا درب مدرسه با حجاب بروند و بی حجاب وارد مدرسه شوند. اگر کسی فتوا به جواز کشف حجاب داده با این فرض عسر و حرج است و هیچ ربطی به بدعت ندارد.

و اما اینکه خواهر و برادر فقط عورت را بپوشانند کافی است، خوب آن دو به هم محرم هستند و محرم که از محرم پوشش ندارد الا آنچه در روایات آمده

۱. الکافی ج ۱ ص ۵۳۸-۵۴۸

۲. الکافی ج ۵ ص ۴۳ باب قسمة الغنمة

۱۲۷۴۱ نبرد (۲)

که در روایات فقط عورت ذکر شده است. ولی تمام فقها این شرط را هم کرده‌اند که در معرض تحریک شهوت نباشند و البته از آنجا که غالباً چنین چیزی ممکن نیست فعلیت حلیت چنین کاری عملاً منتفی می‌باشد.

و اما اینکه ماه رمضان شد ۳۱ روز، این مربوط به اشتباه در تشخیص موضوع است و ربطی به بدعت ندارد. شما اول بروید معنای بدعت را بفهمید بعد بیایید این و آن را متهم به بدعت کنید.

جلسه بیستم

شما در ذکر صلوات بدعت

آوردید، یک دلیل برای اثبات این

بدعت بیاورید.

سؤال ۵۶. شما در ذکر صلوات بدعت آوردید و می‌گویید: اللهم صل علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً. یک روایت برای اثبات این بدعت بیاورید.

مدعی: اولاً چون امام احمد الحسن مهدی اول خلیفه خداست اگر چیزی اضافه و کم کند بهش نمی‌گویند بدعت، و الا تمام خلفای خدا را باید بدعت گذار بدانید چون هر کدام شریعت و مطلب جدیدی آوردند. پس صلوات بر مهدیین نیازمند این نیست که ما روایت بیاوریم. ثانیاً در رابطه با صلوات مهدیین، روایات زیادی داریم مثلاً صلوات ابوالحسن ضراب اصفهانی که می‌فرماید: «اللهم صل علی ولیک و ولایة عهده و الأئمة من ولده: خدایا صلوات بفرست بر ولایت، صاحب الأمر، صاحب الزمان و ولیّ عهدهای او و امامان از نسل او». یا در دعای ندبه که در زمان غیبت سفارش شده دائماً این را بخوانید می‌گوید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی محمد جده رسولک السید الأكبر و علی ابیه السید الأصغر». خوب شما و ما شاید ده ها بار خواندیم و هیچ متوجه این نکته نشدیم که خدایا صلوات بفرست بر محمد و فرزندان محمد، و صلوات بفرست بر جد او که محمد است و رسول توست و سید اکبر است. یعنی جد چه کسی؟ این محمد کیست؟ محمد بن الحسن، امام زمان علیه السلام است که قبلش می‌گوید: صلوات بفرست بر محمد و آل محمد، یعنی صلوات بفرست بر امام زمان علیه السلام و آل او یعنی مهدیین و صلوات بفرست بر جد امام

محمد بن الحسن، که حضرت رسول الله باشد، و بر پدرش که امام علی علیه السلام باشد.

خوب ما قبلاً نمی دانستیم این یعنی چه، و حالا فهمیده ایم و این معنایش بدعت نیست.

جواب: اولاً طبق روایات متواتر مبنی بر حصر عدد اوصیاء و خلفا در دوازده، اصل امامت احمد بدعت است و نوبت به احکامی که آورده نمی رسد، پس قیاسی بین او و کسانی که حجت بودن ایشان با روایات متواتر و معجزات فراوان به اثبات رسیده وجود ندارد. ثانیاً اینکه هر یک از خلفای خدا شریعت جدیدی آورده اند دروغی آشکار است که تنها از دهان کسی چون شما بیرون می آید. بلکه حتی آوردن مطلب جدید و احکام جدید نیز افترا می باشد.

ثالثاً اینکه احمد بصری به عنوان حجت خدا صلوات بر مهدیین را افزوده، دردی را دوا نمی کند زیرا صلواتی که او ساخته شامل حضرت فاطمه علیها السلام نمی شود و این را هر آدم عاقلی متوجه است چون کلمه الأئمة و المهدیین عطف بیان از «آل محمد» می باشد در حالیکه صدیقه کبری نه جزء ائمه علیهم السلام هستند و نه جزء مهدیین.

اما اینکه در صلوات ضراب اصفهانی گفته: «اللهم صل علی ولیک و ولایة عهده و الأئمة من ولده»، این ربطی به مهدیین ندارد بلکه دارد بر ولی خدا یعنی امیر المومنین و یازده امام از نسل ایشان صلوات می فرستد که احمد جزء آنها نیست.

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۲۷۹

حال بر فرض که این صلوات درباره مهدیین باشد، اما این یک صلوات خاص است و ربطی به صلوات عامی که شامل حضرت فاطمه علیها السلام هم می شده ندارد. غیر از اینکه دلیلی نداریم که این صلوات از امام زمان علیه السلام رسیده باشد چون ناقل آن پیرزن ناشناسی است که اول گفته: آن آقا می گوید، اما بلا فاصله گفته: من می گویم.

اما فقره دعای ندبه هیچ ربطی به مهدیین ندارد، بلکه خیلی روشن است که مراد از محمد و آل محمد یعنی پیامبر خدا و آل او و بعد دوباره بر ایشان به عنوان جد امام زمان علیه السلام صلوات می فرستد، خوب این چه ربطی به مهدیین دارد؟ حال بر فرض که اصلاً مراد از این محمد، امام زمان علیه السلام باشد که آلی دارد اما از کجا در آوردید که آل محمد همان مهدیین هستند؟ شما در تمام احادیث شیعه و سنی حتی یک حدیث ندارید که تصریح کند مهدیین از فرزندان امام دوازدهم هستند الا حدیث وصیت که فقط درباره مهدی اول حرف زده و نیز تفسیری که قاضی نعمان مصری از خودش ارائه داده است و ربطی به بیان معصوم ندارد، و بقیه احادیث مهدیین تصریح می کنند مهدیین از اولاد حسین می باشند نه مهدی.

در نتیجه اینکه شما نمی فهمیده ای کاملاً حرف درستی است اما اینکه ۱۲۰۰ سال بزرگترین علمای شیعه نفهمیدند چون ادبیات عرب بلد نبودند، چون بی توجه و بی دقت بودند، چون نفهم و نادان بودند، اینها همه صفاتی است که دشمنان علما برازنده آن می باشند.

مدعی: چه کسی گفته در صلوات یمانی ها حضرت فاطمه زهرا علیها السلام داخل نیست؟ بلکه داخل است، زیرا آل محمد یعنی فرزندان محمد، و تنها فرزندی که از پیغمبر اکرم به جا مانده، حضرت زهرا علیها السلام است و بقیه آل محمد از نسل فاطمه زهرا هستند. اما الأئمة و المهديين، بدل جزء از کل است، یعنی ائمه و مهدیین جزئی از آل محمدند نه همه آل محمد، بلکه آل محمد شامل امامزاده‌های ما مثل حضرت زینب علیها السلام، حضرت عباس علیه السلام و حضرت قاسم از فرزندان امام کاظم علیه السلام نیز می‌شود.

ما به همه آنها صلوات می‌فرستیم، به زیارت همه آنها می‌رویم و شکی نیست که مقام فاطمه زهراء بالاتر از مقام ائمه اطهار است. پس اینکه ائمه و مهدیین را جدا می‌کنیم بخاطر اینکه اینها حجت‌های ناطق خدا هستند. اهمیت آن در این است که ما مأمور به أخذ و اطاعت و تبعیت از ائمه و مهدیین شدیم و حضرت زهراء علیها السلام حجت باطنی خداست بر همه حجت‌ها، زیرا فرمود: نحن حجج الله على الخلق و أمنا فاطمة، حجة الله على الحجج: ما اهل بیت، حجت‌های خدا بر خلق هستیم و حضرت زهراء مادر ما، حجت خدا بر ماست. منظور از این ائمه و مهدیین حصر نیست، بلکه بدل جزء از کل می‌باشد که در ادبیات داریم و کسانی که ادبیات عرب خوانده‌اند می‌دانند.

به علاوه وقتی می‌گوییم ائمه، خود حضرت زهرا علیها السلام امام همه ائمه است در باطن.

جواب: اولاً اینکه آل محمد یعنی فرزندان محمد غلط است زیرا شامل

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۲۸۱

امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین حضرت عباس که شما گفتید نمی شود و اصلاً «آل» در لغت به معنای فرزند نیست.

ثانیاً اینکه مراد از آل محمد امام زاده ها هم هستند ادعای کذبی است که فقط شما مدعی آن هستید، زیرا تنها خصوصیتی که امام زاده ها داشتند این بود که از نسل رسول خدا بوده اند در حالیکه این در همه سادات جریان دارد و باید قائل شد که ما در صلوات بر همه سادات مومن و متقی صلوات می فرستیم و این صد در صد باطل است و تا به حال به مغز کسی نرسیده بود که ما هر روز در تشهد نمازهای خود به قاسم بن موسی هم صلوات می فرستیم. آنچه که در قرآن آمده فقط صلوات بر شخص پیامبر است اما خود پیامبر در روایات فراوان از شیعه و سنی فرمودند وقتی بر من صلوات می فرستید بر آل من که همان اهل بیت من می باشند نیز صلوات بفرستید که آنها را هم معرفی کردند. در نتیجه منظور از آل محمد فقط و فقط صدیقه کبری و دوازده امام می باشند.

حال وقتی شما بعد از کلمه «آل محمد» عطف بیان الأئمه و المهدیین می آوری چون حضرت فاطمه علیها السلام نه جزء ائمه و نه از مهدیین است از این صلوات بیرون خواهد بود. البته شما ادعا می کنی که الأئمة و المهدیین بدل جزء از کل است ولی اگر دوره مقدمات حوزه را درست خوانده بودی می دانستی بدل کجا می آید و عطف بیان کجا. حال بر فرض که بدل جزء از کل باشد این مشکل را بدتر می کند، زیرا چنین بدلی برای اضراب است یعنی وقتی بکار می رود که بخواهند معنای کل را که غلط بوده اصلاح نموده و معنای جزء را امضاء کنند.

مثلاً می گوید: «رأيت سعيداً رأسه: سعيد را دیدم سرش را» یا «أكلت السمك نصفه: ماهی را خوردم نصفش را» که بدل جزء را می آورد تا بگوید رویت و خوردن من ناقص بود پس من تمام جسد سعید را ندیدم و تمام ماهی را نخوردم. بنابراین اگر الأئمه و المهديين بدل جزء از کل باشد معنایش این می شود که صلوات بر همه آل محمد نه، بلکه بر آنها که امام و مهدی هستند که این شامل حضرت صدیقه کبری علیها السلام نمی شود.

اما اینکه ما چون مامور به اخذ از ائمه شدیم آنها را جداگانه ذکر کرده ایم، یعنی این را پیغمبر خدا نمی فهمید که نفرمود به لفظ ائمه تصریح کنید و شما فهمیدید؟

اما اینکه حضرت فاطمه علیها السلام امام باطنی همه ائمه است یا اینکه حدیث گفته فاطمه حجت خدا بر ماست، هیچ دلیل و مستندی ندارد. و فقط حرف های من در آوردی است که برای توجیه بدعت صلوات بر مهدیین خلق کرده اید. و آنچه به صورت غلط خواندید برای اولین بار در تفسیر اَطِيبُ الْبَيَانِ آمده که نویسنده اش کمتر از سی سال قبل وفات نموده است.

زیرا اولاً اصل امامت باطنی و امامت ظاهری مطلبی ساختگی است و چنین چیزی در مکتب اسلام مطرح نشده است، ثانیاً اینکه امیر المومنین امام حضرت زهرا نبوده اند قابل اثبات نیست، ثالثاً امامت منصبی الهی است که خداوند فقط به مردها می دهند و هیچ زنی در طول تاریخ بشریت منصب الهی

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۲۸۳

از درگاه خداوند نداشته است حتی حضرت مریم که از بعضی انبیا بالاتر بوده و بر همه زنان عالم خودشان و قبل از خودشان برتری داده شده و در قرآن در کنار حضرت عیسی دو آیه پروردگار معرفی گشتند.^۱

سؤال ۵۷. چرا هیچ کجا اشاره ای به خلافت مهدیین نشده و فقط در

حدیث وصیت آمده است؟

مدعی: این ادعا بر خلاف واقع است و روایات متواتری داریم که یا نص بر مهدیین می کند و یا اشاره به خلفای بعد از امام مهدی از نسل امام حسین یا از نسل قائم آل محمد می کند. اگر کتاب چهل حدیث درباره مهدیین و ذریه قائم نوشته شیخ ناظم عقیلی را مطالعه کنید، حدود ۵۲ روایت در رابطه با مهدیین آورده. به عنوان مثال امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ مَنَّا بَعْدَ قَائِمِ اثْنِي عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ: ما اهل بیت بعد از قائم ۱۲ مهدی از اولاد حسین داریم».

جواب: صحبت بر سر مهدیینی است که خلفای رسول خدا بوده و بعد از امام زمان علیه السلام عهده دار منصب امامت و خلافت شوند، همان ها که به عنوان فرزندان امام دوازدهم اوصیای رسول خدا و حجت های خدا بر خلق می باشند.

۱. بله در تک حدیثی ضعیف که مخالف تاریخ قطعی اسلام می باشد گفته شده که حضرت زینب علیها السلام پس از شهادت سیدالشهداء علیه السلام مدتی وصی ظاهری ایشان بوده اند تا امامت حضرت سجاد علیه السلام مخفی مانده و جانیشان حفظ شود. ولی به هر حال تصریح کرده که در ظاهر وصی بودند یعنی واقعاً منصبی از طرف خدای متعال نداشته اند.

این مساله در کدام حدیث غیر از حدیث وصیت آمده است چه برسد به اینکه ادعای تواتر در مورد آنها شود؟!

شما می‌گویید احادیث متواتر، خوب یکی از آن احادیث اینست که امام صادق علیه السلام فرمودند بعد از رسول خدا هفت وصی وجود دارد که هفتمین همان قائم است و بعد از او بازده مهدی می‌باشد^۱، آیا این موبد مهدیین شماسست؟ اینکه امام صادق علیه السلام تصریح کردند مهدیین امام نیستند و فقط قومی از شیعیان ما هستند که به ولایت ما دعوت می‌کنند^۲، این مبیین امامت مهدی های شماسست؟ اینکه از شش روایت مهدی ها چهار روایتش تصریح می‌کند آنها از اولاد حسین هستند، این مصرح مهدیین از اولاد قائم است؟

شما مدام ادعا می‌کنید در اربعین ناظم عقلی بیش از چهل حدیث درباره مهدیین وجود دارد، حال آیا این را هم می‌گویید که بعضی از این احادیث، سخنان کعب الاحبار یهودی و بعضی ناصبی های زمان امیر المومنین است که ناظم به عنوان حدیث اهل بیت جا زده است؟ آیا این را هم می‌گویید که بسیاری از آنها اصلاً از احادیث اهل بیت نیست بلکه از منقولات اهل سنت است که اهل بیت هیچ اعتنایی به آنها نداشته‌اند و بارها تاکید کرده‌اند که آنها بر پیامبر دروغ می‌بندند؟ آیا این را هم می‌گویید که عموم این احادیث دارای ضعف سند یا اصلاً بدون سند یا مندرج در کتب غیر مشهور و ضعیف شیعه هستند؟ آیا این

۱. الأصول الستة عشر ص ۹۱
 ۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۸ ح ۵۶

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۲۸۵

را هم می‌گویید که خیلی از نقلها ربطی به مساله مهدیین ندارد و تنها با تاویلات ساختگی شما به زور به مهدیین چسبانده می‌شود؟ جواب عموم آن روایات در کتاب المهدویة الخاتمة آمده است اگر اهل مطالعه و فهم هستید.

در نتیجه در مورد مهدیین با آن طول و تفصیلی که شما اعتقاد دارید نه تواتر لفظی، نه تواتر معنوی و نه حتی یک حدیث که عموم روایانش شناخته شده و نزد شیعه به وثاقت مطرح باشند وجود ندارد.

سؤال ۵۸. شما می‌گویید مستمسک‌تان کتاب خدا و احادیث آل محمد است. خوب آیا در قرآن آیه‌ای در تأیید مهدیین هست؟ چون اهل بیت علیهم‌السلام فرمودند برای تشخیص حق و باطل، کلام ما را به قرآن ارجاع بدهید.

مدعی: بله، قرآن کریم اشاراتی به خلافت مهدیین بعد از قائم آل محمد دارد. به عنوان مثال می‌فرماید: «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد ذکر أن الارض یرثها عباد الصالحون: در زبور بعد از ذکر نوشتیم که زمین را صالحان وارث می‌شوند». خوب صالحان به معصومین گفته می‌شود در حالیکه به وجود مقدس حضرت ولی عصر علیه‌السلام به تنهایی نمی‌گویند صالحان. همچنین قرآن کریم می‌گوید: «و نرید أن نمنَّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین: ما اراده می‌کنیم بر کسانی که به ایشان ظلم شده، و حقشان غصب شده در زمین منت بگذاریم آنها را امامان و وارثان زمین قرار بدهیم». اینجا هم در رابطه با یک عده‌ای صحبت می‌کند و به لفظ جمع از آنها یاد می‌نماید نه مفرد.

بله قرآن کریم بر مهدیین تصریح نکرده همچنانکه بر ائمه هم تصریح نکرده، اما قرآن کریم مبین و مفسری دارد که آل محمد هستند. به عنوان مثال، مرحوم ابن طاووس در دعای سلامتی حضرت حجت این طور نقل می‌کند: «اللهم کن لولیک القائم بأمرک محمد بن الحسن العسکری ... حتی تسکنه ارضک طوعاً ... و تجعله و ذریته من الأئمة الوارثین: تا او و فرزندانش را از امامان و وارثین زمین قرار دهی»؛ پس این ائمه وارثین که در قرآن کریم به آن اشاره شده، یعنی ذریه امام مهدی علیه السلام.

باز در جای دیگری قرآن کریم می‌فرماید: «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم ...: خداوند وعده داده به کسانی از شما که ایمان دارند و عمل صالح و شایسته انجام می‌دهند، اینکه آنها را خلیفه در زمین کند و ترسشان را تبدیل به امنیت کند و دینی که برای آنها پسندیده را حاکم نماید». خوب اینها چه کسانی هستند؟ وقتی از ائمه اطهار سؤال شده، دو دسته روایات داریم. یک دسته می‌فرمایند: این کسانی که خلیفه می‌شوند در زمین، ما اهل بیت هستیم؛ اما کدام اهل بیت؟ یک روایت دیگر از امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این در مورد قائم و اصحاب قائم نازل شده؛ خوب جمع این دو دسته روایات به چیست؟ اینست که قائم و اصحابش از اهل بیت هستند که در مورد اولیانشان در حدیث وصیت آمده احمد علیه السلام فرزند امام مهدی است. پس اصحاب قائم همان دوازده مهدی هستند که خداوند به اینها وعده داده در زمین خلیفه شوند.

در نتیجه قرآن کریم به خلافت مهدیین در آخرالزمان اشارات خیلی

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۲۸۷۱

روشنی کرده، که از روایات ذیل این آیات به روشنی مسأله برای تان واضح می‌شود که خلافت مهدیین نه تنها معارضی در قرآن ندارد که مؤیدات خیلی جدی و روشنی در قرآن کریم هست.

جواب: افسوس بر این همه ناآگاهی! اولاً اینکه چون در قرآن لفظ جمع آمده پس حتماً یک فرد مراد نیست بلکه عده ای مراد است، این دقیقاً شبهه اهل سنت درباره آیه ولایت - إنما ولیکم الله ... - می‌باشد که اگر منظورش حضرت علی علیه السلام است چرا لفظش جمع آمده؟ این شبهه را ۱۲۰۰ سال است که علمای شیعه پاسخ داده‌اند و از جمله در کتاب شریف الغدیر - که یقیناً شما فقط اسمش را شنیده‌ای و هرگز آن را نخوانده‌ای - پاسخ این شبهه به تفصیل داده شده است و آن اینکه، در آیات زیادی از قرآن، لفظ جمع آمده در حالیکه یک نفر مراد است و این به علل مختلفی می‌باشد. ثانیاً اینکه مراد از صالحان به طور مطلق معصومین می‌باشند ادعایی بدون دلیل است، زیرا در قرآن لفظ صالحون و صاحبین ۲۴ مرتبه ذکر شده که یقین دارم شما هیچگاه نرفتی موارد آن را بررسی کنی و الا می‌دیدید بر غیر معصوم هم اطلاق شده است.

حال بر فرض که از این دو اشکال صرف نظر کنیم، چرا مراد از این جمع را ائمه رجعت ندانیم که هر یک در زمان خود مستضعف بودند؟ و اصلاً با توجه به لفظ مستضعف یقیناً مهدیین مراد نیستند زیرا به غیر از مهدی اول، دیگر مهدیین مستضعف نیستند چون به قول شما در دولت عدل زندگی خواهند کرد.

و اصلاً درباره آیه «و تُریدُ أَنْ نَمُنَّ» روایات متعددی صادر شده است که

مراد ائمه علیهم السلام می باشند، و این دهان مدعی کذاب را خرد می کند، از جمله:
 امام باقر به امام صادق علیه السلام نگاه کرده و فرمودند: این از آن کسانی است
 که خداوند فرموده: اراده کرده ایم مستضعفان را امام و وارث زمین قرار دهیم:
 «نَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَمْشِي فَقَالَ تَرَى هَذَا هَذَا مِنَ الَّذِينَ
 قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً
 وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱.

و پیامبر به حسنین علیهم السلام نگاه کرده و فرمودند: شماها بعد از من مستضعف
 می شوید، امام صادق علیه السلام فرمود: یعنی امام می شوید، و سپس آیه مذکور را
 خواند و فرمود: این آیه تا قیامت در ما جاری است: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ
 إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السلام فَبَكَى وَ قَالَ أَنْتُمْ
 الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَعْنَى ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ
 مَعْنَاهُ أَنْكُمْ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
 اسْتُضِعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، فَهَذِهِ الْآيَةُ جَارِيَةٌ فِينَا
 إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲.

و حضرت علی علیه السلام فرمودند: این آیه برای ما یا در مورد ماست: «هِيَ لَنَا أَوْ
 فِينَا هَذِهِ الْآيَةُ: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ
 نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۳.

۱. الکافی ج ۱ ص ۳۰۶ ح ۱

۲. معانی الأخبار ص ۷۹ ح ۱

۳. الأمالی للصدوق ص ۴۷۹ ح ۲۶

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۲۸۹۱

و پیامبر ﷺ فرمودند: ای سلمان تو قائم را درک خواهی کرد و هر کس که دارای کفر محض یا ایمان محض باشد حاضر می شود تا مجرم قصاص گردد و این تاویل آیه استضعاف است: «يَا سَلْمَانَ، إِنَّكَ مُدْرِكُهُ، وَمَنْ كَانَ مِثْلَكَ ... يَا سَلْمَانَ وَ لِيُحْضِرَنَّ إِبْلِيسَ وَ جُنُودَهُ، وَ كُلُّ مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا، وَ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحَضًا، حَتَّى يُؤْخَذَ بِالْقِصَاصِ، وَ الْأَوْتَارِ، وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا وَ ذَلِكَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ ...»^۱.

و در تفسیر قمی تصریح شده که مصداق این آیه رجعت ائمه عليهم السلام است:

رسول خدا خبر داد که حسین کشته خواهد شد سپس به دنیا بر خواهد گشت و خدا کمکش خواهد کرد تا دشمنانش را بکشد و مالک زمین گردد و این تاویل آیه استضعاف است: «أَنَّ اللَّهَ أَخْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ... وَ أَعْلَمَهُ أَنَّهُ يُقْتَلُ ثُمَّ يَرُدُّهُ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَنْصُرُهُ حَتَّى يَقْتُلَ أَعْدَاءَهُ وَ يَمْلِكَهُ الْأَرْضَ وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ»^۲.

و روایات دیگر.

همچنانکه درباره آیه «کتبنا فی الزبور» روایت شده که در مورد ائمه عليهم السلام است:

از امام باقر عليه السلام از این آیه پرسیدم فرمودند: آن بندگان صالح ما هستیم: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ الْآيَةَ قَالَ: نَحْنُ هُمْ»^۳.

۱. دلایل الإمامة ص ۴۴۹-۴۵۰

۲. تفسیر قمی ج ۲ ص ۲۹۷

۳. تأویل الآيات ص ۳۲۶

و در تفسیر قمی آمده که این آیه درباره رجعت و قائم است: مراد از آیه‌ی بندگان صالح اینست که خدا به پیامبرش بشارت داد اهل بیت او مالکان زمین خواهند شد و به دنیا بر خواهند گشت: «قَوْلُهُ: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ، فَبَسَّرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ يَمْلِكُونَ الْأَرْضَ وَيَرْجِعُونَ إِلَى الدُّنْيَا»^۱.

و نیز درباره آیه «ليستخلفنهم» روایات متعددی وارد شده که مرادش ائمه علیهم‌السلام می‌باشد، از جمله:

از امام صادق علیه‌السلام از آیه استخلاف پرسیدم فرمودند: آنها همین ائمه هستند: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَعَدَدَ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَالَ هُمْ الْأَيُّمَةُ»^۲.

و در نسخه دیگری تصریح شده که این آیه درباره علی بن ابی طالب و ائمه از فرزندان او نازل شده است: «نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَيُّمَةِ مِنْ وُلْدِهِ علیهم‌السلام»^۳.

و در روایتی صراحتاً گفته شده این آیه درباره رجعت است:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: تعجب از مردگانی که خدا به صورت زنده

۱. تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۹۷

۲. الکافی ج ۱ ص ۱۹۴ ح ۳

۳. تأویل الآیات ص ۳۶۵

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۲۹۱

مبعوثشان می‌کند و در کوچه های کوفه شمشیر بر شانه می‌گردند تا گردن کفار را بزنند تا خدا وعده اش را در آیه استخلاف محقق کند، برای من بازگشتی بعد از بازگشت و رجعتی بعد از رجعت خواهد بود و من صاحب رجعت های متعددم: «فَيَا عَجَبَاهُ وَ كَيْفَ لَا أَعْجَبُ مِنْ أَمْوَاتٍ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ أَحْيَاءَ يُلَبُّونَ زُمْرَةً زُمْرَةً بِالتَّلْبِيَةِ: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ، قَدْ انْطَلَقُوا بِسُكِّ الْكُوفَةِ، قَدْ شَهَرُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ لِيَضْرِبُونَ بِهَا هَامَ الْكُفْرَةِ، وَ جَبَابِرَتِهِمْ وَ اتَّبَاعِهِمْ مِنْ جَبَابِرَةِ الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْآخِرِينَ حَتَّى يُنْجِزَ اللَّهُ مَا وَعَدَهُمْ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ... وَ إِن لِّيَ الْكُرَّةَ بَعْدَ الْكُرَّةِ، وَ الرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ، وَ أَنَا صَاحِبُ الرَّجْعَاتِ وَ الْكُرَّاتِ»^۱.

حال شما این همه روایت را رها کرده‌اید و چسبیده‌اید به یک روایت از امام صادق عليه السلام با روایت مجهول و پنج امامی و هفت امامی که در مورد آیه «ليستخلفنهم» گفته: «نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَ أَصْحَابِهِ»^۲؟ و نفهمیدید که با توجه به آن همه روایت که تصریح می‌کند این آیات در رابطه با ائمه عليهم السلام و رجعت ایشان می‌باشد نمی‌شود آن را حمل بر مهدیین از اصحاب قائم نمود؟! و این روایت بر فرض صدورش از معصوم، تنها به مصداقی از مستضعفین اشاره کرده که امام دوازدهم می‌باشد. و اصلاً به غیر از مهدی اول بقیه مهدی‌ها که از

۱ . مختصر البصائر ص ۱۳۲

۲ . الغيبة للنعمانی ص ۲۴۰ ح ۳۵

اصحاب امام دوازدهم نیستند و بعد از مهدی اول می آیند پس چگونه این روایت به مهدیین ربط دارد؟

و اگر از همه اینها بگذریم چه اشکالی دارد که تنها مصداق این آیات قائم و اصحابش باشند که یقیناً در زمین مستضعف بوده اند و اینکه حکومت و خلافت و امامت به همه آنها نسبت داده شده بخاطر شراکت ایشان در تحقق این حکومت می باشد درست مانند حکومتی که قرآن کریم به همه بنی اسرائیل نسبت داده در حالی که قطعاً در هر زمان در میان آنها یک نفر بیشتر خلیفه نبوده است نه همه بنی اسرائیل:

«وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا»^۱.

همچنانکه ارث کتاب و اعطای نبوت را به همه بنی اسرائیل نسبت می دهد:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ»^۲، و: «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ»^۳.

اما اینکه نام ائمه علیهم السلام در قرآن نیامده و فقط به آنها اشاره شده و مهدیین هم اینگونه اند، سخن باطلی است زیرا طبق روایات، نام اولین امام لاقبل در سه آیه از قرآن آمده است، از جمله:

۱. اعراف: ۱۳۷

۲. غافر: ۵۳

۳. جاثیه: ۱۶

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۲۹۳۱

سوره مریم آیه ۵۰: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام»
حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام».^۱
و: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا يَعْنِي بِهِ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ».^۲
و: «قَوْلُهُ تَعَالَى وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ».^۳

پس اگر قرار به قیاس باشد باید نام مهدی اول یعنی احمد هم در قرآن به عنوان مهدی اول آمده باشد و البته برای شما هیچکاری ندارد که بشارت عیسی بر احمد را که قرآن درباره رسول خدا ذکر کرده به امام خود تفسیر کنید.

همچنانکه درباره دیگر ائمه عليهم السلام آیات متعددی وجود دارد که در روایات از آن پرده برداشته شده، ولی درباره ذکر مهدیین در قرآن هیچ نصی وجود ندارد و فقط تاویلات شماسست که پای آنها را به قرآن کشیده است.

و اما راجع به دعای «اللهم کن لولیک» باید گفت: غیر از اینکه این دعا اصلاً مستند به معصومین نیست و به امام خاصی نسبت داده نشده، و در تمام نسخه های معتبر، نام آن ولی که برایش دعا می کنیم هم ذکر نشده: «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ»^۴، باید دانست که در تمام نسخه های معتبر فقره ای که از

۱. تفسیر القمی ج ۲ ص ۵۱

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۱۳۹

۳. کشف الغمة ج ۱ ص ۳۲۰

۴. الکافی ج ۴ ص ۱۶۲ ح ۴، تهذیب الأحکام ج ۳ ص ۱۰۳ ح ۳۷، مصباح المتهدجد ج ۲ ص ۶۳۰، المزار الكبير ص ۶۱۲ و

ذریه امام سخن گفته وجود ندارد، کتاب هایی مثل کافی، تهذیب طوسی، مصباح طوسی، مزار مشهدی و بلد الامین.^۱ و حتی تنها ناقل این فقره یعنی سید بن طاووس در کتاب دیگرش «فلاح السائل» این فقره را ندارد و تا «فیها طویلاً» دعا را پایان داده است.^۲ و علامه مجلسی نیز تصریح کرده: این روایت نسخه های متعددی دارد که فقط نسخه ابن ابی قره دارای آن فقره بوده است.^۳ حال با این وجود آیا می توان با اطمینان گفت که این فقره از معصوم صادر شده، وقتی اصل این دعا منسوب به امام خاصی نمی باشد؟ اشکال نشود پس چرا ما این دعا را اینقدر می خوانیم و تبلیغش می کنیم. زیرا دعا جزء اصول و فروع واجب دین نیست که اعتبار سندش موضوعیت داشته باشد برای همین علما در طول تاریخ نسبت به سند دعاها تسامح می کردند اما وقتی که پای دین و اعتقادات وسط بیاید همان دعا باید سندش بررسی شود و اگر معتبر و اطمینان آور نبود قابلیت استناد ندارد. این چیزی است که هرگز فرقه یمانی نمی فهمند و به استناد اینکه مثلاً فلان چیز در مفاتیح آمده و صد سال است مردم دارند آن را می خوانند مستند عقیدتی قرارش می دهند.

۱. الکافی ج ۴ ص ۱۶۲، تهذیب الأحکام ج ۳ ص ۱۰۳، مصباح المتعجد ج ۲ ص ۶۳۰، المزار الکبیر ص ۶۱۲، البلد الامین ص ۲۰۳.
۲. فلاح السائل ص ۴۶
۳. بحار الأنوار ۹۴ ص ۳۴۹

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۲۹۵

سؤال ۵۹. در وصیت به شخصی باید دو نفر شاهد باشند که شهادت بدهند به فلانی وصیت شده. آیا اصل این وصیت شاهی دارد؟ ثانیاً آیا احمد الحسن شاهی دارد برای اثبات اینکه مهدی اول در وصیت خود اوست؟

مدعی: اینکه اصل این وصیت شاهی دارد؟ بله، آن هم بهترین شهود. اولاً امیر المؤمنین شاهد و راوی این وصیت است، ثانیاً بهترین اصحاب پیغمبر: سلمان و مقداد و ابوذر و حتی طلحه شهادت دادند.

ائمه اطهار نیز شهادت داده اند. به عنوان مثال وقتی امام صادق علیه السلام از پدرش درباره وصیت می پرسد، می گوید: بله همین گونه بود، پیغمبر املا می کرد و امام علی علیه السلام می نوشت.

از طرفی راوی این حدیث وصیت کیست؟ امام صادق از پدرش امام باقر از پدرش امام سجاد از پدرش امام حسین از پدرش امیر المؤمنین؛ اینها شهود اصل وصیت شب وفات رسول خدا هستند.

و بالاتر از اینها خداوند متعال است که در سوره بقره آیه ۱۸۰ وصیت به هنگام احتضار را واجب کرده است.

بنابراین قطعاً اگر بگوییم یک نفر در عالم به این امر خدا عمل کرده، او رسول خداست.

جواب: اولاً ما شیعه اثنا عشری اصلاً قائل به شناخته شدن مهدی موعود با حدیث مکتوب در کتاب غیبت طوسی نیستیم که چهار راوی آن مجهول و یک

راویش معروف به دروغ و جعل حدیث است و فقط شیخ طوسی آن را نقل کرده و مضمونش هم به گواهی شیخ حر عاملی کاملاً شاذ و نادر است. بله رسول خدا در آن وصیتی که کرده‌اند که با دو سند در کتاب سلیم و با سند دیگری در کتاب شیخ صدوق نقل شده، برای وصیت خود شهودی گرفته‌اند که این هیچ ربطی به حدیث وصیت غیبت طوسی ندارد و در آن هیچ سخنی از وجود شهود به میان نیامده است.

ثانیاً اینکه اولین شاهد را شخص امیر المومنین علیه السلام گرفته‌اید واقعاً مضحک است! زیرا این وصیتی است که قرار است امیر المومنین با آن بر امامتش احتجاج کند پس چگونه می‌تواند شاهدش خودش باشد؟ و اینکه در بعضی روایات، ایشان به عنوان شاهد معرفی شده، نه به عنوان شاهد برای مردم بوده بلکه شاهد برای رسول خدا معرفی گشته که نزد جبرائیل گواهی دهد رسول خدا وصیت را به ایشان تحویل دادند:

«فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام وَ أَنَا أَشْهَدُ لَكَ بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتَ بِالْبَلَاغِ»^۱

بلکه در همان حدیثی که شما به اشتباه گفتید امام صادق علیه السلام از پدرش

پرسیده، تصریح شده: شهود املای وصیت، ملائکه بوده‌اند نه آدمیان:

«مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَلَيْسَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمُمْلِي عَلَيْهِ وَ جِبْرَائِيلُ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۲۹۷

شُهُودٌ قَالَ فَأَطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَدْ كَانَ مَا قُلْتُ»^۱.

ثالثاً اینکه شاهد وصیت مهدیین، سلمان و ابوذر و مقدار بوده‌اند دروغی آشکار است زیرا آن وصیتی که آنها بدان شهادت داده‌اند وصیتی است که در آن نامی از مهدیین برده نشده و فقط به دوازده امام وصیت شده است. و همین طور است شهادت ائمه عليهم السلام که هرگز به وصیت مهدیین شهادت ندادند بلکه به وصیتی شهادت داده‌اند که در آن تنها به دوازده امام وصیت شده است نه بیشتر. رابعاً در روایتی که شما از امام صادق عليه السلام نقل کردید تصریح شده: وصیت نازل از آسمان وصیت رسول خدا به اوصیانش بوده نه وصیت مکتوب شب وفات.

اما آیه ۱۸۰ سوره بقره، این آیه را بارها مورد بررسی قرار داده و توضیح داده ایم که طبق تصریح روایات، مضمون این آیه درباره وصیت کردن به اموال بوده تا بین ورثه دعوا نشود و این آیه بواسطه آیه میراث که سهم هر کس را مشخص نموده نسخ شده است. اما شما با وجود اینکه تصریح ائمه عليهم السلام درباره نسخ این آیه را می‌بینید باز هم به مضمون آن استدلال می‌کنید. غیر از اینکه ما منکر وصیت مکتوب رسول خدا نیستیم بلکه می‌گوییم وصیت مکتوب رسول خدا در سه حدیث بیان شده که در آن فقط از دوازده امام نام برده شده است.

مدعی: اینکه از کجا دو شاهد برای احمد الحسن بیاوریم که او همان احمد مذکور در حدیث وصیت است. خوب همین سوال در رابطه با وصیت عیسی بن مریم نسبت به پیغمبر خدا تکرار می‌شود. شما چطور به آن سوال پاسخ می‌دهید؟ فاصله بین حضرت مسیح و حضرت محمد چقدر بوده؟ اهل سنت می‌گویند ۷۰۰ سال، روایت شیعه می‌گوید ۴۰۰ سال. آیا پیغمبر اکرم دو تا شاهد آورده که می‌گوید حضرت عیسی علیه السلام به من وصیت کرد؟

مسأله اینست که اگر قرار باشد وصیت حضرت عیسی علیه السلام توسط کس دیگری غیر از صاحب آن وصیت ارائه بشود، نه تنها خاصیتی ندارد که بالعکس مضرّ و مهلک و مخرب است. حضرت مسیح برای چه وصیت می‌کند؟ برای اینکه وقتی زمان پیغمبر رسید، پیغمبر خودش را با این معرفی بکند و مردم حق و صاحب حق را بشناسند. حال اگر حضرت مسیح وصیتی کند که داعی الله با آن شناخته نشود بلکه یک مدعی کذاب بیاید و خودش را جا بزند، این کار سفیهانه و خلاف حکمت است.

به علاوه خود خدا شهادت می‌دهد محمّدی که مذکور در تورات و انجیل است، همین محمد صلی الله علیه و آله است. قرآن کریم در چند مورد می‌فرماید: «کافران می‌گویند: تو فرستاده نیستی تو مدعی کذاب هستی بگو خدا شهادت می‌دهد به اینکه من همانم، خدا بین من و شما شاهد است و شهادت می‌دهد به من و «من عنده علم الكتاب» نیز شهادت می‌دهد» که طبق روایات، مصداق اتّم آن، آقا امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد ائمه اطهارند.

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۲۹۹۱

خوب یعنی چه خداوند شهادت می دهد؟ الآن شما به یک کافر می گویی: تو قبول نداری، خدا شهادت می دهد. از کجا باید برایش ثابت بشود که خداوند شهادت می دهد؟ چقدر ما روایات و مستندات تاریخی داریم که کسانی در رؤیای صادقه دیدند خلفای قبل و پیغمبران خدا را، یا پیام وحیانی را در رؤیا دریافت کرده اند. چون رؤیای صادقه جزئی از اجزای وحی نبوت است که این همان محمد رسول الله می باشد که بشارت داده شده و موعود است. یعنی چون این وصیتی است که صدها سال قبل رخ داده، دو شاهد آن، دو نفر انسان مادی نیستند، اما خداوند شهادت می دهد و امیر المؤمنین شهادت می دهد.

جواب: اولاً آنچه درباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ثبت شده بشارت به پیامبر ماست نه وصیت، و ما پیامبر اسلام را با وصیت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نشناختیم بلکه با معجزه جاویدان قرآن شناخته ایم که در قرآن بارها تحدی کرده که اگر من الهی نیستم شما هم مثل من بیاورید و کسی نتوانست بیاورد. و مکتوب بودن نام و صفات حضرت در تورات و انجیل تلازمی با وصیت ندارد. اما به هر حال، در بشارت تورات و انجیل، صفات پیامبر به طوری واضح بیان شده بوده که مصداق آن کاملاً قابل تشخیص بوده به گونه ای که قرآن می فرماید: «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»^۱، در حالیکه در وصیت به احمد فقط نام او و دو صفت مبهم در مورد وی ذکر شده که هیچ تطبیقی بر احمد بصری ندارد.

اما اینکه بین عیسی و پیامبر به قول سنی ها ۷۰۰ سال بوده و به قول شیعه ۴۰۰ سال، این را از خودتان در آوردید زیرا طبق روایت امام باقر علیه السلام به نظر ائمه بین آن دو ۵۰۰ سال و به نظر اهل سنت ۶۰۰ سال فاصله بوده است.^۱

اما اینکه بهترین خلق خدا بر پیامبری رسول خدا گواهی دادند هیچ ربطی به وصیت انجیل و تورات ندارد زیرا مسیحیان و یهودیان، حضرت علی علیه السلام را قبول نداشتند که شهادت ایشان را نسبت به مصداق مبشر تورات و انجیل بپذیرند بلکه شاهد معرفی شدن حضرت علی علیه السلام بر نبوت رسول خدا بدون در نظر داشتن وصیت خلیفه قبلی است و اصلاً شاهد بودن امیرالمؤمنین در دو سوره مکی هود و رعد بیان شده که در آن زمان هیچ یهودی و مسیحی با پیامبر رو در رو نشده بود تا بخواهد شاهد طلب کند.

اما اینکه مراد از شهادت خدا رؤیاهای فراوانی بوده که درباره خلفای خدا دیده می شده است، این واقعاً سخن سخیفی است زیرا هیچ معنایی ندارد که پیامبر خدا برای اثبات حقانیت خود برای کفار، به خواب های دیگران استناد کند چون وقتی آنها سخن شخص پیامبر را باور نمی کنند به طریق اولی ادعای کسانی که خواب دیده اند را نیز نمی پذیرند و اصلاً خواب، آن جایگاه را ندارد که امر عظیمی مانند رسالت یک شخص را اثبات کند، بلکه خواب در حد یک موبد بیشتر نیست.

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۰۱

غیر از اینکه اولاً حتی یک روایت ضعیف بی سند هم وجود ندارد که بگوید منظور از شهادت خدا رؤیا بوده و شما این را مانند خیلی از مطالب دیگر از خودتان در آوردید، ثانیاً اصل اینکه درباره هر یک از خلفای خدا رؤیاها دیده شده هیچ دلیلی ندارد بلکه درباره همانها که نقل شده، آنقدر نیست که شما آن را فراوان بدانید.

اما اینکه رؤیای صادقه جزئی از نبوت است، مراد صرف دیدن رؤیای صادقه نیست و الا پادشاه مصر و آن دو زندانی یوسف که هر سه کافر بودند نیز رؤیای صادقه دیدند و یقیناً کسی نمی تواند ادعا کند که به آنها جزئی از نبوت داده شده بوده، بلکه طبق تصریح روایت توحید مفضل، آنچه جزئی از نبوت بوده، همیشه خواب راست دیدن است^۱، در نتیجه اگر کسی به این مقام رسید که همیشه خواب راست ببیند به آن می گویند جزئی از نبوت، و این هیچ ربطی به خوابهای پراکنده ای که شخص یا اشخاصی درباره کسی دیده باشند ندارد.

مدعی: این جمله از سید احمد الحسن علیه السلام معروف است که در یکی از خطبه‌ها می فرماید: مگر شما شهادت دو عدل برایتان کفایت نمی کند؟ خداوند شهادت بحق من می دهد، پیغمبر خدا شهادت بحق من می دهد. امیر المؤمنین، فاطمه زهراء و امام حسن و امام حسین، ائمه شهادت می دهند، کجا شهادت می دهند؟ یک روحانی که می خواست ما را نقد کند و به دعوت یمانی اشکال

۱. توحید المفضل ص ۸۵، بحار الأنوار ج ۳ ص ۸۵

بگیرد، گفت: من وقتی می‌توانم یقین کنم که یک کسی مثل فاطمه زهراء بیاید بگوید: واقعاً این همان احمد مذکور در وصیت است. گفتم: راهش باز است. مگر به نظر شما حضرت زهراء ع زنده نیست؟ آیا عاجز است که شهادت دهد؟ پس چرا از حضرت زهراء نمی‌پرسی؟

لذا در کتاب غیبت نعمانی آمده وقتی پرچم‌های سیاه از سمت خراسان بلند شده بود، به حضرت عرض کردند: نظرت چیست؟ حضرت فرمود: بنشینید خانه هایتان وقتی خود ما اهل بیت را دیدید دور کسی جمع شدیم با سلاح بیایید به سمت ما.

خوب چه جور ممکن است امروز ببینیم ائمه اطهار دور کسی جمع شدند و می‌گویند این قائم ماست؟ آیا غیر از رؤیای صادقه و کشف است؟ و اگر کسی بخواهد ملکوت را تکذیب بکند، دیگر راهی برای اثبات برایش باقی نمی‌ماند.

جواب: اولاً اینکه احمد به ما خطاب کرده که شهادت دو عدل برایمان کفایت می‌کند، این درباره تشخیص موضوعات خارجی است مثل اینکه دو نفر عادل شهادت دهند اذان مغرب داده شده و می‌توان افطار کرد، نه جهت تشخیص حجت خدا، که در آن، شهادت خدا به تنهایی کفایت می‌کند و الا اگر برای اثبات حجت بودن، دو شاهد لازم بود که عبارتند از شهادت خدا و شهادت رسول قبلی، حجیت تمام سلسله نبوت مخدوش می‌شد زیرا اولین پیامبر فقط یک شاهد داشته که آن هم خدا بوده پس حجیت بودنش ثابت نمی‌شود و به هر کس وصیت کند و بر او شهادت دهد، حجیت بودن نفر دوم هم ثابت نمی‌گردد

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۰۳

تا برسد به آخرین حجت. به هر حال، احمد فاقد شهادت خداست ولی با تاویل بردن آن به رؤیا فقط ادعای آن را می‌کند.

ما اصلاً از احمد شاهد نمی‌خواهیم که اهل بیت را برای ما ردیف کند، ما دلیل می‌خواهیم که او نه تنها فاقد دلیل است که دهها دلیل بر ضد اوست. اما آن روحانی که این حرف را زده مانند خود شما بوده، و الا می‌دانست معیار شناختن قائم موعود، شهادت فاطمه زهرا علیها السلام نیست بلکه طبق بیانات فراوان اهل بیت علیهم السلام صیحه سماوی است که در عالم بیداری رخ می‌دهد.

اما اینکه چون حضرت زهرا علیها السلام زنده است پس می‌تواند شهادت بدهد این واقعاً سخن خنده داری است. وقتی راه شناخت صاحب الامر و قائم موعود در روایات بیان شده، ایشان وظیفه ای ندارد که بیاید شهادت بدهد و خدا چنین وظیفه ای را بر گردن ایشان ننهاد و الا در روایات به وضوح ذکر می‌شد که یکی از راه های شناخت حجت خدا، شهادت فاطمه علیها السلام در عالم رؤیاست.

اما مراد از روایت امام صادق علیه السلام را قبلاً عرض کردیم که هیچ ربطی به قائم موعود ندارد و سخن برسر قیام هایی بوده که در زمان ائمه علیهم السلام رخ می‌داده است. و اما اینکه تکذیب رؤیا مساوی با تکذیب ملکوت است، این هم سخن نابخردانه ایست زیرا در روایات فراوان بلکه آیاتی از قرآن، مساله خواب سازی توسط شیطان بیان و تاکید شده، تا جایی که حتی طبق چند روایت برای صدیقه کبری هم اتفاق افتاده و امام شما هم این روایات را پذیرفته است.^۱

جلسه بیست و یکم

چگونه اثبات می‌کنید «اول

المقربین» و «اول المؤمنین» در

وصیت رسول الله ﷺ به معنای اولین

اصحاب امام زمان عجل الله فرجه هست؟

سؤال ۶۰. چگونه اثبات می‌کنید «اول المقربین» و «اول المؤمنین» در وصیت رسول الله ﷺ به معنای اولین اصحاب امام زمان علیه السلام هست در حالیکه این دو کلمه متشابه بوده و ممکن است معنای دیگری داشته باشد؟

مدعی: خیلی ساده است. «مقربین» یعنی نزدیکان، خوب مقرب به چه کسی؟ مقرب به خدا مراد نیست چون اولین مقربین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. مقرب به پیغمبر اکرم هم نیست، چون اولین مقربین به ایشان امام علی علیه السلام است. پس چون اسم امام زمان در وصیت آمده، می‌شود اولین مقربان به او که مقربانش همان ۳۱۳ نفرند.

درباره «اول المؤمنین» نیز همین است. یعنی اول المؤمنین به خدا و پیغمبر اکرم و امام علی نیست بلکه اول المؤمنین به امام مهدی علیه السلام یعنی محمد زمان ما. واضح است که اولین ایمان آورنده به یک شخص، اولین اصحاب اوست. اصحاب یعنی کسانی که با او مصاحبت می‌کنند، او را می‌شناسند. پس او اولین کسی است که به امام مهدی ایمان آورده، اولین کسی که امام مهدی را شناخته، اولین کسی که مقرب به امام مهدی بوده، اولین اصحاب امام مهدی است.

جواب: ما که اصلاً حدیث وصیت طوسی را معتبر نمی‌دانیم تا بخواهیم پیرامون الفاظش بحث کنیم، اما در جواب شما می‌گوییم:

در رابطه با «اول المقربین» باید بدانید که:

اولاً کلمه «اول» گاهی به معنای برتر می‌آید و گاهی به معنای عدد «یک» در مقابل عدد دو، حال هر کدام که باشد تلازمی با معنایی که شما گفتید ندارد زیرا:

طبق نسخه «اییه» منظور امام حسین علیه السلام هستند که اولین بنده مقرب خدا می‌باشند که رجعت می‌کنند، طبق نسخه فاقد «فاذا حضرته الوفاة» منظور خود امام زمان علیه السلام می‌باشند که در زمان خود، برترین عبد مقرب به درگاه الهی می‌باشند و طبق نسخه واجد فقره «فاذا حضرته الوفاة» نیز احمد نزدیک ترین فرد به قائم موعود است و این ربطی ندارد که اولین اصحاب ایشان هم باشد چون اصلاً معلوم نیست که احمد در زمان غیبت به دنیا می‌آید یا بعد از ظهور. همچنانکه در روایت دیگری، «اول المقربین» به معنای مقرب به درگاه خدا استعمال شده است: «... فَهَؤُلَاءِ أَوْلُ السَّابِقِينَ وَ أَوْلُ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوْلُ الْمُتَحَوِّرِينَ مِنَ التَّابِعِينَ»^۱.

غیر از اینکه خوب است بدانید در چند کتاب به جای اول المقربین، اول

المهدیین ثبت شده که تمام استدلال شما را می‌برد روی هوا، از جمله:

مختصر البصائر ص ۱۴۵، نوادر الأخبار ص ۲۹۴ و بحار الأنوار ج ۵۳

ص ۱۴۸: «فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوْلِ الْمَهْدِيِّينَ».

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۰۹۱

ثانیاً در روایتی که تصریح می‌کند اولین اصحاب امام زمان علیه السلام از بصره است اصلاً احمد را جزء اصحاب بصره نام نمی‌برد: «إِنَّ أَوْلَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَ آخِرَهُمْ مِنَ الْأَبْدَالِ فَالَّذِينَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ رَجُلَانِ اسْمُ أَحَدَهُمَا عَلِيٌّ وَ الْآخَرُ مُحَارِبٌ»^۱، و در روایت دیگری که تک تک یاران امام زمان علیه السلام را نام می‌برد، احمد بعد از حدود ۲۵۰ نفر ذکر شده نه نفر اول و تازه در میان اصحاب اهل بصره، نفر دوم معرفی شده نه اول.

ثالثاً شما مثل همیشه یادتان رفته که بواسطه روایت عیاشی، ۳۱۳ نفر را اصحاب مهدی اول می‌دانید پس چگونه ممکن است که مراد از اول المقربین این باشد که احمد اولین اصحاب امام زمان علیه السلام از آن ۳۱۳ نفر می‌باشد؟ توضیح آنکه: شما مراد از قائمی که در روایت تفسیر عیاشی ذکر شده را - که مستند اصلی تان برای قانون معرفت حجت، شامل سلاح و پرچم و عهد نبی است - مهدی اول می‌دانید در حالیکه در این روایت تصریح شده آن ۳۱۳ نفر به گرد همین قائم جمع شده و با او بیعت می‌کنند؛ خوب چه شد، بالاخره احمد از اصحاب خودش هست یا پدرش!؟

و در مورد «اول المؤمنین» هم به همین‌گونه است. یعنی اگر نسخه «ایبه» را در نظر بگیریم امام حسین علیه السلام اولین مومنی است که در رجعت زنده می‌شوند، اگر نسخه فاقد را بگیریم امام زمان علیه السلام برترین مومن در زمان خود هستند و اگر نسخه واجد فقره را بگیریم نه تنها دلیلی ندارید که آن را اولین ایمان آورنده به

امام زمان تفسیر کنید و این لفظ مبهمی است که خودش دلالت می‌کند این وصیت عاصم از ضلال نبوده چون در وصیت عاصم از ضلال نباید کوچکترین ابهامی وجود داشته باشد اما وصیتی که دارای الفاظ مبهم است، خودش تولید گمراهی می‌کند.

بلکه بر ضدش دلیل داریم و آن اینکه در روایت دلائل الإمامه، احمد دومین نفر از اصحاب بصرای امام زمان علیه السلام معرفی شده نه اولی: «وَمِنْ الْبَصْرَةِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَعْظَفِ بْنِ سَعْدٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُلَيْحٍ، وَ حَمَّادُ بْنُ جَابِرٍ»^۱. مدعی: به نظر شما امام مهدی ۳۱۳ نفر اصحاب دارند یا ندارند؟ خوب اینها بهترین خلق خدا در آن زمان نیستند؟ به نظر شما اولینشان از همه شان بهتر نیست؟ از طرفی ما می‌دانیم که امام مهدی یک وصی و خلیفه ای معصوم به نام احمد دارد. آیا ممکن هست کسی از اصحاب امام مهدی بالاتر از این وصی و خلیفه مهدی باشد؟ پیغمبر اکرم یک اصحابی دارد و یک خلیفه ای به نام علی بن ابی طالب علیه السلام. خوب آیا امکان دارد کسی غیر از امام علی علیه السلام که وصی و خلیفه رسول الله بود اولین مقربین و اولین مؤمنین به پیغمبر باشد؟ پس نمی‌شود بگوییم احمد خلیفه امام مهدی هست ولی از اصحاب امام مهدی نیست. و نمی‌شود بگوییم از اصحاب امام مهدی است ولی اولی نیست پنجاهمین است. خوب وقتی احمد خلیفه معصوم خداست، اولین اصحاب امام زمان علیه السلام هم خودش است.

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۱۱

به علاوه تعبیر «اول المؤمنین» یک معنای عمیقی دارد. چون اولین کسی که به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد برادرش هارون بود، وصی وی هم شد. اولین کسی که به عیسی بن مریم ایمان آورد وصی او شد. اولین کسی که به پیغمبر اکرم ایمان آورد، وصی او شد. و اولین کسی که به امام مهدی علیه السلام ایمان می آورد همان وصی و خلیفه و مهدی اول است.

جواب: اینکه امام مهدی ۳۱۳ اصحاب دارند را شما باید جواب بدهید، چون ما همین الآن عرض کردیم که وقتی به اینجا می رسید ۳۱۳ نفر اصحاب را برای امام مهدی دانسته و احمد را هم نفر اول می گیرید، اما در جاهای دیگر آن قائمی که با ۳۱۳ نفر قیام می کند را خود احمد می دانید و بالاخره خودتان هم نفهمیدید امام زمان ۳۱۳ نفر اصحاب دارد یا پسرش احمد، و از آن طرف قائم ۳۱۳ نفر اصحاب دارد یا ۳۱۲ نفر.

اما اینکه ما می دانیم امام زمان در زمان ظهور یک خلیفه ای به نام احمد دارد. ما چنین چیزی نمی دانیم زیرا طبق حدیث وصیت و وجود فقره وفات، امام هنگام وفات خود خلافت را به احمد می دهند و طبق نسخه فاقد وفات هم متن وصیت از این قضیه ساکت است که احمد چه موقع خواهد آمد؟ قبل از ظهور، حین ظهور یا بعد از ظهور.

و اما اینکه هارون اولین کسی بود که به موسی ایمان آورد و وصی او شد، هارون خلیفه موسی در غیبت او بود و در زمان وی وفات نمود و وصی موسی یوشع بن نون شد حال آیا یوشع دومین نفر بود که به موسی ایمان آورده بود و

برای همین وصی او شد؟ ادعا برای شما کاری ندارد. اما اولین کسی که به عیسی ایمان آورد مریم بود و بعد زکریا و بعد یحیی در حالیکه هیچیک از اینها وصی عیسی نشدند.

و اصلاً آیا در تمام انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ چنین رخ داده که اولین ایمان آوردنده به ایشان وصی ایشان شده؟ خیر نه تنها چنین قانونی وجود ندارد که عکسش موجود است و آن اینکه با اینکه لوط اولین کسی بود که به ابراهیم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ایمان آورد: «فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ»^۱، اما وصی ابراهیم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فرزندش شد نه حضرت لوط عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: «وَأَوْصَىٰ إِبْرَاهِيمُ إِلَىٰ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ»^۲. البته این عادت شماست که از چند قضیه جزئی قانونی کلی در می آورید و مثلاً می گوئید چون نبوت یوسف با خواب فهمیده شده پس همه انبیای دارای نص رؤیا بوده اند و یکی از راه های تشخیص هر خلیفه خواب است! اما به معجزه که می رسد می گوئید قرآن فقط برای چند پیامبر معجزه ذکر کرده پس بقیه معجزه نداشته اند و معجزه راه شناخت حجت خدا نیست!

اما اینکه احمد معصوم است چون خلیفه است حرف باطلی است زیرا این امکان وجود دارد که مراد از خلافت، حکومت ظاهری باشد که تلازمی با عصمت ندارد. و البته عرض شد که اصلاً هیچ دلیلی ندارید که احمد در زمان

۱. عنکبوت: ۲۶، و: «فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَخَرَجَ مُهَاجِرًا إِلَى الشَّامِ هُوَ وَسَارَةُ وَ لُوطٌ». الکافی ج ۸ ص ۳۷۰ ح ۵۵۹
 ۲. الإمامة و التبصرة ص ۲۲، کفایة الأثر ص ۱۴۸، من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۷۶ و ...

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۱۳

ظهور وجود خارجی دارد و اینکه در یک روایت، دومین اصحاب حضرت از بصره، احمد بن ملیح معرفی شده^۱ نمی‌رساند که این احمد همان احمد است.

سؤال ۶۱. شما تاکید می‌کنید اولین اصحاب و اولین مؤمنان که با امام مهدی علیه السلام بیعت می‌کند احمد الحسن است، در حالی که در روایت آمده اولین کسی که با مهدی علیه السلام بیعت می‌کند، جبرائیل علیه السلام است؛ چه توجیهی دارید؟

مدعی: بله ولی کدام مهدی؟ اگر مرادتان محمد بن الحسن است که طبق حدیث وصیت، اولین مؤمنان و مقربان او احمد علیه السلام وصی ایشان است. اما آن مهدی که بین رکن و مقام بیعت می‌کند که نامش احمد عبدالله مهدی و پسر امام زمان است، خوب اولین بیعت کنندگان با او حضرت جبرائیل علیه السلام باشد، می‌تواند میکائیل علیه السلام باشد، بعد اسرافیل باشد، این مانعی ندارد.

از طرفی درباره اینکه اولین مؤمنان و اولین بیعت کنندگان و اولین مقربین به حضرت حجت علیه السلام احمد علیه السلام است در حدیث آمده: «اولهم من البصره» و: «و من البصره احمد»: اهل بصره هست و اسمش هم احمد می‌باشد. این شخص اولین مؤمنان و اولین اصحاب امام زمان علیه السلام است. اما آن مهدی که بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد، طبق حدیث رسول خدا احمد عبدالله مهدی است یعنی مهدی اول است.

جواب: پاسخ اولین مقربان و اولین مومنان که به تفصیل داده شد و گفتیم که طبق حدیث وصیت اصلاً معلوم نیست احمد در هنگام ظهور وجود داشته باشد، بلکه بنا بر نسخه مشهور حدیث وصیت، امام به هنگام وفات، خلافت را به او می‌دهند و قبل از این ذکری از او نشده است.

اما حدیث «اولهم من البصرة» دو تاست: در یکی - که از منابع اهل سنت است - هیچ نامی از کسی نبرده و دلیلی وجود ندارد که این اولین آن احمد باشد: «أُولَهُمْ مِنَ الْبَصْرَةِ»^۱، و در یکی دیگر دو نفر نام برده که هیچکدام احمد نیستند: «إِنَّ أُولَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَآخِرَهُمْ مِنَ الْأَبْدَالِ فَالَّذِينَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ رَجُلَانِ اسْمُ أَحَدِهِمَا عَلِيٌّ وَالْآخَرُ مُحَارِبٌ»^۲.

ثانیاً این دو حدیث معارض دارد و آن اینکه در بعضی احادیث تصریح شده قائم از بصره هیچ یاوری ندارد: «ما من بلدة إلا و معه منهم طائفة إلا أهل البصرة فانه لا يخرج معه منهم إنسان»^۳.

و اما حدیث «و من البصرة احمد»، اولاً در این حدیث، احمد نفر دوم ذکر شده و نفر اول عبد الرحمن بن اعطف است پس این چه ربطی به اول بودن احمد دارد؟ و ثانیاً آنچه در این روایت آمده، احمد بن ملیح است نه احمد بن اسماعیل، و اینکه ملیح صفت پدر احمد می‌باشد نه نام او، دروغی من در

۱. التشریف بالمنن ص ۲۸۹

۲. إلزام الناصب ج ۲ ص ۱۶۵

۳. شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۶۶ ح ۱۲۳۸، سرور أهل الإيمان ص ۹۶، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۰۷، ریاض الأبرار ج ۳ ص ۱۸۲، إلزام الناصب ج ۲ ص ۲۴۳

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۱۵

آوردی است و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد.

اما اینکه اولین بیعت کننده با مهدی اول، جبرائیل است، این امکان ندارد زیرا بیعت جبرائیل بیعتی نیست که خود مهدی او را نبیند و صدایش را نشنود و او مثلاً بیاید و دستی به دست مهدی بزند و برود، بلکه بیعت زمانی اطلاق می شود که مهدی او را ببیند و صدایش را بشنود تا بتواند بیعت را از او بپذیرد، این در حالیست که به ادعای شما مهدی اول در مقامات نورانی از ائمه جداست و در آن حد نیست که جبرئیل، بزرگ فرشته وحی الهی را ببیند و صدایش را بشنود تا بتواند با او بیعت کند.

غیر از اینکه بارها توضیح داده ایم که در بعضی احادیث تصریح شده آن کسی که بین رکن و مقام با او بیعت می شود محمد نام دارد، و حدیث احمد عبد الله مهدی از طریق اهل سنت نقل شده و در نسخه بدل آن نیز محمد می باشد. غیر از اینکه در روایات تصریح شده: اول جبرئیل بیعت می کند بعد سیصد و سیزده نفر، که می رساند منظور خود امام دوازدهم عجل الله فرجه می باشد و تفکیکی که شما بین بیعت ایشان و مهدی اول دادید باطل است:

«فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ جَبْرَائِيلُ ثُمَّ الثَّلَاثُمِائَةِ وَ الثَّلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا»^۱.

و در بعضی روایات تصریح شده که جبرئیل عجل الله فرجه به صورت پرنده می آید:
«و جبرئیل علی المیزاب فی صورة طائر أبيض فيكون أول خلق الله يبایعه»

۱. تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۰۵، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۵۷، الغیبة للنعمانی ص ۳۱۴ ج ۶

جبرئیل»^۱.

«يَهْبِطُ الطَّيْرُ عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ فَأَوْلُ مَنْ يُبَايِعُهُ ذَلِكَ الطَّائِرُ وَهُوَ وَاللَّهِ

جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ»^۲.

همچنانکه در همین روایات تصریح شده که قائم علیه السلام کنار حجرالاسود است یا جبرئیل علیه السلام بر میزاب کعبه نشسته است در حالیکه شما محل بیعت مهدی اول را نجف می دانید نه کعبه، از جمله:

«فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يَقْبَلُ يَدَهُ جَبْرَائِيلُ ثُمَّ يُبَايِعُهُ وَتُبَايِعُهُ الْمَلَائِكَةُ وَنُجَبَاءُ

الْحِجْنَ، ثُمَّ الثَّقَبَاءُ، وَيُصْبِحُ النَّاسُ بِمَكَّةَ فَيَقُولُونَ: مَنْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي بِجَانِبِ
الْكَعْبَةِ»^۳؟

و اتفاقاً در این حدیث تصریح شده آن کسی که جبرئیل اولین بیعت کنندگان با اوست همان فرزند امام عسکری علیه السلام می باشد که در سال ۲۵۷ به دنیا آمده است.

سؤال ۶۲. اکثر روایات مربوط به مهدیین از غیر شیعه است پس

چطور می توان به این روایات اعتماد کرد؟

مدعی: اولاً این دروغ است، چه کسی گفته اکثر روایات مربوط به مهدیین

از غیر شیعه است. در کتاب چهل حدیث شیخ ناظم عقیلی، اکثر روایات از

۱. تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۵۷

۲. الکافی ج ۴ ص ۱۸۵

۳. مختصر البصائر ص ۴۴۲

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید | ۱۳۱۷ |

منابع شیعه است. حال اگر ده تا حدیث هم از منابع اهل سنت آورده باشد که خیلی بهتر است. چطور شد حدیث غدیر که از منابع اهل سنت است شما افتخار می‌کنید و آنجا اشکال ندارد؟ پس اینکه درباره مهدیین در منابع اهل سنت نیز روایت داریم حجت بودنش بر اهل سنت هم کامل می‌شود. «الفضل ما شهدت به الأعداء» فضل و برتری همان است که دشمن هم به آن شهادت می‌دهد. اتفاقاً این اشکال، امر ولایت مهدیین را تقویت می‌کند.

جواب: اولاً احادیثی که با عنوان مهدیین در منابع شیعه ثبت شده شش تا بیشتر نیست که دو تا از آنها از هفت امامی‌ها، یکی از شش امامی‌ها^۲ و حدیث وصیت هم به قرینه صفت العدل برای علی بن سنان از اهل سنت است^۳. پس اینکه چهل تا حدیث درباره مهدیین داریم که ۱۰ تایش از اهل سنت می‌باشد دروغی بیش نیست. اما همان شش حدیث نیز نه تنها همگی از نظر سند مخدوش می‌باشند که از نظر محتوا نیز با هم هماهنگ نیستند. مثلاً یک حدیثی که از هفت امامی‌ها رسیده تصریح می‌کند بعد از رسول خدا هفت وصی خواهد بود که وصی هفتم همان قائم موعود است و بعد از او یازده مهدی می‌باشند، که این نه با عقیده شیعه می‌سازد و نه با عقیده یمانی‌ها، اما شما با فریبکاری، قسمتی که برخلاف عقیده‌تان هست را در کتابهای‌تان ثبت نمی‌کنید.

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۸ ح ۵۶ و الأصول الستة عشر (ط - دار الحدیث) ص ۲۶۸

۲. شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۰۰

۳. الغیبة للطوسی ص ۱۵۰. که توضیحش در جلسات قبل به تفصیل گذشت.

چهار حدیث از آن احادیث نیز تصریح می‌کنند دوازده مهدی از اولاد حسینند نه اولاد قائم، در حالیکه اگر مرادشان اولاد قائم بود خیلی راحت می‌توانستند مانند حدیث وصیت بگویند فرزند قائم نه فرزند حسین. غیر از اینکه در بعضی می‌گویند دوازده مهدی بعد از قائم و در بعضی می‌گویند یازده مهدی، و یمانی‌ها بدون هیچ دلیلی می‌گویند مراد از قائم در این دو روایت فرق می‌کند. همچنانکه در حدیث وصیت می‌گویند خلافت به مهدی اول می‌رسد در حالیکه در حدیث ابوبصیر تصریح می‌کند مهدیین منصبی ندارند و فقط قومی از شیعیان ما هستند.

اما اینکه هر حدیثی را اهل سنت هم نقل کردند می‌شود مثل حدیث غدیر و شیعه به آن افتخار می‌کند. این واقعاً حرف مضحکی است زیرا اولاً ما اگر حدیث غدیر را به رخ اهل سنت می‌کشیم نه از باب افتخار است بلکه از باب احتجاج است که وقتی خودتان حدیث غدیر را با اسناد صحیح و فراوان نقل کرده اید چرا به محتوای آن پایبند نیستید، و این غیر از مساله مهدیین است که در ضعیف‌ترین اسناد اهل سنت آمده که خودشان هم آن اسناد را قبول ندارند آن وقت شما می‌روید به آن احادیث استشهاد می‌کنید!

اما مساله «الفضل ما شهدت به الاعداء» ربطی به مساله اعتقادی و اصول دین ندارد. اینکه دشمن به فضیلت امام ما اعتراف دارد یک حرف است و اینکه از احادیث دشمن بیاییم اصول اعتقادی را برای شیعه اثبات کنیم یک حرف دیگر. اما چیزی که یک حدیث را تقویت می‌کند اینست که هم در منابع شیعه با

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۱۹

اسناد صحیح و متعدد ثبت شده باشد و هم در منابع سنی که دیگر هر انسان منصفی به صدور آن حدیث در دین اسلام اعتراف می‌کند، بر خلاف مساله مهدیین که هم در منابع شیعه با سندهای خراب و ضعیف ثبت شده و هم در منابع سنی، و آنقدر اسنادش خراب است و تعدادش اندک است که تا قبل از ظهور احمد بصری، شیعه و سنی به این چند حدیث خراب اصلاً اعتنایی نکرده بودند و اگر هم مورد بررسی قرار داده اند، به شذوذ و ضعف و غیر قابل قبول بودن آن حکم کرده اند. پس حدیث مهدیین کجا و حدیث غدیر کجا؟

سؤال ۶۳. در روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السلام آمده که مهدیین امام نیستند، بلکه گروهی از شیعیان ما هستند. این روایت چطور با اعتقاد به ولایت مهدیین سازگار است؟

مدعی: اولاً امام صادق علیه السلام نفرمود مهدیین امام نیستند بلکه ابوبصیر گفت: من از پدرت امام باقر شنیدم که بعد از قائم ۱۲ امام داریم، حضرت فرمود: پدرم نگفت ۱۲ امام بلکه گفت: ۱۲ مهدی. این معنایش این نیست که مهدیین امام یا حجت خدا نیستند چون ما از مجموع روایات و احادیث اهل بیت علیهم السلام اخذ عقیده می‌کنیم نه از یک روایت. در روایت دیگری درباره مهدیین به صراحت گفته شده امام: «و الأئمة من ولده: امامان از نسل امام زمان».

جواب: بله امام صادق علیه السلام نفرمودند مهدیین امام نیستند اما اینکه پدرشان گفته باشد مهدیین امام هستند را رد می‌کنند و جالب اینکه طبق مصدر اصلی در سوال ابوبصیر سخنی از امامت ایشان نیست ولی با این حال امام صادق علیه السلام

این گفته را رد می‌کنند که پدرشان گفته باشند آنها امامند که می‌رساند برای ابوبصیر چنین شبهه ای شده بوده که نکند آنها هم امام باشند برای همین امام صادق علیه السلام اینگونه جواب دادند، و الا می‌توانستند همین قدر بگویند که بله بعد از قائم دوازده مهدی هستند. و تازه فقط به آن نکته تذکر نمی‌دهند که پدرم نفرمود دوازده امام بلکه این را هم اضافه می‌کنند که مهدیین قومی از شیعیان ما هستند، که هر کس ذره ای فهم داشته باشد کاملاً متوجه است امام صادق علیه السلام در مقام نفی منصب داشتن مهدیین می‌باشند که آنها امام به هر معنایی که شما تاویل برید نیستند.

اما اینکه شما از مجموع احادیث اخذ عقیده می‌کنید خوب وقتی دو روایت با هم متعارض بودند مجموعی نمی‌ماند که شما بخواهید به آن اخذ کنید. زیرا درباره منصب داشتن مهدیین تنها دو روایت وجود دارد یکی حدیث وصیت که می‌گوید مهدی اول به خلافت می‌رسد و یکی هم حدیث ابوبصیر که می‌گوید مهدیین امام نیستند، و بین این دو جمع وجود ندارد که شما به آن اخذ کنید. بله اگر مثل فیض کاشانی بگویید که مهدی اول در زمان خود قائم به حکومت ظاهری می‌رسد و منصبی از طرف خدا ندارد با حدیث ابوبصیر قابل جمع است^۱. هر چند اینکه شما اخذ به مجموع روایات می‌کنید از اصل دروغ است و شما تنها اخذ به روایاتی می‌کنید که به نفعتان است و روایات دیگر را نه می‌بینید و نه می‌شنوید.

۱. آن قیامهم بالدعوة لا یستلزم دولة. نوادر الأخبار ص ۲۹۴

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۲۱

اما اینکه در روایات دیگری به صراحت گفته شده مهدیین امامند، این هم دروغ است، و در روایت «الائمة من ولده» سخنی از مهدیین نیست بلکه سخن از امامانی از نسل ولی خداست اما آن ولی چه کسی است؟ امیر المؤمنین علیه السلام است که به طور مطلق ولی خدا می باشد نه ائمه از فرزندان امام زمان که هیچ دلیلی بر اینگونه ترجمه ندارید.

سؤال ۶۴. شما می گوید مهدیین امام به معنی خاص نیستند بلکه امام به معنی حجت و خلیفه هستند، درحالیکه برای اثبات مهدی اول ادله ای ارائه می کنید که صرفاً برای شناخت امام هست؛ چه توجیهی دارید؟

مدعی: مهدی اول برای اثبات امرش، قانون معرفت حجت را دارد. راه شناخت حجت خدا اختصاص به ۱۲ امام ندارد. حضرت موسی بن عمران وقتی آمد با همین سه تا آمد، ابراهیم خلیل الرحمان هم با همین ها آمد، تمام خلفای خدا، اولین خلیفه ای که از سوی خدای متعال بر زمین نصب شد آدم ابوالبشر بوده، خوب قرآن کریم آیات ۳۰-۳۴ سوره بقره، می گوید او را با چه قانونی فرستادیم و معرفی کردیم؟ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» من این را نصبش کردم» این می شود وصیت مباشر، بعد علم به او آموخت، بعد امر به اطاعت از خلیفه الله کرد.

قانون شناخت حجت، قانونی کلی است که در همه حجت ها و خلفای خدا جاری و ساری می باشد. از اولین خلیفه این طور بوده و سنت خدا هست، و سنت خدا تغییر و تبدیل ندارد و تا قیام قیامت هم هر خلیفه ای مبعوث شود با

این قانون باید خودش را معرفی کند.

به علاوه در روایاتی هم که بحث راه شناخت مهدی اول و قائم آمده غالب آن روایات می‌گوید: مهدی و قائم و صاحب هذا الأمر با چه شناخته می‌شود؟ تعبیر امام ندارد، البته آن چه برای شناخت امام هست برای شناخت مهدیین هم هست، فرقی ندارد، مگر می‌شود خلیفه الله بدون نص تشخیصی بیاید و ادعای خلافت الهی کند؟ مگر ممکن است خلیفه الله عالم به ما حذر الله نباشد و ادعای خلافت کند؟ مگر ممکن است خلیفه الله بیاید و امر به جمهوری و دموکراسی بکند و مردم را از حاکمیت خدا منحرف کند؟

در نتیجه قانون شناخت خلیفه خدا همین است، و فرقی هم بین ائمه و مهدیین نیست.

جواب: بطلان ادعای امامت خاص و امامت عام را بارها بیان کردیم. اما اینکه موسی بن عمران و ابراهیم خلیل و همه حجت‌های خدا با سلاح به معنای علم و پرچم و وصیت آمدند دروغی آشکار است زیرا مخاطب حضرت ابراهیم علیه السلام ملتی بت پرست بودند و اصلاً خدایی قبول نداشتند چه برسد به وصیت خلیفه قبلی خدا و هیچ خوابی هم درباره او به ثبت نرسیده است تا آن را نص مباشر تلقی کنید، و حضرت موسی علیه السلام نیز در اولین لحظات رسیدن به نبوت دو معجزه دریافت نمود که عبارتند از عصا و ید بیضا، و خداوند با همین دو نشانه او را به سوی فرعون فرستادند:

«أَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ... وَ اضْمُمُّ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۲۳

غَيْرِ سُوءِ آيَةٍ أُخْرَى * لِئُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى * ... اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي»^۱.

و بعد از شروع رسالت و سرکشی فرعون نیز معجزات متعددی به او دادند که در قرآن ذکر شده:

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الصَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَلَاتٍ»^۲.

و: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ»^۳.

همچنانکه بعد از غرق شدن فرعون نیز معجزات بزرگی همچون باریدن غذای روزانه را در اختیار وی قرار دادند:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ وَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى * كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ...»^۴.

و اما حضرت آدم عليه السلام، آنچه شما نص مباشر و ابراز علم قلمداد می کنید فقط برای فرشته ها اظهار شده که اصلاً نیازی به این چیزها نداشتند چون خدا قبل از خلقت آدم خبر از خلیفه بودن او دادند و ابراز علم هم تنها برای پاسخ دادن به سوال ملائکه از علت خلقت موجود خونریزی به نام انسان بود که خداوند نشان دادند اگر یک جنبه انسان خونریزی اوست یک جنبه دیگرش

۱. طه: ۲۰-۴۲

۲. اعراف: ۱۳۳

۳. اسراء: ۱۰۱

۴. طه: ۸۰-۸۱

گستره علم او می باشد که می تواند از فرشته هم فراتر رود، لذا ابراز علم آدم نیز ربطی به علامت شناخت حجت خدا نداشت. و اصلاً طبق تصریح قرآن، آدم خلیفه در زمین بوده پس باید علامت شناختی در روی زمین و برای مردم زمین می داشته است نه در هوا و برای فرشتگان.

و اما حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز که اصل خلقتش معجزه بود و دیگر به دلیل نیاز نداشت: «جَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ»^۱.

اما خداوند در اولین مرحله، معجزه تکلم در مهد را به او عطا نمودند: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»^۲.

و در بزرگی نیز معجزات متعدد ارائه نمود:

«قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۳.

و اصلاً در قرآن هیچ بحثی از سلاح و پرچم و وصیت برای ایشان نیست. پس اینکه این سه را سنت خدا معرفی می کنید که تبدیل پذیر هم نیست دروغی آشکار است.

۱. انبیاء: ۹۱

۲. مریم: ۲۹-۳۰

۳. آل عمران: ۴۹

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۲۵

اما اینکه تا روز قیامت هم هر خلیفه‌ای بخواهد شناخته شود با همین سه علامت شناخته می‌شود این هم یک دروغ بزرگ است زیرا درباره مهدیین که توسط حجت حی حاضر نصب می‌شوند پرچم و سلاح موضوعیت ندارد و درباره ائمه هدا نیز بعضی از آنها تک پسر بوده‌اند مثل امام سجاد بعد از شهادت برادران، امام جواد و امام زمان علیه السلام و اصلاً فرزندان دیگری وجود نداشته تا توهم امامت او وجود داشته و شناخت امام نیازمند علامت باشد.

و امام علی علیه السلام هم نص غدیر برایشان کفایت می‌کرده و نیازی به پرچم و سلاح نداشته‌اند.

و اما ائمه دیگر نیز هر یک از امام قبلی نص داشته‌اند و سلاح و پرچم تنها نسبت به ائمه اول مطرح بوده آن هم نه با تاویلاتی که شما می‌برید بلکه عین شمشیر و پرچم پیامبر را دلیل بر خلافت خود می‌دانستند به این استدلال که خلیفه پیامبر کسی است که این میراث پیامبر را دارا باشد و این هم تنها در مواجهه با بعضی مدعیان سلاح و پرچم بوده است نه قانونی کلی برای اقشار مختلف جامعه اعم از ملحد و یهودی و مسیحی و سنی و شیعه‌های فِرَق مختلف.

اما اینکه در بعضی روایات، صاحب هذا الامر گفته و تعبیر به امام نکرده، پس منظورش امام دوازدهم نبوده است یا اینکه قانون شناخت مهدیین همان قانون شناخت ائمه است همه اش دعاوی باطل و بی دلیلی است که ارزش پاسخ گفتن ندارد.

سؤال ۶۵. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «الْأئِمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اثْنَا عَشَرَ نَجَبَاءُ مُفَهَّمُونَ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ وَاحِدًا أَوْ زَادَ فِيهِمْ وَاحِدًا خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ وَلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ»^۱ با توجه به این روایت که عدد ائمه را در دوازده نفر حصر می‌کند، چطور امامت مهدیین را قبول کنیم؟

مدعی: این دو حالت دارد: یا مربوط به مهدیین هم می‌شود یا نمی‌شود، اگر مربوط به مهدیین هم بشود این حدیث مخالف نصوص متواتر درباره مهدیین و از همه مهم تر مخالف نص وصیت شب وفات پیغمبر اکرم است در نتیجه قابل اخذ در عقیده نیست، چون حدیث وصیت شب وفات رسول الله قطعی الصدور و متواتر معنوی است، پس اگر خبر واحدی معارضش بود، می‌شود متشابه که می‌گذاریم کنار.

اما اگر منظور، امام به معنای خاص باشد، یعنی همان ۱۲ امام، این مضمون کاملاً درست و موافق حدیث وصیت شب وفات رسول خداست. چون در حدیث وصیت رسول الله فرموده: ۱۲ امام و ۱۲ مهدی. نگفته ۱۳ امام. و معلوم است که مهدیین حجت و خلیفه هستند، فقط چون مقامشان پایین تر از ائمه است به ایشان گفته می‌شود مهدی.

بنابراین وقتی خود خدای متعال، خود رسول الله در احادیث متواتر، خلفائی را بعد از ۱۲ امام معرفی کرده اند، دیگر نمی‌توانیم بگوییم هر کس از ۱۲ حجت عبور کرد و خواست ۲۴ حجت اثبات کند این از دین خدا خارج

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۲۷

شده، خوب خود پیغمبر اضافه کرده است.

جواب: روایاتی که عدد ائمه و اوصیاء و خلفا و اولیاء را منحصر در دوازده نفر می‌داند چند صد حدیث است که شیعه و سنی با سندهای فراوان و معتبر در کتاب‌های درجه اول خود با الفاظی کاملاً واضح و روشن ثبت کرده‌اند و تازه الفاظ این احادیث فقط متذکر حصر امام نیستند بلکه خلافت و وصایت را نیز در عدد دوازده منحصر می‌دانند. در نتیجه اگر این روایات را شامل مهدیین هم بدانید تواتر معنوی مهدیین و قطعی بودن حدیث وصیت شب وفات می‌رود روی هوا نه اینکه این روایات فراوان برود کنار. اما اگر اینها را شامل مهدیین ندانید با عقل و شریعت به جنگ بر خواسته اید، زیرا در مقایسه با صدها روایات درباره حصر دوازده امام و دوازده خلیفه و دوازده وصی با روایات مهدیین که کاملاً بهم ریخته و بدون سند و دارای نسخه بدل و ثبت شده در کتب ضعیف و دارای عدم وضوح در محتوا و متکی بر تاویلات نامعقول شماسست، عقل و نقل، احادیث دسته اول را صحیح و ثابت می‌داند و از دسته دوم روی بر می‌گرداند، همچنانکه امام صادق علیه السلام فرمودند: حدیث مشهور بین اصحاب را برگزین و حدیث شاذ نادر ناشناخته را رها کن زیرا آنچه مشهور است ریب و شبهه ندارد: «يُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ»^۱. اما تواتر و قطعی بودن وصیت شب وفات را بارها روشن کردیم که دروغی آشکار است.

پس نه خدای متعال و نه رسول الله بعد از دوازده امام، خلفایی معرفی نکرده‌اند بلکه عرض شد احادیث فراوان در حصر خلفا و اوصیای رسول خدا وجود دارد که جای هیچ شک و شبهه ای برای انسان بی غرض و مرض باقی نمی‌گذارد.

اما ادعای تواتر مهدیین را بارها پاسخ داده ایم که خود شما اعتراف دارید این احادیث تواتر لفظی ندارند و فقط تواتر معنوی دارند و تواتر معنوی یعنی اینکه همه شان در یک معنا متفق هستند؛ حال کدام معنا؟ در اینکه بعد از امام زمان علیه السلام دوازده خلیفه از فرزندان ایشان وجود دارند؟ چنین معنایی نه تنها دارای تواتر معنوی نیست که حتی یک حدیث صحیح السند هم در این باره وجود ندارد. بلکه احادیثی که شما آنها را متواتر می‌دانید دارای چهار مفهوم از هم جداست:

الف) یک دسته که بیشترین تعداد احادیث شما را دارد فقط از فرزندان قائم سخن گفته و هیچ مقام و منصبی برای ایشان قائل نیست.

ب) یک دسته فقط از ائمه ی بعد از قائم سخن گفته که منطبق بر ائمه رجعت است و ربطی به مهدیین ندارد.

ج) یک عده، از ائمه ی از فرزندان سخن گفته که بیشتر آنها ظهوری در فرزندان قائم ندارد و شما به زور آنها را تاویل به فرزندان قائم می‌برید.

د) یک دسته، از مهدیین بعد از قائم سخن گفته اما چهارتایش از منصب داشتن آنها ساکت است، یکی تصریح می‌کند که آنها امام نیستند و فقط حدیث

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۲۹۱

وصیت از خلافت مهدی اول سخن می گوید که تازه خودش دارای سه نسخه است و فقط یک نسخه اش به درد شما می خورد. و با کسر اینها شاید پنج تا حدیث ضعیف هم نماند که از ائمه از فرزندان قائم سخن گفته باشد، حال آیا این تواتر معنوی است در مقابل آن همه نصی که بر حصر عدد دوازده تصریح می کند؟

مدعی: مساله از چیزی که شما فکر می کنید دقیق تر است و من با یک مثال مطلب را روشن می کنم. شما الان رئیس شرکت هستی. می آیی وسایل را طور خاصی می چینی و می گویی هر کسی اینها را جا به جا یا کم و زیاد کند از شرکت اخراجش می کنم. حال اگر یک سال بعد خود شما آمدی یکی از آن چیزها را کم و زیادش کردی، آیا به شما می گویند تو باید اخراج شوی چون خودت گفته بودی هر کس کم و زیاد کرد باید اخراج شود؟ نه، شماها حق ندارید به طرح من دست بزنید ولی من اگر بخواهم طرح را به هم بریزم، به شما ارتباطی ندارد.

بنابراین بر فرض که دوازده امام بیشتر نبوده، خوب ۱۲ مهدی را خود پیغمبر اکرم اضافه کرده. حال آیا پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین از دین خارج می شوند؟ آیا ائمه اطهار که این همه روایات درباره مهدیین دارند می شوند خارج از دین؟ یا اینکه غیر از ما آل محمد، شما حق ندارید خودتان امام اضافه کنید، چون حضرت یک چیزهایی را در آخرالزمان می دید یعنی کسانی خواهند آمد که در زمان غیبت امام زمان ادعای امامت می کنند، آن هم امامتی که نه وصیت

۱۳۳۰۱ نبرد (۲)

دارد، نه دعوت به حاکمیت خدا دارد، نه شهادت ملکوتی دارد، نه معجزه و کرامت دارد، هیچی ندارند و ادعای امامت می‌کنند، ادعای آیت الله العظمی بودن می‌کنند و شیعیان را فریب می‌دهند و به کشتن می‌دهند؛ به این می‌گویند امام زیاد کردن.

پس این روایت قطعاً یک مصداق دیگری دارد که خودتان و ما، همه می‌دانیم و می‌شناسیم: کسانی که ادعای امامت کردند، ادعای آیت الله العظمی بودن کردند، ادعای ولی امر مسلمین جهان بودن کردند و امثال ذلک، بدون هیچ دلیلی از سمت خدا و رسول.

جواب: همیشه مثال های شما اینقدر مضحک است که انسان می‌ماند چه بگوید، آیا انسان عاقل می‌تواند چنین مثال های مسخره ای بزند؟

رسول خدا و ائمه اطهار علیهم‌السلام بارها تاکید کرده‌اند که امر نصب امام در دست ما نیست و ما نمی‌توانیم عوض و بدل کنیم یا کم و زیاد نماییم آن وقت شما می‌گویید رسول خدا مهدیین را اضافه کرده؟ و منظور حدیث این بوده که شما اضافه نکنید اما ما خودمان هر کار خواستیم می‌کنیم؟ شما اگر صدر روایت را نگاه می‌کردی چنین حرف باطلی نمی‌گفتی، صدر روایت می‌گوید: ائمه بعد از پیامبر دوازده تا هستند بعد می‌گوید هر کس یکی بر اینها بیفزاید از دین خارج می‌شود، یعنی اینها اصلاً بیشتر از دوازده تا نیستند نه اینکه اگر شما بیفزایی بد است اگر رسول خدا بیفزاید اشکال ندارد:

«الْأئِمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّنا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اثْنَا عَشَرَ نَجِيًّا مُفَهَّمُونَ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمُ وَاحِدًا أَوْ زَادَ

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۳۱

فِيهِمْ وَاحِدًا خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ».

اما اینکه به امام خمینی جسارت کرده و او را کسی می‌دانی که مردم را به کشتن داده. این مغالطه است چون لفظ امام برای ایشان ربطی به لفظ امام در روایات ندارد. ایشان کی ادعای امامت به معنای مورد بحث داشت و الا خود مردم به اقتضای همین حدیث او را مرتد می‌دانستند. کدامیک از پیروان امام خمینی او را جزء ائمه می‌شمرده و می‌گفته ائمه سیزده تا هستند؟! آخر پرت و پلا تا کجا؟ اما لفظ آیت الله العظمی نیز هیچ بار معنایی به غیر از مرجعیت و رساله داشتن ندارد و هیچ یک از مراجع تقلید خود را آیت عظمای خدا نمی‌دانند و این را هر عاقلی می‌فهمد.

سؤال ۶۶. اگر دین خدا در روز غدیر با ابلاغ امامت امام علی علیه السلام کامل شده، پس چه نیازی به مهدیین است؟ اگر ولایت مهدیین جزو دین است، چطور بدون بیان آن، در غدیر خم، دین کامل شد؟

مدعی: کتاب الغدیر آقای امینی را ببینید، ایشان تمام نقل‌های ضبط شده و مستند حدیث غدیر را از منابع مختلف درآورده، حدیث غدیر فقط به امام علی علیه السلام به عنوان خلیفه و وصی پیغمبر اشاره می‌کند. البته کاری به نقل مرسل فتال نیشابوری در قرن ۶ ندارم که فقط یک حدیث مرسل و بدون سند است و از نظر علم حدیث اعتبار ندارد. خوب آیا کسی ممکن است همین سؤال را در رابطه با ائمه اطهار بپرسد و بگوید اگر دین خدا با ولایت امام علی علیه السلام کامل شد دیگر چه نیازی به ائمه است؟

این حرف غلطی است، چون پیغمبر اکرم قانون را در غدیر معرفی کرد. قانون اینست که امامت به نص می‌باشد نه به شورا. در نتیجه علی عَلَيْهِ السَّلَام هم که از دنیا می‌خواست برود او باید خلیفه بعدش را به امر خدا تعیین کند. پس در حدیث غدیر ریل را معرفی می‌کند نه تمام خلفای خدا تا روز قیامت را. بنا براین، دین با قانون تنصیص الهی کامل شد، یعنی خلیفه خدا را، خلیفه قبل معرفی می‌کند.

به علاوه نکته حائز اهمیت اینست که پیغمبر اکرم بعد از حادثه غدیر در رزیه یوم الخمیس می‌فرماید قلم و کاغذی بیاورید چیزی بنویسم که بعد از من دیگر گمراه نشوید. خوب اگر واقعاً خلفای خدا معرفی شده بودند، چه چیزی می‌خواست بگوید که دومی نگذاشت؟ می‌خواست خلفای بعد از خودش را معرفی بکند، آن هم در یک سند مکتوب، امضاء شده، مهر شده، معتبر، رسمی، قانونی، ثبتي. پس اصل کلی را در غدیر بیان کرد، اما جزئیات معرفی خلفای بعد از خودش را در وصیت شب وفات بیان کرد.

جواب: ! چطور شد به اینجا که رسید حدیث مرسل است و از نظر علم حدیث اعتباری ندارد؟ مگر شما مرسل حالی تان می‌شود؟ مگر شما علم حدیث را قبول دارید که به آن استناد می‌کنید؟ اصلاً مگر شما می‌دانید علم حدیث چیست؟

بگذریم، هر چند در لفظ متواتر حدیث غدیر، نام تک تک ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام نیامده، اما نام ایشان و همچنین تعداد ایشان در احادیث بسیاری از شیعه آمده و

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۳۳

کسی که کتاب کفایة الاثر را نگاه کند برایش بس است. همچنانکه حصر خلفای پیامبر در عدد دوازده در صحیح مسلم و مسند احمد^۱ و به صورت متواتر در احادیث اهل سنت موجود است و حتی در بعضی روایات آنها نیز نام دوازده امام ذکر شده است^۲. در نتیجه هر چند طبق مشهور، پیامبر در حدیث غدیر، ائمه اثنا عشر را نام نبرده‌اند اما قبل از آن بارها و بارها نام برده‌اند همچنانکه در وصیت یوم الخمیس نیز طبق دو حدیث از کتاب سلیم، تعدادشان^۳ و طبق حدیث شیخ صدوق نام تک تک شان را بیان کردند^۴، و نیز در تنها صحیفه نازله که به عنوان وصیت رسول خدا معرفی شده، فقط تا نام مهدی ذکر شده^۵ و در هیچیک از اینها کوچکترین اشاره‌ای به مهدیین و ۱۲ نفر بعد از ۱۲ نفر وجود ندارد. در نتیجه قیاس نص بر امامت با نص بر مهدیین که تنها در شش حدیث بی اعتبار آمده و فقط در یک حدیث دارای منصب معرفی شده‌اند قیاسی احمقانه است.

غیر از اینکه غدیر سندی شفاهی بود و پیامبر می‌خواستند در قضیه یوم الخمیس سند کتبی ارائه دهند و اصحاب را هم شاهد بگیرند که دیگر هیچ خدشه‌ای نتوان کرد. لذا از اینکه پیامبر خواسته‌اند چیزی مکتوب کنند بر نمی‌آید

۱. از جمله: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمْضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۵۲ ح ۱۸۲۱، و: «هَلْ حَدَّثَكُمْ نَبِيِّكُمْ، كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَةً؟ قَالَ: نَعَمْ، كَعِدَّةِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ». مسند احمد ج ۶ ص ۴۰۶ ح ۳۸۵۹

۲. ینابیع المودة ج ۳ ص ۳۸۰

۳. کتاب سلیم بن ج ۲ ص ۶۵۸ و ص ۸۷۷

۴. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۲، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۴۵ ح ۳

۵. الکافی ج ۱ ص ۲۸۰-۲۸۱ ح ۲

که قرار بوده مطلب جدیدی بگویند.

و اما کتاب الغدير هیچ ربطی به احادیث شیعه ندارد و تنها طبق احادیث اهل سنت نوشته شده است پس کسی که به توصیه غلط شما به آن کتاب مراجعه کند نخواهد فهمید که آیا در لفظ حدیث غدير شیعه، اسامی دوازده امام آمده است یا خیر؟ همچنانکه جهت اطلاع عرض می‌کنم، در میان کتب شیعه فقط حدیث فتال نیشابوری نیست که با مرسل بودن کنارش بزیند زیرا در امالی صدوق به طور مسند روایت کرده که پیامبر در غدير به اصل ائمه از نسل امیرالمؤمنین تصریح کرده‌اند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنْ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ خُلِقَ مِنْ طِينَتِي وَهُوَ إِمَامُ الْخَلْقِ بَعْدِي يُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ سُنَّتِي وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَيَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَرَوْحُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَأَبُو الْأَيْمَةِ الْمَهْدِيِّينَ...»^۱

همچنانکه در کتاب احتجاج با سند متصل روایت کرده که پیامبر در غدير به امامت حسن و حسین و امامان از نسل حسین و نیز قائم مهدی و همچنین اینکه قائم آخرین امام می‌باشد تصریح نموده‌اند:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَهُوَ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِي وَوَصِيِّي وَ مَوْلَايَ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنْ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وَوَلَدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَالْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ... اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ وَكَفَى بِكَ

شما در ذکر صلوات بدعت آوردید، یک دلیل برای اثبات این بدعت بیاورید ۱۳۳۵

شَهِيداً أَنِّي قَدْ بَلَغْتُ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ فَمَنْ لَمْ يَأْتَمْ بِهِ وَبِمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ... مَعَاشِرَ النَّاسِ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَطْمَسَ وُجُوهًا فَنَرَدَهَا عَلَى أَذْبَارِهَا مَعَاشِرَ النَّاسِ النُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي مَسْلُوكِ نَمِّ فِي عَلِيٍّ ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَبِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا ... أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَيْمَةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ ... وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَخُذَ مِنَ أَلْسِنَتِكُمْ الْإِفْرَارَ بِمَا عَقَدْتُ لِعَلِيٍّ مِنْ إِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ جَاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ مِنِّي وَ مِنْهُ عَلَى مَا أَعْلَمْتُكُمْ أَنْ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِهِ فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ إِنَّا سَامِعُونَ مُطِيعُونَ رَاضُونَ مُتَقَادُونَ لِمَا بَلَغَتْ عَنْ رَبِّنَا وَرَبِّكَ فِي أَمْرِ عَلِيٍّ وَ أَمْرٍ وُلْدِهِ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَيْمَةِ تُبَايِعُكَ عَلَى ذَلِكَ بِقُلُوبِنَا وَ أَنْفُسِنَا وَ أَلْسِنَتِنَا وَ أَيْدِينَا عَلَى ذَلِكَ نَحْيَا وَ نَمُوتُ وَ نُبْعَثُ وَ لَا نُغَيِّرُ وَ لَا نُبَدِّلُ وَ لَا نُنْشِكُ وَ لَا نَرْتَابُ وَ لَا نَرْجِعُ عَنْ عَهْدٍ وَ لَا نَنْقُضُ الْمِيثَاقَ نَطِيعُ اللَّهِ وَ نَطِيعُكَ وَ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ وُلْدَهُ الْأَيْمَةَ الَّذِينَ ذَكَرْتَهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ... وَ إِنَّهُمَا الْإِمَامَانِ بَعْدَ أَبِيهِمَا عَلِيٍّ وَ أَنَا أَبُوهُمَا قَبْلَهُ وَ قُولُوا أَطَعْنَا اللَّهَ بِذَلِكَ وَ إِيَّاكَ وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيْمَةَ الَّذِينَ ذَكَرْتُ ... مَعَاشِرَ النَّاسِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ بَايِعُوا عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيْمَةَ ...»^۱

پس نفرمایید که حدیث مرسل فتال، بلکه بفرمایید حدیث مسند شیخ صدوق و همچنین کتاب احتجاج.

جلسه بیست و دوم

اگر احمد الحسن واقعاً امام است

چرا معجزه ندارد؟

سؤال ۶۷. اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟

مدعی: اولاً از ایشان از آغاز دعوتشان معجزات زیادی دیده و شنیده شده، به همین جهت در بین معاندین معروف شده که سید احمد الحسن سحر اسود یا جادوی سیاه دارد. اینکه در سایت های معاندین ایشان را به عنوان جادوگر معرفی می کنند بخاطر چیست؟ شما تعبیر سحر را در قرآن کریم جست و جو کنید، بیش از سی مورد پیدا می کنید که دشمنان انبیاء به پیامبرانی که معجزه داشتند می گفتند جادوگر.

به علاوه اصلاً چه کسی گفته معجزه قانون شناخت حجت است؟ وقتی می گوئید قانون، یعنی همیشه باید باشد و بدون آن اثبات نمی شود. ما اگر می گوئیم نص یا وصیت، قانون شناخت حجت های خداست، چون از قرآن کریم و روایات دلیل محکم و متواتر داریم که هر خلیفه ای با نص و وصیت از سوی خلیفه قبل می آید، اما درباره معجزه چه؟

جواب: اولاً ساحر بودن احمد الحسن از اینجا مطرح شد که عده ای را خوابنا کرده بود و ربطی به معجزات ساختگی او ندارد و او هیچ معجزه ای نداشته، ثانیاً اولین کسی که در مورد راه شناخت حقانیت احمد بحث معجزه را مطرح کرد خود احمد بود که ادعا کرد معجزه اش دانستن مکان دفن صدیقه طاهره ع است سپس همان چیزی را گفت که اهل سنت می گویند، یعنی بالای

سر امام حسن مجتبیٰ علیه السلام، غافل از آنکه اولاً دانستن چیزی بدون امکان اثبات، صرف ادعاست نه معجزه باهره و ثانیاً این را که مکان دفن آنجاست قبل از او ۱۴۰۰ سال اهل سنت گفته بودند، حال آنکه معجزه نباید شبیه و مثیل داشته باشد، و ثالثاً آنکه بالای سر امام حسن مجتبیٰ علیه السلام دفن شده فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام است نه همسر ایشان.^۱

اما اینکه چه کسی گفته معجزه، قانون شناخت حجت است؟ این را امام صادق علیه السلام فرموده و علتش را هم گفته اند:

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: به چه علتی خدای متعال به انبیاء و رسلش و همچنین به شما ائمه معجزه داده است؟ امام فرمودند: برای اینکه دلیل بر صدق آورنده اش باشد و معجزه علامتی برای خداست که آن را نمی دهد الا به انبیاء و رسل و حجت هایش تا صدق مدعی راستین از دروغ مدعی کذاب شناخته شود: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجِزَةَ فَقَالَ لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ وَ الْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَ حُجَجَهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنَ الْكَاذِبِ».^۲

نیز فرمودند: ده خصلت از صفات امام است: ... و برای او معجزه و دلیل

۱. الإرشاد ج ۲ ص ۱۵ و ۱۸ و ۱۹

۲. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۲۲ ح ۱

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۴۱

وجود دارد... و از پشت همانگونه می بیند که از پیش رو: «عَشْرُ خِصَالٍ مِنْ صِفَاتِ الْإِمَامِ الْعِصْمَةِ... وَ يَكُونُ لَهُ الْمُعْجِزُ وَ الدَّلِيلُ... وَ يَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ»^۱.

همچنین در روایات دیگری علاماتی را برای امام می شمرند که معجزه گونه است^۲، و این غیر از حالات معجزه گونه دوران بارداری و هنگام تولد و پس از آنست که در کتاب های مشهور شیعه مانند اصول کافی و بصائر الدرجات ثبت شده است.

اما اینکه وقتی می گویند قانون یعنی یک امر کلی، اصلاً در روایات چیزی به نام قانون ذکر نشده است و این لفظی من در آوردی از جانب شماست. غیر از اینکه ما به امت های گذشته کاری نداریم بلکه درباره راه شناخت ائمه اسلام عليهم السلام سخن می گوئیم و کسی که ذره ای از سیره ایشان خبر داشته باشد می داند که آنها نه فقط در ابتدای امامت بلکه در طول دوران امامتشان اظهار معجزه کردند و این را دلیل بر امامت و راه شناخت امام می دانستند.

بله ما نمی گوئیم ائمه عليهم السلام دائماً معجزه داشته اند بلکه می گوئیم قطعاً معجزه را یکی از راه های شناخت امام می دانستند در حالیکه احمد بصری بر خلاف ائمه عليهم السلام معجزه را اصلاً راه شناخت حجت خدا نمی داند و همین سخن او برای باطل بودنش کافی است.

۱. الخصال ج ۲ ص ۴۲۸ ح ۵

۲. الکافی ج ۱ ص ۳۸۸-۳۸۹ ح ۸ از امام باقر عليه السلام و الفقیه ج ۴ ص ۴۱۸ ح ۵۹۱۴ از امام رضا عليه السلام.

اما اینکه هر خلیفه‌ای از خلیفه قبل از خود نص داشته، این هم کلی نیست زیرا وقتی مخاطبان یک پیامبر مثل حضرت ابراهیم، یونس یا یوسف علیهم‌السلام همه بت پرست باشند خود خدا را هم قبول ندارند چه برسد به خلیفه قبلی و وصیتش، پس آن پیامبر چگونه می‌تواند با وصیت، خود را اثبات نماید؟ نص و وصیت تنها برای کسانی راه شناخت است که خلیفه قبلی را قبول داشته و وصیت وی برای شان ثابت شده باشد و این را هر عاقلی می‌فهمد. این در حالیست که شیعه دوازده امامی، وصیت غیبت طوسی را به علت شدت بی‌اعتباری و اشکالات فراوان محتوایی و عدم اعتنای حدیث شناسان بزرگ به آن در طول این هزار سال، و مخالفتش با صدها حدیث ثابت و قطعی در شیعه و سنی مبنی بر حصر عدد دائمه و خلفا و اوصیای پیامبر در دوازده، غیر قابل پذیرش و واضح البطلان می‌دانند، لذا قیاس این وصیت با وصایای انبیای گذشته قیاسی احمقانه است.

مدعی: شما به آیه ۱۳۳ سوره طه توجه کنید: «مشرکین گفتند چرا پیغمبر خدا یک معجزه از نزد پروردگارش نمی‌آورد؟ آیا بینه‌ای که در کتاب‌های آسمانی گذشته بود برای اینها نیامد؟» یعنی حجت با آن بینه و وصیتی که در تورات و انجیل بوده برایشان کامل شده، دیگر برای چه طلب معجزه می‌کنند.

این طلب معجزه کردن شان بهانه گرفتن است. در سوره اسراء می‌فرماید: «اینکه امت‌های گذشته، آیات و معجزات الهی را تکذیب کرده و سحر شمردند این مانع ما شده که برای انبیاء معجزاتی بفرستیم». همچنین سوره رعد آیه ۳۸

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۴۳

می فرماید: «هیچ پیغمبری نمی تواند معجزه ای بیاورد مگر به اذن خدا»، پس این معجزه آوردن یک اصل و یک قانون برای شناخت حجت های خدا نیست بلکه امری است موقوف بر اذن و اراده الهی.

بله همراه بعضی از حجت ها و خلفای خدا معجزاتی بوده است، ولی نه معجزات قاهره که مجالی برای انکار نمی گذارد، نه معجزه ای که غالب باشد مثل شق البحر برای فرعونیان که چون لشکریان فرعون داشتند غرق می شدند، آنجا گفت من دیگر ایمان آوردم، یعنی معجزه قاهره بود، مجبورش می کرد بر ایمان آوردن. معجزه قاهره هیچ جایگاهی برای آزمایش و امتحان و فتنه باقی نمی گذارد، و این نقض غرض است. خدای متعال می خواهد مردم ایمان به غیب بیاورند و خلفای خدا را بدون معجزه قاهره قبول بکنند؛ یعنی با اینکه می توانند انکار و تکذیب بکنند ولی قبول بکنند؛ این ارزش دارد. ولی معجزه قاهره به این معناست که یک چیزی ببینند که جرأت ندارند انکار کنند، این ابداً برای انبیاء فرستاده نمی شد مگر به عنوان عذاب.

جواب: آخر مشرکان قریش که اصل خدای واحد و پیامبری موسی و عیسی علیه السلام را قبول نداشتند چگونه وصیت تورات و انجیل، حجت را بر آنها تمام کرده بوده؟ وجود مثقالی عقل برای فهم غلط بودن این حرف کافی است. از طرفی اگر وصیت تورات و انجیل حجت را تمام کرده بوده پس چرا معجزه شق القمر برای آنها اتفاق افتاد؟ شما طوری سخن می گوید که انگار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هیچ معجزه ای نداشته، درحالی که معجزات ایشان برای اثبات نبوتشان

چه برای مشرکان و چه برای مشگکان فراوان بوده است.

اما اگر اینطور است پس جواب آیاتی که خواندید چه می‌شود؟ قبل از اینکه وارد بحث از این آیات شویم باید تذکر دهیم که برداشت از قرآن تنها به صورت جمعی ممکن است نه فردی. برداشت فردی اینست که ما یک آیه را بگیریم و از بقیه آیات چشم‌پوشیم که در این صورت یقیناً دچار سوء برداشت و تفسیر به رأی می‌شویم؛ چیزی که فرقه یمانی به شدت گرفتار آن شده‌اند.

در مورد این آیات نیز باید همین روش را در نظر گرفت، در نتیجه وقتی قرآن تصریح می‌کند که معجزه شق القمر اتفاق افتاده، نمی‌توان از آیات مورد بحث چنین برداشت کرد که پیامبر هیچ معجزه‌ای نداشته‌اند.

بعد از این توضیح عرض می‌کنیم: معجزه در یک تقسیم بندی بر دو قسم است: معجزه ابتدایی و معجزه اقتراحی.

معجزه ابتدایی یعنی آنکه پیامبری بدون درخواست مخاطبانش نسبت به معجزه‌ای خاص، خودش از طرف خدا دارای معجزه باشد که چنین معجزه‌ای در جایی که وصیت خلیفه قبلی به مخاطب نرسیده بوده، یا اصلاً مخاطب، خدا و خلیفه و وصیتش را قبول نداشته، الزامی است، زیرا آن پیامبر راه دیگری برای اثبات رسالتش از جانب خدا ندارد. و مثال واضح آن حضرت موسی علیه السلام است که خدای متعال مقارن با پیامبر کردنش دو معجزه بزرگ در اختیار او قرار دادند که عصا و ید بیضاء بود و از همان ابتدا موسی علیه السلام را با آن دو معجزه به سوی فرعون فرستادند:

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۴۵

«اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَتَّبِعَا فِي ذِكْرِي * اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»^۱.

و موسی علیه السلام هم خودش به فرعون چنین ابراز کرد که من از جانب خدا بینه دارم و بینه من تبدیل کردن عصا به مار است:

«وَ قَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ * قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ * وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ»^۲.

همچنین معجزات حضرت عیسی علیه السلام ابتدایی بود و خود ایشان ابتداءً اظهار کردند که مجسمه را تبدیل به موجود زنده می‌کنم و من بیماری غیر قابل علاج را بدون عملیات طب، شفا می‌دهم و مرده را زنده می‌کنم و از آنچه در خانه های تان مخفی کرده اید خبر می‌دهم:

«قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبَسِّطُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۳.

اما معجزه اقتراحی به معنای اینست که خود مخاطب از پیامبر درخواست

۱. طه: ۴۲-۴۳

۲. اعراف: ۱۰۴-۱۰۸

۳. آل عمران: ۴۹

معجزه ای خاص برای اثبات نبوتش بکند که در این صورت اگر درخواستش صادقانه باشد یا لااقل بتواند برای دیگران حجت را تمام کند پیامبر آن معجزه را می آورد مانند شتر حضرت صالح علیه السلام که توسط منکران درخواست شد و ایشان هم آن را آورد:

«مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ»^۱

و برای پیامبر اسلام هم معجزات اقتراحی فراوانی ثبت شده که از جمله آنها شق القمر و شق الشجر می باشد:

«اجْتَمَعُوا أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلًا أَصْحَابُ الْعَقَبَةِ لَيْلَةَ أَرْبَعِ عَشْرَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، فَقَالُوا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُ آيَةٌ- فَمَا آيَتُكَ فِي لَيْلَتِكَ هَذِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا الَّذِي تُرِيدُونَ فَقَالُوا إِنْ يَكُنْ لَكَ عِنْدَ رَبِّكَ قَدْرٌ- فَأَمْرِ الْقَمَرَ أَنْ يَنْقَطَعَ قِطْعَتَيْنِ، فَهَبَطَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَام وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يُفْرِنُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنِّي قَدْ أَمَرْتُ كُلَّ شَيْءٍ بِطَاعَتِكَ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَأَمَرَ الْقَمَرَ أَنْ يَنْقَطَعَ قِطْعَتَيْنِ، فَانْقَطَعَ قِطْعَتَيْنِ»^۲

و: «قَالُوا تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرُوفِهَا وَتَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ ... قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيَّتُهَا الشَّجَرَةُ إِنْ كُنْتَ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَعْلَمِينَ أَنِّي رَسُولُ

۱. شعراء: ۱۵۴-۱۵۵

۲. تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۴۱

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۴۷۱

اللَّهُ فَانْقَلِبِي بِعُرْوِكَ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَأُنْقَلَعَتْ
بِعُرْوِقِهَا وَجَاءَتْ وَلَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ وَقَصْفٌ كَقَصْفِ أَجْنَحَةِ الطَّيْرِ حَتَّى وَقَفْتُ
بَيْنَ يَدَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُرْفِرَةً»^۱.

اما اگر مخاطب نمی خواهد ایمان بیاورد و معجزه را به بازی می گیرد و شرایط مضحک برای معجزه می گذارد و معلوم است که نمی خواهد ایمان بیاورد در این صورت پیامبر موظف به آوردن معجزه نیست و آیاتی که بیانگر ابای پیامبر از آوردن معجزه هستند همه از این قبیل می باشند، از جمله:

الف) «وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا»^۲.

این آیه بیانگر آنست که مشرکان از پیامبر اسلام درخواست آیاتی کردند که در امت های قبل از او آمده بود - چون کلمه «الآیات» با الف و لام آمده است - اما چه آیاتی؟ آیاتی که اگر با دیدن آنها ایمان نمی آوردند هلاک می شدند:

«وَكُنَّا إِذَا أُرْسِلْنَا إِلَى قَرْيَةٍ آيَةً فَلَمَّ يُؤْمِنُوا بِهَا أَهْلَكْنَاهُمْ، فَلِذَلِكَ أَخْرَجْنَا عَنْ قَوْمِكَ الْآيَاتِ»^۳.

در حالیکه معجزات انبیاء اینگونه نبوده و کافران پس از رؤیت و انکار هلاک نمی شدند مثل معجزه عصای موسی عليه السلام، معجزات فراوان عیسی عليه السلام -

۱. نهج البلاغه ص ۳۰۱-۳۰۲

۲. اسراء: ۵۹

۳. تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۱

غیر از معجزه مائده که قاهره بود و منکران تبدیل به حیوان شدند^۱ - و معجزه شق القمر و شق الشجر و نطق الحجر از جانب پیامبر اسلام ﷺ و هزاران معجزه‌ای که از جانب اهل بیت علیهم‌السلام اظهار شده است.

ب) «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ»^۲.

این آیات به وضوح می‌رساند که مشرکان مکه دنبال حقیقت نبودند بلکه درخواست های مضحکی جهت به تمسخر گرفتن معجزه الهی می‌کردند مثل اینکه پیامبر باغی خلق کند که هم درخت خرما داشته باشد هم درخت انگور داشته باشد و هم رودهای پر آب، یا شخص خدا و ملائکه را به زمین بیاورد و به آنها نشان دهد یا آسمان را کنده و بر سر آنها بزند یا به آسمان پرواز کند و کتابی محسوس از آسمان به زمین بیاورد.

خوب شما به خوبی حس می‌کنید که رد درخواست آنها نه به خاطر اینست که معجزه راه شناخت حجت خدا نیست بلکه بدین خاطر است که آنها دنبال شناخت حجت خدا نیستند و جایگاه نبوت را به تمسخر گرفته اند. اما آنچه درباره معجزه قاهره گفتید، اولاً عذاب های الهی اصلاً در تعریف

۱. مائده: ۱۱۵، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۵۱ ح ۲۲۶

۲. اسراء: ۹۰-۹۳

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۴۹۱

معجزه نمی‌گنجد زیرا هر امر خارق العاده‌ای معجزه تلقی نمی‌شود چون معجزه برای ایمان آوردن افراد است در حالیکه عذاب الهی، منکران را نابود می‌کند و دیگر کسی نمی‌ماند که بخواهد ایمان بیاورد لذا به هم پیوستن رود نیل معجزه ای برای فرعون نبود بلکه تنها عذابی بود که بر او و یارانش وارد شد و طبق تصریح قرآن، وقتی که عذاب بر شخص یا امتی تصویب شد و آمد دیگر اظهار ایمان فایده‌ای ندارد و در این میان به تصریح قرآن تنها استثنایی که از این سنت الهی رخ داده قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَام است:

«فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ
عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۱

و البته درباره اصل اینکه آیا فرعون واقعاً ایمان آورد یا فقط اظهار ایمان کرد تا کشته نشود بحث است و آنچه از آیات و روایات بدست می‌آید اینست که فرعون واقعاً ایمان نیاورد تا بحث شود که چون ایمانش اجباری بوده قبول هست یا نیست. بلکه فرعون قبل از به هم پیوستن آب، شکافته شدن آن و خشک شدن ته رود نیل را مشاهده کرده بود و باز هم ایمان نیاورده بود، بلکه قبل از آن ۷ معجزه بزرگ الهی را مشاهده نموده بود و باز هم ایمان نیاورده بود:

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجُرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الصَّفَادَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ
فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ»^۲

۱. یونس: ۹۸

۲. اعراف: ۱۳۳. به علاوه مار شدن عصا و ید بیضاء که می‌شود هفت معجزه.

لذا کاملاً مشخص است که اظهار ایمان او در هنگام غرق شدن، واقعی نبوده و برای همین هم قبول نشده است.

اما اینکه شما به طور کلی ایمان در سایه معجزه را ایمانی اجباری به تصویر می‌کشید که ارزشی ندارد کاملاً غلط است و چنین نیست که هر کس با معجزه ایمان آورد ایمانش سطحی و بدون ریشه و بی ارزش و اجباری باشد زیرا همانگونه که گفته شد، قومی که مشرکند و خدا و خلیفه قبل را قبول ندارند حجتی به غیر از معجزه برای آنها وجود ندارد. و در قرآن نمونه کاملی از کسانی که با معجزه ایمان عمیق قلبی پیدا کرده‌اند مثال زده شده و آن همان ساحرانی هستند که بعد از دیدن معجزه موسی عليه السلام و ایمان آوردن به او و تهدید فرعون به قتل آنها، به فرعون گفتند: دست های ما را ببر، پاهای ما را قطع کن، ما را بر درخت ها به صلیب بکش اما تو هر کاری بکنی ما دست از ایمان خویش بر نمی‌داریم چون تو فوقش بر جسم ما مسلط هستی نه بر روح ما:

«قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * لَا قُطْعَنَ أَيِّدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ مِنْ خِلَافِ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ * قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * وَمَا نُنْقِمُ مِنْهَا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْ رَبَّنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ»^۱

و: «قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا تُقْطَعَنَّ

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۵۱

أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلَّيْتُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَ أَبْقَى * قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى»^۱.

و: «قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا قُطْعَانَ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَا صَلَّيْتُمْ أَجْمَعِينَ * قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲.

و جالب این که در بعضی روایات، عدد این ساحران به عدد یاران امام حسین علیه السلام در کربلا معرفی شده است:

«وَ كَانَ فِي السِّحْرَةِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ شَيْخاً خَرُّوا سُجَّداً»^۳.

و اما اینکه می گویند: هیچ پیغمبری نمی تواند معجزه ای بیاورد مگر به اذن خدا، چه ربطی به علامت نبودن معجزه دارد؟ زیرا اولاً این آیه درباره معجزات اقتراح می گوید که منکران درخواست می کردند نه معجزات ابتدایی، و خداوند پاسخ می دهند پیامبران چنین نیستند که هر چه شما طلب کنید را اظهار نمایند بلکه تنها آنچه را که خداوند اذن دهد اظهار می کنند. ثانیاً در رد تصور

۱. طه: ۷۱-۷۳

۲. شعراء: ۴۹-۵۱

۳. قصص الانبیاء علیهم السلام ص ۱۵۵

غلط منکران سخن می گوید که گمان می کردند فرستاده خدا باید همه حرکات و سکانتش با بشر فرق داشته و معجزه گونه باشد برای همین خداوند قبل از این جمله می گویند: عموم پیامبران زن و بچه داشتند یعنی سیره و زندگیشان مانند دیگر انسانها جنبه بشری داشته است و لازم نیست سر تا پا معجزه باشند بلکه یک معجزه آشکار که برای انسان منصف شبهه‌ای نگذارد کفایت می کند:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ»^۱.

مدعی: اگر شما بگویید معجزه قاهره قانونی برای شناخت حجت های خداست، خوب بفرمایید چه جور به امام زمان ایمان آوردید؟ ایشان امام حی و حاضر شما هست یا نیست؟ شما چه معجزه ای دیدید که به ایشان ایمان آوردید؟ آیا غیر از این بوده که با نص و علم به ایشان ایمان آوردید؟ از امام کاظم علیه السلام چه دیدید؟ و البته عرض کردم که از جناب احمد هم طلب معجزه کردند و از ایشان معجزات متعددی اظهار شده است.

جواب: ایمان مردم به امام زمان علیه السلام در دوره غیبت کبری با ایمان به دیگر حجت های خدا قابل مقایسه نیست زیرا رؤیت معجزه از امامی که خودش قابل رؤیت برای عموم نیست سالبه به انتفاء موضوع است. اما به هنگام ظهور، معجزات فراوانی برای شناخت ایشان اظهار خواهد شد که اولینش صیحه

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۵۳۱

آسمانی است، دومینش خسف بیداست و اصلاً تصریح روایات است که ایشان همه معجزات انبیاء علیهم السلام را به همراه دارد:

«إِنَّ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ مِنْ نَسْلِ عَلِيِّ أَشْبَهَ النَّاسَ بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ خَلَقًا وَخُلُقًا وَسَمْتًا وَهَيْبَةً، يُعْطِيهِ اللَّهُ جَلًّا وَعِزًّا مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءَ وَيَزِيدُهُ وَيَفْضَلُهُ»^۱.

و اینکه می‌گویید ما با علم ایشان پی به حجت بودن آن حضرت برده‌ایم خیلی عجیب است. آخر چطور علم امام غائب را آزموده‌اید که او را شناخته‌اید؟ دلیل اصلی ایمان شیعه به وجود امام زمان علیه السلام فقط روایات فوق متواتر از ائمه متعدد علیهم السلام مبنی بر تولد و امامت و غیبت و قیام ایشان می‌باشد؛ همین و بس. اما اینکه امامت امام کاظم علیه السلام به چه نحو ثابت شده، اولاً من نفهمیدم ذکر ایشان چه خصوصیتی داشت که شما به ایشان مثال زدی؟ چون اتفاقاً امام کاظم علیه السلام از نظر نص و وصیت دچار مشکل بودند زیرا پدرشان امام صادق علیه السلام پنج نفر را وصی خود قرار دادند از جمله عبد الله افطح که چون فرزند بزرگتر بود عده قابل توجهی قائل به امامت وی شدند.

اما کسانی که به امامت آن حضرت ایمان آوردند بمانند پیروان دیگر ائمه علیهم السلام چند دسته بودند: شیعیان، سنی‌ها، اهل کتاب و ملحدان. سنی‌ها و ملحدان با براهین عقلی آن حضرت اعتقاد به خدا و رسالت و امامت پیدا کردند و بعضی هم معجزه دیدند. اهل کتاب با آزمون علمی تورات و انجیل پی به

۱. فضائل امیر المومنین علیه السلام ص ۱۰۴

حجت بودن ایشان بردند و بعضی هم معجزه دیدند، و شیعیان بر سه قسم بودند: بعضی با آزمون علمی پی بردند زیرا تنها کسی که غیر از ایشان شبهه امامت داشت عبد الله افطح بود که بهره‌ای از علم نداشت و خیلی راحت می‌شد عدم امامت او را فهمید برای همین وقتی او امام نبود ثابت می‌شد که امام کاظم علیه السلام حجت خدا هستند، عده‌ای با تطبیق نشانه‌های امام بر عبد الله فهمیدند او امام نیست زیرا امام نباید عیبی در جسم داشته باشد در حالیکه پاهای عبدالله معیوب بود و ابو حمزه ثمالی از همین نشانه فهمید امام کاظم علیه السلام امام بر حق است^۱، و عده‌ای معجزه دیدند که تمام این موارد در ابواب مختلف اصول کافی و غیر آن ذکر شده است.

اما ما مردم عصر غیبت تنها توسط اخبار متواتر به تک تک ائمه علیهم السلام ایمان آورده ایم نه آزمون علمی و نه دعوت به حاکمیت الله و نه شمشیر پیامبر و نه هیچ چیز دیگر.

بله در طول دوره غیبت کرامات متعددی از قبیل شفا دادن و روا کردن حوائج مختلف برای بعضی مردم از جانب ائمه علیهم السلام و حتی امامزادگان رخ داده و می‌دهد که باعث ایمان ایشان و هر کس که به تواتر اینها پی برده می‌شود. اما اینکه ما معجزه اقتراحی از احمد خواسته ایم دروغ محض است و قاطبه جامعه شیعه اصلاً از احمد معجزه نخواستند، چون بطلان ادله سست و واهی او بر انسان مطلع پوشیده نیست و اگر عده‌ای نا آگاه یا ساده لوح به او

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۵۱

ایمان آورده‌اند دلیل حقانیت او نیست. چون در طول تاریخ هیچ مدعی را پیدا نمی‌کنید مگر اینکه عده ای به او ایمان آورده‌اند مخصوصاً در میان مردم شرق، از جمله اعراب و هند و ایران که به علل اجتماعی فراوان، این نوع پیدایش‌ها و گرایش‌ها در آنها زیاد است، از جمله احمد قادیانی که به اعتراف دشمنش حسینعلی بهاء بیش از صد هزار نفر به او ایمان آوردند، و نیز بهائیت که افراد فراوانی در نقاط مختلف جهان به آن ایمان آوردند در حالیکه ضلالت و باطل بودنش مثل روز روشن بود.

پس ما از احمد اصلاً معجزه نخواستیم و درخواست کسانی مثل آقای کورانی نباید به پای همه جامعه شیعه حساب شود.

اما همانها که از احمد معجزه خواسته‌اند همه شان اقتراحی نبوده، و خیلی از آنها فقط طلب معجزه کرده‌اند و نوعش را به عهده خود احمد گذاشته‌اند، بلکه اصلاً خود احمد اولین کسی است که پیشنهاد اظهار معجزه نموده و با کمال وقاحت گفته از من معجزه بخواهید تا نشان تان دهم، گویی تا کسی طلب معجزه نکند نمی‌شود معجزه آورد، و وقتی کسی از او معجزه نخواست خودش معجزه‌ی دانستن جای قبر حضرت زهرا علیها السلام را آورد!

اما نباید کرامت را با معجزه خلط کرد و الا حضرت عباس و حضرت رقیه علیها السلام نیز باید جزء ائمه یا حجت‌های خدا تلقی شوند.

مدعی: ما معتقدیم که همه ائمه زنده هستند. خوب اگر واقعاً معجزه قانون شناخت حجت‌های خدا باشد پس وقتی شما با وهابیت بحث می‌کنید و

می‌خواهید برای شان امامت و خلافت بلا فصل مولی امیر المؤمنین علیه السلام را اثبات کنید به جای اینکه بیابید روی غدیر و وصیت و علم و اینها پافشاری کنید همان اول بسم الله بگویید: آقای وهابی! امام علی علیه السلام زنده است، بروید معجزه از او طلب کنید اگر معجزه به شما نشان داد معلوم است که امام بوده و به او ایمان بیاورید، اگر معجزه به شما نشان نداد بفهمید امام نیست و بروید به عمر اقتدا کنید. آیا شما چنین برخوردی می‌کنید؟

فکر کردن که حرام نیست، فکر کنید! آیا شما امروز برای مباحثه کردن، مناظره کردن با یهود و نصاری می‌توانید پیغمبر خدا را با همین روش اثبات کنید؟ چرا می‌آید روی نصوص تورات و انجیل با آنها بحث می‌کنید؟

جواب: بارها تذکر دادم که طبق بیان امام صادق علیه السلام، قیاس کار شیطان است. شناخت حجّت های وفات کرده قابل قیاس با حجّت زنده ی حاضر نیست زیرا شرایط حجّت های وفات کرده غیر از شرایط حجّت زنده ی حاضر است و اصل اینکه حجّت وفات کرده مأذون به اظهار معجزه باشد و یا اینکه با وجود حجّت زنده ی حاضر، مأذون به اظهار معجزه باشد یا اینکه برای افراد غیر امت خودش مأذون به اظهار معجزه برای اثبات حجّت بودنش باشد هیچکدام ثابت نیست. برای همین تا به حال شنیده نشده حضرت عیسی علیه السلام با دارا بودن آن همه معجزات باهرات، بعد از رفتن به آسمان برای غیر مسیحیان معجزه ای اظهار کرده باشند و بخواهند مثلاً حجیت خود را برای یهودیان به اثبات برسانند. در نتیجه حجیت انبیای گذشته تنها توسط اخبار حجّت ناطق یا تواتر معجزات

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۵۷

از طرف آنها ثابت می‌شود چون خودشان نیستند تا معجزه‌ای اظهار کنند. همچنانکه با اینکه الیاس و خضر علیهما السلام طبق روایات، زنده هستند اما بعد از اتمام مدت رسالتشان، تا به حال معجزه‌ای از آنها اظهار نشده، چون حجیت آنها از فعلیت افتاده و ایشان امتی ندارند که بخواهند حجت بودن خود را برای ایشان اثبات کنند.

اما در مورد ائمه علیهم السلام که بعد از وفات هم زنده هستند و هنوز نسبت به شیعیان الطاف گوناگون دارند نیز هیچ دلیلی بر این نداریم که ایشان بعد از وفات مکلف به اثبات حجیت خود باشند تا بگوییم هر کس می‌خواهد به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام پی ببرد از خود او طلب معجزه کند. از طرفی وقتی وهابی اصلاً زنده بودن ایشان را قبول ندارد و اصل توسل را شرک و حرام می‌داند چگونه می‌توان به او گفت برو از خود علی طلب معجزه نما؟ بله از کسی مثل شما بر می‌آید که چنین چیزی به وهابی بگویید!

پس اینکه من شکی در زنده بودن ائمه ندارم ربطی به مخاطب من که سنی یا یهودی یا مسیحی است ندارد چون او ائمه را زنده نمی‌داند تا از آنها طلب معجزه کند.

از طرفی خیلی عجیب است که شما برای اثبات امامت احمد توصیه می‌کنید که به ائمه و حتی حضرت عباس و حضرت زینب مراجعه کنیم و از ایشان بخواهیم امامت او را بر ما ثابت کنند اما به اینجا که رسید می‌گویید اینکه نمی‌شود و فلان و بهمان. نگویید که منظور ما اخبار آنها به امامت احمد است

نه نشان دادن معجزه، زیرا اولاً شما همین رؤیاهایی که برای احمد دیده شده را معجزه او می دانید، و ثانیاً رؤیای ائمه متوقف بر معجزه ای است که ثابت کند ما خود آنها را دیده ایم.

مدعی: اگر شما واقعاً راه تشخیص حقانیت مدعی رسالت یا خلافت یا امامت را معجزه می دانی پس چرا وقتی با یک مسیحی بحث می کنی نص انجیل را نشانش می دهی و می گویی به نام و اوصاف محمد آخرین پیغمبر آخر الزمان بشارت داده شده؟ چرا به او نمی گویی یک معجزه طلب کن؟ چرا قرآن را ارائه می دهی که علمش است؟

جواب: اتفاقاً ما در مقابله با همه منکران اسلام به معجزه جاویدان پیامبر گرامی یعنی قرآن تمسک می کنیم و نیازی به معجزه دیگر نیست و یهودیان و مسیحیان نیز از این قاعده مستثنا نیستند. توضیح آنکه: ما همیشه در مقابله با یهودی و نصرانی سراغ نص تورات و انجیل نمی رویم، بلکه راحت تر از آن ابتدا تورات و انجیل شان را از نظر سند و محتوا از حجیت اسقاط می کنیم و دستشان را از هر جهت برای استدلال خالی می نماییم و بعد به سراغ اثبات اعجاز قرآن می رویم که هیچ جوابی برای هیچیک از این سه استدلال ندارند.

اما سند تورات را به گواهی خودشان در سه مرحله از تاریخ، مرسل و خبر واحد می کنیم، و اما انجیل را که خودشان اعتراف دارند یکی بوده و بعداً بیش از دویست تا شده و سپس با توصیه بزرگان مسیح چهار تا از آنها باقی مانده و اخیراً انجیل برنابا به جمع آنها اضافه شده، و ثانیاً به گواهی خودشان و نیز متن

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۵۹

اناجیل، این اناجیل آن انجیلی نیست که بر حضرت عیسی علیه السلام نازل شده بلکه اینها سالها پس از صعود ایشان به آسمان توسط افرادی نگاشته شده که بعضاً اصلاً دوره عیسی علیه السلام را درک نکرده اند.

و اما از نظر محتوا اینقدر در تورات و انجیل حرفهای نامربوط و مخالف عقل و متناقض زده شده که هر انسان منصفی بر آن موارد وقوف پیدا کند به بطلان این دو کتاب گواهی می دهد.

و اما اعجاز قرآن توسط تحدی ابدی آن اثبات می شود و وقتی اعجاز قرآن ثابت شد، حقانیت پیامبر اسلام و خلفایی که ایشان با نص متواتر معرفی نموده اند نیز به اثبات می رسد.

این روشی که عرض کردم در عموم کتبی که در مواجهه با یهود و نصارا نگاشته شده قابل رؤیت است^۱ و از جمله مناظره علامه بحر العلوم با یهود عراق مثال بارز آنست که می توانید مراجعه کنید.^۲

با این توضیح آشکار شد که شما هیچ اطلاعی از روش مقابله و مناظره شیعه با اهل کتاب ندارید و مثل همیشه نسبت به چیزی اظهار نظر می کنید که کاملاً نسبت به آن جاهل هستید.

اشتباه نشود بحث ما در مورد روش مناظره شیعه در دوره غیبت کبراست نه

۱. از جمله: الهدی الی دین المصطفی ج ۱ ص ۲۲۴، کلم طیب در تقریر عقائد اسلام ص ۲۰۹-۲۴۲

۲. البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقائد الساطعة ج ۳ ص ۱۷۰-۱۶۸

روش مقابله قرآن با یهودی و مسیحی در دوره حضور حجت خدا یعنی پیامبر ﷺ یا روش ائمه هدی ﷺ در زمان خودشان.

بله گاهی شیعه در کنار این سه مرحله که ذکر شد سراغ بشارات تورات و انجیل هم می‌رود اما این کاملاً بحثی جدلی است نه برهانی. زیرا وقتی برای ما به ادله متعدد و یقینی ثابت شده که سند و محتوای تورات و انجیل صدر در صد مخدوش و غیر قابل اثبات است نمی‌توان به بشارات آن تمسک کرد الا برای کسی که سند و محتوای آن را قبول دارد یعنی اهل کتاب نه برای ما که بطلان نشان مثل روز برای مان روشن است.

مدعی: اصلاً پیغمبرها ادعائی نداشتند، نمی‌گفتند که ما بر هر کار توانا هستیم. می‌گفتند ما بنده و انسانی هستیم مثل شما و کاری هم نمی‌توانیم بکنیم و قدرتی نداریم الا اینکه خدا اراده کرده و اذن بدهد.

جواب: ما مساله معجزه را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده و توضیح دادیم اینکه انبیا ادعایی بر دارا بودن معجزه نداشتند و آن را موکول به اذن خدا می‌دانستند مربوط به معجزه اقتراحی بوده و الا اتفاقاً حضرت موسی ﷺ با ادعای معجزه به کاخ فرعون رفت و حتی در بعضی نقلها تصریح شده که قبل از مواجهه با فرعون اظهار معجزه کرد و آن اینکه وقتی در بانها اجازه ورود موسی ﷺ به نزد فرعون را ندادند، ایشان به اعجاز الهی همه درها را همزمان باز کرد و وارد کاخ فرعون شد و تازه در آنجا بود که دعوت خویش را اظهار نمود:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ بَنَى سَبْعَ مَدَائِنَ يَتَحَصَّنُ فِيهَا مِنْ مُوسَى ﷺ، وَ جَعَلَ فِيهَا بَيْنَهَا

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۶۱

أَجَاماً وَغِيَاضاً، وَجَعَلَ فِيهَا الْأُسْدَ لِيَتَحَصَّنَ بِهَا مِنْ مُوسَى، قَالَ: فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى فِرْعَوْنَ فَدَخَلَ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا رَأَهُ الْأُسْدُ تَبَصُّبَتْ وَوَلَّتْ مُدْبِرَةً، ثُمَّ لَمْ يَأْتِ مَدِينَةً إِلَّا انْفَتَحَ لَهُ بَابُهَا، حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَصْرِ فِرْعَوْنَ الَّذِي هُوَ فِيهِ - قَالَ: - فَعَدَّ عَلَى بَابِهِ، وَعَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ مِنْ صُوفٍ، وَمَعَهُ عَصَاهُ، فَلَمَّا خَرَجَ الْأَذْنُ، قَالَ لَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: اسْتَأْذِنْ لِي عَلَى فِرْعَوْنَ. فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ مُوسَى: إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ - قَالَ: - فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ. قَالَ فَمَكَثَ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ يَسْأَلُهُ أَنْ يَسْتَأْذِنَ لَهُ، قَالَ: فَلَمَّا أَكْثَرَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ: أَمَا وَجَدَ رَبُّ الْعَالَمِينَ مَنْ يُرْسِلُهُ غَيْرَكَ؟ قَالَ: فَغَضِبَ مُوسَى، وَضَرَبَ الْبَابَ بِعَصَاهُ، فَلَمْ يَبْقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ فِرْعَوْنَ بَابٌ إِلَّا انْفَتَحَ، حَتَّى نَظَرَ إِلَيْهِ فِرْعَوْنُ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ، فَقَالَ: أَدْخِلُوهُ»^۱.

اصلاً این تصریح قرآن است که ما از همان ابتدا موسی را با آیات به سوی

فرعون و قومش فرستادیم:

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ»^۲.

و بعد به صراحت بیان می کند که منظورش از آن آیات همان عصا و يد

بیضاء بوده است:

«قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ * قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ نُعْبَانٌ مُبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ»^۳.

۱. تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۲۳-۲۴ ح ۶۱

۲. اعراف: ۱۰۳

۳. اعراف: ۱۰۵-۱۰۸

این تصریح قرآن است که اصلاً رسالت حضرت عیسی علیه السلام با معجزه آغاز شد:
 «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرَأُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبَيِّنُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱.

خوب اگر معجزه اصلاتی در شناخت حجت خدا نداشت چرا این دو پیامبر بزرگ و همچنین پیامبر عظیم الشأن اسلام از همان ابتدای دعوت با معجزه الهی رسالت خویش را اعلام نمودند؟

مدعی: شما با قانون معجزه، خدا را هم نمی‌توانی اثبات کنی چه برسد به خلیفه خدا. چون خدای متعال مدعی است که بر همه چیز قادر هست، خوب آیا شما برای کسی که منکر وجود خداست او را به معجزه خدا احاله می‌دهی؟ من الآن یک لیوان خالی دستم است و به وجود خدا هم کافر شدم، خوب می‌گویم: خدایا من چیزی از تو ندیدم که بفهمم تو خدایی، تو که مدعی هستی بر همه کار توانا هستی خوب این لیوانی که در دست من است تا سه می‌شمارم به طریق معجزه پر آبش کن. اگر آبش کردی، می‌فهمم تو خدا هستی و قادری. یک معجزه بسیار ساده و پیش پا افتاده ای هم هست.

خوب خدایی که مدعی است من بر همه کار توانا هستم، خودش را برای ما با این معجزه اثبات نمی‌کند آن وقت شما می‌خواهی خلیفه خدا که می‌گوید:

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۶۳

«أنا بشر مثلكم: من بشر ساده‌ای مثل شما هستم» و هیچ پیغمبری نمی‌تواند معجزه‌ای بیاورد مگر به اذن خدا، خودش را با هر معجزه‌ای گفتم اثبات کند؟ نه خیر؛ اصلاً اگر چنین چیزی بود، دیگر بابی برای ایمان به غیب باز نبود. لذا سید احمد الحسن در کتاب روشنگری از دعوت انبیاء می‌فرماید: معجزه دلیل نیست بلکه تأیید دلیل انبیاء است، آن هم معجزات عادی نه معجزه قاهره که باب ایمان را می‌بندد، لذا آن وقتی که فرعون گفت: ایمان آوردم ایمانش قبول نشد، چون آنجا مجبور بود ایمان بیاورد.

حالا یک لطیفه‌ای تعریف می‌کنند، می‌گویند: بنده خدایی را بردند دم برکه‌ای، یک تمساح نشان دادند و گفتند که شما به این چه می‌گویید؟ گفت ما غلط می‌کنیم به این چیزی بگوییم، ما چیزی نمی‌توانیم بگوییم. اگر حجت خدا این طور معجزه نشان دهد کسی جرأت می‌کند بگوید تو خلیفه‌الله نیستی؟

جواب: مثال‌های شما همیشه بی‌معناست آنقدر که انسان بر خودش افسوس می‌خورد که چطور عمرش را صرف پاسخ دادن به آنها می‌کند، اما چه کنیم اگر در گذشته جواب نادان خاموشی بود، در دوره ما هر چه در مقابل او سکوت کنی حقانیت خویش را بیشتر باور می‌کند آن هم با این مثال‌های مضحک. اولاً قادر بودن خداوند بر هر شی‌ای فرع قبول داشتن اصل خداست، لذا کسی که خدا را قبول دارد به حکم عقل، قادر بودن ایشان بر کل شی‌ء را هم قبول می‌کند زیرا خدای عاجز و مقهور خدا نیست. در نتیجه اگر طلب پر کردن

لیوان آب در راستای اثبات قدرت مطلقه خدا باشد غلط است.
ثانیاً اگر خداوند می خواستند به طور مستقیم معجزه نشان دهند خوب اصلاً پیامبر نمی فرستادند و مستقیماً برای هر کسی معجزه نشان می دادند در حالیکه ایشان بین بشر و خویش رسول قرار داده اند لذا اگر بخواهند معجزه نشان دهند به دست همان رسول و برای اثبات حقانیت رسالت وی نشان می دهند نه به طور مستقیم.

ثالثاً معجزات مستقیم خداوند در منظر دید همگان است و اتفاقاً یکی از مهمترین براهین اثبات خدا و حتی اثبات قدرت مطلقه ایشان که در بیانات اهل بیت علیهم السلام بارها مطرح شده، همین معجزات هر روزه است.

معجزه مگر چیست؟ چیزی که بشر از آوردن مثل آن عاجز باشد و این در مثال های متعددی که قرآن بارها و بارها بیان کرده کاملاً آشکار می باشد. مثال زدن به نظم شگفت انگیز جهان، مثال زدن به زنده شدن هر ساله درختان و گیاهان مرده، مثال زدن به خلقت شگفت انگیزه نطفه، مثال زدن به نظم شگفت انگیز کرات آسمانی و منظومه ها، و از همه مهمتر مطرح کردن بحث روح و حیات که همه بشر در فهم آن وا مانده اند و به وضوح می دانند به هیچ بی جانی نمی توانند روح دهند و از هیچ جاننداری نمی توانند فراق روح را منتفی کنند و هر چه تکنولوژی در مورد تصرف در روح دارند تنها مربوط به موجودی است که خودش روح دارد. پس این روح از کجا آمده و چه کسی آن را به وجود آورده است؟

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۶۵

آری معجزات خدا در این موارد بشمار است اما انسان کور نه آنها را می بیند و نه این همه استدلال ائمه علیهم السلام را بر آنها.

و اما مثال تمساح هیچ ربطی به بحث ما ندارد. چون اولاً تمساح مثال معجزه قاهره نیست بلکه مثال تهدید به مرگ است که اگر نگویی می کشمت، در حالیکه معجزه قاهره همیشه تلازمی با تهدید به مرگ ندارد بلکه فقط حرفی برای تو باقی نمی گذارد. ثانیاً بحث ما درباره معجزه قاهره نیست و نمی دانم چرا شما دائماً معجزه را حمل بر عذاب های امت های گذشته می کنید. عرض شد که عذاب های امت های گذشته اصلاً در تعریف معجزه نمی گنجد زیرا معجزه بینه ای الهی برای شناخت حجت خداست و وقتی طرف هلاک شد کسی باقی نمی ماند که بخواهد ایمان بیاورد. بله گاهی یک معجزه دو بُعد دارد مثل معجزه مانده عیسی علیه السلام که برای حواریون عید بود و برای منکران عذاب، یا غرق شدن فرعون که برای پیروان موسی علیه السلام معجزه بود و برای فرعون معجزه نبود و فقط عذاب بود. اما سخن ما اینجا نیست بلکه سخن درباره معجزه ای همانند معجزات انبیا و اوصیاست که صدها نموده از آنها در کتب روایی ثبت شده است. مثل استنطاق اشیاء و گیاه و حیوان که از ائمه متعدد دیده شده است.

گفته نشود که هیچیک از ائمه معجزه عمومی و باهره نداشته اند بلکه عموم معجزاتشان خصوصی و کوچک بوده و احمد هم معجزه علم غیب را اظهار داشته است. زیرا اولاً این حرف در مورد همه ائمه علیهم السلام صادق نیست و از حضرت علی علیه السلام معجزات عمومی متعدد از قبل تولد تا هنگام شهادت دیده

شده است مثل شکافتن دیوار کعبه برای وضع حمل ایشان و کندن در بسیار بزرگ خیبر و شنیده شدن ندای آسمانی لا فتی الا علی و .. که همه عمومی بوده است و در زمان امامت نیز موارد زیادی نقل شده است.^۱

غیر از اینکه حضرت علی علیه السلام با وجود نص معتبر حدیث غدیر که عموم مسلمین با گوش خود از دلب پیامبر شنیده بودند نیازی به اظهار معجزه عمومی نداشتند اما امام غائبی که هیچکس شکل ایشان را به طور دقیق نمی‌شناسد و نص مباشر نیز از معصومی درباره او دریافت نکرده است برای شناساندن شخص خود در هنگام ظهور نیازمند اظهار معجزات باهراتی است که شک و شبهه را برای همگان منقطع کند خصوصاً با توجه به اینکه او مانند حضرت موسی علیه السلام پس از دوره‌ای می‌آید که مردم با حجت‌های الهی آشنا نیستند پس همانطور که آن پیامبر بزرگ خدا آن معجزات بزرگ را اظهار نمود قائم موعود نیز باید چنین معجزاتی داشته باشد که طبق روایات شیعه چنین معجزاتی نیز دارد، برخلاف احمد که در داشتن معجزه دستش کاملاً خالی است.

مدعی: آیا سید الشهداء حجت خدا بود یا نبود؟ ابا عبد الله الحسین، روز عاشورا چه معجزه ای نشان داد که برای آن سی هزار نفر - که به فتوای فقهایشان آمده بودند - اثبات کند من خلیفة الله هستم و یزید دروغ می‌گوید؟ آیا اگر فرض کنید اباعبدالله مثلاً یک اشاره‌ای می‌کرد، زمین دو نیم می‌شد، این سی هزار

۱ . مراجعه شود به اثبات الهداة و مدینة المعاجز.

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۶۷

لشکر نصفشان می‌رفتند این طرف، نصفشان می‌رفتند آن طرف، بعد دوباره با انگشت اشاره می‌کرد اینها به هم می‌چسبیدند، کسی جرأت می‌کرد دیگر قریبه
إلى الله پسر فاطمه را سر ببرد؟

جواب: اولاً سید الشهداء برای اثبات حقانیت خویش و بطلان یزید نیازی به اظهار معجزه نداشت چون حقانیت ایشان و بطلان یزید روشنتر از روز بود، ثانیاً ایشان از ده سال پیش ادعای امامت داشتند و در این دوره معجزات زیادی از آن حضرت به ظهور رسید که در کتب حدیثی از جمله اثبات الهداة و مدینه المعاجز ثبت شده و خودتان می‌دانید که طبق عقیده شیعه، بر حجت خدا لازم نیست از اول تا آخر عمر معجزه نشان دهد، و البته نص بر امامت ایشان آنقدر وضوح داشت که نیازی به معجزات عمومی مثل شق القمر نبود، چون بعضی از افرادی که با گوش خودشان نص پیامبر بر امامت حسنین علیهما السلام را شنیده بودند هنوز زنده بودند:

«الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ إِنَّهُمْ إِمَامَانِ إِنْ قَامَا أَوْ قَعَدَا وَ أَبَوْهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا وَ سَوْفَ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ مِنَ الْأُمَّةِ مَعْصُومُونَ قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ وَ مِمَّا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَمْ الْأُمَّةُ بَعْدَكَ قَالَ عَدَدَ نَبِيَّائِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۱

و استاد توفیق ابوعلم تصریح می‌کند این حدیث به تواتر ثابت شده است.^۲

۱ . كفاية الأثر ص ۳۸

۲ . إحقاق الحق ج ۱۹ ص ۲۱۷

همچنین این حدیث که حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند که به گفته علامه مازندرانی: بزرگان اهل سنت بر آن اتفاق دارند^۱ و احمد بن حنبل^۲ و ابن ماجه^۳ و ترمذی^۴ و نسائی^۵ و غیر اینها با اسناد مختلف از صحابه متعدد از جمله: ابوسعید خدری، عبدالله بن مسعود، جابر بن عبدالله انصاری، ابوجحینه، ابوهریره، حذیفه بن یمان، ام سلمه، خلیفه دوم، مسلم بن یسار و زیرقان بن اظلم آن را نقل کرده اند.^۶

همچنین وصایت امام حسین از پدر و برادرشان علیه السلام نیز که برای شیعه کاملاً محرز بود.

ثالثاً آن حضرت در یازدهمین سال امامت خویش نه به عنوان امام مفترض الطاعة بلکه به تصریح خودشان به عنوان امر به معروف و نهی از منکر قیام نمودند و امر به معروف نیازی به معجزه ندارد:

«أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ

-
۱. مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۳۹۴ و بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۹۱
 ۲. مسند احمد ج ۱۷ ص ۳۱ ح ۱۰۹۹۹، ج ۱۸ ص ۱۳۸ ح ۱۱۵۹۴ و ص ۱۶۱ ح ۱۱۶۱۸ و ص ۳۰۱ ح ۱۱۷۷۷، ج ۳۸ ص ۳۵۴ و ص ۳۵۵
 ۳. سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۳۵
 ۴. سنن الترمذی ج ۵ ص ۴۷۳ و ص ۴۷۷
 ۵. سنن النسائی ج ۵ ص ۵۰ ح ۹ و ص ۸۱ و ص ۹۵ و ص ۱۴۵ و ص ۱۴۶ و ص ۱۴۹ ح ۱، ۲، ۳ و ص ۱۵۰
 ۶. مراجعه شود به: مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۳۹۴

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۶۹

الإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي ﷺ أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱.

رابعاً معجزه جایی اظهار می‌شود که پذیرنده‌ای وجود داشته باشد در حالیکه لشکر یزید انسان‌های فاسقی بودند که گوش و چشمی برای درک حقیقت نداشتند همچنانکه بزرگ‌ترین معجزات را بعد از شهادت آن حضرت مشاهده کردند و قرآن خواندن سر بریده را نظاره نمودند اما هیچ‌دل آنها نلرزید، پس معجزه آوردن برای این قوم چه فایده‌ای دارد؟

خامساً در کربلا هم معجزاتی دیده شد که در لا به لای کتب تاریخی ثبت است و از شما تعجب است که چطور امامتان برای اثبات حجیت خواب به رؤیای دروغین وهب مسیحی در کربلا استدلال می‌کند^۲ و حال آنکه هیچ مستندی ندارد اما شما معجزات امام حسین علیه السلام در کربلا را انکار می‌کنید در حالیکه در کتب تاریخی ثبت شده است!

اما اینکه آن مردم به فتوای فقهایشان آمده بودند دروغی مشهور است چون سناریوی تشکیل لشکر ابن زیاد کاملاً رنگ غیر خدایی داشت و او بزرگان قبائل را با تطمیع و تهدید فراوان و نیز عده‌ای را به اسم فتح ری به کربلا گسیل داشت. همچنانکه اگر کسی شخصیت بزرگان آن لشکر را مطالعه کند به خوبی می‌بیند آنها بهره‌ای از دین نداشتند که دنبال فتوای کسی راه بیفتند افرادی مثل شمر، حرمله، عمرو بن حجاج، محمد بن اشعث، شیب بن ربیع، سنان بن انس و ...

۱. بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۳۲۹

۲. المتشابهات ج ۴ ص ۴۷

و اصلاً لشکری که امیرش زنزاده شراب خواری چون عبید الله بن زیاد باشد وجه دین و مذهب ندارد. لذا عموم کسانی که سر می‌بریدند و دست قطع می‌کردند به دنبال غنیمت و جایزه بودند و اینکه در بعضی روایات ضعیف گفته شده تمام آن سی هزار نفر متقرباً الی الله با امام حسین علیه السلام جنگیده‌اند با واقعیت تاریخ سازگاری ندارد.^۱ بله برای گول زدن بعضی افراد ساده لوح، جواز قتال را هم از شریح قاضی گرفتند اما کدام شریح؟ شریحی که در قضیه هانی بن عروه خیانت خودش را ثابت نموده بود و حکمش ارزش شرعی نداشت، غیر از اینکه او اصلاً به عنوان فقیه شناخته نمی‌شد بلکه قاضی بود و جوازش نیز سبقه قضایی داشت نه شرعی. حال برای مزید فایده نام دو فقیه از آن فقهای که ادعا می‌کنید فتوا به قتل سیدالشهداء علیه السلام را داده‌اند و نام دو نفر از مقلدان آنها را که باز ادعا می‌کنید به فتوای فقهایشان به کربلا آمده بودند را ذکر کنید.

مدعی: کدام امام خودش را با معجزه معرفی کرده است؟ بله ائمه اطهار معجزات زیادی داشتند، شکی در آن نیست. سید احمد الحسن هم معجزاتی داشته. بنده خدا را شاهد می‌گیرم خودم شخصاً از ایشان معجزه دیدم، اما آیا من باید به خاطر معجزه ایمان بیاورم یا اینکه معجزه فقط برای تثبیت و تقویت ایمان است؟ یعنی ما اول صبر کنیم از امام علی معجزه ببینیم، بعد ایمان بیاوریم؟ نه، و لکن خیلی از کسانی که به امام علی علیه السلام ایمان دارند، از قبر مطهرش معجزاتی دیدند، پس این قابل انکار نیست.

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۷۱

خیلی‌ها از امام رضا علیه السلام معجزه دیدند، اما آیا ایمان به امام رضا علیه السلام متوقف بر این است که از ایشان معجزه ای بخواهی؟ اگر معجزه داد به او ایمان بیاوری؟

بنابراین انبیاء و ائمه معجزه داشتند به نحو موجه جزئیه یعنی بعضی از حجت‌های خدا معجزاتی اظهار کرده‌اند، اما موجه کلیه اش قطعاً صادق نیست، نمی‌شود گفت هر پیغمبر و امامی می‌آید باید معجزه ارائه بدهد، و اگر ارائه ندهد معلوم می‌شود مدعی کذاب است.

جواب: این را بارها عرض کرده‌ایم که وقتی نص مباشر صریح و معتبر یا نص با واسطه اما متواتر لفظی و قطعی وجود داشته باشد معجزه عمومی برای کسانی که صاحب نص را قبول دارند نیاز نیست. شما فرض بفرمایید حضرت موسی علیه السلام معجزه باهره نشان داده و نبوتش بر هر منصفی ثابت شده، بعد ایشان می‌گویند هر که من را به عنوان نبی خدا قبول دارد بعد از من یوشع پیامبر خداست. خوب در این صورت یوشع علیه السلام نیازی به معجزه عمومی برای مخاطبان مباشر حضرت موسی علیه السلام و نیز کسانی که با تواتر لفظی قطعی، متصل به این نص شده‌اند ندارد. اما کسان دیگری که نص مباشر و تواتر لفظی را نشنیده‌اند یا اصلاً کافرنند و الآن می‌خواهند متدین شوند برای آنها یکی از راه‌های شناخت حجت خدا معجزه است و ائمه علیهم السلام نیز از این بابت معجزات بسیار زیادی نشان داده‌اند. همچنانکه وقتی فضای جامعه به شدت شبهه ناک بود و شناخت حق از باطل برای انسان حقجو سخت می‌نمود نیز معجزه نشان

می‌داده‌اند و این از مسلمات تاریخ امامت ائمه علیهم‌السلام است. این در حالیست که شماها اصلاً معجزه را جزء قانون معرفت حجت نمی‌دانید که خلاف گفتار و کردار قطعی ائمه علیهم‌السلام می‌باشد.

اما اینکه شما از احمدی که ندیده‌ای معجزه دیدی، تشخیص معجزه بودن توسط کسی مثل شما بسیار بعید است، لذا به طور قطع طبق معمول چیزی را تاویل به معجزه احمد برده‌اید. مثلاً اینکه خواسته‌اید یک آیه با فلان مضمون از قرآن پیدا کنید و تا قرآن را باز کردید دقیقاً همان آیه آمده. خوب علمای شیعه به وفور چنین معجزاتی داشته‌اند و اهل فرقه‌های مختلف اسلامی هم به اینطور چیزها زیاد استناد کرده‌اند، اما اثبات امامت یک فرد با این چیزها واقعاً مسخره است.

اما اینکه معجزه برای تثبیت و تقویت ایمان است، این کلیت ندارد بلکه اصل معجزه برای اصل ایمان می‌باشد و اصلاً وقتی مخاطب حجت خدا افراد کافر و مشرک یا اهل دین قبلی باشند که هنوز ایمان به حجت فعلی نیاورده‌اند چگونه اظهار معجزه می‌تواند جهت تثبیت و تقویت ایمان باشد؟ چون اصلاً ایمانی وجود ندارد، بلکه گاهی معجزه برای تقویت ایمان اظهار می‌شود. به عنوان مثال، سحره فرعون فقط با معجزه موسی علیه‌السلام ایمانی مثال زدنی آوردند که با قطعه قطعه شدن هم دست از ایمان خود بر نداشتند، از آن طرف قوم بنی اسرائیل بدون معجزه ایمان آوردند اما با معجزات متعدد هم ایمانشان تثبیت و تقویت نشد، و گروهی در این بین وجود داشتند که معجزه باعث تثبیت و

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۷۳

تقویت ایمانشان شد. و در میان ائمه علیهم السلام هم این وجود داشته که گاهی برای شیعیان اظهار معجزه می‌کردند تا ایمانشان تقویت و به مکتب خود دلگرم شوند ولی این کلیت ندارد.

اما اینکه مدام ایمان به ائمه قبلی را مطرح می‌کنید و می‌گویید ما از آنها معجزه ندیده ایم پس چطور به آنها ایمان آورده‌ایم؟ اولاً بحث معجزه مربوط به کسانی است که دارای حیات ظاهری هستند و در طول تاریخ هیچ کس را در عالم پیدا نمی‌کنید معجزه را راهی برای شناخت حجت های قبلی عنوان کرده باشد و بگویند من برای ایمان به ۱۲۴۰۰۰ پیامبر از هر کدام مطالبه معجزه دارم. بلکه وقتی یک حجت با معجزه، خود را اثبات نمود و بعد خبر داد که قبل از من فلان افراد حجت خدا بوده‌اند همه معتقدان به این حجت خدا به آن حجتها نیز بدون دیدن معجزه اعتقاد پیدا می‌کنند. درست مانند ایمان به انبیایی که در قرآن و روایات ذکر شده‌اند که اگر اسلام نام آنها را نبرده بود هیچ منبعی برای شناخت آنان وجود نداشت و مثلاً نمی‌شد گفت چون در تورات پیامبری به نام سموئل ذکر شده پس حتماً چنین کسی وجود داشته، زیرا توراتی که پر از حرفهای رکیک و باطل است قابلیت اثبات چنین مطلبی را ندارد.

حال درباره ائمه علیهم السلام نیز چون نبوت رسول خدا با معجزه قرآن برای ما به اثبات رسیده است و ایشان در نص غدیر به وضوح حجت بعد از خود را معرفی کرده‌اند و آن حجت نیز دو فرزند خود یعنی حسنین را وصی و حجت بعدی معرفی نموده و بقیه ائمه همه به طور متصل یکی بعد از دیگری، هم را معرفی

کرده اند، برای کسانی که این نصوص را به طور مباشر یا متواتر لفظی قطعی دریافت کرده‌اند اظهار معجزه جایگاهی نداشته است، غیر از اینکه اصلاً کسانی که غیر از آنها ادعای امامت داشتند آنقدر از نظر علم به شریعت و سایر داشته‌ها و کمالات با ائمه فاصله داشته‌اند که امر بر شیعه منصف پوشیده نمی‌شده که نیاز به معجزه داشته باشد. اما کسانی که این نصوص را دریافت نکرده بودند یا اصلاً مسلمان نبودند که این نصوص را معتبر بدانند خیلی از آنها با معجزه ایمان می‌آورده‌اند.

لذا قیاس ائمه علیهم‌السلام به احمدی که به قول شما با امر مخفی و جدید آمده و امام مجهول و مستور بوده و امرش سرّی بوده که خودش باید از آن پرده بر می‌داشته قیاسی به یقین باطل است.

اما اینکه معجزه موجه جزئی بوده و نمی‌توان گفت همه انبیاء و ائمه باید داشته باشند خوب این مخالف دو نص صریح امام صادق علیه‌السلام است و از شما که دائم دنبال منقولات سنی‌ها هستید بُعدی ندارد نص کلام اهل بیت علیهم‌السلام را زیر پا لگد کنید.

خلاصه اینکه وقتی امر امامت کسی مشتبه نیست و نصوص امامتش حجت را بر همه تمام می‌کند نیازی به معجزه نیست هر چند ائمه باز هم معجزه نشان داده‌اند اما هنگامی که امر کاملاً مشتبه است مانند احمد که خودتان اعتراف دارید مخفی و مجهول و جدید و بعد از فترت و چه و چه بوده، در این صورت اظهار معجزه امری کاملاً ضروری است.

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۷۵

تازه آنچه گفته شد فقط درباره معجزه بود و الا زندگی ائمه علیهم السلام به عنوان برترین انسانها مملو از ارهاصات و کرامات بوده که احمد از این دو نیز هیچ بهره‌ای جز ادعاها ندارد.

مدعی: امام سید احمد الحسن می‌گوید انکار کردن و تکذیب کردن مهدی اول یک عذاب الیمی پشتوانه اش دارد یعنی بلا فاصله بعد از آن یک عذاب الیمی خواهد بود. لذا نامه نوشته برای ۵ نفر از بزرگان مراجع در ایران و عراق و گفته اگر با وجود این حجتی که وصیت و علم و پرچم حاکمیت خدا و رؤیای صادقه متواتر است، حجت بر شما تمام نشده و فقط با معجزه ایمان می‌آورید، جمع بشوید با هم یک معجزه ای پیشنهاد بدهید و بگویید فلان معجزه را بیاوری ما به تو ایمان می‌آوریم. اگر این معجزه را من آوردم و شما و مقلدان تان ایمان نیاوردید گرفتار عذاب الیم می‌شوید؛ اما هیچ کدام جواب ندادند.

جواب: اینکه علما اصلاً جواب احمد را نداده‌اند چون اولاً این بیانیه‌ها فقط تو سایت وی ثبت می‌شده و خیلی از علما اصلاً چنین بیانیه‌ای را ندیده‌اند که بخواهند جواب بدهند، درست مانند نامه احمد به رهبر ایران که واقعاً مضحک است. ثانیاً وقتی بطلان ادله کسی بر علما روشن است و او را در نهایت بی‌سوادی می‌بینند چرا باید جواب او را بدهند؟ بلکه جواب دادن به او خودش باعث بزرگ شدن آن مدعی می‌شود، و پیروانش در بوق و سرنا می‌کنند که ببینید فلان عالم با او مکاتبه کرده یا مثلاً گفته خوب اگر معجزه داری بیاور.

نه آقا جان، احمد اگر معجزه داشت خودش همان اول می‌آورد و نیازی به

تشکیل شورای درخواست معجزه نبود!

از طرفی چرا احمد فقط پنج تن از مراجع را مورد خطاب داده و بقیه مراجع بزرگ را نادیده گرفته است؟ نیز چرا برای ارائه معجزه شورا تشکیل داده، در حالیکه در سیره هیچ پیامبر و امامی چنین چیزی مشاهده نمی‌شود؟ همچنین چرا فقط ایران و عراق را در این شورا شرکت داده و این همه عالم شیعه و سنی و زیدی و اسماعیلی را در اقصا نقاط دنیا مثل هند و پاکستان و افغانستان و سوریه و لبنان و نیجریه و مصر و روسیه و ... نادیده گرفته است؟

کاملاً مشخص است احمد نمی‌تواند یک تنه با علمای همه کشورها به جنگ برخیزد برای همین به سراغ دو کشور فتنه خیز عراق و ایران رفته که از طرفی بستر ایجاد فرقه و انحراف آحاد مردم را دارد و از طرف دیگر، شرایط اتهام زنی به علما و جدا کردن مردم از پدران دینی در آن فراهم است.

مدعی: جناب آقای کورانی در برنامه پخش زنده شبکه کوثر، بحث سلسله وار در رابطه با مهدویت داشت. یک جلسه در مورد سید احمد الحسن صحبت کرد و مسخره و تکذیب نمود، بعد گفت: آقا اگر تو فرستاده امام مهدی هستی این شارن که دارد مسلمان ها را در فلسطین می‌کشد این را بکش، و اگر واقعاً فرستاده امام مهدی هستی، یک کاری کن من دیگر در این برنامه نیایم. یکی از این دو کار را بکنی، می‌فهمم تو معجزه داری و فرستاده امام مهدی هستی. جالب اینجاست که هم شارن بعد از یک هفته به درک واصل شد، و هم اینکه ایشان دیگر در آن برنامه دعوت نشد. اما باز مسخره کرد و گفت: اینکه معلوم

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۷۷

نیست معجزه بوده، اگر این معجزه تو بوده حالا اَلْمِرْت را بکش یا ریش های من را سیاه بکن. همان کاری که یهودی ها در مقابل دعوت پیغمبر خدا انجام دادند. برای تمسخر می گفتند اگر تو پیغمبری یک باغی درست کن که از زیرش نهر جاری بشود و فلان کن و بهمان کن، یعنی دنبال ایمان آوردن نبودند.

جواب: عملکرد آقای کورانی به خود ایشان مربوط است. تا الآن که مخاطب شما مراجع دین بودند، چطور یکدفعه رفتید سراغ آقای کورانی؟ حقیقتش اینست که معجزه خواستن از کسی که سست ترین ادله را دارد کاری اشتباه است و آقای کورانی هم این را با حالت تمسخر گفته نه اینکه واقعاً دنبال معجزه باشد.

اما دو نکته را باید خاطر نشان کرد: اول اینکه یکی از شرایط معجزه، ثبوت استناد آن به مدعی می باشد یعنی اینکه شخص مدعی کاری کند که بشر از آوردن مثل آن عاجز باشد در حالیکه مرگ شارن و نرفتن آقای کورانی چگونه قابلیت استناد به احمد را دارد؟ ثانیاً تاخیر درخواست معجزه از اظهار معجزه عقلاً صحیح نیست چون امر را بر مخاطب مشتبه می کند در حالیکه به اعتراف خودتان شارن بعد از یک هفته از درخواست آقای کورانی مرده پس این چه ربطی به آن دارد؟

از طرفی مرگ شارن دروغی شاخدار است چون شارن در سال ۲۰۰۶ فقط به کما رفت و مرگش سالها بعد یعنی در ۲۰۱۴ اتفاق افتاد. مگر اینکه بگویید قدرت مهدی اول به اندازه ائمه نیست لذا وقتی می گوید می کشم فقط می تواند

به کما ببرد و البته اصلاً مردن یک فرد معجزه نیست و در تعریف معجزه هم نمی‌گنجد زیرا معجزه باید به گونه ای باشد که استنادش به صاحبش محرز بوده و نیز ظاهر الاعجاز باشد در حالیکه به کما رفتن شارن نه قابل استناد به احمد بصری است و نه ظاهر در اعجاز است. البته اصل اینکه احمد درخواست آقای کورانی را لیبیک گفته باشد توسط ایشان رد شده و در کتاب دجال بصره تصریح می‌کند که فرستاده احمد با او تماس گرفت و گفت ایشان می‌گویند من مأذون به چنین معجزه ای نیستم.^۱

و البته به نظر من اصل در خواست آقای کورانی صحیح نبوده، زیرا درخواست معجزه کردن از کسی، چنین می‌رساند که ادله او سست و بی اساس نیست و شبهه حجت بودن دارد در حالی که احمدی که با تقطیع و تحریف و تاویل روایات و تناقض گویی‌های فاحش، خود را حجت خدا معرفی می‌کند بطلانش آشکار است و درخواست معجزه جایگاهی ندارد. بلکه حتی اگر معجزه هم نشان دهد چیزی را ثابت نمی‌کند همچنانکه مسیلمه کذاب در چاهی آب دهان انداخت و در جا خشک شد^۲ و این قطعاً از توان همه بشریت خارج است ولی وقتی شخصیت او به اعلی صوت ندا می‌دهد که وی فرستاده خدا نیست دیگر اِخبار غیبی و خوارق عادت و معجزاتش فقط مثبت سفاقت اوست نه حجیتش.

۱. دجال البصرة ص ۵۹

۲. البداية و النهاية ج ۶ ص ۳۲۷

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۷۹

همچنانکه منظور آقای کورانی از اینکه کاری کن من دیگر به این برنامه نیایم برای ما واضح نیست که یعنی چه، تا بتوانیم آن را بر معجزه احمد تطبیق دهیم و تا وقتی درخواست واضح نباشد اعجاز احمد چگونه قابل تطبیق است؟ اما اینکه منظور ایشان چه بوده، هر چه که بگویند شما تکذیب می‌کنید و می‌گویید نه منظورت همین چیزی بوده که احمد هم انجامش داده، لذا بحث با شما در اینباره فایده ای ندارد، ولی برای مردم می‌گویم که معنای درست این درخواست اینست که تکویناً کاری کنی که وقتی من می‌خواهم به شبکه کوثر بیایم به صورت معجزه آسا نتوانم از خانه بیرون روم آن هم نه طوری که مشتبه باشد بلکه معجزه باید ظاهر الاعجاز باشد یعنی کاملاً مشخص باشد که امری تکوینی است نه اینکه مثلاً من می‌خواهم از خانه بیرون روم کلید را پیدا نمی‌کنم، می‌روم تلفن بزنم که پسرم کلید زاپاس را از خانه اش بیاورد در را باز کند می‌بینم تلفن هم قطع است، از پنجره به همسایه می‌گویم برود کلیدساز بیاورد می‌بیند کلیدساز هم رفته به مسافرت و خلاصه نمی‌تواند به شبکه برود، و بعد هم این را به فال بد می‌گیرد و می‌گوید اصلاً دیگر شبکه نمی‌روم. خوب آیا چنین رخدادی را می‌توان معجزه احمد تلقی کرد؟ ترتب چند امر اتفاقی که برای هر کسی ممکن است رخ دهد و استناد آن به احمد هم به هیچ گونه قابل اعتنا نیست.

اما آقا جان من خیلی منصفم و از احمد معجزه نمی‌خواهم فقط اگر بتواند رنگ پوستش را از روایات ثابت کند که بالاخره آنکه اسمر و گندمگون است

احمد است یا آنکه سرخ و سفید می باشد، همین کافی است.

مدعی: احمد معجزات متعددی دارد. شما کتاب کرامات و غیبات را بخوانید، ده ها معجزه و کرامت از سوی احمد الحسن دیده و شنیده شده، بخاطر همین می گویند ایشان سحر اسود دارد. اخبارات غیبی این قدر مکرر از ایشان دیده و شنیده شده که معروف شده به جادوی سیاه و امثال ذلک العیاذ باللہ. ایشان مرگ صدام را پیش بینی کرد و گفت صدام آخرین جشن تولدش است. بعضی ها می گویند اینکه کار سختی نبوده و می شده پیش بینی کرد. خوب اگر شما این را می گویند، در رابطه با معجزه پیغمبر اکرم هم باید همین را بگویید. پیغمبر اکرم اخبارات غیبی داشت، و در سوره روم می گوید: «رومیان شکست خوردند، ولی دوباره پیروز می شوند» و ظاهراً مربوط به غزوه تبوک بود که گفت بعداً همین رومی ها بر مسلمانان پیروز می شوند.

معجزه پیغمبر خدا اینست که برای آینده پیش گویی کردند، خوب چرا در مورد ایشان این حرف ها را نمی زنید؟

احمد اخبار غیبی از شهادت شهید محمد صادق صدر داد، خبر غیبی به اینکه بسیاری از انصار من که الآن دور من هستند، مرتد می شوند و این اتفاق در جریان ارتداد حیدر مشنت و اصحابش افتاد. به کرات و مرات از ایشان معجزه و کرامت دیده و شنیده شده. اما مستند قطعی نداریم.

ما اگر دنبال حق باشیم، اصلاً نیاز به معجزه نداریم اما اگر مثل یهودی های بنی اسرائیل بخواهیم بهانه گیری و لجاجت کنیم، به تعبیر قرآن کریم اگر هر

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۸۱

معجزه‌ای هم ببینند باز روی برمی‌گردانند، پشت می‌کنند و می‌گویند جادوی این تکراری است.

جواب: ما اینقدر از فرقه یمانی دروغ و فریب و نیرنگ دیده‌ایم که نمی‌توانیم به ادعاهای آنها نسبت به معجزه احمد اعتماد کنیم، همچنانکه افراد زیادی از فرقه باییت و بهائیت معجزات متعددی برای علی محمد باب و حسینعلی بهاء ذکر کرده و می‌کنند که اصلاً قابل اعتماد نیست. از طرفی صرف خبر غیبی دلیلی بر صدق مدعی نیست زیرا هر خبر غیبی، ملکوتی و از جانب خدا نمی‌باشد و بهترین شاهد بر این مطلب اخبار شیطان^۱ و کهنه از غیبیات مختلف در زمان‌های گوناگون از جمله زمان نمرود^۲ و فرعون^۳ و قبل از زمان پیامبر ﷺ است^۴ که در احادیث و نقل‌های تاریخی به وفور ذکر شده است. البته در زمان حضور معصومین علیهم‌السلام کهنات خیلی کم‌رنگ شد به گونه‌ای که

۱. «إِنَّمَا تُؤَدِّي الشَّيَاطِينُ إِلَى كُفَّانِهَا أَخْبَاراً لِلنَّاسِ بِمَا يَتَحَدَّثُونَ بِهِ وَ مَا يُحَدِّثُونَهُ وَ الشَّيَاطِينُ تُؤَدِّي إِلَى الشَّيَاطِينِ مَا يَحَدِّثُ فِي الْبُعْدِ مِنَ الْحَوَادِثِ مِنْ سَارِقٍ سَرَقَ وَ مِنْ قَاتِلٍ قَتَلَ وَ مِنْ غَائِبٍ غَابَ».

الإحتجاج ج ۲ ص ۳۳۹

۲. منجمین به نمرود از فرا رسیدن تولد فرزندش که تاج و تخت او را به باد می‌دهد خبر دادند: الکافی ج ۸ ص ۳۶۷ ح ۵۵۸.

۳. کاهنان به فرعون از نزدیک شدن ولادت کسی که تاج و تخت او را از بین می‌برد خبر دادند: التفسیر المنسوب ص ۲۴۳.

۴. از جمله: إخبارات غیبی سطح کاهن درباره ظهور پیامبری در مکه و حوادث بعد از آن: کمال الدین ج ۱ ص ۱۹۴-۱۹۵.

دیگر اخبار غیبی در دسترس مردم نبود و ما فوق قوه بشری محسوب می‌گشت، برای همین اهل بیت علیهم‌السلام بارها برای اثبات حجت بودن خود از اظهار غیبات استفاده می‌کردند. اما با غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام و تشدید تصوف و رواج عرفان های کاذب و تجدید کهنات، دو مرتبه بازار خبر دادن از غیب داغ شد و روشن ترین گواه آن، عصر حاضر می‌باشد که افراد مختلف در فرقه های گوناگون خبرهایی از غیب می‌دهند و همین را دلیل صدق مرام و مذهب خود می‌دانند و من شخصاً اخبار غیبی افراد متعدد از نحله های مختلف را در بیداری و خواب به چشم دیده و تجربه کرده‌ام.

حال اینکه شیطان و اجنه از کجا به غیب دسترسی دارند و تا چه مقدار، و نیز تفسیر این آیه چیست که می‌فرماید اگر اجنه علم غیب داشتند از مرگ سلیمان علیه‌السلام با خبر می‌شدند^۱ جای دیگری می‌طلبند.

در نتیجه صرف پیشگویی از مرگ صدام بر فرض که راست باشد معجزه احمد محسوب نمی‌شود و خوب است بدانید صمصام اصفهانی هم از مرگ صدام خبر داده بود و البته اصلاً مرگ صدام با تردید جدی روبرو بوده، قابل اثبات نیست چون او بدلهای متعددی داشته و هیچ دلیل مستندی بر اینکه کسی که اعدام شده شخص صدام بوده در دست نیست. غیر از اینکه طبق تصریح روایات، معجزات قائم علیه‌السلام با دعوت جهانی او سنخیت دارد برای همین تمام

۱. «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ». سبأ: ۱۴

اگر احمد الحسن واقعاً امام است چرا معجزه ندارد؟ ۱۳۸۳۱

معجزاتی که انبیای گذشته داشته‌اند بر دست ایشان اظهار می‌شود نه صرف خبر دادن از چند امر غیبی که رمال سر کوچه ما هم از آن خبر می‌دهد.
اما آنچه درباره «غلبت الروم» گفتید کلاً غلط بود زیرا قرآن در آیه بعد می‌فرماید وقتی روم پیروز شود مسلمانان خوشحال می‌شوند پس چطور غلبه روم را به پیروزی آنها بر مسلمانان تفسیر نمودید؟! حال آیا به راستی این معجزه پیغمبر خدا بوده؟ بگویید بدانیم چند نفر با این معجزه ایمان آورده‌اند؟
اما علم و وصیت و پرچم احمد که نخ نماتر از آنست که چیزی را ثابت کند و پاسخش را بارها داده ایم.

جلسه بیست و سوم

چطور احمد بصری ادعای

مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام را

کرده است؟

سؤال ۶۸. در توقیع سمري آمده هر کسی قبل از سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده با نیابت کند، کذاب و مفتری است. چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی عجله را کرده است؟ مدعی: اولاً آقایانی که به این حدیث استناد می‌کنند، قائل به علم رجالند و می‌دانند حسن بن احمد بن مکتب - تنها راوی این توقیع - توثیق نشده، پس از نظر اینها این حدیث حتی در باب فقه و احکام هم قابل تمسک نیست چه برسد در باب عقاید.

ثانیاً این حدیث خبر واحد ظنی الدلالة است نه متواتر، و به نظر خودشان عقیده از خبر واحد و دلیل ظنی گرفته نمی‌شود.

جواب: اولاً نزد رجالی‌ها ملاک معتبر بودن روایت فقط توثیق داشتن راوی نیست، بلکه اگر مضمون روایت توسط قاطبه علمای شیعه پذیرفته شود به آن مقبوله گفته و آن را معتبر می‌دانند. مانند مقبوله عمر بن حنظله که با وجود خدشه دار بودن سندش، عموماً بدان استدلال می‌کنند. توقیع سمري هم به همین گونه است یعنی توسط قاطبه شیعه پذیرفته شده و عموم محدثین و متکلمین و علمای شیعه بدان استدلال کرده‌اند و احدی در سند آن خدشه وارد نمی‌کند پس از نظر سندی کاملاً معتبر می‌باشد. بلکه حتی طبق مبنایی که ترصی شیخ صدوق را به منزله توثیق راوی می‌دانند، این راوی دارای توثیق رجالی هم هست؛ همچنانکه

بعضی حسن بن احمد را همان حسین بن احمد می‌دانند که دارای توثیق رجالی می‌باشد.

پس این روایت نه تنها در احکام که در عقاید هم قابل استناد است. چون همانطور که گفته شد این خبر مقبوله است یعنی قطع یا اطمینان به صدور آن از معصوم وجود دارد در حالیکه خبر قطعی الصدور می‌تواند مستند عقائد قرار گیرد، غیر از اینکه در هر عقیده ای نیاز به خبر متواتر نیست بلکه این فقط نسبت به اصول اعتقادات شرط است.

ثانیاً اینکه ما رجالی هستیم چه ربطی به شما دارد؟ شما که رجالی نیستید چطور از کنار این روایت به راحتی می‌گذرید بلکه با تاویلات خنک از مضمون آن می‌گریزید؟

اما اینکه می‌گویید این خبر واحد ظنی الدلالة است پس در باب عقائد حجت نیست.

اولاً واحد بودن خبر چه ربطی به ظنی الدلالة بودن دارد؟ و شما بین ظنی السند با ظنی الدلالة خلط کرده اید و البته بر شما حرجی نیست. ثانیاً این روایت اگر نص در مطلب نباشد لا اقل ظهور دارد و حجیت ظهور کلام، نزد همه عقلاء و طرفداران همه فرقه های اسلامی و غیر اسلامی پذیرفته شده است.

و از همه مهمتر اصلاً اعلام پایان نیابت خاصه به غیر از خبر واحد ممکن نبوده، زیرا نائب چهارم تنها کسی بوده که بیانات امام زمان علیه السلام را به مردم می‌رسانده لذا چون این حدیث یک مصدر بیشتر ندارد که همان نائب چهارم

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۳۸۹

می‌باشد به هیچ وجه از خبر واحد بودن خارج نمی‌شود و اصلاً طبق این مبنای شما، تمام توقیعات امام زمان علیه السلام بی ارزش می‌شود چونکه هر توقیعی تنها توسط یک نایب به مردم رسیده یا یک مخاطب خاص داشته و همه آنها می‌شود خبر واحد. البته شما هر جا که کم بیاورید امام زمان علیه السلام را فدای امام خیالی خود می‌کنید لذا ابایی ندارید که تمام توقیعات ایشان را به اسم خبر واحد دور بریزید. اما اگر اینگونه است چطور به تک توقیعی که خمس را بر شیعیان حلال دانسته اینقدر استدلال می‌کنید و در بوق و کرنا می‌دمید که آی علمای شیعه در طول این ۱۲۰۰ سال به مردم دروغ گفته‌اند و مالشان را به حرام از آنها گرفته‌اند؟ مگر توقیع اسحاق بن یعقوب بیش از یک خبر واحد ظنی الدلالة است؟

همه اینها به کنار، ادله پایان دوران نیابت خاصه منحصر به این توقیع نیست که اگر شما با این اشکالات آن را کنار زدید دست شیعه خالی بماند، بلکه شیعه ادله فراوانی بر این امر دارد که به عنوان مثال در کتاب المهدویة الخاتمة به طور مفصل مورد بررسی قرار گرفته است.

مدعی: این خبر تا دلتان بخواهد معارض دارد. در همان غیبت طوسی ماجرای تشرف علی بن مهزیار خدمت امام زمان نقل شده است. خود مرحوم مجلسی در جلد ۵۳ بحار ده ها حکایت مستند معتبر از ملاقات با امام مهدی علیه السلام در زمان غیبت نقل می‌کند. این معارض ها را چه کار می‌کنید؟ ده ها معارض را بگذاریم کنار بخاطر این خبر واحد؟

جواب: این خبر هیچ معارضی ندارد و شما معنای آن را نفهمیدید برای

همین فکر می‌کنید معارض دارد. زیرا با توجه به صدر حدیث که سخن از به پایان رسیدن دوره نیابت خاصه می‌زند و عدم مشاهده را بر آن مبتنی می‌کند، و نیز اینکه غایت عدم ظهور را خروج سفیانی و صیحه آسمانی معرفی می‌کند که از علائم ظهورِ علنی هستند و ربطی به دیدار در غیبت کبری ندارند، و از همه مهمتر با توجه به کلمه «مفتر» که می‌گوید هر کس ادعای مشاهده کند به امام زمان افترا بسته است و افترا به صرف ادعای مشاهده محقق نمی‌شود بلکه اگر ادعای نیابت کند به امام افترا بسته است، با همه این قرائن متوجه می‌شویم معنای این توقیع شریف نفی مطلق مشاهده در دوران غیبت کبری نیست بلکه نفی نصب نایب و ارسال سفیر از جانب آن حضرت یا لا اقل نفی ظهور علنی می‌باشد. و این معنا هیچ معارض و هیچ مخالفی ندارد و شیعه به اتفاق نظر معتقد به انحصار نیابت خاصه از دوره غیبت صغری تا زمان ظهور امام علیه السلام و عدم ظهور علنی قبل از علائم حتمی می‌باشد.

حال بعد از این توضیح روشن می‌شود داستان دیدار علی بن مهزیار هیچ ربطی به محتوای توقیع شریف ندارد، از طرفی این تشریح - بر فرض قبول - در دوره غیبت صغری و قبل از صدور این توقیع رخ داده و شما کلاً از مساله پرت هستید، و از همه جالبتر طبق روایتی که شیخ کلینی و صدوق و طوسی نقل کرده‌اند علی بن مهزیار قبل از شهادت امام عسکری علیه السلام وفات کرده بوده و اصلاً در زمان امام زمان علیه السلام نبوده که خدمت ایشان مشرف شود^۱، و اگر این سندها هم

۱. الکافی ج ۴ ص ۳۱۰ ح ۱، الفقیه ج ۲ ص ۴۴۴ ح ۲۹۲۸، التهذیب ج ۹ ص ۲۲۶ ح ۴۰

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۳۹۱

نباشد، از آنجا که علی بن مهزیار از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام بوده به طور طبیعی نباید بعد از امام عسکری علیه السلام زنده مانده باشد و الا عمرش خیلی طولانی می شود و به هر حال یقیناً هرگز به دوره غیبت کبری نمی رسد تا بخواهد با امام زمان علیه السلام ملاقات داشته باشد. و این را هم خوب است بدانید که در تشریف علی بن مهزیار - که در بعضی نسخه ها علی بن ابراهیم بن مهزیار ثبت است - تصریح شده که امام عسکری علیه السلام دو پسر داشته اند که دومی موسی نام داشته^۱ و نیز در تشریفی که به نام ابراهیم بن مهزیار ثبت شده و خیلی با الفاظ این تشریف شباهت بلکه یگانگی دارد دوبار تصریح شده که امام زمان علیه السلام برادر کوچکی به نام موسی داشته اند و ابراهیم به هنگام تشریف، هر دوی ایشان را زیارت کرده است و گویی موسی شریک در امر امامت بوده:

«مَحَمَّدٌ وَ مُوسَى ابْنِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام ثُمَّ إِنِّي لَرَسُولُهُمَا إِلَيْكَ قَاصِدًا
لِإِنْبَائِكَ أَمْرَهُمَا فَإِنْ أَحْبَبْتَ لِقَاءَهُمَا وَ الْإِكْتِحَالَ بِالتَّبَرُّكِ بِهِمَا ... ثُمَّ نَسَبَ نَفْسَهُ وَ
أَخَاهُ مُوسَى»^۲. حال آیا شما به عمویی برای احمد بصری عقیده دارید؟

و به خاطر همین اشکالات متعدد است که مرحوم آقای خوبی قاطعانه این حکایت را «موضوعه جزماً» و «مکذوبه جزماً» اعلام می کند.^۳

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۴۶۷

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۴۴۶ و ص ۴۴۷

۳. معجم رجال الحديث چاپ ۲۴ جلدی ج ۵ ص ۳۳ و ج ۱۲ ص ۲۱۲

این همان نکته‌ای است که ما بارها برای دفاع از عقلانیت تقلید گفته ایم که فهم و تشخیص روایات صحیح از غیر از صحیح آنقدر فوت و فن دارد که غیر از متخصصان متبحر کسی از پس آن بر نمی‌آید و به هر حال از توان مردم عادی کاملاً به دور است.

اما اینکه می‌گویید علامه مجلسی در جلد ۵۳ ده‌ها حکایت درباره تشرفات نقل کرده، این نیز از بی‌اطلاعی شماست، زیرا آنچه شما دیده‌اید کتاب «جنة المأوی» اثر محدث نوری است که در جلد ۵۳ بحار الانوار ضمیمه شده و همراه آن چاپ گشته است و هم در فهرست بحار و هم در خود متن به این نکته تصریح شده است اما امان از جهل و نادانی.

مدعی: توفیق سمیری می‌فرماید: «من ادعی» نمی‌گوید: «کل من ادعی»، قضیه من ادعی به اصطلاح علم منطق - که خود آقایان آن را پیش فرض علوم اسلامی می‌دانند - قضیه مهمله است نه قضیه مصوره. مهمل یعنی در آن کلیت و جزئیت تصریح نشده که آیا همه آنها یا بعضی از آنها؛ نگفته «کل من ادعی المشاهده» هر کس ادعای مشاهده کند و نگفته بعضی‌ها که ادعای مشاهده کنند. در منطق، قضیه مهمله حکم موجهه جزئیه دارد، یعنی همه را فرا نمی‌گیرد. بله ممکن است اکثر و اغلب باشد ولی همه را فرا نمی‌گیرد. چون اگر می‌خواست بگوید هر کس که ادعای مشاهده کند می‌فرمود: «کل من ادعی المشاهده».

جواب: از شما که مثل امامتان فرق بین «من شرطیه: هر کس» با «من

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۳۹۳

موصوله: کسی که» را نمی‌فهمید چنین اشکالی سزاوار است. زیرا «کل» فقط بر سر «من موصوله» در می‌آید در حالیکه «من» در اینجا شرطیه است نه موصوله. از طرفی چیزی که شما گفتید مربوط به قضایای حملیه است نه قضایای شرطیه و الا همان کسانی که منطق خوانده‌اند می‌دانند «من شرطیه» مفید معنای عموم بوده و با قضیه مهمله هیچ سنخیتی ندارد. و اصلاً علم منطق به کنار، هر کس ذره‌ای به زبان عربی آگاهی داشته باشد می‌داند که در عربی، لفظ عموم، منحصر در «کل» نیست که اگر در جمله‌ای نبود حکم به مهمله بودن و جزئی بودن قضیه کنیم. بلکه در زبان عربی الفاظ متعددی برای عموم به کار می‌رود که طبق تصریح شیخ طوسی در کتاب «عدة الأصول» اولین لفظ عموم، همین «من شرطیه» است^۱ و این عمومیت را سه بار دیگر تاکید می‌کند^۲، و این در زبان فارسی هم قابل درک می‌باشد که اگر گفتند هر کس فلان کار را بکند فلان جایزه یا جریمه را دارد مراد، عموم مخاطبان هستند.

اصلاً زبان عربی به کنار، شما قرآن را هم قبول ندارید؟ در قرآن دهها آیه وجود دارد که در آن «من شرطیه» به کار رفته و در همه آنها معنای عموم مراد است و اصلاً با مهمله بودن یا جزئی بودن سازگاری ندارد، از جمله: هر کس ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، هر کس از دین برگردد و کفر بورزد، و از این قبیل تعبیرات.

۱. عدة فی أصول الفقه ج ۱ ص ۲۷۴

۲. همان ص ۲۷۵

اصلاً قرآن هم به کنار، در خصوص این حدیث یقیناً مراد، عموم است و الا اینکه بعضی از افراد به دروغ ادعای مشاهده یا نیابت می‌کنند که گفتن ندارد و چنین دروغهایی در همه زمانها نسبت به همه حجج های خدا وجود داشته است.

غیر از اینکه تعیین کردن غایت برای این دروغ که خروج سفیانی و صیحه آسمانی است کاملاً می‌رساند مراد نفی عمومی است و الا وجود بعضی افراد دروغگو که غایت لازم ندارد و همه می‌دانند که بعد از ظهور امام زمان علیه السلام دروغ و دروغگویی پایان می‌پذیرد.

مدعی: از همه جالبتر اینست که در قدیمی ترین مستند این توقیع شریف یعنی کتاب «کمال الدین» اصلاً تعبیر «من ادعی المشاهده» داخل گروه است یعنی در بعضی از نسخه‌ها نبوده. یعنی اصل توقیع این جور بوده: «سیاتی شیعی من ادعی المشاهده...: به زودی کسی قبل از سفیانی و صیحه سراغ شیعیان من می‌آید که ادعای مشاهده می‌کند، پس آن یک نفر، که به زودی می‌آید کذاب است و افتراء می‌بندد بر ما. حال این را امام مهدی چه موقع گفته؟ قرن ۳.

جواب: آنچه که درباره نسخه شناسی و گروه گفتید مربوط به کتاب غیبت طوسی است نه کمال الدین صدوق، و فقره مورد بحث در کتاب صدوق که اولین مصدر این توقیع می‌باشد در گروه نیست. حال بر فرض که باشد، باز با توجه به توضیحاتی که دادیم اشکالی وارد نمی‌کند زیرا همانطور که گفته شد اگر منظور حضرت فقط بعضی ها بوده‌اند اینکه گفتن نداشته و کاملاً طبیعی

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۳۹۵

بوده که بعضی در دوره غیبت بیابند دکان باز کرده و ادعای مشاهده یا نیابت کنند، و اگر بعضی به خصوصی مراد بوده که حضرت هیچ نشانه ای برای شناخت او به شیعه معرفی نکرده اند پس شیعه از کجا بداند کدام مدعی راست می گوید و کدام مدعی دروغ می گوید؟ چون به قول شما امام فقط همین قدر فرموده اند که بعضی ها در ادعای مشاهده یا نیابت دروغ می گویند، و این معیاری دست شیعه نمی دهد.

اما اینکه در فقره «سیاتی شیعتی من یدعی»، «من» یعنی یک نفر، از کمال بی سواد است. زیرا «من موصوله» در مفرد و جمع به کار می رود و اگر بدون قرینه باشد مجمل بوده و قابلیت استدلال ندارد در حالیکه امکان ندارد امام زمان علیه السلام در آخرین توقیع خود برای خلق خدا با کلامی سخن بگویند و همین دلیل محکمی بر وجود آن فقره مورد بحث است تا مراد امام از اجمال و ابهام مصون بماند، اما قرینه شما بر اینکه مراد معنای مفرد بوده چیست؟ و آن یک نفر که می گویند کیست؟ و اصلاً اگر به واقعیت خارجی نگاه کنیم می بینیم که با رخداد غیبت کبری نه یک نفر بلکه افراد متعددی در طول قرون مختلف ادعای نیابت خاصه از حضرت را نمودند حال اگر منظور یک نفر بوده، کدامیک از آنها مراد توقیع شریف بوده و حکم بقیه مدعیان چه می شود و چرا توقیع در مورد بقیه آنها روشنگری نکرده است؟

اما اینکه «سیاتی» یعنی همین چند روز بعد، این هم از کمال بی اطلاعی شماس است، زیرا نه تنها که حرف «سین» در قرآن بارها و بارها به معنای زمان

بسیار دور و طولانی به کار رفته که در روایات نیز گاهی اینگونه است. و البته گاهی نیز این «سین» به زمان شروع اشاره دارد و نسبت به زمان پایان آن ساکت است مثل اینکه پیامبر فرمود: وضو با ۷۵۰ گرم و غسل با ۳ کیلو گرم آب انجام می‌شود و به زودی کسانی می‌آیند که این مقدار را کم می‌شمرند اینها بر خلاف سنت من هستند: «الْوُضُوءُ بِمُدٍّ وَالْغُسْلُ بِصَاعٍ وَسَيَأْتِي أَقْوَامٌ بَعْدِي يَسْتَقِلُّونَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ عَلَى خِلَافِ سُنَّتِي»^۱. خوب آیا طبق مبنای شما این فقط مربوط به زمان کوتاهی بعد از وفات پیامبر بوده؟ یقیناً اینگونه نیست و در طول تاریخ اسلام و همین الآن عده زیادی هستند که این مقدار را برای غسل کم می‌شمرند و حتی یک نفر پیدا نمی‌شود که بگوید چون در این حدیث از حرف «سین» استفاده شده مربوط به زمان کوتاهی بعد از پیامبر است.

حال اگر بگویید حدیث پیامبر دارای قرینه است، می‌گوییم اتفاقاً حدیث مورد بحث نیز دارای دو قرینه بسیار محکم است و آن اینکه اولاً ابتدا خودش تصریح می‌کند که ظهوری نیست الا بعد از مدتی طولانی که عموم قلب‌ها قسی شود و زمین هم از ظلم پر گردد: «فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا» و با وجود این تصریح، دیگر گفتن ندارد که اگر دو روز دیگر کسی آمد ادعای مشاهده یا نیابت کرد دروغگوست چون وقتی به صراحت می‌گویند ظهوری تا مدتهای طولانی

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۳۹۷

نخواهد بود دروغگو بودن مدعی که به زودی ادعا کند کاملاً مشخص است، بلکه آنچه گفتن دارد مدعیانی است که بعد از طولانی شدن دوره غیبت می آیند و حضرت هم به دو علامت حتمی خروج سفیانی و صیحه آسمانی معیار محکمی برای تشخیص آنها معرفی می نمایند.

ثانیاً ادعای مشاهده را تا قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی می داند که می رساند نگاه امام علیه السلام به طول دوره غیبت کبراست نه برهه ای از زمان مربوط به اوائل غیبت کبرا.

مدعی: مگر روایت نگفته تا قبل از سفیانی؟ بفرمایید بینم در عصر ظهور چند تا سفیانی داریم؟ در احادیث داریم که سفیانی در خسف بیداء از بین می رود، باز داریم که سفیانی در مرهم باب اصطخر از بین می رود، باز داریم که سفیانی در شام در مرز فلسطین به دست قائم کشته می شود. باز داریم که سفیانی در مسجد کوفه توسط قائم آل محمد گردنش زده می شود. خوب این حدیث کدامیک از این سفیانی ها را می گوید؟ اولین سفیانی را می گوید یا آخرین را؟ متشابه است. صدام هم یکی از سفیانی ها بوده. بعضی از ممالک الآن هم جزء سفیانیون هستند. حدیث می گوید سفیانی پرچمش سبز بوده و روی آن علامت شمشیر است، گویی انگار همین پرچم آل سعود است. حدیث می گوید پرچم آل سعود قرمز است. حالا شاید به بعضی از کشورها اطلاق بشود.

جواب: اولاً اینکه سفیانی کی کشته می شود ربطی به ما ندارد چون مربوط

به حوادث بعد از ظهور است که وقتی رخ داد خواهیم دانست و آنچه برای شیعه ملاک بوده و در توقیع شریف هم بدان تصریح شده خروج سفیانی است نه محل کشته شدن او، ثانیاً اینکه به خاطر مختلف بودن مضامین بعضی احادیث، قائل به دوئیت حادثه یا فرد شویم اصلاً علمی نیست، بلکه در مرحله اول باید صدور حدیث و صراحت محتوای آن را ثابت کرد بعد رفت سراغ اینکه ما چند تا سفیانی داریم. خوب شما که این همه حدیث برای سفیانی ردیف کردید و رجال را هم قبول ندارید بگویید بینیم چگونه به صدور همه این احادیث از معصوم قطع پیدا کرده‌اید که می‌گویید چند تا سفیانی داریم؟ تازه بعضی از این سفیانی‌ها که گفتید فقط در احادیث اهل سنت آمده نه احادیث شیعه مانند سفیانی باب اصطخر و البته هیچ سخنی در آن از حضور سفیانی و نیز قتلش وجود ندارد بلکه سخن درباره لشکر سفیانی و فرار آنها از اصطخر است:

«یخرج أهل خراسان فی طلب المهدی فیلتقی هو و الهاشمی برایات سود، علی مقدمته شعیب بن صالح، فلیتقی هو و أصحاب السفیانی بیاب اصطخر، فتکون بینهم ملحمة عظیمة، فتظهر الرايات السود، و تهرب خیل السفیانی، فعند ذلك یتمنی الناس المهدی و یطلبونه»^۱.

اما لازم نیست خود را به زحمت بیندازید چون شما هیچ ملاکی برای تشخیص حدیث صحیح از غیر صحیح ندارید و هر آنچه را با عقیده خود

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۳۹۹

منطبق دیدید یا احمد بصری گفت درست است بدون هیچ دلیلی صحیح می‌دانید و هر حدیثی که با عقیده شما نساخت می‌گویید باطل است.

اما به نظر ما که به روش علمی با احادیث برخورد می‌کنیم یک سفیانی بیشتر وجود ندارد و همان یکی از علائم حتمی ظهور است.

همه اینها به کنار، اصلاً وقتی امام علیه السلام دارند برای شناخت مدعیان دروغین، ملاک دست شیعیه می‌دهند آیا می‌شود یک علامت مبهمی بگویند که طبق نظر کسی مثل شما ده تا احتمال در آن وجود داشته باشد و مردم ندانند کدام سفیانی مراد حضرت است: سفیانی اول، سفیانی وسط، سفیانی یکی مانده به آخر، سفیانی آخر؟

همه اینها به کنار، در توقیع شریف فقط سفیانی به عنوان علامت معرفی نشده که جایی برای احتمالات شما باقی بماند بلکه سفیانی و صبیحه، دو قطعه از پازل رخداد ظهور می‌باشند و در توقیع شریف هم فقط روی سفیانی زوم نکرده و سفیانی و صبیحه هر دو را با هم علامتی برای شناخت مدعیان دروغین معرفی می‌کند که راه هر گونه اما و شاید را بر منحرفان می‌بندد.

و البته در مورد سفیانی علامت حتمی دیگری نیز به نام خسف بیداء وجود دارد که هر شک و شبهه ای در مورد او را زائل می‌کند.

اما اینکه صدام هم سفیانی بوده و آل سعود هم سفیانی هستند همه‌اش خرافاتی است که ذهن شما ساخته و به خورد دیگران می‌دهد. زیرا همانگونه که گفتیم، سفیانی یکی بیشتر نیست: همانکه در منطقه شام خروج می‌کند و پنج

منطقه را می‌گیرد و سپس به عراق و مدینه برای پیدا کردن مهدی لشکر می‌کشد و در سرزمین بیداء لشکرش به زمین فرو می‌رود.

و اما اینکه روایت گفته پرچم سفیانی سبز است و روی آن عکس شمشیر وجود دارد، آنچه ما پیدا کردیم تک روایتی بی سند است که برای اولین بار در حدود سال ۸۰۰ ثبت شده و سخنی از عکس شمشیر در آن نیست بلکه می‌گوید به همراهش صلیبی از طلاست که می‌رساند سفیانی مسیحی است نه سنی، لذا او هیچ ربطی به عربستان سعودی ندارد:

«و خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ بِرَأْيَةِ خَضْرَاءَ، وَ صَلِيبٍ مِنْ ذَهَبٍ»^۱.

و جالب است بدانید در کتاب دیگری هم عصر با مصدر قبلی، رنگ پرچم

سفیانی به جای سبز، سرخ ثبت شده است:

«و خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ بِرَأْيَةِ حَمْرَاءَ»^۲.

مدعی: شما می‌گویید سفیانی در کنار صیحه ذکر شده، خوب اینکه بدتر شد چون صیحه هم مبهم است. مگر ما فقط یک صیحه داریم؟ حدیث داریم صیحه در ماه رجب، صیحه در ماه شعبان، صیحه در ۱۵ ماه رمضان، صیحه در ۲۳ ماه رمضان.

خوب حقیقت صیحه چیست؟ اولین صیحه کی شنیده می‌شود؟ در کتاب

غیبت نعمانی حضرت فرمود: قائم پشت مقام است (داخل مسجد کوفه) -

۱. مختصر البصائر ص ۶۹، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۸۲

۲. سرور أهل الإيمان ص ۵۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۷۳

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۴۰۱

پشت مسجد کوفه هم مقام گفته شده - عده ای از اصحابش می آیند سراغش می گویند: «قد نودی باسمک فما تنتظر» آقا جان ندا به اسم تو زده شده، پس منتظر چه هستی؟ چرا خروج نمی کنی؟ «فیؤخذ بیده فیبایع مُستکرهاً» دستش را به زور می گیرند و به زور با او بیعت می کنند یعنی در حالی که خودش راضی نیست، خودش مردم را دعوت به بیعت نکرده.

خوب مستحضرید سید احمد الحسن اولین باری که آمدند با او بیعت کردند ایشان منزلش پشت مسجد کوفه بود. عده ای از طلبه ها که با ایشان حشر و نشر داشتند آمدند گفتند: ما در رؤیای صادقه دیدیم ائمه اطهار گفته اند: تو فرستاده امام زمان و قائم آل محمد هستی.

پس این کدام صیحه را می گوید، اولین صیحه، یا آخرین صیحه ای که شب آخر قیام قائم است؟ باز هم متشابه است. در نتیجه سید احمد الحسن قبل از شنیده شدن صیحه و ندای آسمانی و ملکوتی جبرئیل که شهادت به صاحب امر و صاحب وصیت داده، ادعایی مطرح نکرده.

جواب: هر آنچه درباره سفیانی گفتیم درباره صیحه نیز جریان دارد یعنی ابتدا باید سند و دلالت احادیث صیحه ثابت شود بعد درباره اختلاف آنها بحث گردد که شما این کار را نمی کنید و مخصوصاً احادیث اهل سنت را با شیعه یک کاسه کرده و مثلاً می گویند درباره سفیانی ده جور روایت داریم یا در مورد صیحه ۱۵ جور حدیث داریم، در حالیکه شاید نصف آنها اصلاً از احادیث شیعه نباشد بلکه تعداد قابل توجهی از اینها اصلاً حدیث نیست و به هیچ

معصومی نسبت داده نشده، اما شما همه آنها را حدیث دانسته و بعد دو دستی بر سر خود می‌زنید که ای وای با این همه حدیث مخالف هم چکار کنیم! درست مانند کسی که به خودش سیخ می‌زد و بعد داد می‌کشید آخ سوخت و باز دوباره. بعد از این توضیح خاطر نشان می‌شویم: صیحه ای که قابل اثبات از روایات معتبر باشد دو تا بیشتر نیست: صیحه ظهور که در سحر ۲۳ رمضان داده می‌شود و بعد از آن، حضرت برای خواص یاران خود ظاهر می‌شوند و خبرش هم به گوش سفیانی می‌رسد و برای همین به مدینه لشکر می‌فرستد، و صیحه خروج که در دهم محرم داده شده و بلافاصله بعد از بیعت در کنار کعبه و هنگام خروج از مکه رخ می‌دهد. حال مراد توقیع شریف کدامیک از این دو صیحه است؟ هر کدام که باشد برای شیعه معیار محکمی برای شناخت مدعیان دروغین خواهد بود، زیرا بین ظهور و خروج کمتر از چهار ماه فاصله است و در این فاصله کوتاه بستری برای ادعا و ایجاد انحراف فراهم نیست.

اما با توجه به اینکه اولاً علامت قطعی سفیانی، خسف لشکرش در بیداست که بعد از صیحه ظهور و قبل از صیحه خروج رخ می‌دهد و در توقیع شریف، خروج سفیانی مقدم بر صیحه ذکر شده، و ثانیاً از آنجا که حضرت دارند از ظهور علنی سخن می‌گویند و تا قبل از خروج، دارای ظهور علنی نیستند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که منظور توقیع مبارک، صیحه خروج است. اما همانطور که گفته شد هر کدام مرادش باشد برای شناخت مدعیان دروغین کفایت می‌کند؛ لذا طبق تصریح توقیع شریف، احمد الحسن دروغگوی تهمت

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۴۰۳

زنده است.

اما حدیثی که از غیبت نعمانی خواندید اولاً اینکه می‌گویید مراد از خلف المقام، پشت مسجد کوفه است دروغی شاخدار است و هر مسلمانی می‌داند که مراد از لفظ مقام به صورت مطلق، مقام ابراهیم در نزدیک کعبه می‌باشد که طبق روایات فراوان محل بیعت حضرت قائم است. ثانیاً کلمه مستکراه در بیان امام وجود ندارد بلکه امام علیه السلام همین قدر فرموده‌اند که: «تُمْ يُؤْخَذُ بِيَدِهِ فَيُبَايِعُ»^۱ و این زراره است که آن را تفسیر به بیعت استکراهی می‌کند که چون کلام معصوم نیست حجیت ندارد:

«قَالَ لِي زُرَّارَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَدْ كُنَّا نَسْمَعُ أَنَّ الْقَائِمَ ع يُبَايِعُ مُسْتَكْرَاهًا فَلَمْ نَكُنْ نَعْلَمُ وَجْهَ اسْتِكْرَاهِهِ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ اسْتِكْرَاهٌ لَا إِثْمَ فِيهِ»^۲.

جالب اینکه زراره در این حدیث می‌گوید: ما قبلاً شنیده بودیم قائم با اکراه بیعت می‌کند، اما نمی‌گویید از که شنیده، در حالیکه در بیان ائمه علیهم السلام چنین مطلبی وجود ندارد بلکه این مطلب تنها توسط اهل سنت ثبت شده:

«فِي ذِي الْقَعْدَةِ تَحَازِبُ الْقِبَائِلِ، وَ عَامُئذٍ يَنْهَبُ الْحَاجُّ فَتَكُونُ مَلْحَمَةً بَمَنَى، فَيَكْثُرُ فِيهَا الْقَتْلَى، وَ تَسْفِكُ فِيهَا الدَّمَاءَ حَتَّى تَسِيلَ دِمَاؤَهُمْ عَلَى عَقْبَةِ الْجَمْرَةِ حَتَّى يَهْرَبَ صَاحِبُهُمْ فَيُؤْتِي بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ فَيُبَايِعُ وَ هُوَ كَارِهِ، وَ يُقَالُ لَهُ: إِنْ أَبَيْتَ ضَرْبِنَا عُنُقَكَ، فَيُبَايِعُهُ مِثْلَ عِدَّةِ أَهْلِ بَدْرٍ. يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ

۱. الغيبة للنعمانی ص ۲۶۳

۲. الغيبة للنعمانی ص ۲۶۳

ساکن الأرض»^۱.

که اولاً روشن می‌کند مراد از مقام، مقام در مکه است نه کوفه، ثانیاً زمان بیعت را تعیین می‌کند که در ذی القعدة است، ثالثاً برای این بیعت علامتی ذکر می‌کند که کشتار بزرگی در سرزمین منی است، و رابعاً مراد از کراهت قائم را مشخص می‌کند که قائم را تهدید می‌کنند اگر بیعت نکنی گردنت را می‌زنیم! حال کدامیک از این مسائل با بیعت اکراهی احمد در نجف قابل تطبیق است؟

ثالثاً این روایت زراره از صحیحه خروج سخن می‌گوید که هیچ مشکلی با اعتقاد ما درباره صحیحه ندارد. و البته باید توجه داشت که این مضمون فقط در همین تک روایت ثبت شده و فقط توسط نعمانی نقل شده و در سندش هم به غیر از ابن عقده زیدی و بنو فضال فطحی، علی بن یعقوب هاشمی وجود دارد که مجهول است. یعنی این حدیث منحصر در میراث زیدیه و فطحیه و منفرد در معنا می‌باشد که طبق بیان امام صادق علیه السلام در مقبوله عمر بن حنظله، حدیث شاذ قابلیت استناد ندارد.

اما اینکه احمد ابتدا هیچ دعوتی نداشته و خود طلبه‌ها خواب دیدند، دروغی آشکار است و آگاهان می‌دانند که احمد ابتدا به دعوت کرد و در ابتدای دعوت هم دلیلی نداشت همچنانکه جناب ناظم عقیلی ضمن بیان نحوه ایمان آوردنش

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۴۰۵

تصریح می‌کند: دعوت ایشان در ابتدا همچون ابتدای دعوت پیامبر بود که هیچ دلیلی نداشتند و بعد می‌گویند: وقتی از حیدر مشتت پرسیدم ایشان چه دلیل دارد که فرستاده امام زمان است؟ حیدر گفت: بیا استخاره کن اگر خوب آمد ایمان بیاور!^۱

در نتیجه مراد از صیحه، متشابه نیست و طبق تصریح روایات، صیحه نشانه‌ای است که هیچ شک و شبهه‌ای ندارد و برای کسی هم شک و شبهه باقی نمی‌گذارد: «فإن أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه وأمره»^۲.

مدعی: همه اشکالات مان را نادیده می‌گیریم، اصلاً مشاهده یعنی چه؟ آیا مشاهده یعنی رؤیت؟ خیر، مشاهده به معنای رؤیت نیست و حدیث هم نگفته آن کس که ادعای رؤیت کرد بلکه گفته آن کس که ادعای مشاهده کرد. مشاهده به چه معنا می‌آید؟ قرآن کریم می‌فرماید: «فمن شهد منكم الشهر فليصمه: هر کدام از شما آن ماه را شاهد شد باید روزه بگیرد». یعنی چه؟ یعنی ادعای ظهور کند و بگوید ماه ظاهر شده. من وقتی ماه را مشاهده کنم یعنی ماه ظاهر شده. پس معنای حدیث یعنی اگر کسی قبل از خروج سفیانی و صیحه، ادعا کرد امام مهدی ظاهر شده ادعای دروغ کرده. نیز در حدیث پیرامون مؤمنان و منتظران واقعی در عصر غیبت فرمود: اینها جوری انتظار امام مهدی را می‌کشند و در

۱. سایت رسمی موسسه وارثین ملکوت

۲. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۶۵

ولایت او باقی می‌مانند که «یکون لهم کالمشاهد: غیبت برایشان مثل ظهور است». غیبت و ظهور در مقابل همدند، پس یعنی هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه ادعای ظهور بکند و بگوید امام مهدی ظاهر شده دروغگوست. جواب: اینکه چون نگفته ادعای رؤیت، پس منظورش رؤیت نیست واقعاً حرف خنده داری است. زیرا هر آشنای به کلام عرب می‌داند در این زبان الفاظی وجود دارند که یا مشترک معنوی هستند و یا معنایشان نزدیک به هم است مثل خضوع و خشوع، و مشاهده و رؤیت هم از این همین قبیل است و فرقشان اینست که رؤیت (دیدن) یعنی من او را دیدم اما معلوم نیست او هم مرا دیده باشد در حالیکه مشاهده (دیدار) یعنی ما با هم ملاقات داشته‌ایم و اتفاقاً این ادعای مشاهده است که مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد و برای همین نفی شده است.

اما اینکه ادعای مشاهده به معنای ادعای ظهور است اصلاً معقول نیست. یعنی چه کسی بیاید ادعای ظهور امام زمان را بکند؟ و اگر کسی چنین ادعایی بکند خیلی زود دروغش آشکار می‌شود و اصلاً نیازی به بیان امام علیه السلام ندارد. زیرا اولاً ظهور امام که برای یک نفر رخ نمی‌دهد تا او بیاید به بقیه خبر دهد و ادعا کند که فقط من از ظهور ایشان خبر دارم، ثانیاً ظهور امام مکان خاص دارد و آن به تصریح روایات، کنار کعبه است پس چگونه فقط یک نفر می‌تواند ادعای ظهور امام را نماید با اینکه مردم شبانه روز مشغول طواف به دور کعبه هستند؟ اما اینکه مراد آیه از «شهد» یعنی ظهور علنی، این هم درست نیست زیرا:

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۴۰۷

اولاً چه بسیار که یک نفر ماه را ببیند و هزاران نفر ماه را نبینند پس شهود ملازم با ظهور علنی و عمومی نیست، در نتیجه «شهد» با معنای شهود خاص و تک نفری کاملاً سازگار است و این دقیقاً به معنای رؤیت می‌باشد. و البته در اینجا تفاوت مهمی بین شهود مصدر شهد با مشاهده وجود دارد که از سطح عقل شما فراتر است.

ثانیاً در روایات فراوان تصریح به رؤیت هلال شده و همان را شرط وجوب روزه معرفی کرده‌اند که می‌رساند شهود شهر با رؤیت هلال یکی است. و البته اگر دقیقتر نگاه کنیم ماه دو تا اصطلاح دارد: یکی به معنای کره بزرگی که در شب‌ها می‌تابد و دیگری به معنای مقداری از روزها که از یکبار گردش این کره به دور زمین محاسبه می‌شود که گاهی ۲۹ و گاهی ۳۰ روز می‌باشد و کلمه «شهر» در زبان عرب به معنای دوم است، همچنانکه قرآن در قبال این شهود می‌گوید هر کس شهر را شهود کرد آن را روزه بگیرد: «فلیصمه» و قطعاً مردم روزها را روزه می‌گیرند نه گردی قمر را. در نتیجه اصلاً معنا ندارد که مراد ظهور باشد بلکه مراد درک کردن آن روزهاست که بواسطه رؤیت هلال حاصل می‌شود. و عده ای از مفسرین با توجه به اینکه «الشهر» نمی‌تواند مفعول «شهد» باشد و از طرفی شهود در قرآن و لغت به معنای حضور هم آمده، مفعول «شهد» را وطن فرد گرفته و گفته‌اند: مراد از شهود یعنی هر کس در ماه رمضان در شهرش حاضر باشد و مسافرت نکند آن ایام را روزه بگیرد.^۱

۱. مجمع البیان ج ۲ ص ۴۹۶، قاموس قرآن ج ۴ ص ۷۴

با این توضیحات روشن شد درجه سواد شما تا کجاست که آیه و روایت و لغت و همه چیز را به هم می‌بافید تا باطل خویش را به اثبات برسانید. مدعی: اصلاً تمام این مناقشات به کنار. من می‌خواهم یک مناقشه کلامی، اعتقادی و مبنایی وارد کنم. ما روایات متعددی در وسائل الشیعه و منابع دیگر داریم که هر کس حلالی از حلال خدا را حرام کند، حکمی در دین خدا اضافه کند، امری به امور شریعت اضافه یا کم کند کافر و کذاب و مفتری و ملعون است.

اما از آن طرف می‌بینیم خود ائمه اطهار تشریح کرده و احکامی اضافه کردند. به عنوان مثال: امام علی علیه السلام در دوران خلافتش در نوعی از اسب‌های تازی که ظاهراً اسب‌های دونده و گران قیمتی بود زکات واجب کرد یا ائمه اطهار بارها حکم خمس را در زمان خودشان اباحه کردند و گفتند دیگر خمس لازم نیست بدهید و بعد دوباره گفتند بدهید. در احکام نماز همین طور، در بسیاری از واجبات و مستحبات.

نسخ در شریعت که می‌گویند یعنی همین، که از مصادیق بارزش اینست که امام حکمی را اضافه یا کم می‌کند. حال آیا شما می‌توانید بگویید احادیث دسته اول شامل خود امام هم می‌شود؟ آیا با این احادیث می‌توانی بگویی یا بن رسول الله شما چیزی را در دین خدا اضافه و کم کردی و روایات هم می‌گویند هر کس در دین خدا چیزی کم و زیاد کند مورد عذاب و مفتری و ملعون است، پس شما هم امام نیستی؟ این استدلال، استدلال احمقانه ای نیست؟ در نتیجه

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۴۰۹

حدیث توقیع سمیری شامل رسول حضرت مهدی، یمانی موعود نمی‌شود.
جواب: بله این روایات ناظر به مردم عادی است نه صاحبان ولایت که از طرف خدا یا حجت خدا نصب شده‌اند اما مساله از این چیزی که شما گفتی خیلی دقیق تر است و آن اینکه یک حکم تشریحی داریم و یک حکم ولایی، و حکم ولایی غیر از تشریح احکام اولی است و این دو هیچ ربطی به هم ندارند چون ماهیت تشریح احکام، ماهیت ثبات است در حالیکه ماهیت حکم ولایی ماهیت تغیر و عدم ثبات است و آنچه شما مثال زدیم از قبیل حکم ولایی است نه حکم تشریحی.

از طرفی اینکه حضرت علی علیه السلام در نوعی اسب زکات واجب کردند غیر از اینکه حاکم بوده‌اند و حکم ولایی داده‌اند - چون دیگر ائمه علیهم السلام نگرفته‌اند و البته بر خلاف توهم شما از اول خلافت حضرت علی علیه السلام هم نبوده - می‌توانسته بر اساس تقیه باشد زیرا طبق اسناد اهل سنت، خلیفه سوم اولین کسی بود که بر اسب زکات گذاشت و این جزء بدعت‌های او بود^۱ که هیچ بعید نیست حضرت علی علیه السلام چون نتوانسته‌اند حکم او را ابطال کنند از روی تقیه اجرا کرده باشند. و اما اباحه خمس نیز اولاً با توجه به تعلیلی که در بعضی بیانات اهل بیت علیهم السلام بوده - یعنی طیب ولادت فرزندان - منظور اباحه نوعی مال مخمس و دارای خمس بوده یعنی کنیزان جنگی، چون وقتی جنگ بدون اذن امام باشد تمام غنائم

متعلق به شخص امام می‌شود پس مردم حق تصرف در آن کنیزان را نداشته‌اند و فرزندان‌شان متولد می‌شده طیب‌الولاده نبوده‌اند لذا ائمه علیهم‌السلام اصل این مال مخمس را بر شیعه حلال کردند تا به تصریح خودشان فرزندان شیعه طیب‌الولاده باشند. از طرفی خمس حق اهل بیت علیهم‌السلام بوده که می‌توانسته‌اند به هر علتی ببخشند و ربطی به تشریح ندارد، همچنانکه چون آنها حاکمان شریعت بوده‌اند ممکن است حکمشان ولایی بوده نه از باب تشریح احکام. و همین که به قول شما چند بار خمس را اباحه و واجب کرده‌اند دقیقاً موید ولایی بودن حکم ایشان می‌باشد که هیچ ربطی به تشریح حکم اولی و ثابت ندارد.

لذا چیزی که درباره نسخ گفتید هیچ ربطی به این مثالها ندارد چون نسخ در حکم اولی و ثابت رخ می‌دهد نه در حکم ولایی و موقت.

اینها همه به کنار، ائمه علیهم‌السلام کتابهایی از رسول خدا و امیر المومنین علیه‌السلام داشته‌اند که با استناد به آنها احکام را بیان می‌کرده‌اند یا حکم ولایی می‌داده‌اند و اصل اینکه ایشان به طور مستقل و مستقیم تشریح می‌کرده‌اند قابل اثبات نیست و برای همین خودشان تصریح کردند که: «حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرَهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ»^۱.

خوب این حدیث را معنا کنید ببینیم چه می‌گوید؟ و البته می‌دانم چیزی جز تاویلات خود ساخته نخواهید گفت.

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۴۱۱

بگذریم، حالا با این حرفها می خواهید چه چیزی را ثابت کنید؟ می خواهید بگویید احمد تخصیص خورده و چون حجت خداست می تواند ادعای مشاهده کند؟ ما مدعی باطل را با همین روایات می شناسیم، لذا وقتی امام زمان علیه السلام در آخرین بیان خود که به عنوان ملاک تشخیص مدعیان دروغگو می فرمایند: هر کس قبل از آن دو علامت ادعای مشاهده کند دروغگوی تهمت زنده است، آیا این قابل تخصیص است؟ اگر قابل تخصیص باشد که دروازه ی ادعا را برای همه مدعیان باز گذاشته و هر مدعی می تواند ادعای تخصیص بکند! نه آقا جان مساله به این آسانی ها که شما فکر کرده ای نیست و تاویلات شما سست تر از آنست که بتواند به جنگ این توفیق شریف بیاید.

مدعی: آقا یک تخصیص داریم و یک تخصص. تخصیص یعنی خود گوینده استثنائی بزند، اما تخصص یعنی اصلاً نیازی نیست طرف تخصیص بزند، خود به خود خارج است. حال وقتی حضرت می فرماید: هر کس ادعای مشاهده کند کذاب است آیا این شامل خود معصوم هم می شود؟ یعنی خود صاحب امر، خود فرزند امام مهدی، احمد مذکور در حدیث وصیت که معصوم و منصوص العصمت است، آیا شامل این هم می شود؟ آیا شامل خود امام مهدی هم می شود؟ چون ما دلیل عقلی محکم، دلیل قرآنی و روایی داریم که معصوم، خلیفة الله دروغگو نیست و هر چه گفت باید تصدیقش کنی حتی اگر نتوانستی هضم کنی. خوب حالا خود قائم آل محمد آمده گفته پدرم را دیدم، باید بگوییم این هم کذاب است العیاذ بالله؟

جواب: عجب حرفی زدی شما! اگر عصمت احمد قابل اثبات بود که ما نمی‌آمدیم سر این توقیع بحث کنیم، بلکه مستقیماً از خود معصوم می‌پرسیدیم تا اولاً بگوید این توقیع اصلاً صادر شده یا نه و اگر شده دقیقاً مراد امام چه بوده است. ما و شما که این همه بر سر سند و دلالت روایات بحث می‌کنیم چون دستمان از معصوم کوتاه است.

از طرفی این توقیع دارد تصریح می‌کند که هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغگوی تهمت زنده است؛ خوب این یعنی چه؟ یعنی مدعی مشاهده نمی‌تواند معصوم باشد، آن وقت شما می‌گویید احمد مذکور در وصیت معصوم است؟ منصوص العصمة است؟ در وصیت که نگفته معصوم است و فقط از اعطای خلافت سخن گفته که به خاطر سه نسخه مختلف، بین سه نفر مشتبه است: امام حسین علیه السلام به خاطر نسخه «ایه»، خود امام زمان علیه السلام به خاطر نسخه فاقد «فاذا حضرته الوفاة»، و احمد پسر بلا فصل امام زمان به خاطر نسخه سوم، و سیاق یازده فقره قبلی در استعمال «ابنه» در فرزند بلا فصل است که البته در مورد خلافت مهدیین و احمد این احتمال نیز وجود دارد که مراد حکومت ظاهری باشد نه خلافت الهی زیرا در حدیث ابو بصیر به صراحت امامت مهدیین رد شده است.

از طرفی آن کسی که به قول شما منصوص العصمة می‌باشد احمد نیست بلکه یمانی است که طبق تصریح ۹ حدیث از یمن خروج می‌کند نه از نجف، و البته که او هم منصوص العصمة نیست بلکه مستنبط العصمة است و شما با

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۴۱۳

استدلال به واجب الاطاعة بودن او عصمتش را ثابت می‌کنید و الا هیچ تصریحی درباره عصمت او وجود ندارد، که ما نیز جواب استدلال های شما را بارها داده ایم و گفته ایم که عصمت با تک روایت صحیح السنند هم ثابت نمی‌شود چه برسد به تک روایتی که فقط یک نفر پنج امامی از یک نفر هفت امامی آن را نقل کرده و سندش هم نا معتبر است.

اما اینکه می‌گویید اگر قائم آل محمد بیاید بگوید من پدرم را دیدم حرفش حجت است، خوب ما شیعیان با تمسک به روایات متواتر و صریح الدلالة هیچ قائمی غیر از امام دوازدهم را قائم آل محمد نمی‌دانیم و غیر ایشان را نمی‌شناسیم که حرفش برای ما حجت باشد.

مدعی: یک نکته ای به عنوان شاه کلید می‌گویم. شما فرض کنید اصلاً مهدی اولی وجود نداشت و خود حضرت صاحب الزمان محمد بن الحسن المهدی تشریف آورد. آیا ما می‌توانیم با این حدیث با او احتجاج کنیم و بگوییم این چیزی که شما می‌گویید خلاف این حدیث است؟ آیا صاحب الزمان حق دارد به ما بگوید عزیز من این حدیث اصلاً از اجداد من صادر نشده؟ حق دارد یا ندارد؟

مثلاً بعضی ها خیال می‌کنند رجعت بعد از وجود مقدس حضرت حجت علیه السلام است نه مهدی دوازدهم. حالا اگر حضرت حجت آمد و گفت شما اشتباه کردید و اصلاً این دو سه حدیثی که شما به آنها تمسک می‌کنید از پدران من صادر نشده، آیا شما آنجا به امام زمان علیه السلام می‌گویید: نه، اگر در زمان تو سید

الشهداء رجعت کرد، ما می فهمیم شما حضرت حجت هستی و الا می فهمیم نه خیر شما نیستی؟

آیا امام زمان حجت است بر احادیث یا احادیث حجت است بر امام زمان؟ اینکه می گویند به محکومات تمسک کنید نه به متشابهاًت برای همین است. اینکه حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر چیزی برای شما ایجاد اشکال و شبهه کند، وصیت و پرچم و سلاح پیغمبر ایجاد شبهه نمی کند، برای همین است. یعنی همه آن چیزهایی که در دروس حوزه، در مباحث امامت خواندید و شنیدید شاید همه اش برای شما ایجاد اشکال کند، شاید همه اش غلط باشد، اما وصیت و پرچم و سلاح پیغمبر یک مصداق دارد و یک نفر مدعی اش می شود و یک نفر آنها را می آورد. شما به این محکومات چنگ بزنید، لذا در همان حدیث فرمود: بچسب به زمین و از هیچ کسی اطاعت نکن تا مردی از اولاد حسین علیه السلام را ببینی که همراه او وصیت و پرچم و سلاح پیغمبر است نه اینکه مردی از اولاد پیغمبر را ببینی که به همه زبانها حرف می زند.

بله ما روایتی داریم که می گوید ائمه به زبان مختلف حرف می زدند، خوب اگر امام زمان علیه السلام آمد و گفت این روایت صادر نشده، شما می خواهید با امام زمان بچنگید بخاطر اینکه چند حدیث را نفی کرده است؟

جواب: آقا جان! اولاً این حدیث درباره کسی که حضرت مهدی علیه السلام را ببیند حرف می زند نه درباره خود حضرت، ثانیاً اگر کسی بیاید که صاحب الزمان بودنش را طبق نشانه های مذکور در روایات صحیح و قطعی ثابت کند که

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۴۱۵

ما دیگر کاری به این روایت و آن روایت نداریم. اما اینکه تویع شریف اصلاً از امام صادر نشده حرف کاملاً باطلی است زیرا همانگونه که قبلاً توضیح دادیم این تویع توسط عموم علمای اسلام در تمام قرن‌ها تلقی به قبول شده و امکان ندارد یک مطلب ضعیف و باطل به این عمق در میان مکتب شیعه رسوخ نماید. اما چیزی که درباره رجعت گفتید، هر چند تعداد روایاتی که تصریح می‌کند امام حسین علیه السلام بعد از امام دوازدهم می‌آید کم است اما اولاً صد‌ها روایت داریم که ائمه و خلفا و اوصیای پیامبر دوازده تا بیشتر نیستند لذا اگر بعد از امام زمان یکی از همان ائمه قبلی رجعت نکنند زمین خالی از حجت شده و لا جرم قیامت رخ خواهد داد و حتی اگر حکومت ظاهری هم به مهدیین برسد چون در روایت ابوبصیر صراحتاً امامت آنها نفی شده است باز هم یکی از ائمه باید رجعت نماید تا مردم امام داشته باشند. ثانیاً روایات رجعت تنها منحصر به رجعت امام حسین علیه السلام نیست بلکه در روایات متعدد از رجعت افراد گوناگونی در زمان امام دوازدهم سخن گفته شده، که ضمیمه آنها به یکدیگر، اصل رخداد رجعت در زمان ایشان را به طور جزم به اثبات می‌رساند. پس حتی امام زمان علیه السلام هم نمی‌تواند بیاید بگوید رجعت در زمان من رخ نمی‌دهد، زیرا این بر خلاف روایات فراوانی است که بیان کردیم و معصومین خلاف یکدیگر حرف نمی‌زنند.

اما روایت سلاح و پرچم و وصیت را بارها و بارها توضیح داده ایم که از دروغ‌های بزرگ جریان یمانی است و آن روایت صددرصد مربوط به خروج امام

زمان عَلَيْهِ از کنار کعبه می‌باشد و هیچ ربطی به هیچکدام از ادعاهای شما ندارد. اما اینکه می‌گویید: در روایتی گفته ائمه به همه زبان‌ها حرف می‌زدند، خیلی زرنگیرد؛ هر جا یک حدیث دست و پا شکسته به نفعتان است آن را متواتر و قطعی و صحیح معرفی می‌کنید اما به اینجا که رسید می‌گویید ما روایتی داریم؟ خدا و کیلی شما می‌دانی درباره تکلم ائمه عَلَيْهِمُ به هر زبانی چند تا روایت داریم؟ یقیناً نمی‌دانی چون نمی‌خواهی بدانی و اگر هم بعد از این بروی بدانی باز از حرفت کوتاه نمی‌آیی چون امام شما به هیچ زبانی قدرت تکلم ندارد و حتی واحدهای زبان انگلیسی را هم در دانشگاهش درست پاس نکرده است و بلکه بالاتر، ادبیات زبان مادری خودش یعنی عربی را هم بلد نیست و آنقدر غلط و غلط حرف می‌زند و آنقدر لغات را اشتباه معنا می‌کند که دلیلی برای بطلان لازم ندارد.

اما من برای مردم می‌گویم: ما درباره قدرت تکلم امام به هر زبانی بلکه زبان هر موجودی، نه یک روایت که دهها روایت داریم که در بعضی از آنها حتی علت این قدرت هم بیان شده است.

و تنها چیزی که جریان یمانی در این باره گفته، شبهات مضحکی است که هر دانایی را به تعجب واد می‌دارد. و البته اشتباه نشود، آنچه شیعه معتقد است و ائمه عَلَيْهِمُ هم بدان تصریح کرده‌اند قدرت تکلم و فهم همه زبان‌هاست و این از خصوصیات امام می‌باشد نه علائم امام.

در نتیجه اگر کسی مثل احمد منکر این قدرت شد و خود را محتاج

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۴۱۷

مترجمانی دانست که حرفهای او را غلط و غلو و کم و زیاد برای دیگران ترجمه کنند یقیناً همان کسی است که امام علیه السلام در توقیع سمی کذاب مفتر معرفی کرده‌اند.

مدعی: شما مقام مطیع بودن از ائمه را درک نکرده اید و الا در مقابل حجت خدا رام و تسلیم می‌بودید. ابوبصیر در همین کتاب «کمال الدین» به امام صادق علیه السلام می‌گوید: «سمعت من ابیک... من با دو گوش خودم از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: بعد از قائم ۱۲ تا امام هستند»، اما امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم این جور نگفت، بلکه گفت ۱۲ تا مهدی هستند».

انصافاً خودتان را بگذارید جای ابوبصیر؛ ابوبصیر آن حدیث را در کتاب بشارة الإسلام، در کتاب بحار، در کتاب بصائر الدرجات ندیده، بلکه می‌گوید: خودم با دو گوش خودم شنیدم. ولی وقتی وجود نازنین امام زمانش، قرآن ناطق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می‌گوید: نه پدرم این جور نگفت، ابوبصیر می‌گوید: چشم مولای من. یعنی گوش من اشتباه شنید، ولی شما دروغ نمی‌گویید. بین تفاوت از کجاست تا کجا. یک جماعت بی سواد یک لا قبا راه افتادند، یک حدیث در یک کتاب پیدا می‌کنند، می‌گویند: در این حدیث آمده هر کس قبل از خروج سفیانی ادعای رؤیت بکند کذاب است. شما با این حدیثی که پیدا کردید می‌خواهید حجت را بر مهدی تمام کنید؟

جواب: واقعاً متأسفم که حتی به ابوبصیر هم رحم نکرده و حدیث او را نیز

عامدانه تحریف می‌کنید. ابوبصیر گفت من از پدرتان شنیدم دوازده تا امام، و امام صادق گفت بی خود شنیدی؟

متن کتاب کمال الدین جلوی ماست و تصریح می‌کند که ابوبصیر در شنیدن لفظ هیچ اشتباهی نکرده بود و دقیقاً گفت من شنیدم دوازده مهدی نه دوازده امام، بلکه اشتباهش در این بود که این دوازده مهدی را دوازده امام دیگر فهمیده بود که این با احادیث حصر امامت در دوازده تا نمی‌ساخت و برای همین از امام صادق پرسید و امام هم دقیقاً اعتقاد شما یعنی امامت مهدیین را رد کرد و ابوبصیر را آگاه نمود که تو درست شنیدی ولی حصر امامت سر جای خودش هست و بر فرض که مهدیین باشند امام نخواهند بود:

«قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَ لَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَوْلَانِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا»^۱.

و این منحصر در همین حدیث نیست بلکه در حدیث دیگری در همان «کمال الدین» از همین ابوبصیر با چندین سند معتبر نقل می‌کند که قضیه دوازده مهدی را از امام باقر عليه السلام شنیده است منتها با این تفاوت که در این حدیث معتبر تصریح شده که مهدیین همان دوازده امام هستند: «كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو

چطور احمد بصری ادعای مشاهده و نیابت امام مهدی علیه السلام کرده است؟ ۱۴۱۹

بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَنْزِلٍ بِمَكَّةَ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ
عِمْرَانَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ تَاللَّهِ
لَقَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَحَلَفَ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ فَقَالَ
أَبُو بَصِيرٍ لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام»^۲

و باز در همان کتاب از همین ابوبصیر از امام صادق علیه السلام قضیه دوازده
مهدی را نقل می‌کند که در این حدیث هم تصریح می‌کند مهدیین همان دوازده
امام می‌باشند که شش تا ایشان رفته‌اند و شش تا باقی مانده‌اند: «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ
مَهْدِيًّا مَضَى سِتَّةٌ وَ بَقِيَ سِتَّةٌ يَصْنَعُ اللَّهُ بِالسَّادِسِ مَا أَحَبَّ».^۳

پس کاملاً روشن است که صحبت سر این نیست که او با گوش خودش
چیزی شنیده ولی چون امام بعدی می‌گوید نه خیر، او هم قبول می‌کند، و اصلاً
کدام احمقی می‌تواند چیزی را که با گوش خودش شنیده به خاطر حرف امام رد
کند و بگوید من چنین چیزی شنیده‌ام؟ اشتباه نشود؛ یکبار کسی با واسطه
کلامی از امام می‌شنیده یا در مورد چیزی که شنیده شک داشته و درست
نتوانسته در ذهنش تثبیت کند و به امام بعدی ارائه می‌نموده و امام فرموده: پدر
من اینجوری نگفته، اما کجا چنین چیزی درباره‌ی عجب‌و‌عجابی مثل ابوبصیر
صدق می‌کند که به تصریح امام صادق علیه السلام در حدیث صحیح: اگر ابوبصیر و

۱. فی بعض النسخ «محدثاً».

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۵ ح ۶

۳. کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۸ ح ۱۳

چند تن دیگر نبودند احادیث پدرم از بین می‌رفت:

«مَا أَحَدٌ أَحْيَا ذِكْرَنَا وَ أَحَادِيثَ أَبِي عَلِيٍّ إِلَّا زُرَّارَةٌ وَ أَبُو بَصِيرٍ لَيْثُ الْمُرَادِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيُّ وَ لَوْلَا هَؤُلَاءِ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هَذَا، هَؤُلَاءِ حُفَاطُ الدِّينِ وَ أُمَمَاءُ أَبِي عَلِيٍّ عَلَى حَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ، وَ هُمْ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الْآخِرَةِ»^۱.

جلسه بیست و چهارم

چرا روایت احمد بن ملیح را

تقطیع کرده و می نویسید: و من

البصره... احمد...؟

سؤال ۶۹. چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می نویسد:

و من البصره ... احمد ...؟

جواب: تقطیع حدیث به جایی می گویند که شما قسمتی از حدیث را حذف کنی و علامتی جایش نگذاری که طرف وقتی می خواند، خیال کند حدیث همین است، اما وقتی سید می گوید: «و من البصره ... احمد» و بعد سه نقطه می گذارد، هر عاقلی می فهمد این جا یک چیزی بوده که چون محل شاهد نبوده ایشان نیاورده، سه نقطه گذاشته یعنی چیزی هست، و در پاورقی هم آدرس داده که بروید حدیث را ببینید.

جواب: اولاً تقطیع حدیث یک مصداق بارزتر دارد و آن اینکه قسمتی را که نباید حذف کنی و حتماً باید ذکر شود تا از حدیث برداشت صحیح صورت گیرد، شما بیایی و آن قسمت را حذف کنی و جایش سه تا نقطه بگذاری تا مخاطبِ عوام اینطور فکر کند که آن مقدار حذف شده ربطی به مفهوم مورد نظر از حدیث ندارد و چون عوام است و اطلاعی از کتب حدیثی و تخصصی نسبت به حدیث شناسی ندارد و همچنین حوصله و روحیه تحقیق ندارد هرگز دنبالش نمی رود ببیند آن قسمتی که شما حذف کرده ای چه بوده و آیا واقعاً ربطی نداشته یا اینکه دست خیانت آن را حذف کرده تا او را به اشتباه بیندازد. و این دقیقاً کاری است که وهابیت با روایات شیعه انجام می دهد. لذا اینکه هر عاقلی می فهمد به جای سه نقطه یک چیزی بوده درست، اما اینکه پاورقی داده و هر عاقلی می رود می بیند آنچه که حذف شده محل شاهد بوده یا نبوده دروغی آشکار است.

اما چرا احمد بعد از «من البصرة» سه نقطه گذاشته؟ چون احمد ادعا می‌کند که اول المومنین است که از بصره می‌آید حال آنکه در این روایت قبل از نام احمد، عبد الرحمن بن اعطف بن سعد ذکر شده یعنی احمد نفر دوم از بصره ثبت شده نه نفر اول. برای همین نفر اول را حذف کرده و جایش سه نقطه گذاشته تا اینطور وانمود کند که نفر اول همان احمد است.

خوب چرا بعد از «احمد» سه تا نقطه گذاشته؟ برای اینکه آنچه در روایت ذکر شده «احمد بن ملیح» است اما این آقا احمد بن اسماعیل است و این دو ربطی به هم ندارند پس «بن ملیح» را نیز حذف می‌کند تا بتواند این روایت را بر خودش تطبیق کند. حال دیدید این روایت را تقطیع کرده اید آن هم تقطیعی از نوع خیانت بارترین آن.

مدعی: اینکه احمد بن ملیح چه جوری با احمد اسماعیل جمع می‌شود، اولاً در بعضی نسخه‌ها دارد: احمد و ملیح. بنابراین احمد بن ملیح قطعی نیست. ثانیاً همان طور که ملیح می‌تواند اسم باشد، می‌تواند لقب باشد به معنای نمکین و بامزه زیرا در زبان عربی کسانی که یک کم سبزه هستند را می‌گویند ملیح یا ملیح. شاهدش هم اینست که ائمه اطهار حتی از بردن اسم صریح قائم، استتکاف می‌کردند و اسم قائم را نمی‌بردند.

جواب: اینکه در بعضی نسخه‌ها «احمد و ملیح» دارد:

اولاً دروغ است و در هیچ نسخه‌ای احمد و ملیح وجود ندارد الا کتاب چاپی بشارة الاسلام ص ۲۹۵ که اولاً نسخه چاپی، نسخه حساب نمی‌شود و

چرا روایت «احمد بن ملیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد... ۱۴۲۵/۹

آنچه ملاک است نسخه های خطی است، مگر اینکه مولف یک کتاب نسخه های خطی گوناگون را دیده باشد و نسخه صحیح تر را انتخاب کرده باشد که این نسبت به کتاب «بشارة الاسلام» منتفی است، ثانیاً مولف بشارة الاسلام در مقدمه کتابش تصریح کرده که نسخه های دارای غلط در اختیار داشته و کسی که در این کتاب تتبع کند موارد بسیار زیادی می‌یابد که اشتباه نقل شده و با مصدر اصلی متفاوت است، ثالثاً بشارة الاسلام این حدیث را از تنها مصدرش یعنی دلائل الامامة نقل کرده در حالیکه هم در دلائل الامامة و هم در تمام کتاب هایی که از دلائل نقل کرده اند احمد بن ملیح ثبت شده است.

ثانیاً از همه اینها گذشته، در همان دلائل الامامة در دو حدیث قبل با همین سند - که ظاهراً همین حدیث است و فقط به جای اسم ها تعداد افراد هر منطقه ذکر گشته - تصریح شده که از بصره سه نفر می‌باشند: «وَمِنْ الْبَصْرَةِ ثَلَاثَةٌ رِجَالٍ»^۱ در حالیکه که اگر نسخه «احمد و ملیح» را درست بدانیم، از بصره چهار نفر می‌شود. و جالب اینکه «بشارة الاسلام» نیز این حدیث را ثبت کرده، یعنی ابتدا نقل کرده که از بصره سه نفر می‌باشند و در ادامه نقل کرده که آن سه نفر: عبد الرحمن و احمد و ملیح و جابر هستند^۲ حال آنکه اگر «و ملیح» صحیح باشد می‌شوند چهار نفر.

۱. دلائل الإمامة ص ۵۵۹

۲. بشارة الإسلام ص ۲۷۵

ثالثاً از طرفی در حدیث مذکور، تمام اسامی ۳۱۳ یار حضرت مهدی علیه السلام به صورت دو جزئی یا بیشتر ثبت شده یعنی یا اسم خودش و پدرش ذکر شده، یا خودش و شغلش، یا خودش و کنیه یا لقبش، یا خودش و پدرش و جدش، یا خودش و پدرش و جدش و شغلش و حتی گاهی تا شش نسل او شمرده شده است: «بُلَيْلُ بْنُ مَالِكِ بْنِ سَعْدِ بْنِ طَلْحَةَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَرِيرٍ»؛^۱ برای چه؟ برای اینکه اشتباه نشود و هر کسی نباید ادعا کند، حال چه شده که در میان تمام آنها فقط احمد و ملیح اند که بدون هیچ نشانه و علامتی ذکر شده اند؟ لا بد می‌گویید احمد باید امرش مخفی می‌مانده، اما درباره ملیح چه می‌گویید؟ چرا نه اسمی از پدرش برده شده، نه لقبی، نه کنیه ای و نه شغلی؟ لذا در می‌یابیم که نسخه چاپی «احمد و ملیح» صد در صد غلط است و شما تنها برای جدال، این چاپ را مطرح می‌کنید.

این نکته را هم خیلی خوب است بدانید نام بصره و احمد در این روایت پس از ذکر ۷۵ شهر و ذکر اسامی ۲۳۷ نفر برده شده که می‌رساند بصره و احمد اولیتی ندارند.

اما اینکه می‌گویید ملیح یا ملیح می‌تواند لقب به معنای نمکین یعنی تیره باشد، واقعاً برای شما متأسفم که نه معنای لقب را می‌دانید و نه ترجمه نمکین را. اولاً با «می‌تواند» و «ممکن است» کار درست نمی‌شود و برای لقب بودن کلمه

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۱۴۲۷/۹

مُلیح باید دلیل بیاورید، این در حالیست که حدیث فرموده: «احمد بن ملیح» و ملیح ظهور در اسم بودن دارد، ثانیاً لفظ روایت مُلیح است پس چرا می‌گویید مَلیح یا مُلیح؟ ثالثاً در لقب به معنا توجه نمی‌شود بلکه خود لفظ ملاک است زیرا لقب عَلَم می‌باشد یعنی همه می‌شناسند، درست مانند اسم که لفظش مورد توجه است و نیز عَلَم می‌باشد، لذا اینکه مُلیح اسم پدر احمد است یا لقب او، در عَلَم بودن مُلیح برای وی تفاوتی نمی‌کند در حالیکه لقب پدر احمد بصری مُلیح نبوده است.

از طرفی در مورد مُلیح بن مسعود که نام او هم در همین روایت ثبت شده^۱، مُلیح لقب نیست اما نوبت به پدر احمد که می‌رسد مُلیح لقب می‌شود؟ همچنین چرا پدر هیچ کس دیگر با لقب یاد نشده و فقط برای ایشان به جای اسم لقب آمده؟ جالب اینکه آن افرادی که دارای لقب بوده‌اند لقبشان هم تذکر داده شده است: «وَ نَصْرُ بَنٍ مُنْصُورٍ، يُعْرَفُ بِنَاقِشَتٍ»^۲.

ثالثاً چطور درباره برخی از افراد حتی به شغل آنها تصریح شده که چکاره اند، حتی درباره اینکه آزادند یا غلامند سخن گفته شده:

«بُنْدَاؤُ ابْنِ أَحْمَدَ مِنْ سِكَّةٍ تُدْعَى بَارَانَ، وَ هُوَ السَّيَّاحُ الْمُرَابِطُ ... فَيُوسِفُ عَطَاؤُ مِنْ أَهْلِ دِمَشَقٍ، وَ إِبْرَاهِيمُ قَصَابٌ»^۳.

۱. دلایل الإمامة ص ۵۷۱

۲. دلایل الإمامة ص ۵۷۰

۳. دلایل الإمامة ص ۵۷۴

«وَالتَّاجِرَانِ الْخَارِجَانِ مِنْ أَنْطَاكِيَّةَ: مُوسَى بْنُ عَوْنٍ، وَ سُلَيْمَانُ بْنُ حُرٍّ، وَ غُلَامُهُمَا الرَّومِيُّ»^۱.

حتی اینکه طرف کور است و موقع ظهور بینا می شود ذکر شده: «جَعْفَرُ بْنُ سَعِيدِ الصَّرِيرِ، يَعُودُ بِصَبْرًا»^۲.

اما به احمد بن ملیح که می رسد اسم پدرش را نمی گوید و فقط به بیان رنگ پوست پدرش اکتفا می کند؟ نگوید خوب امر احمد مخفی و از اسرار بوده، زیرا هیچ کس از این روایت نمی فهمیده که منظور از این احمد همان مهدی اول است لذا امام می توانستند بدون هیچ تقیه ای به جای ملیح که رنگ پوست بوده به نام اسماعیل تصریح کنند. نگوید امام هر کاری دلش بخواهد می کند و دلش نخواست در اینجا به اسماعیل تصریح کند زیرا اولاً امام حکیم است و کار دل بخواهی انجام نمی دهد و دلش خواسته در قاموس امامت جایگاهی ندارد و ثانیاً ایشان مامور به بیان حقایق و هدایت بشر است لذا جایی که تقیه ای در کار نباشد و امر مکتوم مورد نظر نیز با بیان امام کشف نشود امام اصل حقیقت را بیان می کند.

و اما اینکه می گویند شاهدش این است که ائمه اطهار اسم قائم را نمی بردند، چه ربطی به نام پدرش دارد؟ خودش را نام نمی بردند به پدرش چه؟

۱. دلایل الإمامة ص ۵۷۰

۲. دلایل الإمامة ص ۵۷۳

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد... ۱۴۲۹/۴

از طرفی در این روایت که اسم خود احمد را نام برده‌اند اما در مورد نام پدرش تقیه کرده‌اند؟

غیر از اینکه در این روایت دو نفر احمد نام دارند یکی از بصره و دیگری از تیس: «أَحْمَدُ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ سَلَمٍ»^۱ که اتفاقاً این دومی با تاویلات شما درباره اسماعیل سازگارتر است چون شما می‌گویید اسماعیل یعنی مطیع خدا و پدر اسماعیل هم سلمان بوده و این شخص هم احمد فرزند مسلم یعنی مطیع خدا فرزند سلم است که همان سلمان می‌باشد، در نتیجه اگر هم می‌خواست پدر احمد را با کنایه یا به قول شما با لقب یاد کند احمد بن مسلم بن سلم خیلی بهتر بود تا احمد بن مُلیح، بلکه با توجه به این توضیح، احمد بن اسماعیل باید از تیس بیاید نه از بصره.

تمام آنچه گفته شد مربوط به لفظ مُلیح بود اما راجع به معنای آن نیز باید گفت: اولاً ترجمه مُلیح نمکین نیست بلکه این ترجمه مُلیح است که هیچ ربطی به حدیث مورد بحث ندارد، چنانچه حضرت آدم علیه السلام در رسای شهادت هابیل سرود:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مَنْ عَلَيْهَا	فَوَجَّهْتُ الْأَرْضَ مُعْبَرٌ قَبِيحٌ
تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَ لَوْنٍ	وَ قَلَّ بِشَاشَةُ الْوَجْهِ الْمَلِيحِ
وَ مَا لِي لَا أَجُودُ بِسَكْبٍ دَمَعٍ	وَ هَابِيلُ تَضَمَّنَهُ الضَّرِيحُ

قَتَلَ قَابِيْلٌ هَابِيْلًا أَخَاهُ فَوَا حُزْنِي لَقَدْ فُقِدَ الْمَلِيْحُ^۱

و مُلِيْح نام یک مکان و نیز نام یکی از قبائل عرب بوده است و در این باره دهها کتاب لغت پیش روی ماست. از طرفی نمکین به معنای تیره نیست بلکه حتی با آن تلازم هم ندارد همچنانکه وقتی می‌گویند خنده نمکین یا حیوان با نمک یا سخنان با نمک، همه اینها بدین معناست که بر دل انسان می‌نشیند یعنی تو دل برو است که البته گاهی سبزه بودن رنگ چهره در نمکین شدن قیافه نقش دارد، ولی همانگونه که گفتم تلازمی با آن ندارد و تا خود قیافه تو دل برو نباشد تیره بودن صورت کمکی به ملاحظت چهره نمی‌کند و شاهدش اینکه خیلی جاها زیبایی را در کنار نمکین بودن مطرح می‌کنند. و اصلاً در مورد پیامبر ﷺ تصریح شده که سفید و نمکین بودند که با معنای تیره بودن چهره در تناقض است: «كان ابيض مليح الوجه».^۲

همه اینها به کنار، اگر مُلِيْح صفت باشد از نظر علم صرف، اسم مصغّر است که در آن معنای کوچکی یا حقارت لحاظ شده است، در حالیکه اسم مصغّر مِلْح به معنای نمک، مُلِيْحه می‌باشد نه مُلِيْح، زیرا مِلْح مونث مجازی است.

اما اینکه در بعضی احادیث و نسبت به بعضی راوی ها اسم قائم تصریح

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۳

۲. فضائل الخمسة من الصحاح الستة ج ۱ ص ۱۶

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۴۳۱۱ |

نشده حرفی نیست لکن از آن طرف در احادیث متعدد نام ایشان ذکر شده است:
هم احمد و هم محمد.

اصلاً همه حرفهای قبلی به کنار، مگر شما نمی‌گویید مُلیح به معنای نمکین است خوب چرا همین را احمد از لفظ روایت حذف کرده و جایش سه نقطه گذاشته؟ کاملاً مشخص است که می‌خواهد مخفی کاری کند و الا مثل آدم می‌گفت احمد بن ملیح من هستم و ملیح هم لقب پدر من بوده است، اما او این کار را نکرده بلکه «بن ملیح» را از اساس نیاورده است چون می‌داند توجیهات نا بخردانه شما به جای آنکه حقانیت او را اثبات کند آبروی او را می‌برد.

مدعی: طبق احادیث، نام قائم نباید برده می‌شده، نمونه اش هم حدیث امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که وقتی دومی به حضرت گفت اسم قائم را به من بگو، حضرت می‌فرماید: رسول خدا از من عهد گرفته اسمش را نگویم تا وقتی خدا مبعوثش کند. یا خبر ابو خالد کابلی که از اصحاب سِرّ امام سجاد و امام باقر بود. او به امام باقر علیه السلام می‌گوید: من با پدرتان خیلی مأنوس بودم، همه چیز را در مورد قائم به من گفته و این قدر من او را خوب می‌شناسم که اگر در کوچه پس کوچه ها ببینمش، می‌شناسمش. امام باقر علیه السلام فرمود: «ماذا ترید؟» راست می‌گویی، چه می‌خواهی؟ گفت: فقط می‌خواهم اسمش را به من بگویی، فرمود: به هیچ کس نگفتم، و اگر قرار بود به کسی بگویم، به تو می‌گفتم.
خوب وقتی ائمه اطهار نام قائم را به صراحت نمی‌بردند، آیا ممکن است

بیایند نام ۳۱۳ نفر اصحابش را بدون رمز، کامل و صریح اسمش و اسم پدرش و اسم شهرش را بگویند؟ یعنی ائمه اطهار این جور از جان قائم و اصحابش حفاظت کردند؟

جواب: نسبت به روایت اول می‌گوئیم: این روایت امیر المؤمنین اولاً با آن روایاتی که به نام احمد تصریح کرده در تعارض است مخصوصاً آن روایت از امیر المؤمنین که بالای منبر در حضور همه فرمودند: مرد خروج کننده دو نام دارد نامی آشکار که محمد است و نامی مخفی که احمد است^۱، که شما می‌گویید مراد از احمد همان قائم مخفی هست، خوب این حدیث که می‌گفت تا وقت بعثت من نامش را به زبان نمی‌آورم پس چه شد؟

ثانیاً هر چند در این نسخه‌ای که شما گفتید، نام حضرت برده نشده، اما در نسخه ارشاد مفید و غیبت طوسی و إعلام الوری طبرسی و ...^۲ صفاتش ذکر شده که هیچیک بر احمد بصری تطبیق نمی‌کند، از جمله اینکه موهایش بر شانه هایش ریخته و نور چهره اش بر سیاهی محاسن و سرش غلبه دارد و اینکه مادرش کنیز است:

«سَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مَآ أَسْمُهُ فَقَالَ أَمَّا اسْمُهُ فَإِنَّ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِهِ حَتَّى

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۳
۲. الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۲، الغيبة للطوسی ص ۴۷۰، إعلام الوری ص ۴۶۵، كشف الغمة ج ۲ ص ۴۶۴ و....

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می نویسد: و من البصره ... احمد ... ۱۴۳۱۹

يَبَعَثُهُ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ صِفَتِهِ فَقَالَ هُوَ شَابٌّ مَرْبُوعٌ حَسَنُ الْوَجْهِ حَسَنُ
الشَّعْرِ يَسِيلُ شَعْرُهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ وَيَعْلُو نُورٌ وَجْهِهِ سَوَادٌ شَعْرُ لِحْيَتِهِ وَرَأْسُهُ بِأَيْبِ ابْنِ
خَيْرَةَ الْأَمَاءِ».

اما راجع به حدیث ابو خالد - که این نیز در معنای خودش منفرد می باشد -
باید گفت: اولاً با توجه به مسائلی که ابو خالد در این حدیث مطرح کرده کاملاً
مشخص است که مرادش از صاحب هذا الامر، امام بعد از حضرت سجاد علیه السلام
است.

به ترجمه حدیث توجه کنید:

زمانیکه امام سجاد وفات نمود نزد محمد باقر رفتم و گفتم: شما شیفتگی و
انس من به پدرتان و دوری کردنم از مردم را می دانی. امام فرمودند: راست
می گویی حال مرادت از این سخنان چیست؟ گفتم: پدرتان صاحب این امر را به
صفتی برای من توصیف کرده که اگر در راه بینمش دستش را می گیرم. می شود
اسمش را به من بگویی تا او را به اسم بشناسم؟ حضرت فرمودند: به خدا قسم
تو از چیزی پرسیدی که مرا به مشقت می اندازد و... اگر که بنی فاطمه آن را
بشناسند بر تکه تکه کردنش حریص خواهند بود:

«لَمَّا مَضَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ
فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلَى أَبِيكَ وَأُنْسِي بِهِ وَوَحْشَتِي مِنَ
النَّاسِ قَالَ صَدَقْتَ يَا أَبَا خَالِدٍ فَتَرِيدُ مَاذَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ وَصَفَ لِي أَبُوكَ
صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ بِصِفَةٍ لَوْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ لَأَخَذْتُ بِيَدِهِ قَالَ فَتَرِيدُ مَاذَا يَا

أَبَا خَالِدٍ قُلْتُ أُرِيدُ أَنْ تُسَمِّيَهُ لِي حَتَّى أَعْرِفَهُ بِاسْمِهِ فَقَالَ سَأَلْتَنِي وَاللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ عَنْ سُؤَالٍ مُجْهِدٍ وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا وَ لَوْ كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ حَرَّصُوا عَلَيَّ أَنْ يَقْطَعُوهُ بَصْعَةً بَصْعَةً»^۱.

خوب با توجه به اینکه: ۱. ابو خالد نمی گوید قائم موعود بلکه می گوید صاحب هذا الامر، ۲. جستجو از نام صاحب را بلا فاصله بعد از وفات امام سجاد علیه السلام و تنها شدنش و امام نداشتنش آغاز نموده، ۳. و نیز اینکه می گوید اگر در راه بینش می شناسمش و دستش را می گیرم، ۴. و نیز جواب امام که می گویند از من سوالی پرسیدی که مرا به مشقت می اندازد ۵. و نیز اینکه اگر بنو فاطمه او را بشناسند تکه تکه اش می کنند و نمی گویند اگر دشمنان بشناسندش، با توجه به همه اینها کاملاً مشخص است که ابو خالد از صاحب امری که در زمان او وجود دارد و قرار است امام بعد از امام سجاد علیه السلام باشد سوال می پرسد و منظور از بنو فاطمه سادات حسنی هستند که قائم را از میان خود می دانستند و با ائمه علیهم السلام مقابله داشتند و این هیچ ربطی به قائم موعود ندارد.

و الا بنی فاطمه به قائم موعود چکار دارند؟ همچنین چرا ذکر نام صاحب امر، امام را به مشقت می اندازد در حالیکه در روایت دیگری تصریح کرده اند که قائم موعود هفتمین فرزند من است؟

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می نویسد: و من البصره ... احمد ... ۱۴۳۵/۹

«إِنَّ قَائِمَنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ السَّابِعُ مِنْ وُلْدِي وَ لَيْسَ هُوَ أَوَانُ ظُهُورِهِ»^۱ و: «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثًا، السَّابِعُ مِنْ وُلْدِي الْقَائِمِ»^۲.

ثانیا اگر ابو خالد اسم قائم را نمی دانسته اما چیزهای دیگری از قائم موعود می دانسته و برای ما به یادگار گذاشته که همه اش مخالف اعتقادات شما درباره قائم است، از جمله:

الف) با قائم در مکه بیعت می شود نه به کتاب و دین جدید بلکه به همان قرآن و سنت رسول خدا:

«بِإِيعَابِ الْقَائِمِ بِمَكَّةَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ، وَ يَسْتَعْمَلُ عَلَى مَكَّةَ، ثُمَّ يَسِيرُ نَحْوَ الْمَدِينَةِ فَيُبَلِّغُهُ أَنَّ عَامِلَهُ قَتْلٌ، فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ وَ لَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ (شِئْنَا، يَعْنِي السَّبِي)، ثُمَّ يَنْطَلِقُ فَيَدْعُو النَّاسَ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ»^۳.

ب) آنها که به طور ناگهانی از رختخواب خود مفقود می شوند همان ۳۱۳ نفر اصحاب قائم هستند که در مکه قرار می گیرند:

«الْمَفْقُودُونَ عَنْ فُرُشِهِمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرِ فَيُصْبِحُونَ بِمَكَّةَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا وَ هُمْ أَصْحَابُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۴.

۱. كفاية الأثر ص ۲۵۲

۲. الإمامة والتبصرة ص ۲

۳. سرور أهل الإيمان ص ۹۸

۴. كمال الدين ج ۲ ص ۶۵۴ ح ۲۱

ج) در لوحی که خدا به رسولش هدیه داده است این اسامی وجود دارد: الله، رسول خدا، امیر المومنین علی ... حسن عسکری و فرزندش حجت قائمی که از دشمنان خدا انتقام می‌گیرد، همو که غیبتی طولانی دارد و سپس ظاهر شده و زمین را از عدل و داد پر می‌کند:

«وَفِي يَدِهِ صَحِيفَةٌ كَانَتْ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَبَيْنَ يَدَيْهَا شَدِيدًا، فَقُلْتُ: مَا هَذِهِ الصَّحِيفَةُ؟ قَالَ: هَذِهِ نُسْخَةُ اللُّوحِ الَّذِي أَهْدَاهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِ اللَّهِ وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ، وَعَمِّي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَبِي وَاسْمِي وَاسْمِ ابْنِي مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ، وَابْنِهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ، وَابْنِهِ مُوسَى الْكَاطِمِ، وَابْنِهِ عَلِيِّ الرَّضَا، وَابْنِهِ مُحَمَّدِ التَّقِيِّ، وَابْنِهِ عَلِيِّ النَّقِيِّ، وَابْنِهِ حَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ، وَابْنِهِ الْحُجْبَةِ الْقَائِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ الْمُنتَقِمِ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ الَّذِي يَغِيبُ غَيْبَةً طَوِيلَةً ثُمَّ يَظْهَرُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا وَظُلْمًا»^۱.

د) قائم پشتش را به حجر الاسود تکیه داده و خطبه می‌خواند و اولین کسی که با او بیعت می‌کند جبرئیل است و بعد از او ۳۱۳ نفر و آنها که از او دور هستند از رختخواب خود مفقود می‌شوند: «وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْحَجَرِ ثُمَّ يَنْشُدُ اللَّهَ حَقَّهُ ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ ... فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ جَبْرَائِيلُ ثُمَّ الثَّلَاثِمِائَةِ وَ الثَّلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا فَمَنْ كَانَ ابْتِلَى بِالْمَسِيرِ وَأَفَاهُ وَ مَنْ لَمْ يُبْتَلِ بِالْمَسِيرِ فَقَدْ عَنَ فِرَاشِهِ وَ هُوَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هُمْ الْمَفْقُودُونَ عَنَ

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۱۴۳۷/۹

فُرُشِهِمْ وَ ذَٰلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِاللَّهِ جَمِيعاً»
قَالَ: الْخَيْرَاتُ الْوَلَايَةُ»^۱.

در این احادیث بر خلاف عقاید شما که:

الف) می‌گویید قائم در کوفه بیعت می‌کند، تصریح شده که در مکه کنار

کعبه بیعت می‌کند.

ب) اینکه می‌گویید قائم کسی غیر از امام دوازدهم است، تصریح می‌کند در لوح آسمانی اسامی دوازده نفر بیشتر نبوده که دوازدهمی فرزند حسن عسکری است که اگر آن را بر مهدی اول تاویل ببرید لازم می‌آید نام خود امام دوازدهم در آن لوح نبوده باشد، در نتیجه قائم همان امام دوازدهم است.

ج) اینکه احمد را در عین اینکه قائم موعود می‌دانید یکی از ۳۱۳ نفر می‌شمیرید، تصریح می‌کند ۳۱۳ نفر یاران قائم موعود هستند و قائم موعود غیر از این ۳۱۳ نفر است، و البته بر خلاف اعتقاد شما برای هیچیک از آن ۳۱۳ مقام ویژه‌ای قائل نیست.

د) اینکه می‌گویید اولین کسی که با قائم بیعت می‌کند مهدی اول است، می‌گوید اولین شخص جبرئیل است آن هم نه در ملکوت و خواب و رؤیا بلکه در بیداری در مکه کنار کعبه.

ه) و اینکه می‌گویید اجتماع یاران در کوفه است، تصریح می‌کند که در

۱. تفسیر القمی ج ۲ ص ۲۰۵

مکه است و عده‌ای از آنها با حالت اعجاز در لحظه‌ای از شهر خود غائب شده و در مکه حاضر می‌شوند.

مدعی: ما در رابطه با مهدی اول نص متواتری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در منابع اهل سنت و در منابع شیعه هم به طور متعدد داریم که می‌فرماید: اگر یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خدا آن روز را ادامه می‌دهد تا مردی از اولاد من را مبعوث کند که اسمش مواطی، مشابه و مطابق نام من است و نام پدرش مطابق و مشابه نام پدر من است. خوب نام مهدی اول به دلیل حدیث وصیت و نصوص دیگر بدون شک احمد است، اما نام پدرش چیست؟ پیغمبر اکرم می‌فرماید: انا ابن الذییحین، اسماعیل و عبدالله. من فرزند دو ذبح شده ام اسماعیل و عبدالله، پس می‌شود احمد بن اسماعیل، و جالب اینکه اسماعیل هم معنایش عبدالله است. چون اسماعیل در عبری یعنی «من یسمع الله» کسی که حرف خدا را گوش می‌دهد، بنده و مطیع خداست.

پس نام مهدی اول، احمد فرزند اسماعیل است. این نص محکم نشان می‌دهد احمد بن مَلِیح یک رمز است که وصف پدر قائم و مهدی اول می‌باشد نه اسمش. چون نمی‌شود از آن نص محکم دست کشید.

به علاوه ما قبلاً شاه کلیدی ذکر کردیم و آن اینکه: آیا ما با یک روایت و خبر واحد می‌توانیم بر قائم احتجاج کنیم؟ در حدیث ابوبصیر می‌گوید: خودم با دو گوش خودم شنیدم از پدرت که بعد از قائم ۱۲ تا امام است، چه بسا حضرت هم واقعاً همین طور گفته و شاید امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام تقیه کرده؛ نمی‌دانیم.

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۱۴۳۹۱۴

ولی وقتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: نه پدرم این جور نگفت بلکه پدرم گفت ۱۲ مهدی. می‌گوید چشم آقا، شما درست می‌گویید من اشتباه شنیدم. حالا الآن با این روایت باید احتجاج کرد بر قائم آل محمد، یعنی این از محکّمات است؟

جواب: اینکه در منابع شیعه به طور متعدد از پیامبر وارد شده که اسم پدر مهدی مطابق و مشابه نام پدر من است دروغی بی‌شرمانه می‌باشد که به خاطر دفاع از باطل خویش بر شیعه و پیامبر بستید. بلکه در بعضی کتب شیعه برای اثبات مهدی از احادیث اهل سنت، این روایت را ضمن احادیث اهل سنت نقل کرده‌اند^۱، برای همین مرحوم حر عاملی درباره این حدیث می‌گوید: ما نیازی به تاویل بردن این روایت نداریم چون این نقل حدیث از مختصات اهل سنت است.^۲

شما اگر فقط یک روایت، فقط یک روایت از شیعه آوردی که پیامبر چنین چیزی گفته باشند من همین الآن یمانی می‌شوم و بر همه منکران احمد لعن می‌فرستم، اما لعن را باید نثار کسی کرد که به این راحتی بر حجت‌های خدا دروغ می‌بندند. ما قبلاً حدیث موافقت اسم پدر مهدی با پدر پیامبر را بررسی کردیم و گفتیم که حتی یک حدیث از شیعه به این مضمون وجود ندارد و حدیثی که بعضی اهل سنت نیز نقل کرده‌اند توسط برخی علمای بزرگشان مورد انکار و

۱. الغیبة للطوسی ص ۱۸۱، عمدة صحاح الأخبار ص ۴۳۳ و ۴۳۶، التشریف بالمنن ص ۱۵۶ و ۱۵۷

۲. إثبات الهداة ج ۵ ص ۲۲۵

تضعیف قرار گرفته است و چنین حدیثی نزد همه آنها اعتبار ندارد چه برسد به تواتر.

اما درباره انا ابن الذبیحین قبلاً به طور تفصیل توضیح دادیم و گفتیم که احادیث در این باره اختلاف دارد و ممکن است منظور اسماعیل و اسحاق باشد و نیز گفتیم که قصه ذبح عبد الله ثابت نیست و اصلاً مساله ذبح او افتخاری نداشته تا حضرت بخواهند آن را بیان کنند بلکه نذری بوده که بواسطه راهکار یک کاهن تاویل برده شده و در واقع شکستن نذر بوده است. و اما اینکه اسماعیل در عبری به معنای عبد الله در عربی است، این مخالف تصریح روایات است و قبلاً توضیحش را داده ایم.

و اینکه می گویند نام مهدی اول به طور قطع و نص محکم احمد می باشد، اصل مسأله مهدیین قابل اثبات نیست چه برسد به نام مهدی اول. اما اینکه نام پدر احمد رمزی بیان شده، آخر وقتی نام خود احمد - که به قول شما نباید نامش برده می شده و سرّ مکتوم و مختموم بوده - بیان شده آن وقت نام پدرش رمزی ذکر شده؟

و اما آن شاه کلیدی که گفتید قفلهای خودتان را هم باز نمی کند چون بارها و بارها با تمسک به خیرهای واحد منحصر و ثبت شده در مصادر ضعیف در صدد اثبات مطلبی بر می آید، حالا برای ما شاه کلید می آورید؟

و اما حدیث ابوبصیر قبلاً دروغ شما را کاملاً آشکار کردیم که طبق متن «کمال الدین» ابوبصیر نگفت من شنیدم دوازده امام بعد از قائم بلکه گفت من

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۱۴۱۴

شنیدم دوازده مهدی بعد از قائم، و امام صادق علیه السلام هم همین را تایید کردند و فقط امامت آنها را نفی کردند و این هیچ ربطی به بحث ما ندارد و ادعای تقیه از ابوبصیر هم که واقعاً خنده دار است.

به علاوه عرض شد که صحبت ما بر سر این نبود که حدیث احمد بن ملیح خبر واحد است یا متواتر بلکه بر سر این بود که چرا احمد حدیث را به گونه خیانت باری تقطیع کرده و کلمه «بن ملیح» را نیاورده و نام پسر را آورده و نام پدر را نیاورده است؟ تا خواننده بفهمد لفظ امام علیه السلام احمد بن ملیح است نه احمد تنها.

مدعی: ما اگر استدلالمان برای خلافت و امامت مهدی اول به این یک حدیث بود، اشکال مخالفین به جا می‌بود. چون حدیث احمد بن ملیح یا مُلیح، به تنهایی چیزی را اثبات نمی‌کند، پس این یکی از مؤیدات است که می‌گوید شخصیت مهدی اول احمد می‌باشد که از بصره می‌آید. حضرت رسول فرموده: اولین اصحاب امام مهدی از بصره است. اما اولینشان کیست؟ همان وصی امام زمان در حدیث وصیت: اول المقربین، اول المؤمنین. خوب اسم این اولین از بصره چیست؟ احمد. پس تا اینجا که موافق حدیث وصیت و نصوص متواتر و محفوف به قرائن است. بعد می‌گوید ابن مُلیح یا ملیح. خوب ابن ملیح با حدیث وصیت سازگار نیست، در نتیجه می‌فهمیم اینجا یا این طور صادر نشده یا اگر صادر شده متشابه و رمزی است و وصف و لقب پدر قائم را دارد می‌گوید. پس استناد سید احمد الحسن به این حدیث نیست، استنادش به همانی است که

ائمه اطهار فرمودند: وصیت پیغمبر، پرچم پیغمبر، سلاح پیغمبر. بعد در توضیح روایی، روایات زیادی که درباره مهدی اول هست را ذکر می‌کند، این هم یکی اش است.

جواب: وقتی ثابت شد که احمد بن ملیح ربطی به احمد بن اسماعیل ندارد شما چگونه این حدیث را یکی از مویدات او می‌گیرید؟
 اما اینکه رسول خدا فرموده اولینشان از بصره است اولاً این حدیث فقط توسط اهل سنت و آن کسی که حتی نزد خود آنها قابل استناد نیست ثبت شده، ثانیاً همانگونه که قبلاً عرض شد در حدیث دلائل الامامه، بصره شهر هفتاد و ششم ثبت شده نه اولین شهر، و احمد هم نفر دویست و سی و هشتم ذکر شده نه اولین فرد و در میان افراد بصره نفر دوم ثبت شده نه نفر اول، ثالثاً در بعضی احادیث تصریح شده که از بصره حتی یک نفر قائم را یاری نمی‌کند و نیز در حدیث دیگری از بصره فقط دو نفر به نام علی و محارب ذکر شده اند.
 اما اینکه اول المومنین یا اول المقربین یعنی همین اولین یار قائم که از بصره است، این فقط ادعای بی دلیلی برای گول زدن افراد ساده لوح می‌باشد و جوابش قبلاً داده شد و شما مدام حرفهای خود را تکرار می‌کنید.

اما اینکه می‌گویید: بعد می‌گوید احمد بن ملیح، حضرت این را بعد از اولهم من البصره نمی‌گوید بلکه این دو تا حدیث جدا از هم است و هیچ ربطی به هم ندارد. زیرا همانگونه که گفته شد در حدیث احمد بن ملیح، احمد و بصره، اول نیستند بلکه خیلی عقب افتاده می‌باشند و تازه احمد نفر دوم از بصره

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۱۴۳۱؟

است نه اول و هیچ دلیل موجهی وجود ندارد که امام بیایند غیر حجت را بر حجت خدا مقدم نمایند. در نتیجه رمز و تشابهی در کار نیست.

اما اینکه می‌گویید یا حدیث این طور صادر نشده، شما خودت بالاخره نفهمیدی حسابت با این حدیث چیست؟ اینگونه صادر نشده؟ «بن ملیح» نبوده و «و ملیح» بوده؟ ملیح متشابه است؟ ملیح رمز است؟ ملیح لقب است؟ اصلاً استدلال احمد به این حدیث نبوده و فقط به عنوان موید آورده؟ بله کسی که بر حق نباشد چون پایش بر لغزشگاه شیطان قرار گرفته مدام از این شاخه و به آن شاخه می‌پرد.

اما اینکه استناد احمد به همانی است که ائمه اطهار فرمودند. نه خیر تمام استنادش به احادیث اهل سنت، احادیثی که در مصادر بسیار ضعیف شیعه در قرون متاخر ثبت شده و شیعه هزار سال نسبت به چنین احادیثی بی‌اعتنا بوده، احادیثی که مخالف روایات متواتر یا ضروریات و قطعیات مذهب شیعه است، احادیث تقطیع شده، نسخه بدل‌های نامعتبر و حتی دروغین که اصلاً وجود ندارد و نیز تاویلات خنک و من در آوردی است.

و اما موضوع وصیت و پرچم و سلاح را که بارها پاسخش را ذکر کردیم و باز شما برای دفعه چندم تکرارش کردید.

مدعی: نگاه ما به دین نگاه منظومه ای و مجموعه ای است. این اخلاق، اخلاق قشنگی نیست که روی یک حدیث دست بگذاری و بگویی این حدیث با ادعای شما سازگار نیست. خوب شما این طوری چه جور می‌توانید بر اهل

سنت غالب شوید؟ چون آنها هم یک حدیث عشره مبشره می آورند جلوی شما و می خواهند بنای تمام اعتقادات شیعه را خراب کنند. این روش، روش وهابیت است، روش شیعه امیرالمؤمنین نیست. شیعه امیرالمؤمنین مجموعه ادله را می بیند و می گوید بله، مهدی که نامش مطابق نام رسول الله است و نام پدرش هم مطابق نام پدر رسول الله است و نامش هم در وصیت آمده، و این هم القابش است و از مُدینه بصره است؛ احمد مجموعه ای از احادیث دارد که بعضی بعضی دیگر را تصدیق می کند. و عرض شد استناد احمد به این تک روایت نبوده است.

جواب: اولاً نگاه شما به منظومه احادیث نیست و الا صدها حدیث معتبر در مصادر درجه اول شیعه و سنی به حصر عدد خلفا و اوصیا و ائمه در دوازده تصریح می کند. بلکه نگاه شما به منظومه بسیار کمی از همانگونه احادیثی است که عرض شد.

اما اینکه ما هر روز یک حدیث می آوریم جلوی شما می گذاریم دقیقاً مانند کار خود شماست که می خواهید با تک حدیث هایی که بسیاری از آنها مضمون منفردی دارند مطلبی را ثابت کنید.

اما اینکه می گوئید این روش وهابی هاست که حدیث عشره مبشره را جلوی ما می گذارند. اتفاقاً روش شما روش وهابی هاست، زیرا آنها احادیثی را جلوی شیعه می گذارند که فقط خودشان قبول دارند و می خواهند با آن احادیث اعتقاد ما را ابطال کنند درست مثل شما که به احادیث و مصادری تمسک

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۱۴۵۱۹

می‌کنید که اصلاً نزد شیعه اعتباری ندارند و می‌خواهید با چنین احادیثی اعتقاد خود را اثبات نمایید حال آنکه این کار دقیقاً مصداق سفاهت و نادانی است. اما اگر ما تک حدیث‌ها را جلوی شما می‌گذاریم چون شما خودتان این تک حدیث‌ها را قبول دارید و بسیاری از آنها را در کتابهای خودتان آورده اید و ما هم به همانها بر ضد شما استدلال می‌کنیم. از طرفی چند بار تذکر دادم که سوال فعلی ما این بود که چرا احمد احادیث را تقطیع می‌کند و این حرفها ربطی به جواب سوال ما ندارد.

اما اینکه استناد احمد به خصوص این روایت نبوده، خوب نباشد بالاخره به این روایت استدلال کرده یا نه؟ خوب در این روایت احمد نفر دوم است نه نفر اول، بصره شهر ۷۶ است نه شهر اول، فردی به نام عبد الرحمن بر احمد مقدم شده است پس احمد نمی‌تواند حجت خدا باشد، نام پدرش مُلیح است که هیچ ربطی به اسماعیل ندارد. خوب وقتی هیچ کجای این حدیث با احمد بن اسماعیل نمی‌خواند چطور این حجت خدا به این حدیث برای حقانیت خودش استدلال کرده است؟ تازه این حدیث منحصرأ در دلایل الامامه ثبت شده که توسط ناظم عقیلی وکیل تام الاختیار احمد بصری تضعیف شده است.^۱ خوب بالاخره دلایل الإمامة کتاب معتبری است یا نه؟

اما اینکه این حدیث ضعیف را بگذاریم کنار یک حدیث ضعیف تر از

۱. به نقل از المهدویة الخاتمة ج ۱ حاشیه صفحه ۲۶۷: «... و دلایل الإمامة و نظائرهما و هذه الكتب فيها كلام عن ثبوت نسبتها إلى مؤلفيها و ما شابه».

خودش به نام وصیت که دهها اشکال سندی و محتوایی دارد، از این هیچ چیز در نمی‌آید. شما اگر راست می‌گویید این حدیث که می‌گوید پرچم را فردی از نسل جعفر طیار به قائم می‌دهد را بگذارید کنار حدیث وصیت و کنار تاویلات تان از پرچم قائم، ببینیم از این منظومه چه در می‌آورید؟

و اما تک حدیث مدینه که شما به دروغ آن را مدینه می‌خوانید قبلاً جواب داده شد. شما یمانی‌ها با کنار هم چیدن روایات نامربوط، به شیوه‌ای حرفه‌ای عقیده‌ای را به خورد مخاطب می‌دهید.

مدعی: این گونه نیست، این دروغ و تهمت و افتراء است. تهمت و افتراء نیاز به جواب ندارد. شما کافی است یکی از ۲۰۰ جلد کتابی که اصحاب امام نوشتند را بخوانید، ببینید آیا روایات به هم مربوط نیست یا اینکه کاملاً به هم مربوط است و لکن چون فقهای آخرالزمان ربط اینها را نمی‌دانستند بهشان برخورد و یک نفر آمده که سرّ و تأویل این روایات متشابه را می‌داند و امر مهدی اول را آشکار و اثبات کرده که خودم هستم و این برای آقایان گران تمام می‌شود.

شما نشان دهید کدام روایات به هم نامربوطند؟ همه این روایات به هم مربوط بوده و شاه کلیدش هم در حدیث وصیت شب وفات رسول الله نوشته بازدارنده از گمراهی بوده و اینها نسبت به آن جاهل بودند و این برایشان سنگین است که بگویند ما جاهل بودیم و این آقا عالم است و چیزی را یاد می‌دهد که ما نه می‌توانیم ردش کنیم و نه می‌توانیم قبولش کنیم، چون اگر بگوییم حق با شماست همه چیز را باید تحویل بدهیم؛ پس مشکل از اینجاست، مسأله این

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۱۴۷۱/۱

است.

اگر اینها به هم نامربوط است خوب شما بیایید به هم مربوطش کنید، درست هم مربوطش کنید. کسی که حرف برای گفتن داشته باشد، عقب نمی‌ایستد بگوید غلط است، نامربوط است.

این روایات نامربوط است؟ خوب شما بگویید یمانی که قبل از امام مهدی می‌آید و اطاعتش واجب است کیست؟ چه جور شناخته می‌شود؟ اصلاً مهدی چه جور شناخته می‌شود؟ قانون شناخت مهدی صاحب الأمر چیست؟ اگر توانستید چیزی غیر از آنی که سید احمد الحسن گفته را با محکومات دلیل عقلی و قرآنی و روایی اثبات کنید، آن وقت بگویید روایاتی که احمد آورده بی ربط است. حرف زدن که کاری ندارد اثبات کردنش سخت است.

جواب: ادعای اینکه ما به شما تهمت می‌زنیم خیلی راحت است. ما اگر این را می‌گوییم دهها نمونه عینی در کتب و بیانات شما یافته ایم که قاطعانه بر خیانت علمی شما گواهی می‌دهد. اما اینکه ما برویم یکی از ۲۰۰ جلد کتابهای شما را بخوانیم چه وجه عقلانی دارد؟ برای اثبات باطل بودن امام شما یک دلیل محکم و قطعی کافی است در حالیکه در این باره دهها و صدها دلیل وجود دارد. اگر قرار باشد هر کسی آمد ادعایی کرد و کتابی نوشت ما موظف باشیم برویم نوشتجات او را بخوانیم که باید تمام روز و شب مشغول خواندن باشیم. شما در کتابهای تان نتوانسته اید رنگ پوست احمد و کیفیت ابروهای او را ثابت کنید و از جمع حرفهای تان این در آمده که هم سفید است، هم تیره، هم

ابرو نازک است و هم ابرو پهن! آن وقت برای ۴۵۰ میلیون شیعه نسخه ی خواندن یکی از ۲۰۰ جلد کتاب یمانی ها را می پیچید؟ به نظر شخص من همین که کسی مثل شما جزء بزرگان جریان یمانی محسوب می شود و مکتب نجف کتاب شما را چاپ کرده است برای بطلان جریان یمانی کافی است و نیازی به این همه مطالعه ندارد.

اما اینکه به فقهای آخر الزمان بر خورده، همه مخالفین شما جزء فقهاء نیستند بلکه خیلی از آنها عالم به علم کلام یا تفسیر یا حدیث یا رجال می باشند و همگی منکر حرفهای شما هستند. اما اینکه وصیت شب وفات همان وصیت عاصم از ضلال بوده ادعایی بیش نیست.

اما اینکه ما نمی توانیم حرف های احمد را رد بکنیم، حرفهای احمد همین هایی است که شما دارید با آب و تاب از آن دفاع می کنید و ما هم داریم با انصاف آنها را رد می نماییم. اما اینکه اگر بخواهیم حقانیت احمد را قبول کنیم باید همه چیز را تحویل بدهیم. بنده شخصاً هیچ چیز در این دنیا ندارم که بخواهم تحویل بدهم نه مقامی، نه جایگاه اجتماعی، نه مال و املاکی، چه روزهای زیادی که از این پریشان بودم چگونه شکم خانواده ام را سیر کنم، چه شبهایی که از غصه فقر و نداری و غریبی و بی کسی خواب به چشمانم نمی رفته، چه ماه رمضان هایی که حتی برای تهیه خرما برای افطاری در مشقت بودم و اصلاً نمی دانستم سحر چه بخوریم و افطار چکار کنیم.

با وجود بسترهای خوب برای جمع ثروت یا مقام و شهرت، همیشه از این

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۱۴۹۱۴

چیزها گریزان بودم و بر خلاف بسیاری که به تهذیب نفس اعتنایی نداشتند همیشه سعی در دوری از حسد و تکبر و طمع داشتم.

هیچگاه به هیچ حزبی گرایش نداشتم تا بخواهد مانع من برای پذیرفتن حق باشد و در بسیاری از علوم اسلامی با توجه به تحقیقات خودم به حق دست یافته‌ام و از کسی تقلید نکرده‌ام. به نظر شما من برای چه به احمد ایمان نمی‌آورم. من چه چیزی را قرار است از دست بدهم که منکر او هستم؟ اگر می‌دانستی انصاف چیست به این راحتی به همه تهمت دنیاپرستی و ریاست طلبی نمی‌دادی بلکه به فکر فرو می‌رفتی شاید از این انحراف دست می‌کشیدی. اما اینکه ما بیایم روایات نامربوط را به هم مربوط کنیم، در منطق پیرو اهل بیت علیهم‌السلام تا صدور حدیثی از حجت خدا ثابت نشود تکلیفی نسبت به پذیرش آن و جور در آوردنش با بقیه روایات نداریم.

تک حدیث‌های ضعیف و بدون سند، منقولات بی ارزش اهل سنت، گفته های کعب الاحبار و دیگرانی که اصلاً معصوم نیستند، نوشتجات کتاب‌هایی که صدها سال گم بوده‌اند و بعد یک نفر ادعا کرده که آنها را پیدا کرده و این همان کتاب است، و ... هیچکدام از اینها برای شیعه اهل بیت علیهم‌السلام تکلیفی درست نمی‌کند. در نتیجه اول شما روایات محکم و متقن از اهل بیت علیهم‌السلام بیاورید که به هم نامربوط باشد، بعد از ما بخواهید آنها را به هم ربط دهیم.

غیر از اینکه امام صادق علیه‌السلام در مقبوله عمر بن حنظله، تصریح کرده‌اند که همیشه دو روایت قابلیت جمع را ندارند و باید از حدیثی که مشهور است و

راویش اعدل و افقه و اصدق می باشد تبعیت کرد.

اما اینکه اطاعت یمانی واجب باشد اصلاً قابل اثبات نیست چون فقط تک حدیثی مخدوش دارد و بس، شما که قرار بود به تک حدیث ها عمل نکنید، پس کو منظومه تان در مورد یمانی؟

و اما مهدی به تصریح روایات با صحیحه شناخته می شود، هم ظهورش و هم خروجش، و اثبات قانون معرفت مهدی برای ما سخت نیست اما وقتی قرار باشد هر چه ما منصفانه گفتیم شما ناشنیده رد کنید، اثبات ما به جایی نمی رسد. اینکه احمد روایات را تقطیع می کند بر هیچ انسان منصف و مطلعی پوشیده نیست.

مدعی: احمد یمانی علیه السلام و کسانی که او آنها و نوشته های علمی شان را تأیید می کند نه تقطیع حدیث می کنند و نه تحریف، اما ممکن است بعضی از انصار که واقف به احادیث نباشند اشتباهی به یک حدیثی استناد کنند و این اشکال ندارد کما اینکه شیعیان اشتباهات علمی داشتند و امام گاهی وقت ها بهشان تذکر می داده که اینجا مثلاً استنادتان به این حدیث اشتباه است.

شما اگر با مبلغ یمانی مواجه شده باشید، دیده اید که اینها کتاب را می گذارند جلوی خودتان، غیبت طوسی و غیبت نعمانی و کمال الدین شیخ صدوق و بصائر الدرجات و اصول کافی را از رو برای شما استناد می کنند. می گویند حدیث را خودت بخوان، حدیث را از اولش تا آخرش بین. کسی که بخواهد احادیث را تقطیع و تحریف کند این جوری عمل نمی کند.

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۱۴۵۱؟

بله کسانی هستند که احادیث را تقطیع و تحریف می‌کنند، منتها آنها از یمانیون نیستند، دشمنان یمانیون هستند. مثلاً می‌آیند یک تکه از حدیث تفسیر منسوب به امام حسن عسکری را می‌آورند که حضرت فرمود: «أما مَنْ كان من الفقهاء صائناً لنفسه مطيعاً لأمر مولاه، مخالفاً لهواه، فللعوام أن يقلدوه». خوب این حدیث سه چهار صفحه است. اولش در مذمت تقلید، آخرش هم در مذمت علماء است، اما آنها را نمی‌خوانند، ابداً کسی نمی‌خواند، فقط یک تکه اش را می‌آورند و چه جور ترجمه می‌کنند؟ می‌گویند مردم در عصر غیبت موظف هستند از فقهاء تقلید کنند. در حالیکه حدیث فرموده: کسی از فقهاء که مطیع امر مولایش باشد، یعنی مثل زراره که مطیع امر من است، یعنی من را می‌شناسد، و امر و دین را از خود من می‌گیرد، از خودش اجتهاد و قیاس و نظر و رأی و استحسان ندارد، آن وقت عوام جایز است و می‌توانند از این تقلید کنند، چون این شخص مطیع امر مولایش است، صائناً لنفسه: خودش را نگه می‌دارد، مخالفاً لهواه: اطاعت از هوای نفسش نمی‌کند حتی یک مرتبه.

حالا این حدیث که مربوط به زمان ظهور است یعنی زمانی که امام حیّ و حاضر وجود دارد و خودش کسانی را معرفی می‌کند، و آن کسانی که معرفی می‌کند ما از طریق نص امام می‌فهمیم اینها مطیع امر مولی هستند، عوام می‌توانند از اینها تقلید کنند. این حدیث را می‌آورند برای اینکه اثبات کنند در زمان غیبت از هر کسی که مجتهد باشد و به نظر خودش احکامی را استنباط کند و امام و مولایش را اصلاً نمی‌شناسد تا بخواهد مطیع امر مولایش باشد،

مردم واجب است و باید از او تقلید کنند. در حالیکه حدیث می گوید للعوام أن یقلدوه، نه علی العوام أن یقلدوا. تقطیع و تحریف احادیث به این می گویند. خیلی ها کلاه سر ما گذاشتند. همین جووری چیزی خواندند و گفتند: حضرت می گوید، حالا کدام حضرت، کجا؟ معلوم نیست. اولش چیست، آخرش چیست؟ معلوم نیست.

اما یمانی ها تمام احادیث مربوط به مهدی اول را کنار هم می گذارند، همه را نشانتان می دهند تا خودتان از اول تا آخر حدیث بخوانید؛ به این نمی گویند تقطیع و تحریف احادیث.

جواب: اینکه احمد بصری تقطیع و تحریف نمی کند دروغی آشکار است که در جواب های قبلی آشکارش نمودیم، اینکه افراد مورد تایید او تقطیع و تحریف نمی کنند اتفاقاً از خود احمد خیلی بیشتر مرتکب این عمل زشت شده اند و نمونه هایش بسیار زیاد است، اینکه یک انصاری واقف نبوده و به یک حدیثی اشتباهاً استناد کرده، نه خیر، کار خیلی خرابتر از این حرفهاست و نه به یک حدیث بلکه به بسیاری از احادیث استناد می کنند که هیچ ربطی به یمانی و احمد بصری ندارد و از همه بدتر اینکه افراد بی سوادى که حتی غلطهای ادبی دارند و نمی توانند حتی لفظ حدیث را درست بخوانند یا درست ترجمه کنند می آیند در تایید احمد کتاب می نویسند و مکتب هم چاپ می کند!

اما اینکه یمانی ها به هنگام تبلیغ، کتاب را جلوی شما می گذارند، این تنها بخش کوچکی از تبلیغات شما را تشکیل می دهد و مگر می شود یک مبلغ این

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۱۴۵۳۱؟

همه کتاب به همراهش باشد یا تمام مبلغان شما دارای نرم افزارهای حدیثی هستند؟ بلکه بیشترین تبلیغات شما تبلیغ در فضای مجازی است که عموماً چون قدرت بحث ندارید مدام ارجاع به کتاب های جریان یمانی یا صوت های منتشر شده از آنها می‌دهید که در ضمن آنها تقطیع و تحریف احادیث صورت گرفته است. همچنانکه یکی از راه‌های تبلیغی شما پخش جزوه است که باز طرف مقابل اصل کتاب را نمی‌بیند و فقط آنچه شماها نقل می‌کنید را می‌شنود. بنده خودم مورد تبلیغ این جریان واقع شدم نه یک بار، و در هیچ مورد اصل کتاب را نشانم ندادند و حتی در مناظره های متعدد، خبری از اصل کتاب نبود و یاران شما پشت سر هم احادیث تقطیع شده، تحریف شده، اشتباه چاپ شده، دارای نسخه بدل، احادیث اهل سنت که هیچ جایگاهی در شیعه ندارد، آیات تفسیر به رأی شده، و ... را مطرح می‌کردند و منتظر جواب هم نمی‌شدند و اگر هم جواب قانع کننده می‌دادی باز دوباره همان احادیث و حرفها را تکرار می‌کردند عین ضبط صوت.

اما اینکه حدیث تفسیر امام عسکری علیه السلام سه چهار صفحه، اول و آخرش در مذمت تقلید و علماست و فقط یک خطش درباره تقلید است آن هم تقلید از مثل زراره، و علما هیچ وقت بقیه حدیث را نمی‌خوانند. این هم دروغی آشکار است. زیرا خود همین علما بوده‌اند که این کتاب تفسیر را به صورت عمومی چاپ کرده‌اند و الآن در دسترس همه است، خوب اگر می‌خواستند مخفی کاری کنند اصلاً اجازه چاپ نمی‌دادند.

ثانیاً این حدیث از اولش در مذمت مطلق تقلید نیست بلکه سخنش از اول در مذمت تقلید مردم یهود از علمایشان در تکذیب رسول خداست. به این بیان که آنها می‌دانستند علمایشان فاسق و فاجر و حرام خوار و اهل پایمال حق هستند ولی با این حال به حرف ایشان گوش داده و از آنها تقلید می‌کردند. بعد در ادامه می‌فرماید: که اگر مردم مسلمان هم چنین فقهای داشتند و از آنها تقلید کردند مانند همان یهودیان خواهند بود. سپس این جمله تاریخی را می‌فرماید که: و اما فقیهی که مراقب نفس، محافظ دین، مخالف هوا و مطیع امر امامش باشد مردم از او تقلید کنند. خوب شما که اصرار داشتید تقلید از اصل باطل بوده و حتی در زمان ائمه هم تقلید وجود نداشته؛ پس چه شد؟

اما اینکه مراد از چنین فقیهی افرادی مثل زراره بوده حرفی نیست قبول، ولی اینکه این سخن تنها مربوط به زمان امام صادق علیه السلام بوده به چه دلیل؟ به این دلیل که منظور از مولا یعنی من امام صادق را می‌شناسد و امر را از خود من می‌گیرد؟ و امام هم بر آن فقها نص داده، لذا ما می‌شناسیم که چه کسی مطیع امر مولایش هست؟

همه اینها حرفهای بافتنی است که شما از خودتان در آوردید. زیرا اولاً مراد از «مولا» تنها مربوط به امام صادق علیه السلام نیست بلکه «مولا» بر هر امام در زمان خودش تطبیق می‌کند، در حالیکه بعضی از ائمه سالها از دسترس شیعیان دور بوده‌اند مثل امام کاظم علیه السلام که زندانی بودند و امام رضا علیه السلام که مدتی در ایران بودند و امام هادی و امام عسکری علیه السلام که در منطقه عسکر بوده و دیدار با

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۱۴۵۱؟

ایشان برای هر کسی مقذور نبوده است، پس چطور فقها می‌توانسته‌اند همه مطالب دین را از این ائمه علیهم‌السلام بگیرند؟ لذا در می‌یابیم که مراد از مطیع امر مولا بودن این نیست که ارتباط مداوم با امام داشته و همه مطالب دین را از ایشان بگیرد و برای بقیه نقل کند.

غیر از اینکه به این عمل اصلاً تقلید نمی‌گویند و سیاق حدیث نیز کاملاً گواهی می‌دهد که امام به چنین امری تقلید اطلاق نکرده‌اند. بلکه مراد از مطیع امر بودن، یا اطاعت شأنی است به این معنا که حالت او حالت اطاعت از امام است که اگر مولایش امری داشت بدون چون و چرا می‌پذیرد چه در محضر امام باشد و چه در محضر امام نباشد چه مولایش امری داشته باشد و چه امری نداشته باشد. و به عبارت دیگر: فقره مطیعاً لأمیر مولا تفسیر فقره مخالفاً لهواه می‌باشد پس شامل کسی که شخص امامش را نمی‌بیند نیز می‌شود. و یا اگر منظور اطاعت فعلی است مراد این بوده که طبق معارف اهل بیت علیهم‌السلام قدم بر دارد و از پیش خودش چیزی در نمی‌آورد و به دین نسبت نمی‌دهد.

حال اگر چنین فقیهی در زمان غیبت امامش بود چه؟ دیگر مردم حق ندارند از او تقلید کنند؟ نه، خود امام در آن توقیع که شما قبولش دارید می‌فرمایند: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا»^۱، در نتیجه وظیفه را برای دوران غیبت هم مشخص کرده‌اند.

حال بر فرض که این حدیث تنها راجع به زمان حضور سخن می‌گوید، عقل حکم می‌کند که در زمان غیبت امام به طریق اولی تقلید واجب است زیرا در زمان حضور ممکن بود کسی برود و از خود امام بپرسد در حالیکه در زمان غیبت دست مردم از امام کوتاه است و تنها کسانی که می‌توانند پناهگاه مردم از ضلالت و گمراهی باشند علما هستند که در همان تفسیر امام عسکری آنها کافلان ایتام آل محمد معرفی شده‌اند:

«إِنَّ عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا يُحْشَرُونَ، فَيُخْلَعُ عَلَيْهِمْ مِنْ خِلَعِ الْكَرَامَاتِ عَلَى قَدَرِ كَثْرَةِ عُلُومِهِمْ، وَجِدِّهِمْ فِي إِزْشَادِ عِبَادِ اللَّهِ، حَتَّى يُخْلَعَ عَلَى الْوَاحِدِ مِنْهُمْ - أَلْفٌ أَلْفٍ خِلْعَةٍ مِنْ نُورٍ.»

ثُمَّ يُنَادِي مُنَادِي رَبَّنَا عَزَّ وَجَلَّ: أَيُّهَا الْكَافِلُونَ لِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ، النَّاعِشُونَ لَهُمْ عِنْدَ انْقِطَاعِهِمْ عَنْ آبَائِهِمُ الَّذِينَ هُمْ أَيْمَتُهُمْ، هَؤُلَاءِ تَلَامِذُكُمْ وَالْأَيْتَامُ الَّذِينَ كَفَلْتُمُوهُمْ وَنَعَشْتُمُوهُمْ فَاخْلَعُوا عَلَيْهِمْ كَمَا خَلَعْتُمُوهُمْ خِلَعِ الْعُلُومِ فِي الدُّنْيَا. فَيَخْلَعُونَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ أَوْلِيَاكَ الْأَيْتَامِ عَلَى قَدَرِ مَا أَخَذُوا عَنْهُمْ مِنَ الْعُلُومِ حَتَّى إِنْ فِيهِمْ يَعْني فِي الْأَيْتَامِ لَمَنْ يُخْلَعُ عَلَيْهِ مِائَةٌ أَلْفٍ خِلْعَةٍ وَكَذَلِكَ يَخْلَعُ هَؤُلَاءِ الْأَيْتَامِ عَلَى مَنْ تَعَلَّمَ مِنْهُمْ. ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: أَعِيدُوا عَلَى هَؤُلَاءِ الْعُلَمَاءِ الْكَافِلِينَ لِأَيْتَامِ حَتَّى تُتِمُّوا...»^۱

همچنان که قبلش از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده: «مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می نویسد: و من البصره ... احمد ... ۱۴۵۷/۹

عَالِمًا بِشَرِّعَيْنَا، وَ أَخْرَجَ ضَعْفَاءَ شِيعَتِنَا مِنْ ظُلْمَةِ جَهْلِهِمْ إِلَى نُورِ الْعِلْمِ الَّذِي حَبُونَاهُ بِهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ نُورٍ يُضِيءُ لِأَهْلِ جَمِيعِ تِلْكَ الْعَرَصَاتِ، وَ عَلَيْهِ حُلَّةٌ لَا يَقُومُ لِأَقَلِّ سِلْكِ مِنْهَا الدُّنْيَا بِحَدَافِيرِهَا.

ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: يَا عِبَادَ اللَّهِ هَذَا عَالِمٌ مِنْ بَعْضِ تَلَامِذَةِ آلِ مُحَمَّدٍ أَلَا فَمَنْ أَخْرَجَهُ فِي الدُّنْيَا مِنْ حَيْرَةٍ جَهْلِهِ فَلْيَتَشَبَّثْ بِنُورِهِ، لِيُخْرِجَهُ مِنْ حَيْرَةِ ظُلْمَةِ هَذِهِ الْعَرَصَاتِ إِلَى نَزْوَةِ الْجَنَانِ. فَيُخْرِجُ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَّمَهُ فِي الدُّنْيَا خَيْرًا، أَوْ فَتَحَ عَنْ قَلْبِهِ مِنَ الْجَهْلِ قُفْلًا، أَوْ أَوْضَحَ لَهُ عَنْ شُبْهَةٍ^۱.

همچنانکه در ادامه همین حدیث دارد که از امیر المومنین پرسیدند بعد از

ائمه علیهم السلام چه کسانی بهترین خلق خدا هستند و حضرت پاسخ دادند: علمای صالح:

«قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: مَنْ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ أُمَّةِ الْهُدَى وَمَصَابِيحِ الدُّجَى قَالَ: الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلَحُوا»^۲.

که چون این فقره گفته: «بعد از ائمه»، شامل امام زمان علیه السلام در زمان غیبت

هم می شود، زیرا که ایشان در زمان غیبت نیز امام است.

و اما اینکه آخر حدیث درباره مذمت علماست این هم دروغ است زیرا

آخر حدیث درباره عالمان ناصبی سخن می گوید که دشمن اهل بیت علیهم السلام

۱ . التفسیر المنسوب ص ۳۳۹

۲ . التفسیر المنسوب ص ۳۰۲

می‌باشند و حتی تصریح می‌کند که اهل بیت علیهم‌السلام را لعن می‌کنند؛ پس هیچ ربطی به علمای شیعه ندارد:

«وَمِنْهُمْ قَوْمٌ نَصَابٌ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْقُدْحِ فِينَا، يَتَعَلَّمُونَ بَعْضَ عُلُومِنَا الصَّحِيحَةِ فَيَتَوَجَّهُونَ بِهِ عِنْدَ شِيعَتِنَا، وَيَنْتَقِصُونَ [بِنَا] عِنْدَ نَصَابِنَا ثُمَّ يُضِيفُونَ إِلَيْهِ أَضْعَافَهُ وَ أَضْعَافَ أَضْعَافِهِ مِنَ الْأَكَاذِبِ عَلَيْنَا الَّتِي نَحْنُ بِرَاءٍ مِنْهَا، فَيَقْبَلُهُ الْمُسْتَسْلِمُونَ مِنْ شِيعَتِنَا عَلَى أَنَّهُ مِنْ عُلُومِنَا فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوهُمْ وَ هُمْ أَضَرُّ عَلَى ضُعْفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام وَ أَصْحَابِهِ فَإِنَّهُمْ يَسْلُبُونَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَ الْأَمْوَالَ، وَ لِلْمَسْلُوبِينَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الْأَحْوَالِ - لِمَا لَحِقَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ. وَ هُوَ لَاءُ عُلَمَاءِ السَّوِّءِ النَّاصِبُونَ ... وَ يَلْعَنُونَنَا ...»^۱

این نکته را هم خیلی خوب است بدانید که کلاً بحث در این حدیث، تقلید در عقاید است نه تقلید در احکام، لذا هیچ ربطی به زراره که فقیه بوده ندارد، و از طرفی صد در صد مخالف مبنای شما در مورد حرمت تقلید در تشخیص حقانیت احمد بصری می‌باشد.

اما اینکه گفته «فللعوام ان یقلدوه» و نگفته علی العوام، پس وجوب تقلید را نمی‌رساند بلکه تنها جواز تقلید را می‌رساند. توضیحش اینست که چون امام علیه‌السلام در مقام رفع توهم حرمت تقلید بودند که در ذهن راوی بوده، تعبیر به جواز کرده‌اند یعنی اصل حلیت تقلید را در مقابل توهم حرمت آن بیان کرده‌اند که به این اصطلاحاً می‌گویند: جواز به معنای اعم، یعنی اصل جواز که با

چرا روایت «احمد بن مُلیح» را تقطیع کرده و می‌نویسید: و من البصره ... احمد ... ۱۴۵۹۱۴

استحباب و وجوب هم جمع می‌شود.

غیر از اینکه قبلاً این نکته را تذکر دادیم که طبق نظر فقها، اصل تقلید واجب نیست بلکه اگر کسی مجتهد نیست و نمی‌تواند مجتهد شود و احتیاط هم نمی‌تواند بکند تقلید بر او واجب است. پس جوازی که روایت گفته دقیقاً مطابق جوازی است که در فتوای فقها وجود دارد.

حال چه کسانی به این قطعه از حدیث برای تقلید در عصر غیبت تمسک کرده‌اند و شما داری چه کسانی را متهم به تقطیع و تحریف می‌کنی؟ کسانی مثل محقق سبزواری م ۱۰۹۰، فیض کاشانی م ۱۰۹۱، وحید بهبهانی م ۱۰۲۵، سید محمد مجاهد م ۱۲۴۲، سید عبد الله شبر م ۱۲۴۲، ملا احمد نراقی م ۱۲۴۵، شیخ محمد تقی اصفهانی م ۱۲۴۸، و شیخ انصاری م ۱۲۸۱.^۱

کسانیکه اولاً جزء فقهای آخرالزمان نیستند تا گرفتار تهمت‌ها و ناسزاهای شما شوند، و ثانیاً اینقدر در زهد و تقوا و خدا ترسی شهره آفاق بوده‌اند بلکه کرامت‌ها از ایشان دیده شده است که هرگز کسی نمی‌تواند ایشان را متهم به تقطیع و تحریف و اضلال مردم کند مگر کسی مثل شما.

۱. رساله فی تحریم الغناء (للمحقق السبزواری)، ص ۴۱، سفینة النجاة - ترجمه (فیض)، ص ۱۷، الرسائل الفقهية (للوحد البهبهانی)، ص ۳۷ و ۴۳، القواعد و الفوائد و الاجتهاد و التقليد (مفاتیح الأصول)، ص ۶۲۹، الأصول الأصلية و القواعد الشرعية، ص ۲۲۹، عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحكام، ص ۵۴۲، الاجتهاد و التقليد (هدایة المسترشدين)، ص ۴۷۳، الاجتهاد و التقليد (للسیخ الأنصاری)، ص ۵۸.

۱۴۶۰۱ نبرد (۲)

ابن الحسین: خدا را شاکرم که با هر سختی بود دوازده جلسه دوم بحث با مرام یمانی را نیز برگزار نمودم و تمام سعیم این بود که به دور از تعصب و با رعایت انصاف پیش روم. مخاطب عزیز! این دوازده جلسه هم تمام شد و من امیدوارم در پرتوی آن، حق را شناخته باشی و خدا هادی هدایت جویان است.

